

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کنگره نکوداشت آیت الله العظمی مظاهری



اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



استانداری اصفهان



دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان



اداره کل اوقاف و امور خیریه اصفهان



مرکز مدیریت حوزه علمیه اصفهان



شهرداری اصفهان

مَوْسُوعَةٌ

سِمَا حَة آيَة اللّٰه العُظْمَى الشَّيْخ المَطَاهِرِيّ «حَفِظَهُ اللّٰهُ»

(الْقِسْمُ الْأَوَّلُ)

جزء هفدهم

دانش اخلاق اسلامی

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

جلد اول

تحریر فارسی

مجید هادی زاده

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

شعبه اصفهان



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُطَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»

جزء هفدهم

دانش اخلاق اسلامی / جلد اول

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

تحریر فارسی: مجید هادی زاده

• ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان

• چاپ اول: پاییز ۱۳۹۵

• شمارگان: ۵۰۰ نسخه

• قیمت دوره: ۸۰۰۰۰۰ تومان

• عنوان: ۶۱؛ مسلسل: ۱۰۲

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: اصفهان، خیابان آیت الله شمس آبادی، کوچه سرلت

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۴۴۴۰۷

وبسایت: <http://www.Morsalat.ir/Nashr> پست الکترونیک: Nashr.disf@dte.ir

سرشناسه: مظاہری، حسین، ۱۳۱۲-

عنوان و نام پدیدآور: دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية، دانش اخلاق اسلامی / مؤلف مظاہری؛ تحریر

فارسی مجید هادی زاده

اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ج ۴

فروست: مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُطَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»؛ جزء هفدهم

شابک: ۸۰۰۰۰۰ ریال؛ دوره: ۷-۵۱-۷۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸ جلد اول: ۷-۴-۹۶۹۲۶-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

موضوع: اخلاق اسلامی.

شناسه افزوده: هادی زاده، مجید، ۱۳۴۹-، تحریر فارسی.

شناسه افزوده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۴۱۰۴۲۵۴۰۴۱/۸ BP۲۴۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۵۱۰۸

فهرست مطالب

سخنی با خواننده	۲۱
پیشنوشت تحریر فارسی	۲۳
جایگاه دانش اخلاق در طبقه‌بندی علوم در اندیشه متفکران اسلامی	۲۵
الف: جابر بن حیان - م. ۲۰۰ هـ . ق. -	۲۶
ب: کندی - م. ۲۶۰ هـ . ق. -	۲۷
ج: فارابی - م. ۳۳۹ هـ . ق. -	۲۸
د: اخوان الصفا	۲۹
ق: خوارزمی - م. ۳۸۸ هـ . ق. -	۳۰
ک: ابن سینا - م. ۴۲۸ هـ . ق. -	۳۰
ل: غزالی - م. ۵۰۵ هـ . ق. -	۳۲
ی: خواجه نصیرالدین طوسی - م. ۶۷۲ هـ . ق. -	۳۳
مکاتب اخلاق‌نگاری در میان مسلمین	۳۴
۱. آثار پدید آمده در دوره پیش از اسلام	۳۵
۱. الف: آثار اخلاقی ایرانی	۳۵
۱. ب: آثار اخلاقی یونانی	۳۶
۲. آثار پدید آمده در دوره اسلامی	۳۶

۲. الف: اخلاق فلسفی..... ۳۷
۲. الف - A: اخلاق فلسفی جالینوسی..... ۳۷
۲. الف - B: اخلاق فلسفی افلاطونی..... ۳۷
۲. الف - C: اخلاق فیثاغورسی..... ۳۸
۲. الف - D: اخلاق ارسطویی..... ۳۸
۲. ب: اخلاق عرفانی..... ۳۹
۲. ب - A: اخلاق عرفانی غیر روشمند..... ۴۰
۲. ب - B: اخلاق عرفانی روشمند..... ۴۱
۲. ج: اخلاق نقلی..... ۴۱
۲. ج - A: تصنیف آیات قرآن کریم..... ۴۲
۲. ج - B: اخلاق نقلی نبوی..... ۴۲
۲. ج - C: اخلاق نقلی جامع..... ۴۲
۲. د: مکتب اخلاق تلفیقی..... ۴۳
۲. د - A: مکتب تلفیق با غلبه عناصر فلسفی..... ۴۴
۲. د - B: مکتب تلفیق با غلبه عناصر عرفانی..... ۴۴
۲. د - C: مکتب تلفیق با غلبه عناصر نقلی..... ۴۴
- نظریه اعتدال و نقد مؤلف علامه بر آن..... ۴۵
- نقد استاد بر این اندیشه..... ۴۸
- مبانی اخلاقی مؤلف علامه در کتاب حاضر و روش ایشان در تدوین مبانی خود..... ۵۱
- مبانی اخلاقی مؤلف علامه در کتاب حاضر..... ۵۲
- فهرستی از پانزده مبنای اصلی استاد..... ۵۲
۱. چندان ساحتی بودن انسان..... ۵۲
۲. برخورداری انسان از قوه فاعله..... ۵۳

۳. تبیین منبع فضائل و رذائل.....	۵۳
۴. غیر ذاتی بودن رذائل برای انسان.....	۵۴
۵. فطری بودن ادراک فضائل و رذائل.....	۵۴
۶. مطلق بودن اخلاق.....	۵۵
۷. تقدّم برخی از فضائل بر برخی دیگر در افراد مختلف.....	۵۶
۸. ممکن بودن تهذیب نفس.....	۵۶
۹. تبیین محور طولی فضائل.....	۵۷
۱۰. شبکه‌ای بودن فضائل و رذائل.....	۵۷
۱۱. وظیفه علم اخلاق، تبیین فضائل متشابه.....	۵۸
۱۲. تفاوت نهادن میان «اخلاق» و «اخلاقی».....	۵۸
۱۳. تقدّم اخلاق عاشقانه بر اخلاق زاهدانه.....	۵۹
۱۴. ارشادی بودن آیات و احادیث اخلاقی.....	۵۹
۱۵. کوتاه بودن مسیر و سیر اخلاقی.....	۶۰
روش مؤلف علامه در تدوین مبانی خود.....	۶۱
۱. احتراز از نقل ثراث تمدنهای پیشین.....	۶۱
۲. احتراز از نقل قصص و حکایات عامیانه.....	۶۲
۳. احتراز از روش خطابی مُدگرانه.....	۶۳
۴. نقد اندیشه‌های معارفی در بستر دانش اخلاق.....	۶۳
۵. نقد اندیشه‌های اخلاقیان.....	۶۳
۶. نقد روش‌های اخلاق‌نگاری.....	۶۴
۷. تأکید بی‌پایان بر استفاده از قرآن و سنت.....	۶۵
۸. برخورد تحلیلی با آیات و روایات.....	۶۶
۹. توجّه دائم به بارگاه باری - تعالی! -.....	۶۶

۶۷	۱۰. توجّه دائم به کسب فیض از ساحت معصومان:.....
۶۷	بستراندیشگی «دراساتُ في الأخلاق ...».....
۷۰	ضرورت تألیف این اثر در عصر حاضر.....
۷۱	دراساتُ في الأخلاق و شؤون الحكمة العمليّة و تحرير فارسی آن.....

مقدّمه

۸۵	فصل اوّل: تعریف علم اخلاق.....
۸۷	اخلاق در شمار امور فطری است.....
۸۸	اخلاق در شمار علوم حضوری است.....
۸۸	۱. علم حصولی.....
۸۸	۲. علم حضوری.....
۸۹	عقل نظری و عقل عملی.....
۸۹	اخلاق نظری و اخلاق عملی.....
۹۰	نسبی و یا مطلق بودن اخلاق.....
۹۱	اخلاق وسیله‌ای برای رسیدن به حضرت حق.....
۹۳	فصل دوّم: موضوع علم اخلاق.....
۹۵	انسان چیست؟.....
۹۷	هدف از آفرینش انسان چه بوده است؟.....
۱۰۰	همسانی آیات و بیّزّه انسان.....
۱۰۲	تفاوت میان انسان، فرشته و حیوان.....
۱۰۳	تفاوت میان فضائل/ شایست‌ها و رذائل/ ناشایست‌ها.....
۱۰۴	نقدی بر یکی از نظریات اساسی دانشمندان اخلاق‌پژوه.....
۱۰۶	عقلی بودن حُسن و قُبَح.....

۱۰۸	حرکت ناگزیر آدمی بسوی حضرت حق
۱۱۱	فصل سوّم: فوائد علم اخلاق
۱۱۳	فائده نخست: مجسم شدن اعمال
۱۲۰	تکمله‌ای بر این مبحث
۱۲۵	پاسخ به پرسشی درباره جاودانگی عذاب
۱۳۱	نکته دوّم: تمامی اعمال از ملکات نفسانی سرچشمه می‌گیرند
۱۳۳	فائده سوّم: علم مفید متوقف بر فضائل است
۱۴۰	چند آیه درباره دانشمند غیر مهذب
۱۴۳	چند روایت درباره دانشمند غیر مهذب
۱۴۵	چند آیه درباره توقف علم بر عمل
۱۴۶	چند روایت درباره توقف علم بر علم
۱۴۷	چند روایت درباره توقف عمل بر علم
۱۴۸	فائده چهارم: توقف بندگی حضرت حق بر فضائل اخلاقی
۱۵۳	فصل چهارم: دلایل وجوب تهذیب نفس
۱۵۵	دلیل قرآن کریم
۱۵۷	چرا قرآن کریم اینگونه بر مسأله اخلاق تأکید کرده است؟
۱۶۰	استدلال به سنت
۱۶۳	دلیل اجماع
۱۷۰	دلیل عقل
۱۷۳	فصل پنجم: چگونگی پیراستن رذائل از نفس
۱۷۵	چگونگی تزکیه
۱۷۵	مقدمه
۱۷۷	انواع ذکر

۱. ذکر لفظی ۱۷۷
۲. ذکر قلبی ۱۷۸
- راههای تهذیب نفس از رذائل اخلاقی ۱۸۵
۱. تقوی ۱۸۵
- چند آیه درباره مخالفت با هوای نفس ۱۹۰
- چند روایت درباره مخالفت با هوای نفس ۱۹۱
- چند آیه درباره تقوی ۱۹۲
- چند روایت درباره تقوی ۱۹۵
۲. مراقبه ۱۹۷
۱. رتبه اجمالی ۱۹۸
۲. رتبه تفصیلی ۱۹۸
- قسمتهای اصلی مراقبه ۱۹۹
- چند روایت درباره مراقبه ۲۰۰
- معنائی دیگر برای مراقبه ۲۰۱
- چند روایت درباره معنای دوم مراقبه ۲۰۶
- مراقبت استاد ۲۰۸
۱. دانش و تخصص در زمینه اخلاق؛ ۲۰۹
۲. عقل و تدبیر ۲۰۹
۳. رسیدن به برخی از مراتب لقاء ۲۰۹
- مراقبت دوست و نظارت او ۲۱۸
- چند آیه درباره نظارت دوست ۲۲۰
- چند حدیث درباره نظارت دوست ۲۲۱
۳. درس پذیرفتن و عبرت گرفتن از سیره بزرگان و تاریخ ۲۲۴

چند آیه دربارهٔ عبرت‌پذیری از تاریخ و سیرهٔ گذشتگان	۲۲۶
چند روایت دربارهٔ تاریخ و عبرت‌پذیری از گذشتگان	۲۲۸
۴. دوستی در راه خدا	۲۳۰
چند آیه دربارهٔ دوستی در راه خداوند متعال	۲۳۲
چند روایت دربارهٔ دوستی در راه خداوند متعال	۲۳۳
۵. ترسانیدن و امیدبخشیدن	۲۳۶
چند آیه دربارهٔ ترسانیدن و امید بخشیدن	۲۳۸
۶. دوستی برای خدا	۲۴۰
مبحث نخست	۲۴۰
مقدمات لازم برای بدست آوردن حبّ الهی	۲۴۱
۱. تدبّر و تفکّر در اسماء و صفات برتر و نیکوی خداوند متعال	۲۴۱
۲. توجّه به بخشنده‌بودن او	۲۴۳
۳. توجّه به توبه‌پذیری او	۲۴۳
۴. پیگیری دائمی قرائت قرآن و دعا	۲۴۴
۵. برپای داشتن نماز	۲۴۵
۶. خلوت‌گزینی با خداوند	۲۴۶
۷. پرداختن به واجبات و مستحبات، اجتناب از محرّمات، مکروهات و امور مشتبّه	۲۴۷
مبحث دوم	۲۵۱
فوائد حبّ الهی	۲۵۱
۱. برکندن ریشهٔ رذائل	۲۵۱
۲. تحصیل مقام ذکر دائمی	۲۵۲
۳. جلوگیری از معصیت	۲۵۳
۴. لذّت بردن از عبادت	۲۵۳

۵. تحصیل خلوص ۲۵۴
۶. تحصیل مقام تسلیم ۲۵۴
۷. فریفته نشدن به اعمال خود ۲۵۵
۸. مهرورزی به مخلوقات الهی ۲۵۵
۹. زمینه‌سازی برای برخی مقامات دیگر ۲۵۶
۱۰. ورود به مراتب لقاء ۲۵۶
- چند آیه درباره عشق به خداوند ۲۵۸
- چند روایت درباره عشق به خداوند ۲۵۹
- چند دعا درباره عشق به خداوند متعال ۲۶۲

قسمت اول: بررسی‌هایی پیرامون فضائل و رذائل اخلاقی

- مقدمه ۲۶۷
- منظور از اخلاق و اخلاقیات ۲۶۷

فصل اول

- فضیلت نخست: یقین ۲۷۱
- راه بدست آوردن یقین ۲۷۲
- فوائد یقین ۲۷۶
- امور بازدارنده از شهوات ۲۷۷
۱. عقل ۲۷۷
۲. علم ۲۷۸
۳. نفس لّوامه ۲۷۹
۴. ترتیبیت و تهذیب نفس ۲۷۹

فهرست مطالب ۱۳

۲۸۰	۵. قانون اجتماعی
۲۸۰	۶. نظارت عمومی
۲۸۱	۷. ایمان عقلی
۲۸۳	چند آیه درباره یقین
۲۸۵	چند روایت درباره ارزش یقین
۲۸۶	چند روایت در توضیح معنی یقین
۲۸۸	چند روایت درباره فوائد یقین
۲۸۹	چند روایت درباره مراتب و درجات یقین
۲۹۰	رذیلت نخست: بی ثباتی
۲۹۲	انواع بی ثباتی
۲۹۲	۱. تردیدهای دائمی
۲۹۳	۲. توهمها، گمانها و ظنهای بی اعتبار
۲۹۵	۳. ترس و اندوه
۲۹۶	۴. وسوسه و تردیدهای ذهنی
۲۹۷	انواع وسوسه
۲۹۷	۱. وسوسه شیطان و یارانش
۲۹۸	۲. وسوسه نفس اماره و تمایلات نفسانی
۲۹۸	۳. وسوسه دوستان ناشایست
۳۰۱	چند آیه درباره وسوسه
۳۰۲	چند روایت درباره وسوسه
۳۰۵	۵. جهل
۳۰۵	۱. جهل بسیط
۳۰۶	مهمترین مفاصل جهل

- الف: دنباله‌روی دائمی از دیگران و صاحب‌نظر نبودن ۳۰۶
- ب: خودرأیی و عصبیتهای شخصی، حزبی و قومی ۳۰۷
- ج: تندروی و کندروی ۳۰۷
۲. جهل مرگب ۳۰۸
۳. جهل تردیدی ۳۰۸
- انواع وسواس و تردید ۳۱۱
- چند روایات در نکوهش جاهل ۳۱۲
- چند آیه درباره تردید ۳۱۴

فصل دوم

- فضیلت دوم: توحید ۳۱۹
- اقسام توحید ۳۱۹
۱. توحید ذاتی ۳۱۹
۲. توحید صفاتی ۳۲۰
۳. توحید عبادی ۳۲۰
۴. توحید افعالی ۳۲۱
- انواع توحید ذاتی ۳۲۱
۱. توحید عوام ۳۲۲
۲. توحید خواص ۳۲۲
۳. توحید آخَصّ خواص ۳۲۳
- انواع توحید صفاتی ۳۲۳
۱. توحید خواص ۳۲۳
۲. توحید آخَصّ خواص ۳۲۳

چند حدیث درباره توحید صفاتی.....	۳۲۴
انواع توحید عبادی.....	۳۲۷
۱. توحید در عبادت.....	۳۲۷
۲. توحید در اطاعت.....	۳۲۸
۳. توحید در تبت.....	۳۲۸
انواع توحید افعالی.....	۳۲۹
۱. توحید در خالق بودن.....	۳۲۹
۲. توحید در تدبیر عالم.....	۳۳۳
۳. توحید در تشریع و قانون‌گذاری.....	۳۳۴
۴. توحید در مالکیت.....	۳۳۵
الف: توحید در مالکیت حقیقی.....	۳۳۵
ب: توحید در مالکیت اعتباری / غیر حقیقی.....	۳۳۶
۵. توحید در کمک‌خواهی.....	۳۳۶
الف. توحید در تأثیرگذاری در عالم.....	۳۳۶
ب. توحید در سببیت.....	۳۳۷
۶. توحید در نادیده‌گرفتن علتها.....	۳۳۸
چند روایت درباره ارزش توحید.....	۳۴۰
چند روایت در فطری بودن توحید.....	۳۴۱
ردیلت دوّم: شرک.....	۳۴۳
چند آیه درباره شرک.....	۳۴۵

فصل سوّم

فضیلت سوّم: تفکّر.....	۳۵۱
------------------------	-----

پیش‌سخن.....	۳۵۱
۱. مبدأ فکر و اندیشه.....	۳۵۱
۲. ترکیب انسان از ماده و روح یا از جسم و نفس.....	۳۵۲
۳. چگونگی ترکیب انسان از این دو بُعد.....	۳۵۲
۴. اسامی روح نورانی در قرآن.....	۳۵۳
الف. نفس الهام‌پذیر.....	۳۵۳
ب. نفس سرزنشگر.....	۳۵۴
ج. فطرت.....	۳۵۴
د. روح.....	۳۵۵
ه. عقل.....	۳۵۵
و. لب.....	۳۵۶
ز. قلب.....	۳۵۷
ح. نفس مطمئنه.....	۳۵۸
ط. صدر.....	۳۵۹
ی. نفس.....	۳۶۰
۵. اسامی روح ظلمانی در قرآن:.....	۳۶۱
الف. نفسی که از شیطان الهام می‌پذیرد.....	۳۶۱
ب. نفسی که زشتی‌ها را زیبا می‌نمایاند.....	۳۶۲
ج. نفس لجوج.....	۳۶۲
د. نفس شیطانی.....	۳۶۳
ه. نفس مکار حیل‌گر.....	۳۶۴
و. نفس مغشوش و ناخالص.....	۳۶۴
ز. نفسی که مهر شده تا حقیقت را در نیابد؛ نفس غافل.....	۳۶۵

ح. نفس مضطرب غیر مطمئن	۳۶۵
ط. نفسی که فراخی لازم برای گنجایش حقیقت را از دست داده است	۳۶۶
ی. نفسی که به ناشایستی و پلیدی فرا می خواند	۳۶۶
چند روایت درباره انسان و ابعاد وجودی او	۳۶۷
ارزش والای تفکر و اندیشه ورزی	۳۶۹
چند روایت درباره ارزش تفکر	۳۷۱
چند آیه درباره تفکر در آفاق و انفس	۳۷۲
چند آیه درباره ارزش تفکر	۳۷۴
چند آیه درباره تفکر پیرامون مرگ	۳۷۶
چند روایت درباره تفکر درباره مرگ	۳۷۶
چند آیه درباره تفکر در معاد و روز رستاخیز	۳۷۸
رذیلت سوّم: غفلت	۳۸۰
مفاسد غفلت	۳۸۱
۱. غفلت از نگاهبانانی که همواره در خلوت و جز آن، مراقب آدمیند	۳۸۱
۲. فراموشی سخط و نارضایتی خداوند	۳۸۱
۳. غفلت از خویشتن، و کمالاتی که ممکن است انسان به آن دست یازد	۳۸۲
۴. فراموشی عمر، که سرمایه آدمی است	۳۸۲
۵. غفلت از قبر و قیامت، و فراموش نمودن بهشت و جهنم	۳۸۳
۶. غفلت از دنیای پست و پستی آن	۳۸۴
۷. غفلت از شیطان	۳۸۵
۸. غفلت از نعمتهای آشکار و پنهان الهی	۳۸۵
۹. غفلت از شکر و فراموشی شکرگذاری حضرت حق	۳۸۶
۱۰. غفلت از خداوند و معصومان	۳۸۶

۳۸۷	چند آیه درباره غفلت
۳۸۹	چند روایت درباره غفلت
۳۹۲	رذیلت چهارم: مکر و فریبکاری
۳۹۶	چند آیه درباره فریب و فریبکاری
۳۹۸	چند روایت درباره مکر

فصل چهارم

۴۰۱	فضیلت چهارم: شجاعت
۴۰۲	تعریف شجاعت
۴۰۴	مراتب شجاعت
۴۰۴	۱. مرتبه نخست شجاعت
۴۰۴	۲. مرتبه دوم شجاعت
۴۰۵	۳. مرتبه سوم شجاعت
۴۰۵	۴. مرتبه چهارم شجاعت
۴۰۷	چند روایت درباره شجاعت

فصل پنجم

۴۱۱	فضیلت پنجم: ترس از خداوند متعال
۴۱۳	مراتب خوف
۴۱۳	۱. مرتبه عوام
۴۱۳	۲. مرتبه خواص
۴۱۴	انواع خوف
۴۱۵	انواع خوف رهبت

الف. خوف از عذاب أُخروی حضرت حق	۴۱۵
ب. خوف از عذاب دنیوی حضرت حق	۴۱۶
ج. خوف از نافرجامی عاقبت انسان	۴۱۶
د. خوف از نافرجامی عاقبت فرزندان و بستگان	۴۱۶
مراتب خوف	۴۱۸
چند آیه درباره خوف	۴۱۹
چند روایت درباره خوف	۴۲۳
سوء عاقبت	۴۲۸
معانی سوء عاقبت	۴۲۸
۱. ذلّت در دنیا بعد از عزّت در آن	۴۲۸
۲. مبتلا شدن به کفر و فسق بعد از ایمان و تقوی	۴۲۹
۳. خارج شدن از دنیا بدون ایمان، و یا به همراه فسق	۴۲۹
عوامل سوء عاقبت	۴۳۰
۱. گناه	۴۳۰
۲. صفات رذیله	۴۳۰
۳. ضعف ایمان	۴۳۱
چند آیه درباره سوء عاقبت	۴۳۲
چند روایت درباره سوء عاقبت	۴۳۲
چند حکایت تاریخی درباره سوء عاقبت	۴۳۶
چند حکایت درباره حُسن عاقبت	۴۳۹

فصل ششم

فضیلت ششم: امیدواری به خداوند متعال	۴۴۵
-------------------------------------	-----

مراتب رجاء	۴۴۸
همراهی و همنشینی خوف و امیدورزی	۴۵۰
چند آیه درباره رجاء	۴۵۲
چند روایت درباره رجاء	۴۵۳
دو دعا درباره امیدواری به حضرت حق	۴۵۸
فی دعاء کُمیل	۴۵۸
وفی دعاء اُبی حمزة الثُمالی	۴۵۹

نمایه

آیات شریفه	۴۶۱
روایات و احادیث	۴۹۰
اشعار	۴۹۹

دیباچه

بزرگداشت همه اصناف دانشوران، به ویژه عالمان دینی و مراجع عظام تقلید، فریضه‌ای دینی و وظیفه‌ای علمی است. جامعه‌ای که نخبگان علمی خود را قدر می‌نهد و بر صدر می‌نشانند، گویای این است که به چنان بلوغ عقلی دست یازیده که سرمایه‌های معنوی را برتر از میراث مادی می‌داند. اکنون که جامعه و کارگزاران کشور ما، در بزرگداشت عالمان جد و جهد می‌ورزند و در حیات ایشان از آنها قدردانی می‌کنند.

حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - دامت برکاته - در شمار عالمانی است که تقدیر عمر را در تعلیم و تربیت و دستگیری از طالبان اخلاق و سیر و سلوک گذرانند. وی پس از فراگیری علوم دینی از محضر استادان بزرگ معقول و منقول، علاوه بر تدریس سطوح عالی فقه و اصول و تألیف آثار ارزشمند، صدها شاگرد در حوزه علمیّه قم و اصفهان پروراند؛ شاگردانی که اینک بسیاری از آنان به مقامات عالی حوزوی و دانشگاهی نایل آمده‌اند و جامعه علمی و دینی کشور را افاضه می‌رسانند.

از دیرباز بسیاری از ارادتمندان حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری بر آن بودند که همایشی در نکوداشت مقام بلند ایشان بسامان کنند. اکنون به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیّه قم و شعبه اصفهان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، و حوزه علمیّه اصفهان، کنگره بزرگداشت مرجع گران ارج حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری در آذر ۱۳۹۵ برگزار می‌شود؛ باشد که شاگردان و ارادتمندان ایشان بتوانند اندکی از حق استاد را بگزارند و دیگر جویندگان معارف دینی را به سرچشمه زلال آثار وی رهنمون شوند.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه افراد، سازمانها و نهادهایی که در ستاد کنگره مساعدت و مشارکت نموده‌اند، به ویژه از حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد قطبی رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و جناب آقای یدالله جنتی مدیر انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که در چاپ و انتشار این مجموعه گرانسنگ اهتمام ویژه داشته‌اند، تقدیر و سپاسگزاری نمایم. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی.

حبيب رضا ارزانی

رئیس ستاد کنگره نکوداشت

و مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان

آذر ۱۳۹۵

سخنی با خواننده

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۱۲۲)

علمای دینی همواره در طول تاریخ بر روشنگری و نجات انسان از ورطه‌های انحراف و اشتباه سعی کرده و به قدر خلوصشان در این امر توفیق یافته‌اند. عالمانی که افزون بر فقه و اصول از سرچشمه تفسیر و حدیث و اخلاق و معارف اسلامی بهره بیشتر جستند، در هدایت‌گری توفیق فزون‌تری داشته‌اند.

در این میان عالم فقیه و وارسته، مرزبان اخلاق و خانواده، مبلغ هدایت‌گر، مفسر اندیشمند، مرجع مهاجر، حَسَنَةُ اصفهان، استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - زید عزه‌العالی - پس از سال‌ها تلاش و مجاهدت علمی و اخلاقی در حوزه علمیه قم و رسیدن به درجات عالی علمی و اخلاقی، بنا به درخواست اهالی دیار سپاهان و به انگشت اشاره رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (حفظه‌الله تعالی) به دیار فرهنگ و تمدن، سرزمین عرش و فرش، مهد علم و ایمان؛ اصفهان رجعت نموده و در این سرزمین رحل اقامت گزیدند.

اینک بیش از دو دهه است که اصفهان از این چشمه جوشان معرفت، اخلاق، علم، عمل و هدایت بهره می‌گیرد و عطش حوزه علمیه اصفهان با این نور و رحمت سیراب می‌شود.

حضور این بزرگ‌مرد در این سرزمین، افزون بر رونق‌بخشیدن به حوزه علمیه و کرسی درس و بحث و کاوش علمی، در منظومه فکری، فرهنگی، معنوی، سیاسی و اجتماعی این شهر و استان تاثیر وافر داشته و همگان از نور وجود ایشان بهره برده‌اند.

آرامش فرهنگی، ثبات سیاسی، نشاط علمی، روح معنوی، اقتدار علمی، سرزندگی اجتماعی، تلاش مدیریتی، شور مذهبی، رونق مناسکی، شکوه آیینی، هویت طلبگی و ده‌ها نعمت دیگر را می‌توان برشمرد که در سایه و برکت حضور ایشان، به اصفهان و فرهنگ و حوزه این استان عطا شده است. خدا را شاکریم که توفیق بودن در کنار ایشان را به ما عطا فرمود و این امکان برایمان فراهم آمد تا انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی مسئولیت چاپ آثار گرانبسنگ و پُرافتخار حضرتش را برعهده گرفته و طبع را به زیور اندیشه و کلام ایشان بیاراید.

در پایان از همه تلاشگران برپایی کنگره نکوداشت این عالم فقیه و فرزانه بی‌بدیل قدردانی نموده و از کسانی که در آماده‌سازی و انتشار این مجموعه گرانبسنگ کوشش نمودند، تشکر می‌کنم.

محمد قطبی جشقانی

رییس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

پیش‌نوشت تحریر فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الموفق المعين واهب العقل ومزكي النفس، والصلاة والسلام على النبي الذي بُعث لبث فضائل الأخلاق، و على أهل بيته الأطهار المرتقين إلى أعلى مراتب المكارم، و سلم تسليمًا كثيرًا.

کتاب حاضر، که اکنون با فاصله‌ای کوتاه از نشر صورت اصلی آن آماده انتشار شده است، «تحریر»ی است فارسی از بخش تدوین شده و نشر یافته مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»، ریخته خامه استاد ما حضرت آیه الله العظمی مظاهری - دام علاه! - . تحریر حاضر بر پایه متن عربی «دراسات ...» صورت پذیرفته، و در پی تأکید برخی از صاحب‌نظران بر فارسی‌گردانی آن کتاب^۱، به تیت آنکه عوائد کتاب عمومیّت یافته کسانی که در خواندن متون فارسی چالاک‌تر از خواندن متون عربی‌نیز، از آن استفاده نمایند، پدید آمده است.

اکنون تا نمائی روشن‌تر از درونمایه این کتاب، سبک آن و جایگاهش در میان متون اخلاق‌پژوهانه حوزه تمدن اسلامی بدست داده شود، اشاره وار^۲ به مباحثی چند، همچون

۱. در رابطه با چستی اصل عربی این کتاب، «تحریر» و نه ترجمه بودن اثر حاضر، و نیز این تأکیده‌ها در همین صفحات سخن خواهم داشت.

۲. پرواضح است که گذشته از آنکه اینگونه مباحث را امروزه در شماری از نگاشته‌ها می‌توان - به جمع و یا به تفاریق - دست‌یاب کرد، در این «پیش‌نوشت» نمی‌توان به تفصیل از اینگونه مطالب سخن داشت؛ چه نوشته کوتاه حاضر تنها در پی معرفی «دراسات ...» و «تحریر» فارسی آن بوده به این مباحث تنها به عنوان مقدمه آن معرفی می‌نگرد.

جایگاه دانش اخلاق در اندیشه متفکران بزرگ اسلامی، شیوه‌های گوناگون در اخلاق پژوهی، سبک‌های گوناگون در اخلاق‌نگاری، نگاهی به حوزه نگاشته‌های اخلاقی و ... - و البته تنها بر اساس سنت اخلاقی رائج در میان مسلمانان، و نه فرنگان و فرنگیان -، خواهیم پرداخت؛ و زان پس از کتاب حاضر، سبک‌شناسی آن، منابع مؤلف کرامند در تدوین آن، بخشهایی از آن که تدوینش همچنان بر عهده توفیق الهی مؤلف باقی مانده، ضرورت تألیف این اثر در روزگار حاضر و ... سخن خواهم داشت.

* * *

بدون تردید تبیین محاسن و مساوی / نیکی‌ها و ناپسندهای اخلاقی، نه تنها بخشی کرامند از محتوای قرآن کریم را تشکیل می‌دهد، که یکی از مهمترین بخشها - و به باور برخی اطلاقاً مهمترین بخش - رسالت سلسله انبیاء عظام را نیز بخود اختصاص داده است. مراجعه به متونی که یا اخلاق را از منظر قرآن کریم به بررسی گرفته^۱، و یا آیات آن را بر اساس گزاره‌های اخلاقی دسته‌بندی نموده‌اند^۲؛ و نیز متونی که - به انفراد، و یا به‌مراه قرآن کریم - گاه به ضبط احادیث اخلاقی پرداخته، و گاه سنت پیامبر اکرم و ائمه اهل بیت را از دیدگاه فوائد و فرائد اخلاقی بررسی نموده‌اند^۳، نشان از درستی این مدعا دارد. بر همین اساس و نیز با توجه به اهمیت اخلاق و تنظیم روابط افراد با خود، خداوند و دیگر اهالی جامعه - اعم از خانواده، و یا جامعه گسترده -، دانشیان مسلمان از همان

۱. همچون مجلدات ۱۰ و ۱۱ تفسیر موضوعی قرآن کریم حضرت استاد آیه‌الله علامه جوادی آملی - ج ۱۰: مبادی اخلاق در قرآن؛ ج ۱۱: مراحل اخلاق در قرآن -؛ نیز اخلاق در قرآن که بر اساس درسهای حضرت استاد علامه مصباح یزدی تنظیم شده است؛ و الأخلاق القرآنیة زهیر الأعرجی دانشمند لبنانی که به سال ۱۴۰۷ در ۲ جلد ارائه شده است.

۲. همچون موسوعة أخلاق القرآن، دکتر احمد شریب‌اصی، که در این زمینه سخت قابل توجه است.

۳. همچون الأخلاق عند الرسول و أصحابه، از عبدالصاحب الحسني العاملي؛ و مجموعة ۵ جلدی کوچک اخلاق در قرآن، از سید کاظم ارفع.

نخستین دهه‌های ظهور اسلام به نقل، ترویج، تبیین و بسط اندیشه‌های اخلاقی همّت کرده، بصور گوناگون در این مسیر کوشیده‌اند. هرچند نخستین تلاشها در این زمینه از حدود وعظ و تذکیر فراتر نمی‌رفت، اما همان مجالس - خُرد یا کلان - دستمایه آثار کلان سپسین شد؛ تا سرانجام گذشته از مباحث امروزین فلسفه اخلاق، خود این دانش نیز از مکاتب گوناگون - چه در مبانی، و چه در نحوه تدوین -، برخوردار گردد.

در کنار مباحث فراوان این دانش، که با گذر زمان و تخصّصی‌تر شدن هر روزه آن، صورتهای جدیدی می‌یافت، جایگاه آن نیز در میان اخلاق‌پژوهان - که خود عمدتاً برخواسته از دو سنت واعظان و مُدّگران، و یا فیلسوفان بودند - صورتهای تازه‌ای پیدا می‌کرد. پس از این، به اختصار به دو مکتب اخلاق فلسفی و اخلاق عرفانی اشاره خواهم کرد؛ در اینجا اما اضافه می‌کنم که اهتمام آن گروه نخستین به موضوعات اخلاقی بدون تبیین جایگاه آن در تقسیمات علوم اسلامی، مکتب اخلاق عرفانی را آفرید، و عنایت آن دوّمین گروه به جایگاه منطقی این دانش در میان دیگر دانشهای اسلامی، زمینه پیدایش اخلاق فلسفی را پدید آورد.

در اینجا تا بتوان از بسترهای نظری کتاب حاضر سخن گفت، و نحله‌ای که در آن رشد کرد را معین نمود، به اختصار تمام نخست به تبیین جایگاه دانش اخلاق در اندیشه متفکران بزرگ اسلامی می‌پردازم، و زان پس شیوه‌های مختلف اخلاق‌پژوهی و اخلاق‌نگاری را به اشاره می‌گیرم.

* * *

جایگاه دانش اخلاق در طبقه‌بندی علوم در اندیشه متفکران اسلامی

پیش از این، به اهتمام فراوان شریعت به اخلاق و اخلاقیات اشاره کردیم. با اینهمه اما،

هرچند مُذْکَران و واعظان از همان ابتدای شکل‌گیری محافلی همچون مساجد، خانقاه‌ها و دیگر اماکن عمومی، سر در پی آموزش مسائل اخلاقی داشته‌اند، اما تدوین آن مسائل و زان پس بررسی عملی آن - که مکاتب گوناگون اخلاق‌پژوهی را پدید آورد -، چند قرنی پس از آن پدید آمد.

پرواضح است که در این زمینه، مقدار اهمیتی که متفکران نخستین مسلمان به این دانش می‌نمودند، هم در رشد آن، هم در شکل‌گیری مبانی نظری اش، و هم در چگونگی نگاه به آن، سخت مؤثر بود؛ چه اختلاف‌فہائی که در شیوۀ نگاه به این علم، منابع معرفتی آن و ... از چند قرنی پس از آن رخ نمود، و تا کتاب حاضر نیز دامنه آن گسترش یافت، از پس همان کیفیتِ اهتمام متفکران نخستین، و زان پس ادامه‌دهندگان مسیر آنان، پدید آمد. در این زمینه، نگاه یونانی به اخلاق - که از شیوہ‌های فلسفی نفس‌شناسانه استفاده کرده، و گاه آموزه‌های کهن هندی، ایرانی و ... را با مبانی یونانی ترکیب می‌نمود -؛ و یا نگاه متشرعانۀ غیر فلسفی - که بشدّت از امتزاج آن با مسائل فلسفی احتراز داشت - را، می‌توان دو سوئیۀ محور غویض آن نگاه، قلمداد نمود.

در اینجا، با گزیده‌گویی تمام، به جایگاهی که هشت تن از متفکران نخستین جهان اسلام برای این دانش در حوزه علوم معین کرده، جایگاه نظری آنرا مشخص نموده‌اند، اشاره می‌کنم. این اشاره هم علّت گسترش این دانش در قرون میانه و متأخر را نشان می‌دهد، و هم توضیحی کوتاه پیرامون روش اخلاق‌نگاری ناموران این فن - همچون غرالی و نصیرالدین طوسی -، که پس از آن مورد موافقت برخی، و مخالفت برخی دیگر - و از آن جمله، مؤلف دانشمند کتاب حاضر - قرار گرفت را، عرضه خواهد کرد.

الف: جابر بن حیان - م. ۲۰۰ هـ. ق. -

گذشته از آنکه این دانشمند پرآوازه و در عین حال جدال‌برانگیر جهان اسلام را، موجودی خیالی و یا حقیقی دانسته، سه هزار رساله‌ای که بدو منسوب ساخته‌اند را

پرداخته همو و یا پرداخته نحلۀ فکری منتسب به او بخوانیم^۱؛ باز دست کم دو رسالۀ إخراج ما فی القوّة إلى الفعل^۲ و الحدود^۳ او - که در صحّت انتساب از اتقان بیشتری برخوردار هستند -، نشان می‌دهد که در دو سده نخست پیدایش اسلام، دانش اخلاق از جایگاه مُذکرانۀ خود خارج نشده صورت يك دانش مدوّن را نیافته، و در میان دیگر علوم رتبه‌بندی نمی‌شده است.

جابر در آن نخستین تصنیف، از هفت علم، که نه تنها بنظر او از اهمّیتی کلان برخوردار بود، که مجموعه معارف بشری را نیز تشکیل می‌داده - همچون طب، علم صنعت، علم خواص، علم طلسمات، علم کواکب و ... - صحبت کرده، اما در آن میان سخنی از دانش اخلاق به میان نیاورده است. این مطلب بخوبی نشان از آن دارد که تا زمان او، نه رسالۀ چشمگیری در این زمینه بدست داده بوده‌اند، و نه مباحث آن در دیگر متون به چشم می‌آمده است؛ چه همو در آن دوّمین اثر، با افتخار به تدوین آن، آن را جامع مصطلحات تمامی کتب دانشمندان تا روزگار خود دانسته است^۴.

ب: کُندی - م. ۲۶۰ هـ. ق. -

کُندی که در قرن سوّم هجری در بغداد می‌زیست و سر در پی افکندن طرحی جامع

۱. اگر چه به روایت ندیم وراق، در همان روزگاران کهن گروهی بر آن بوده‌اند که: «إنّ هذا الرجل - یعنی جابراً - لا أصل له و لا حقيقة»، نگر: الفهرست، چاپ محقق الفرقان ج ۱/۲ ص ۴۵۲؛ اما در دنیای جدید گویا پل کراوس نخستین بار «افسانۀ جابر» را متناقض‌نما دانسته، در وجود تاریخی او تردید نموده؛ هرچند دیگران گاه نظر او را سخته ندانسته‌اند.

نمونه را نگر: من تاریخ الإلحاد فی الإسلام، عبدالرحمن بدوی، ص ۱۹۱ به بعد.

۲. این رساله، به اهتمام همان کراوس، در مجموعه «المختار من رسائل جابر» عرضه شده است.

۳. چاپ شده در «المصطلح الفلسفي عند العرب»، به کوشش دکتر عبدالأمیر الأعسم.

۴. «واعرف قدر هذا الكتاب فلو قلت أن ليس في جميع كتبنا ... كتاب إلا مقصراً عنه في الشرف لقلت حقاً ... فقد صار هذا الكتاب أفضل من جميع ما في العالم من الكتب لنا ولغيرها، بجمعه حقائق ما في هذه الكتب»؛ المصطلح الفلسفي عند العرب، الحدود - لجابر بن حیان -، ص ۱۷۰.

برای علوم روزگار خود داشت، برای نخستین مرتبه در طرح خود از علم اخلاق یاد، و آن را در کنار ریاضیات، منطق، طبیعیات، متافیزیک و سیاست، در شمار علوم فلسفی قلمداد می‌کند. در طرح کندی، «علوم فلسفی» در مقابل «علوم دینی» قرار دارد.^۱

هرچند نمی‌توان طبقه‌بندی او را کامل^۲، و یا حتی دقیق دانست، اما با اطمینان می‌توان گفت که او سرآغاز نگرش فلسفی / یونانی به اخلاق در جهان اسلام بوده است.^۳

ج: فارابی - م. ۳۳۹ هـ. ق. -

فارابی نیز در این مسیر، هرچند بگونه‌ای دیگر، اما باز به همان هدفی می‌رسد که پیش از او، کندی رسیده بود. او در رسالهٔ تحصیل السَّعادة، و زان پس در التَّنبيه على سبيل السَّعادة، و سرانجام در إحصاء العلوم، به اجمال یا تفصیل از طبقه‌بندی دانشهای عصر خود صحبت کرده است. در اینجا رعایت اختصار را، تنها اشاره می‌کنم که او در إحصاء العلوم تمامی دانشهای شناخته شده آن عصر را در پنج قسمت اصلی یاد، و زان پس فروع هریک را بر می‌شمارد. او پنج دسته از این دانشها را شاخه‌ای می‌داند، که علوم مدنی، فقه و کلام در آن در کنار هم می‌آید؛ در این میان، دانش مدنی از «ترتیب الشَّیم والسَّیر الفاضلة» نیز صحبت می‌کند، که متکفل بیان دانش اخلاق است.^۴

همو در رسالهٔ التَّنبيه على سبيل السَّعادة، راهی کوتاه‌تر رفته علم اخلاق و دانش

۱. احمد فؤاد الأهواني در الکندی فیلسوف العرب - در مجموعهٔ أعلام العرب، شمارهٔ ۱۰۸ -، گذرا اشاراتی به این مطلب داشته است. بویژه نگر: همان صص ۹۸ تا ۱۱۶.

۲. چه در طبقه‌بندی او، دانشهایی همچون فقه، طب و کیمیا یکسر مغفول واقع شده است.

۳. در رابطه با آثار اخلاق پژوهانهٔ کندی و اندیشه‌های او در همین زمینه، نگر: دانشنامهٔ ایران و اسلام، ج ۱۰ ص ۱۳۴۱ ستون ۱.

۴. إحصاء العلوم ص ۱۴۰، ترجمهٔ فارسی همان ص ۱۰۶.

سیاست را دوّمین شاخه اصلی از علوم دانسته، و در کنار آن تنها از يك شاخه دیگر یاد کرده است.^۱

بدین ترتیب او نیز نگاهی فلسفی به این دانش دارد، که آن را در طبقه بندی خود به نمایش آورده است.

د: اخوان الصّفا

در این میان، تقسیم‌بندی اخوان الصّفا - که البته نه در ارائه طبقه‌بندی خاصی از دانشها، که در گونه چینش رسائل آنان مجال بروز یافته -، از روشی جدید در این عرصه خبر می‌دهد. اخوان در حوزه چینش رسائل خود، با توجّه به تأکیدی که بر عدد چهار و ظهور آن در مراتب گوناگون عوالم مجرّد و مادی داشته‌اند، از تقسیم بندی چهارتائی استفاده کرده «انواع السّیاسات» را در قسم چهارم - : العلم الإلهی - در کنار مباحث عمده‌ای همچون الطّریق إلى معرفة الله، الإیمان و صفات المؤمنین، والدّعوة إلى الله - تعالی! - نهاده‌اند.

این تقسیم‌بندی گویا سابقه‌ای در مکاتب و نیز میراث مکتوب یونانی نداشته ابداع خود آنان بشمار می‌رود.

پرواضح است که در این تقسیم‌بندی، علم اخلاق از مبحث نفس و قوای آن فاصله گرفته صورتی متشرّعانه‌تر از صور پیشین یافته است.^۲

۱. «و الفلسفة المدبّیة صنفان: أحدهما يحصل به علم الأفعال الجمیلة و الأخلاق الّتی تصدر عنها الأفعال الجمیلة ... و الثّانی یشتمل على الأمور الّتی بها تحصل الأشياء الجمیلة لأهل المَدُن؛ التّنبيه على سبیل السّعادة، در رسائل فارابی، ص ۷۶ فقره ۱۷.

۲. رسائل إخوان الصّفا، ج ۱ ص ۲۷۳.

بیفزایم که در همین مجلد ص ۲۶۷، بوضوح «علم التّدکار والمواعظ» را در شمار «أنواع العلوم الشّرعیّة» و نه «العلوم الفلسفیّة» آورده‌اند. تفصیل این مطالب را در رساله نهم مجموعه رسائل - ج ۱ ص ۲۹۶ به بعد - می‌توان دید. و عجیب اینکه اینان در همین رساله - ص ۲۹۹ -، مهم‌ترین وجه اختلاف مردمان در اخلاق را، در «موجبات أحكام النّجوم فی أصول موالیدهم و مَساقِط نُطفَهم» دانسته‌اند!

ق: خوارزمی - م. ۳۸۸ هـ. ق. -

خوارزمی هرچند در عصری می زیست که در آن عمده دوران نهضت ترجمه بسر آمده، و متون بسیاری از فرهنگ یونانی و سریانی به زبان عربی ترجمه شده بود، و حتی برخی از معاصران او - همچون شیخ الرئیس ابن سینا - بیش از یک اثر در این دانش پرداخته بودند، اما در طبقه بندی خود هیچ اعتنائی به این دانش نکرده، یکسر توضیح آن را مغفول نهاده است.

او نخست تمامی علوم را در دو شاخه اصلی علوم شرعی و علوم بیگانگان - : یونانیان، ایرانیان، هندی ها و ... - تقسیم؛ و زان پس اجزاء هر یک از این دو شاخه را به تفصیل باز می نماید^۱. در بخش دوم، او هرچند از فلسفه یاد و در ذیل آن از فلسفه عملی و نیز علم اخلاق بعنوان نخستین بخش آن، نام برده؛ اما هیچ توضیحی در این زمینه نمی دهد^۲. عجیب آنکه در تقسیم بندی او، دانشهای مهمی همچون علوم قرآن، حدیث، معادن و فیزیک نیز جایی به خود اختصاص نداده است.

بهر حال هرچند - آنگونه که دیدیم - او توضیح جامعی پیرامون این دانش نمی دهد، تا بتوان دیدگاه او در رابطه با جایگاه اخلاق را باز شناخت؛ اما همین اشاره کوتاه نشان می دهد که او دست کم در زمینه این دانش، تقسیم بندی یونانی را پذیرفته است.

ک: ابن سینا - م. ۴۲۸ هـ. ق. -

شیخ الرئیس ابن سینا در زمینه تقسیم بندی علوم دیدگاه های مختلفی عرضه کرده

۱. مفاتیح العلوم، ص ۵.

۲. عجیب آنکه او هرچند حتی از اوزان اطباء و انواع سیارات و ثوابت سخن گفته، اما تمامی بخش فلسفه عملی را حذف کرده می نویسد: «و لم أودع هذا الكتاب باباً لهذه الأقسام الثلاثة، إذ كانت مواضع أهل هذه الصناعة مشهورة بين الخاصة والعامة»؛ نگر: همان ص ۱۳۲.

آیا واقعاً مبانی و اقوال صاحب نظران این فنون، مشهورتر از مسائل دیگر علوم آن روزگار بوده است؟

است.^۱ او در رسائلی همچون عیون الحکمة، همان طبقه‌بندی معروف ارسطو را پذیرفته، و بدون کوچکترین اختلافی آنرا نقل کرده است.^۲ این در حالی است که در رساله اقسام العلوم العقلیة، شیوه‌ای دیگر را در پیش گرفته است. در این میان اما، آنچه از اهمیّت فراوان برخوردار است، تقسیمی است که در برخی از دیگر آثار خود بدست می‌دهد. در اینجا بدون آنکه به تفصیل سخن شیخ را نقل نمایم، تنها اشاره می‌کنم که به نظر او دسته‌ای از علوم فرازمانی بوده باگذشت اجزائی از زمان، احکام آن تغییر نمی‌کند. به باور شیخ، این دسته از علوم از دو بخش اصلی اصول و توابع تشکیل می‌شود؛

بخش اصول دربرگیرنده دانشهائی است که علاوه بر ثبات، نقش آلی نداشته از استقلال برخوردار است؛ این دانشها یا روی به معرفت حق دارد، و یا به معرفت خیر؛ قسم دوم، خود از چهار بخش تشکیل می‌شود، که نخستین بخش آن، دانش اخلاق نامیده می‌شود.^۳ بر اساس این تقسیم، بوعلی از روش یونانیان عدول، و علاوه بر آنکه بوضوح به نفی نسبی‌گرائی اخلاقی می‌پردازد، بگونه‌ای به اهمیّت بسیار آن نیز اشاره می‌کند.

این تقسیم‌بندی هرچند بعدها در میان حکیمان مسلمان و دیگر دانشیان آنان شیوع نیافت، اما بخوبی نگاه غیر یونانی برخی از فلاسفه اسلامی به این دانش را نمایش می‌دهد.

۱. این بخش که اکنون در این مقدمه نشسته، گزیده‌ای کوتاه است از مبحثی بلند که به بهانه طرح آراء بوعلی در طبقه‌بندی علوم، نوشته‌ام. در آن مقال به تفصیل آراء دانشیان متقدم و متأخر بر بوعلی، و مقدار تأثیر آنان بر اندیشه او و تأثیر آنان از او، نموده شده است.

۲. عیون الحکمة، ص ۱۶.

شیخ در همین صفحه، بوضوح شریعت الهی را تنها منبع معرفتی اقسام سه‌گانه حکمت عملی دانسته، که قابل توجه می‌نماید.

در رابطه با آن تقسیم بندی، فخر رازی در شرح خود بر عیون الحکمة - ج ۲ ص ۶ - مطلب خاصی اضافه نمی‌کند.

۳. تفصیل این مطلب، در مقالی که زین پیش بدان اشاره کردم، ارائه خواهم شد.

ل: غزالی - م. ۵۰۵ هـ.ق. -

در این بخش، اندیشه غزالی از اهمیتی بسیار بیشتر از کسانی همچون ابن‌سینا، برخوردار است؛ چه او با تدوین احیاء علوم الدین - که می‌توان آن را «دوران‌سازترین کتاب اخلاقی در همه پهنه تاریخ و جغرافیای جهان اسلام» خواند -، هم مکتب اخلاق تلفیقی را به بالاترین مرتبه خود رسانید، و هم روشی در اخلاق‌نگاری ارائه کرد که زان پس، بیشترین تأثیر را بر حوزه مکتوب این دانش نهاد.^۱

غزالی در احیاء - شاید به سائقه و سابقه فاصله گرفتن، و یا حتی برائت جستن از اندیشه علمی رائج در آن روزگار -، تقسیم‌بندی خاصی از علوم ارائه نمی‌دهد، تا بتوان بر پایه آن مبانی نظری اندیشه او را دریافت؛ هرچند اختصاص دست‌کم نیمی از کتاب - دو رُبع پایانی مُهَلِّکات و مُنْجیات - به «کُلُّ خُلُقٍ مَذْمُومٌ وَرَدَ الْقُرْآنُ بِإِمَاطَتِهِ... وَکُلُّ خُلُقٍ مَحْمُودٌ وَخَصَلَتْ مَرْغُوبٌ فِيهَا...»^۲ که در شمار مباحث مستقیم دانش اخلاق قرار می‌گیرد، نشان از اهتمام شدید او به این دانش دارد.

با اینهمه اما، گذشته از متن کتاب، اشارات او به آنچه در آن خواهد آورد، بوضوح نشان می‌دهد که او از سبک اخلاق فلسفی فاصله گرفته - «... کُلُّ ذَلِكَ مَقْرُونًا بِشَوَاهِدِ الْآيَاتِ وَ الْأَخْبَارِ وَ الْآثَارِ ... مَعَ مَا وَرَدَ فِيهَا مِنْ شَوَاهِدِ الشَّرْعِ وَ الْعَقْلِ»^۳ -، به سبک اخلاق‌نگاری مکتب تلفیقی، و گاه مکتب عرفانی مُذْکَّرانه، گرائیده است.

همو در کتاب دیگرش میزان العمل، اگرچه به تصریح از نظریه اعتدال ارسطویی نام

۱. گذشته از تکمیل مکتب اخلاق تلفیقی، حتی روش او در نهادن دانش اخلاق در میان ابواب دانش فقه نیز، گاه به تقلید گرفته شده. تکملة الأحکام ابن‌المرتضی - که جزئی از البحر الزخار اوست -، در این زمینه مثالی بسیار روشن است. تصویر دستنوشی از تکمله، بوسیله استاد محمدحسین جلالی در شیکاگو عرضه شده است. از اجزاء البحر الزخار، تنها بخش طبقات المعتزلة آن - که بارها، و از آنجمله در مجموعه منشورات المعهد الألماني للأبحاث الشرقيّة به چاپ رسیده -، در ایران شناخته شده است.

۲. احیاء علوم الدین، ج ۱ ص ۴.

۳. همان.

نمی‌برد، اما به سبک حکیمان، کتاب را با بررسی چیستی سعادت آغاز، و از نفس، قوای آن، ارتباط آن قوا با یکدیگر و راههای تزکیه نفس، سخن می‌گوید^۱؛ و بویژه در فصل «بیان اُمّهات الفضائل»^۲، بوضوح به وقوع فضائل در میان دو طرف افراط و تفریط ردائل، اشاره می‌کند. بهر حال هرچند میزان العمل او هیچگاه مرتبت احیاء را نیافت و چون آن دست‌گرد اخلاقیان نشد، اما گوشه‌ای از اندیشه‌های فیلسوفانه او را - علیرغم تحاشی شدید او از آن -، به نمایش می‌آورد^۳.

ی: خواجه نصیرالدین طوسی - م. ۶۷۲ هـ. ق. -

می‌دانیم که اخلاق ناصری، تحریری است آزاد با اضافاتی بسیار، که برپایه تہذیب الأخلاق مسکویه انجام پذیرفته است. هرچند نمی‌توان این کتاب را ترجمه اثر مسکویه دانست، و از اینرو نظر خواجه در مبحث حاضر را بر اساس آن تبیین کرد، اما نصوص خود او در متن^۴، نشان می‌دهد که او یکسر مکتب فلسفی ارسطویی را در این میدان پذیرفته و بر اساس آن حرکت کرده است.

کثرت استشادات او به سخنان یونانیان از سوئی، و نپرداختن به متون مقدّس از سوئی دیگر، باز نشان از همین گرایش او دارد.

* * *

۱. میزان العمل، ص ۱۷۹ و ۱۹۸.

۲. همان، ص ۲۶۴.

۳. میزان العمل بارها به چاپ رسیده است. من در اینجا از طبع دکتر سلیمان دنیا، در مجموعه «ذخائر العرب، شماره ۳۸» استفاده کرده‌ام، که از مقدمه‌ای بلند و تعلیقاتی پرسود برخوردار است. چاپ دیگر این کتاب که به وسیله دکتر علی بوملح تحقیق و بواسطه دار و مکتبه الهلال عرضه شده، هرچند از آن مقدمه و تعلیقات تهی است، اما از متنی استوارتر برخوردار است. دریغ که او در مقدمه کوتاه تحقیقش، از نسخه / نسخ مورد استفاده‌اش هیچ یادی نکرده است، تا بتوان از آن متن استفاده نمود.

۴. و از آنجمله نگر: اخلاق ناصری، ص ۱۰۸ به بعد.

مراجعه به شروح این کتاب، همچون دو شرح توضیح الأخلاق نام، از خلیفه سلطان و قطب‌شاهی هم، می‌تواند در این زمینه نافع باشد.

آنچه در این صفحات گذشت، به اختصار مسیر تفکر اخلاقی و اخلاق‌پژوهی، در میان متفکران سده‌های نخستین تمدن اسلامی - در ناحیه شرقی آن - را، به نمایش آورد. بر این اساس، دیدیم که عمده متفکران ما در بستر مکتب اخلاق فلسفی ارسطویی بالیدند، و هرچند کسانی - همچون غزالی در بعضی وجوه شخصیتی خود - از این مکتب فاصله گرفتند، اما باز آنچه در آن روزگاران بر اندیشه اخلاقی غلبه یافت، سیطره همان مکتب بود. در قرون بعدی نیز تنها مکتب اخلاق تلفیقی بود، که در ناحیه تولید آثار فاخر و جاودانه، توانست با این مکتب هم‌وردی کند.

این مطلب را در اشاره به «مکاتب اخلاق‌نگاری در میان مسلمین»، با وضوح بیشتری تعقیب خواهیم کرد.

مکاتب اخلاق‌نگاری در میان مسلمین

این مقدمه را، نمی‌توان متکفل پاسخ به دو پرسش اساسی ندانست:

الف: کتاب حاضر، بر اساس چه نگاهی به دانش اخلاق اسلامی تدوین شده؟ و

ب: منابع معرفتی بکار رفته در آن، کدام است؟

این دو پرسش را، می‌توان با ادغام در هم، اینگونه نیز تحریر نمود:

مؤلف بزرگوار، در کتاب حاضر از کدامین مکتب اخلاق‌نگاری تبعیت نموده‌اند؟ اکنون تا پاسخی روشن بدین سؤال ارائه کنم، به اختصار تمام به مکاتب مختلف اخلاق‌نگاری موجود در میان مسلمین اشاره کرده^۱، و زان پس جایگاه کتاب حاضر در آن میان را روشن می‌کنیم.

بلافاصله می‌افزایم که منظور از «مکاتب اخلاق‌نگاری در میان مسلمین»، انواع

۱. در جای جای برخی از متون اخلاق‌پژوهان معاصر، و بویژه در کتابشناسی‌های گوناگون دانش اخلاق، می‌توان اجزائی از این بخش را یافت؛ اما صورت کامل مکتب‌نگاری موجود در این صفحات، نخستین بار در همین اوراق ارائه می‌شود.

روشهایی است که آنان در ارائه مفاهیم اخلاقی بکار برده‌اند. ازینرو، این عنوان تنها آثار پرداخته شده مسلمان را در بر نمی‌گیرد، بلکه آثار دیگر اقوام و مللی که بوسیله آنان ترجمه و در فضای فرهنگی مسلمان وارد شد را نیز، شامل می‌شود.

این آثار را می‌توان در دو بخش بزرگ تقسیم‌بندی نمود:

۱. آثار پدید آمده در دوره پیش از اسلام؛

۲. آثار پدید آمده در دوره اسلامی.

در اینجا، توضیحی کوتاه پیرامون این دو بخش، بخشهای فرعی مندرج در آن، و مهمترین منابع پدید آمده در هر بخش ارائه می‌کنم؛ تا سرانجام جایگاه کتاب حاضر در آن میان بدست آید.

۱. آثار پدید آمده در دوره پیش از اسلام

منظور از این عنوان، مجموعه آثاری است که در یکی از تمدنهای پیش از ظهور اسلام تألیف، و زان پس بوسیله مسلمان ترجمه و در اختیار آنان قرار گرفته است. هرچند این آثار پدید آورده مسلمان نیست، اما از آنجاکه در شمار منابع معرفتی بخش بزرگی از آثار خاص اسلامی قرار گرفته است، در اینجا بدان نیز اشاره می‌کنیم.

۱. الف: آثار اخلاقی ایرانی

این عنوان، شامل آثاری است که از حوزه فرهنگی ایران، اقتباس و تعریب - و گاه مجدداً ترجمه به پارسی - شده است.^۱ پند نامه کسری - عَشُّ البلاغة^۲ / عَيْنُ البلاغة - و

۱. ندیم در فصلی که با نام «أسماء الكتب المؤلفة في الموعظ و الآداب و الحکم للفرس و ...» تنظیم کرده، فهرستی از این آثار را بدست داده است؛ نگر: الفهرست - چاپ محقق الفرقان - ج ۱/۲ ص ۳۴۹.

مرحوم استاد دانش‌پژوه نیز، فهرستی از این آثار را ارائه کرده‌اند؛ نگر: اخلاق محتشمی، مقدمه محقق ص ۳۳.

۲. ضبط مختار استاد ایمن فؤاد سید در چاپ محقق الفهرست ندیم نیز، همین ضبط است؛ نگر: همان.

مجموعه آثار ابن مقفع - همچون الأدب الصّغير و الأدب الکبیر^۱ - در این شمار است. رسالة ظفرنامه که ترجمه آن به شیخ الرئیس بوعلی سینا منسوب شده^۲، و در آن مجموعه‌ای از اندرزهای اخلاقی بزرگمهر حکیم به انوشیروان مندرج است، در شمار نامورترین این متون قرار دارد^۳.

این مجموعه متون، بعدها تنها در شماری خاص از آثار مسلمین مجال بروز یافت^۴.

۱. ب: آثار اخلاقی یونانی

این مجموعه آثار - و بویژه آخرین گروه آن -، هرچند نه در مثالها و گزاره‌ها، که در اصل آموزه‌ها، بزرگترین بهره‌ای است که با ورود به فضای فرهنگی مسلمین، سرنوشت علم اخلاق را در میان آنان رقم زد، و اخلاق فلسفی ارسطویی را به آنان معرفی نمود. در میان یونانیان، گرایشهای مختلفی در زمینه این دانش بوده، که با اشتراک در فلسفی بودن، اختلافاتی اصیل بایکدیگر داشته‌اند. به عناوین این گرایشها در همین سطور اشاره خواهیم کرد.

۲. آثار پدید آمده در دوره اسلامی

«آثار پدید آمده در دوره اسلامی»، عنوان عامی است که همه کتب تألیف شده بوسیله مسلمانان را شامل می‌شود؛ هرچند برخی از این آثار مستقیماً تحت تأثیر آثار دیگر

۱. ابن مقفع در مقدمه این کتاب - ص ۶۴ -، حکایت می‌کند که ایرانیان، پندها و اندرزهای اخلاقی را بر روی صخره‌ها نقر می‌کرده‌اند، تا برای آیندگان باقی بماند.

۲. و در صحت این اسناد، سخت جای تأمل است.

۳. درباره این کتاب، مقدمه مرحوم استاد دکتر غلامحسین صدیقی بر چاپ محقق آن، خواندنی است. الحکمة الخالدة / جاویدان خرد مسکویه - که بر اساس تحریر عربی نامه هوشنگ پدید آمده - نیز، در شمار همین نامورترین متون اخلاقی ایرانی قرار دارد.

۴. و صد البته می‌دانیم که ورود این مجموعه به عالم اسلام، بسیار پیشتر از ورود عدل قدرتمند آن، آثار یونانی، صورت پذیرفت.

تمدن‌ها، و یا با بیشترین استفاده از آنها پدید آمده باشد. این آثار را بصورت عمده در چهار دسته می‌توان طبقه‌بندی نمود. در اینجا با اشاره به این گروه‌ها و شاخه‌های منشعب از هر کدام، به بهترین آثار پدید آمده در بستر هر يك اشاره می‌کنیم.

۲. الف: اخلاق فلسفی

در همین سطور، اشاره کردیم که مکتب‌های اخلاقی در میان یونانیان از گرایش‌های مختلفی بهره‌مند بوده است. از آن میان، چهار گرایش - عمدتاً در اثر نهضت ترجمه - به فضای مسلمین وارد شد، و اندک اندک چهارمین گرایش آن، به مکتب رسمی بزرگترین شاخه اخلاق‌پژوهی مسلمین تبدیل گردید.

۲. الف - A: اخلاق فلسفی جالینوسی

این مکتب، با تأثیر پذیری از شخصیت جالینوس - بعنوان یکی از دو طبیب بزرگ یونان -، دانش اخلاق را نیز مداوای نفوس و یا طب آن می‌دانست. الطَّبُّ الرُّوحَانِي مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّاءِ رَازِي، در همین بستر فراهم شده است.^۱

۲. الف - B: اخلاق فلسفی افلاطونی

که باز با تأثیر پذیری از شخصیت افلاطون، اخلاق فردی را با تدبیر منزل، بویژه سیاست مُدُن، بگونه‌ای همراه می‌دانست.

۱. درباره این کتاب، که گویا در صحت اسناد آن به رازی سخنی نیست، حرف بسیار است؛ و شاید از همین روست که گذشته از پول کراوس، فؤاد سیّد و سلیمان البوّاب نیز، آن را تحقیق و طبع کرده‌اند. در این میان، بویژه تحقیق و طبع عبدالله محمد العبد، که الطَّبُّ الرُّوحَانِي را به همراه الأقوال الذّهَبِيَّة کرمانی - در نقد و رد آن -، و المناظرات ابی‌حاتم رازی آورده، قابل توجه بسیار است.

تحصیل السَّعَادَةِ فارابی - که اطلاقاً مهمترین اثر مسلمین در سیاست مُدُن نیز تألیف هموست -، از بهترین آثاری است که در این گرایش پدید آمده است.

۲. الف - C: اخلاق فیثاغورسی

که نگرش تمثیلی به عالم داشت، و در پی توضیح ریاضی آن بود. پیش از این از گرایش عددی اخوان الصفا یاد کردیم. ظاهراً رسائل اخوان الصفا - و بویژه رساله شماره یازده آن مجموعه -، کاملترین رساله اخلاق فیثاغوری در میان مسلمین است.^۱

۲. الف - D: اخلاق ارسطویی

این مکتب اخلاقی، هم در میان یونانیان و هم در میان مسلمین، از شهرتی بی‌مانند برخوردار؛ و دست‌کم عمده آثار مکتب اخلاق فلسفی، در پرتو آن نوشته شد. ارسطو گویا با تأثر از نظریه ماده و صورت خود، در دانش اخلاق نظریه بنیادین اعتدال را بنا نهاد، و با تعریف «فضیلت» و «رذیلت» اخلاقی، گرایش قوای مختلف نفس انسانی به سویه‌های افراط و تفریط، و یا قرار گرفتن آن قوا در حدّ وسط را، معیار دور شدن از اخلاق فاضله انسانی، و یا تحصیل آن دانست.

این نظریه بر پایه چند گزاره فلسفی بنا شده، و ازینرو راههای اکتساب ملکات فاضله را بصورتی روشمند ارائه می‌دهد. هم از اینروست که حکیمان مسلمان، و نیز تابعان آنان، عمده آثار خود را در همین مکتب پدید آوردند.

نقد و ردّ نظریه اعتدال بعنوان اساسی‌ترین شالوده مکتب اخلاق ارسطویی، از بنیادی‌ترین اندیشه‌های اخلاقی استاد ما مؤلف بزرگوار کتاب حاضر حضرت

۱. در این رابطه، بویژه اینکه اخوان اخلاق را در شمار قسم ریاضی رسائل خود ذکر می‌کنند، نیز قابل توجه است؛ نگر: رسائل اخوان الصفا، ج ۱ ص ۲۹۶.

آیه الله العظمی مظاهری - حفظه الله! - است. در همین مقدمه بهنگام یادکرد از بستر آفرینش این کتاب، و نیز ویژگی‌های آن، اشاره‌ای دیگر به اصل این نظریه و نقد حضرت استاد بر آن، خواهم داشت.

تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق مسکویه و اخلاق ناصری - بعنوان دو کتاب دوران‌ساز جریان آفرین^۱ -، مهمترین آثار پدید آمده در مکتب اخلاق ارسطویی هستند.

۲. ب: اخلاق عرفانی

دومین مکتب اخلاق‌نگاری در میان مسلمین را، می‌توان مکتب اخلاق عرفانی دانست. این مکتب که از خراسان بزرگ آغاز و رو به سوی بغداد نهاد، با تفسیر خاصی که از نفس انسانی ارائه می‌نمود - و تفصیل آن خارج از حوصله این «پیشنوشت» است -، اندیشه اخلاق ارسطویی را نفی؛ و در پی تخلیه، تحلیه و تجلیه نفس برآمد.

مکتب اخلاق‌نگاری عرفانی، هم از نظر روشمند و یا غیر روشمند بودن، و هم از نظر بساطت اوّلیه و ترکیب بعدی آن با اندیشه‌های - گاه بسیار پیچیده - عرفانی - و بویژه گرایش محیی‌الدینی آن -، مسیری طولانی را در حوزه تمدن اسلامی سپری کرده است.

به اجمال اشاره می‌کنم که به باور راقم این سطور، مهمترین شاخه‌های این مکتب را، همین ویژگی روشمند و یا غیر روشمند بودن آن، مشخص می‌سازد.

۱. در میان این دو اثر، بویژه اخلاق ناصری - که خود برپایه تهذیب الأخلاق پدید آمده بود -، گذشته از تأثیری که بر منابع سپسین نهاد، مستقیماً مایه آفرینش آثاری دیگر نیز شد. اخلاق جلالی حکیم دوانی، اخلاق منصوری میر غیاث‌الدین منصور، اخلاق محسنی ملاحسین واعظ کاشفی، اخلاقی محسنی - اخلاق عالم‌آرا - محسن فانی کشمیری، اخلاق نظام العلماء - که برای ناصرالدین شاه نگاشته شد - و ... در این شمارند.

در میان این پنج، آن رساله سومین، از ارزش خاصی برخوردار است. دیگر تألیف اخلاقی منسوب به خواجه، اخلاق محتشمی - که از شهرت بسیار کمتری نسبت به آن دیگر کتاب او برخوردار است - نیز، در همین جا برسدنی است.

۲. ب - A: اخلاق عرفانی غیر روشمند

این مکتب، عموم کتب اخلاق مُذْکَرانَه - که بهره عمده‌ای از تراث صوفیان را تشکیل می‌دهد - را، در بر می‌گیرد. در این مکتب، نه از نظم تئوری‌های ارسطویی نشانی هست، و نه از روشمندی آثار اخلاق عرفانی، که عمدتاً در دوره‌ای متأخر پدید می‌آید. روضه الفریقین شاشی^۱، قصه یوسف^۲ و حدائق الحقائق^۳، نمونه‌های درخشانی هستند، که گاه بدون محوریت يك موضوع واحد^۴ - همچون اثر نخست -، و گاه با محوریت يك موضوع - همچون دو اثر بعدی - در دامن این مکتب به قلم آمدند.

بخش سترگی از این آثار، نتیجه مجالسی است که واعظان / مُذْکَران، گاه در خانقاه‌ها و گاه در مساجد، برای خواص و یا عموم مردم ارائه می‌کرده‌اند. قُوت القلوب^۵ ابوطالب مکی و اللّمع نصر سراج نیز، نمونه‌هایی از آثار این مکتبند، که بصورت مستقل به تألیف در آمده‌اند.

۱. چاپ انتشارات دانشگاه تهران، به اهتمام استاد عبدالحی حبیبی. گویا این کتاب در افغانستان یا هند، یکقرنی پیش ازین هم بطبع رسیده است.

۲. طوسی در این کتاب، گاه توالی نقل داستان حضرت یوسف را رها می‌کند، تا به پندهای اخلاقی خود بپردازد. نمونه را در صفحه ۳۶۴، بصورت پیاپی سه مرتبه عناوین لطیفه و اشارت را به کار می‌برد، تانکاتی اخلاقی را گوشزد نماید.

۳. فراهی هروی، گذشته از عناوین حکایت، کشف، اشاره و ... گاه بصراحت از عنوان موعظه، و یا «اشاره دیگر مشتمل بر نصیحت» و ... هم استفاده می‌کند. این عناوین وجهه اخلاقی کتاب او را بارزتر کرده است؛ نمونه را نگر: حدائق الحقائق، ص ۱۷۳، ۱۹۸، ۱۹۹.

۴. در این زمینه، ذمّ الهوی پرداخته ابوالفرج بن جوزی نیز یادگرنی است. عجیب آنکه او تمامی حکایات کتاب را - حتی آنچه را در فصل چهل و سه «فی ذکر من کفر بسبب العشق» آورده -، بصورت مسند و معنعن - خواه از پیامبر اکرم و یا غیر ایشان -، می‌آورد.

۵. هرچند قُوت القلوب بصورت سنتی در شمار آثار صوفیانه است، اما بخاطر اشتغال آن بر شمار زیادی از نصوص نیایشی، می‌توان آن را در میان مصادر مکتب اخلاق تلفیقی هم نام برد.

۲. ب - B: اخلاق عرفانی روشمند

این گرایش، از پس ورود عرفان / تصوّف به آخرین دوره‌های کمال خود پدید آمد. صد میدان، و صورت کاملتر آن منازل السائرین^۱، نقطه‌های آغاز این مکتبند، که با آثاری همچون اوصاف الأشراف تکمیل، و سرانجام یکی از کاملترین صور آن در مشرب الأرواح^۲ عرضه شد.

آثار «ولی» و «ولایت» شناسانه مکتب‌های عرفانی اندلس و قونیه نیز، بعدها همین مکتب را در قالب امتزاج شدید با عرفان فلسفی، ارائه می‌نمود^۳.

۲. ج: اخلاق نقلی

در کنار دو مکتب پیشگفته، می‌توان به اخلاق نقلی بعنوان سوّمین مکتب اخلاق‌نگاری در تمدّن اسلامی اشاره کرد. در این مکتب، نه تئوری پردازی‌های فیلسوفان، و نه تذکّرهای واعظانه، که قرآن کریم، سخنان پیامبر اکرم و زان پس صحابه و تابعیان - در میان نویسندگان عامّه - و احادیث منقول از ائمّه هدی - در میان نویسندگان شیعه - مهمترین و یا تنها ماده این مکتب را تشکیل می‌دهد^۴.

۱. که بهره بلندی از شروح یافت، و در آن میان شرح عبدالرزاق کاشانی و غفیف الدّین تلمسانی از پایگاه ویژه‌ای برخوردار شد.

پس از این دو شرح، شرح فرکاوی نیز یادکردنی است.

۲. چه در آن آثار پیشین، یکصد و یا سیصد مقام و منزل به شرح گرفته شده. در مشرب الأرواح امّا، به هزار و یک مقام اشاره شده است؛ هرچند برخی از این اشارت از چند سطر تجاوز نمی‌کند.

من چاپ محقق نفیّظ محرّم خواجه از این کتاب را بدست دارم، که بوسیله دانشگاه استانبول بسال ۱۹۷۳ چاپ شده است؛ و نمی‌دانم آیا چاپ دیگری نیز از این رساله بدست است، یا نه؟

۳. در این میان، بویژه مصباح الأنس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود، از مقامی ویژه برخوردار است.

۴. به شماری از این متون، در سرآغاز این پیش‌نوشت اشاره کردم.

مکتب اخلاق نقلی نیز به چند شاخه اصلی تقسیم می‌شود. مهمترین این شاخه‌ها عبارتند از:

۲. ج - A: تصنیف آیات قرآن کریم

اینگونه متون، بیشتر به تقسیم‌بندی آیات قرآن کریم^۱ بر اساس اصطلاحات و موضوعات اخلاقی می‌پردازند.

۲. ج - B: اخلاق نقلی نبوی

در این روش، عمدتاً روایات و نیز آنچه حکایتگر سنت نبوی در شاخه فعل ایشان است، بیشتر مورد توجه واقع می‌شود. مجموعه کلان نضرة النعم فی مکارم أخلاق الرسول الکرم^۲، نمونه کاملی از آثار این مکتب قلمداد می‌شود.

۲. ج - C: اخلاق نقلی جامع

در این روش، گذشته از قرآن کریم، به احادیث پیامبر اکرم و ائمه هدی^۳، و نیز مآثورات صحابه بصورت همزمان توجه می‌شود. تئنگاری‌هایی همچون الزهد حسین بن سعید اهوازی، و نیز مصادقة الإخوان^۴ شیخ صدوق، و یا آثار گسترده‌تری همچون مشکاة الأنوار^۵ طبرسی در میان شیعه، و شعب الإيمان بیهقی و الأدب المفرد

۱. تفصیل آیات‌هایی که در روزگار ما بوفور پدید آمده، در همین راستا از فوائد بسیاری برخوردار است.

۲. هرچند جلد اول این موسوعه، نخست به بیان مقدمات اخلاق - همچون چیستی نفس، و توضیح سعادت - آنها از دیدگاهی سلفی / روایی، و زان پس به نقل یک‌دوره زندگی‌نامه نبوی پرداخته، اما دیگر مجلدات این کتاب، حدیث‌نامه کاملی است از مکارم اخلاق ایشان، و تنظیم شده بر اساس حروف الفبا.

۳. این کتاب با تصحیح استاد علامه مرحوم سید محمد مشکاة بیرجندی و ترجمه استاد مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه به طبع رسیده است؛ هرچند بر روی جلد آن نام فردی دیگر را نهاده‌اند!

۴. که آن را «کتاب کلاسیک اخلاقی شیعه» هم خوانده‌اند؛ نگر: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱۰ ص ۱۳۳۸ ستون ۱.

بخاری^۱ در میان سنّیان، از نمونه‌های این آثار است. مجموعه‌ای درشت از آثار ابن ابی‌الدُّنیا^۲ و زان پس ابن تیمیه^۳، در همین ردیف جای می‌گیرد.

۲. د: مکتب اخلاق تلفیقی

این مکتب که از سابقه‌ای کهن نیز برخوردار است را، می‌توان تلفیقی از عناصر اصلی سه مکتب پیش گفته، با تأکید بر آموزه‌های اصلی آن مکاتب در برخی از آثار این روش، دانست. پذیرش نظریه اعتدال ارسطویی، تلاش برای تصفیه باطن، کمک گرفتن از متون قرآن کریم و سنت شریف، و گاه به تأیید آوردن آن، و سرانجام استفاده از حکایات و قصص مُذکّرانه‌ای که بخش عمده‌ای از آن، دست‌کم از سند متقنی برخوردار نیست، این کتب را جامع روشهای اصلی مکاتب پیشگفته کرده است.^۴

۱. این دو کتاب، بارها و بارها بصور گوناگون به طبع رسیده‌اند. در خصوص الأدب المفرد، یکی از شروح آن به نام رَشُّ البَرْد - پرداخته شیخ دکتر محمد لقمان - بر فوائد آن بسیار افزوده است.

محمد ناصرالدین الألبانی معروف نیز، تمامی احادیث این کتاب را به تخریج گرفته است.

۲. ابن ابی‌الدُّنیا را می‌توان نویسنده‌ای استثنائی در این مکتب خواند؛ چه او بیشتر آموزه‌های اخلاقی را در قالب تلنگاری خاصی، بر اساس این مکتب به تدوین گرفته است. حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ، الْوَرَعُ، التَّوَّاضُعُ وَالْخُمُولُ، الشُّكْرُ، الْهَمُّ وَالْحُزْنُ، الرِّضَا عَنْ اللَّهِ بِقَضَائِهِ، الْعَمْرُ وَالشَّيْبُ، الْجَلْمُ، الصَّمْتُ، قَضَاءُ الْحَوَائِجِ، التَّهَجُّدُ وَ قِيَامُ اللَّيْلِ، وَ قَصْرُ الْأَمَلِ، در کنار بیش از بیست عنوان کتاب دیگر، مجموعه تراث اخلاق نقلی او را تشکیل می‌دهد.

۳. هرچند ابن تیمیه بدون تردید نمونه یک خوانش غیر معقول، واپس‌گرا و بسیار خطرناک از اسلام است، اما باز به‌رحال نمی‌توان از تلاش او در تدوین آثاری در این مکتب - و نیز تلاش دلباختگانش برای تدوین آثاری به نام او! - یاد نکرد. العبودیّة، مکارم الأخلاق - که برخی حجازیان معاصر، با تکیه بر ثروت بی‌حساب خشک‌مغزان آن دیار، برایش نوشته و چاپ کرده‌اند! -، الحسنه و السيئة، التوبة و الاستغفار، و الإيمان، عناوین برخی از این آثار است.

۴. تفوق این مکتب بر دیگر مکاتب اخلاقی، باعث شده تا برخی از محققان، عناصر تشکیل‌دهنده این مکتب را شالوده‌کلی دانش اخلاق اسلامی بشمار آورند: «... اخلاق در جهان اسلامی در مرحله تکامل یافته خود، عبارت از ترکیبی است قابل توجه و رویهمرفته موفق، از آداب و سنن عربی قبل اسلام و تعالیم قرآنی آمیخته با عناصر غیر عرب مخصوصاً ایرانی و یونانی، که بقالب کلی اسلامی درآمده و با آن یکی شده است»؛ نگر: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱۰ ص ۱۳۳۷ ستون ۱.

بر اساس توضیحی که در همین سطور آوردم، نمی‌توان این سخن را چندان سخته دانست.

دیدگاههای حاکم بر این مکتب را نیز، در سه عنوان می‌توان طبقه بندی نمود.

۲. د - A: مکتب تلفیق با غلبه عناصر فلسفی

جامع السعادات^۱ و به تبع آن، تحریر فارسی کرامندش معراج السعادة^۲، مهمترین آثار این گرایش بشمارند. این آثار هرچند به نوعی به تلفیق مبانی مکاتب سه گانه پیشین می‌پردازند، اما با توجه به گونه شخصیت علمی ملامهدی نراقی، بیشتر به روش فلسفی گرایش می‌یابند.

۲. د - B: مکتب تلفیق با غلبه عناصر عرفانی

در این مکتب، عناصر عرفانی - و گاه مآثورات بی‌بنیاد صوفیانه، و حکایات سخت عوامانه آنان -، بر دیگر عناصر مأخوذ از مکاتب پیش گفته^۳ غلبه می‌یابد. احیاء علوم الدین غزالی - که زین پس به تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم داشت -، نمونه کاملی در این گرایش است.

۲. د - C: مکتب تلفیق با غلبه عناصر نقلی

الذریعة إلى مکارم الشريعة راغب اصفهانی، نمونه‌ای جاودانه از آثار مشهور این

۱. جامع السعادات در شمار مهمترین منابع اخلاق اسلامی، و شیواترین آنها قرار دارد. متأسفانه در فرصت کوتاه تنظیم این پیشنوشت، نتوانستم مأخذ این سخن را باز یابم، اما بخوبی به یاد دارم که سالیانی پیش در جایی خواندم که یکی از دانشمندان عرب تبار غیر شیعی - و گویا لبنانی -، این کتاب را بدون هیچ شناختی از مؤلفش، در شمار ده متن برجسته در تمامی حوزه تمدن اسلامی نشانده است.

این سخن را مقایسه کنید با رأی مرحوم استاد شیخ محمد رضا مظفر، که کتاب را از نظر فلسفی متوسط، از نظر بیانی ضعیف، و از نظر اخلاقی نچندان رفیع دانسته: «... و إن لم یکن موضعه هذا الرّف الأعلى کسائر الکتب الأخلاقیة فی الدّورة الإسلامیة...»؛ جامع السعادات، مقدّمه مصحّح، ج ۱ ص س.

۲. از این کتاب، تلخیصی بسیار لطیف - به نام مقامات العلیّة -، بوسیله مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی ارائه شده. این تلخیص هم به چاپ رسیده، و هم بسیار خواندنی است.

۳. نمونه‌ای از تأثیرپذیری غزالی از اندیشه‌های حکیمانه راه نگر: احیاء علوم الدین، ج ۳ ص ۴۶، که در بیان «حقیقة حسن الخلق»، همان تقسیم‌بندی مشهور حکما را نقل می‌کند.

گرایش است. راغب هرچند از عناصر دیگر مکاتب نیز بهره می‌جوید، اما چنان در استفاده از عنصر نقل گرمپوست^۱، که تأثیر آن حتی بر نام کتابش نیز ظاهر شده است.

* * *

بر اساس آنچه گذشت، دیدیم که آثار پدید آمده در حوزه اخلاق پژوهی مسلمین را، می‌توان در چهار شاخه عمده و یا در دوازده - و با محاسبه مجموعه‌هائی که از دو حوزه تمدنی پیش از ظهور اسلام پدید آمدند - در چهارده گرایش اصلی، طبقه‌بندی نمود.

کتاب حاضر اما به کدامین گرایش تعلق داشته، حکایتگر علائق مؤلف به کدامین سبک است؟.

در همین سطور، به پاسخ این پرسش خواهیم پرداخت.

نظریه اعتدال و نقد مؤلف علامه بر آن

هرچند این مقدمه نه در صدد تفصیل مبانی اخلاق پژوهان است، و نه اندیشه‌های اخلاقی مؤلف در نقد و یا تأیید مبانی آنان را به گزارش می‌گیرد؛ اما مبحث پیشین را نمی‌توان با چشم پوشی از مبحث حاضر، به آنچه خواهد آمد پیوند داد. چه از سوئی نظریه اعتدال کلیدی‌ترین تئوری اخلاق ارسطویی است، که چگونگی حرکت دست‌کم دو شاخه بزرگ اخلاق فلسفی و اخلاق تلفیقی را در پهنای دوازده قرنه‌ای به تبیین گرفت؛ و از سوئی دیگر نقد و رد آن، مهمترین وجه فارغ کتاب حاضر از دیگر کتب این فن به شمار می‌رود؛ ازینرو در اینجا، به اختصار تمام نخست به چیستی آن تئوری اشاره می‌کنم، و آنگاه نقد

۱. بر اساس فهرست احادیث این کتاب، که در آخر نسخه چاپ دانشگاه اصفهان، ص ۵۰۰ آمده، می‌توان دریافت که راغب در الذریعة حدود ۲۷۰ حدیث، تنها از پیامبر اکرم روایت کرده است؛ گذشته از آنکه بیش از ۶۰۰ آیه نیز در آن آمده است.

استاد بر آن را تحریر می‌نمایم؛ هرچند تفصیل در این هر دو را خارج از وظیفه این «پیش‌نوشت» می‌دانم.

این نظریه هرچند در آراء حکیمان متقدم بر ارسطو نیز دیده شده است^۱، اما ارائه نخستین تحلیل جامع از آن در آراء و آثار ارسطو، باعث شد تا آن را به نام وی ثبت نمایند. ارسطو در اخلاق نیکوماخس^۲ به روشنی از این نظریه سخن گفته^۳، و زان پس در تمامی متون اخلاق فلسفی، رد پای آن دیده می‌شود.

از نخستین کسانی که به تحریر آن در عالم اسلام پرداخته‌اند، می‌توان به فارابی اشاره نمود. او در رساله بسیار عزیز فصول منتزعة، در فصلی کوتاه به زیبایی تمام می‌نویسد: «الأفعال التي هي خيرات هي الأفعال المعتدلة المتوسطة بين طرفين هما جميعاً شرٌّ، أحدهما إفراط و الآخر نقص؛ وكذلك الفضائل فإنها هيئات نفسانية و ملكات متوسطة بين هيئتين و كلتاهما رذيلتان، إحداهما أزيد و الأخرى أنقص؛ مثل العفة فإنها متوسطة بين الشرّ و بين عدم الإحساس باللذة، فأحدهما أزيد و هو الشرّ و الآخر أنقص؛ و السخاء متوسط بين التقتير و التبذير، و الشجاعة متوسطة بين التهور و الجبن ... و كذلك سائرهما»^۴. پس از او، تلمیذ نامورش یحیی بن عدی^۵ نیز هرچند در تهذیب الأخلاق مبحث اعتدال را به استقلال به بررسی نگرفته، اما در بسیاری از مباحث، و از آنجمله در بررسی نخستین

۱. اشاره به مبانی افلاطونی آن را، نگر: تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۳۷.

۲. از آن جمله در فصل ۵ از کتاب دوم، ص ۶۳.

۳. هرچند این کتاب، همچون دیگر کتابش اخلاق اودموس، و نیز کتاب کوچکش - که اخلاق کبیر خوانده شده -، تقریر درس او و نه قلم اوست.

۴. فصول منتزعة، ص ۳۶ فصل ۱۸.

نیز: التنبیه علی سبیل السعادة - در رسائل فارابی -، ص ۵۹.

۵. این سخن، فارغ از آنست که این رساله در حقیقت ساخته یحیی است، یا ابن هیثم. ما در اینجا نظر مشهور که در چاپهای مختلف این کتاب آمده، را منعکس کرده‌ایم.

ندیم وراق که خود در شمار دوستان یحیی بوده، قدیمترین اطلاعات را درباره او بدست داده، و نکاتی شگفت از حوصله او در کتابت نقل کرده است؛ نگر: الفهرست - چاپ محقق الفرقان -، ج ۱/۲ ص ۲۰۲.

فضیلت اخلاقی، می‌نگارد: «وَأَمَّا الَّتِي تُعَدُّ الْفَضَائِلَ فَإِنَّ مِنْهَا الْعَقَّةَ وَهِيَ ... اجْتِنَابُ السَّرَفِ وَالتَّقْصِيرُ فِي جَمِيعِ اللَّذَاتِ وَقَصْدُ الْإِعْتِدَالِ ...»^۱.

خواجه طوسی نیز پس از توضیحی خواندنی در این زمینه، می‌نویسد: «و اینست مراد حکما از آنچه گویند: فضیلت در وسط بود و رذائل در اطراف»^۲. این مطلب بهمین ترتیب - با اندکی زیاده و یا نقصان - در تمامی کتب مکتب اخلاق فلسفی تکرار شده است.

اکنون بر اساس مجموعه سخنان آنان، می‌توان گفت که با پذیرش چند ساحتی بودن انسان، بدن او موضوع علم طب، و نفس او در چند دانش، و از آن جمله در دانش اخلاق، به بررسی گرفته می‌شود. این نفس از سه قوه اصلی ناطقه، شهویه و غضبیه تشکیل شده، که هر یک شماری از وظائف را بر عهده دارند. مجموعه این وظائف، در اصطلاح حکیمان فعل نفس، و وظیفه کلی و مجموعی آن، یعنی تدبیر بدن خوانده می‌شود. این وظائف بر اساس غرض حکیمانه خلقت، که بقاء انسان، رسیدن او به مراتب والای انسانی، و سکونت در مدینه فاضله است، تعیین می‌شود. حال اگر هر یک از این قوا وظیفه خود را بدرستی انجام دهد، انسان در محدوده آن قوه به فضیلت دست یافته؛ اما اگر وظیفه خود را بدرستی به انجام نرساند، آن قوه برای انسان معدن رذیلت و مایه پیدایش آن خواهد شد.

حکیمان، نظریه اعتدال - حد وسط - را در همینجا مطرح می‌کنند، تا بوسیله آن، «فضیلت» و «رذیلت» اخلاقی را تبیین نمایند. به نظر اینان اگر هر قوه در فعلیت خود در نقطه وسط قرار گیرد - که آن نقطه وسط بوسیله عقل / قوه عاقله مشخص می‌شود -، فضیلت حاصل شده؛ و چنانچه در دو سویه افراط و یا تفریط / تندروی و یا کندروی، حرکت نماید، به رذیلت اخلاقی دچار شده است. نمونه را به نظر اینان حد وسط در قوه ناطقه، درک و فراگرفتن علوم نافع برای دین و دنیا می‌باشد، حد افراط آن تفکر و مطالعه

۱. تهذیب الأخلاق، ص ۱۱.

۲. اخلاق ناصری، ص ۱۱۷.

مسائلی است که درک آن از توان این قوه خارج است - همچون ادراک احکام عالم مجردات محض -، و تفریط در آن نیز رضایت به نادانی - تا آنجا که از آموزش ضروریات و لوازم زندگی دینی / مادی خود نیز بازماند -، و یا بکاربردن عقل در امور غیر نافع - همچون کهنات و شعبده بازی^۱ - می باشد. به نظر اینان دو طرف افراط و تفریط در ضدیت کامل بوده، آنچه در حدّ میان ایندو است، وجه جامع میان آن دو ضد، و یا مرز آندو خواهد بود.

هر چند تضادّ میان دو سوی فضائل در سخن فارابی و ابن عدی به تصریح نیامده بود، اما این مطلب - که نقطه ثقل نقد استاد بر این نظریه است -، در سخنان دیگر نویسندگان این نحله آمده است. مسکویه به وضوح می نگارد: «... فقد عرفنا الرذائل التي تضادّ الفضائل، لأنّه يفهم من كلّ واحدة من تلك الفضائل كلّها ما يقابلها، لأنّ العلم بالأضداد واحد ... هذه الفضائل هي أوساط بين أطراف و تلك الأطراف هي الرذائل ...»^۲. علامه مولی احمد نراقی نیز عنوان فصل ششم از باب دوم کتاب خود را: «در بیان اینکه هر صفت نیکی خلق بدی که ضدّ آنست در مقابل اوست»، قرار داده است^۳. نراقی اوّل نیز می نگارد: «لاریب فی أنّه بازاء كلّ فضیلة رذیلة هي ضدها»^۴.

نقد استاد بر این اندیشه

دیدیم که این نظریه، نقطه اساسی تفسیر ارسطویی دانش اخلاق بود؛ و پس از او در

۱. مثالی است از علامه حاج مولی احمد نراقی؛ نگر: معراج السعادة، ص ۴۱.

۲. تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۴۲.

من در اینجا از چاپی از تهذیب که بوسیله شیخ حسن تمیم تحقیق، و بواسطه دار مکتبه الحیة عرضه شده استفاده کرده ام؛ هرچند تصحیحی که دوست فاضل شیخ عماد الهلالی از این کتاب ارائه کرده اند را متقن تر می دانم. متأسفانه بهنگام نوشتن این مقدمه، به نسخه خود از آن چاپ دسترسی نداشتم.

۳. معراج السعادة، ص ۲۹.

۴. جامع السعادات، ج ۱ ص ۵۹.

مکتب اخلاق فلسفی و اخلاق تلفیقی، همواره دست‌گرد اخلاق پژوهان قرار گرفت. یکی از بنیادی‌ترین اندیشه‌های اخلاقی استاد علامه، که هرچند در کتاب حاضر مجال بروز یافته، اما - افسوس! - به تفصیل به آن نپرداخته‌اند، نقد این نظریه و رد آن می‌باشد. نقد استاد بر پایه چند مبنا - و از آن جمله ارائه تفسیری جدید از منبع تولید فضائل و رذائل در نفس انسان، که خود بر پایه تبیینی جدید از نفس ناطقه و نفس آماره بنا شده -، استوار گشته؛ که به برخی از آنها در بخش «مبانی اخلاقی مؤلف» اشاره می‌کنیم.

اکنون با اجتناب از تکرار آنچه پس از این خواهد آمد، تنها گرانگاه نقد استاد بر نظریه اعتدال را به اشاره می‌گیرم. بنظر ایشان، برخلاف نظر حکیمان اخلاق پژوه، نمی‌توان حد وسط را فضیلت، و عدول از آن - که از عرضی عریض برخوردار است - را، رذیلت نامید؛ چه فضائل مشکک بوده از نخستین مرتبه رو به قوت می‌نهند، و به مراتب بالاتر و سرانجام به بالاترین مرتبه خود می‌رسند؛ ازینرو اگر آنچه در نقطه وسط قرار دارد «فضیلت» است، مرتبه کناری آن - که در اندیشه حکما نخستین مرتبه رذیلت است -، مرتبه دوم، سوّم و ... که به ترتیب در دو سویه افراط و تفریط در کنار آن قرار می‌گیرند نیز، نه رذیلت که فضیلت خواهند بود.

استاد بر آنند که مشکک بودن فضائل، مقتضی آنست که «مقتضای حقیقی» هر قوه، چه در کاربرد بسیار اندک آن - که دیگران آن را تفریط می‌خوانند -، و چه در کاربرد زیاد و حتی بسیار زیاد آن - که دیگرانش افراط دانسته‌اند -، از فضیلت بودن خارج نشده، همچنان فضیلت دانسته شود. ازینرو کاربرد قوه مفکره در مثالهای پیشین، نه رذیلت که فضیلت است. به تعبیری دیگر، از آغازین نقطه حد تفریط تا آخرین نقطه حد افراط، کارکردهای «حقیقی» هر قوه سراسر فضیلت است، و نمی‌توان تنها نقطه میانی این محور را فضیلت دانست؛ چه تشکیکی بودن فضائل مانع از آنست که مراتب ضعیف و یا قوی آن، از فضیلت بودن خارج و در حیطه رذائل - که با آن در تضاد است -، وارد شود.

اکنون جای آنست که بپرسیم: «بر اساس این نظریه، رذیلت چیست؟ و آیا عرض

عریض فضائل، جای را بر اتّصاف نفس انسان به ردائل تنگ نکرده است.^۱

استاد در پاسخ به این پرسش، بر آن رفته‌اند که نقطهٔ اساسی فارق میان فضائل و ردائل، همان بکار بردن «حقیقی» هر قوه در «مقتضاهای حکیمانه آفرینش، و یا استفادهٔ غیر حقیقی از آن» در آنچه «مقتضای حکیمانه آفرینش» نیست، می‌باشد. بر این اساس، در مثال پیشین نه جُربزه در شمار ردائل است، و نه بلاهت؛ بلکه این هر دو چون در محور قوهٔ مفکره قرار دارد، اساساً فضیلت خوانده می‌شود. آری! بکاربردن آن در آنچه آفرینش حکیمانه آن را اقتضاء نمی‌کند، از محور فضائلش خارج و به محور ردائل وارد می‌کند.^۱

بدین ترتیب تفکر در عالم مجردات و ذات الهی از سوئی، و اندیشه در شعبده و سحر از سوئی دیگر، و یا تیزفهمی و کندی در فهم، نه ردیلت که هر دو فضیلتند؛ اما آنچه آنها را به ردیلت بودن متّصف ساخته، به کاربردن قوهٔ مفکره در چیزی است که حکمت آفرینش و آفرینش حکیمانه مقتضی آن نیست.

این اندیشهٔ بنیادین حضرت استاد را، به تعبیری دیگر می‌توان اینگونه خلاصه نمود که:

ما در دانش اخلاق با محورهای چهارگانه‌ای مواجه نیستیم، که چهار نقطهٔ میانی آنها - : حکمت، عفت، شجاعت و سرانجام عدالت - فضیلت، و دیگر نقاط بی‌شمار واقع بر آن، ردیلت خوانده شود؛ بلکه با چهار محور که تمامی نقاط آن - از ابتدا تا میانه و تا انتها - فضیلت است، مواجه خواهیم بود؛ که نشان دهندهٔ محوری مشکک - و نه مرکب از دو سوی متضاد و یک نقطهٔ میانی جامع -، خواهد بود. حال اگر هر یک از این نقاط / مراتب آن

۱. تا نظر حضرت استاد در اینجا بیشتر آشکار، و تفاوت میان مبنای ایشان و مبنای مشهور واضحت‌تر شود، اضافه می‌کنم که مسکویه در توضیح سفاهت - که آنرا بمعنای جربزه بکار می‌برد -، می‌آورد: «و أعني بالسَّفه هي هنا استعمال القوة الفكرية في ما لا ينبغي و كما لا ينبغي»؛ تهذيب الأخلاق ص ۴۶؛ ازینرو، سفاهت نقطه‌ای در مقابل حکمت شمرده می‌شود.

حال آنکه در نظر حضرت استاد، سفاهت نه يك نقطه، که کاربرد غلط تمامی محور افعال قوهٔ عاقله خواهد بود. ازینرو در همین قوهٔ عاقله، با دو محور طولی مستقلاً فضیلت و ردیلت مواجه خواهیم بود، و نه يك محور که نقطهٔ میان آن فضیلت، و بی‌شمار نقاط اطراف آن ردیلت شمرده شود.

محور در امری خارج از آنچه حکمت مستور در آفرینش برای آن مقرر کرده، بکار رود، ردیلت خوانده می‌شود.

به این ترتیب، محور ردائل نیز مشکک بوده از پائین‌ترین مرتبه تا نقطه میانی و نقاط انتهائی محور، سراسر نشان دهنده ردائل خواهد بود: «إِنَّ الْفَضَائِلَ كُلَّهَا مِلَكَاتُ ذَاتِ تَشْكِيكِ مَوْجُودَةٌ فِي النَّفْسِ النَّاطِقَةِ بِالْقُوَّةِ، ثُمَّ تَظْهَرُ وَتَبْلُورُ مَرْتَبَةً بَعْدَ أُخْرَى ... فليست تلك الخلقیات من باب حدّ الوسط بین الإفراط و التّفريط، بل كلّما سمّت رتبة و قوّت ظهوراً و تبلوراً از دادات حُسنًا و فضلاً، و كلّما نقصت لا تخرج عن كونها فضيلةً، بل هي فضيلةٌ كامنةٌ في النَّفْسِ غير ظاهرةٍ فيها. كما أنّ الرّدائل كلّها مِلَكَاتُ ذَاتِ تَشْكِيكِ ... فبينهما بونٌ بعيدٌ، و كلّ واحدٍ منهما يضادُّ الآخر؛ بحيث لا يمكن أن يجمعهما موضوعٌ واحدٌ. فما قيل: «إِنَّ التّهوّر افراط الشّجاعة و الجبن تفريطها»، ليس بشيءٍ مقبولٍ»^۱.

مبانی اخلاقی مؤلف علامه در کتاب حاضر و روش ایشان در تدوین مبانی خود

آنگونه که دیدیم، مؤلف بزرگوار این کتاب، نه نظریه اعتدال ارسطویی را پذیرفته‌اند، و نه آنچه از کتب اخلاق عرفانی سرانجام بهمراه تئوری اعتدال در کنار هم نشسته و شالوده اصلی مکتب تلفیق را تشکیل داده، صحیح دانسته‌اند.

در اینجا، جای آنست که بخشی از این پیش‌نوشت را به این دو پرسش و پاسخ آن اختصاص دهیم که:

الف: با عدول از مبانی مشهور پیشینیان، مبانی اخلاقی ایشان در کتاب حاضر چیست؟

ب: با عدول از روش آنان در تدوین این دانش، روش مختار ایشان در تدوین مبانی خود کدام است؟

۱. دراسات فی الأخلاق و ...، ج ۱ ص ۵۲.

در اینجا تلاش می‌کنم، تا پاسخی کوتاه به هریک از این دو پرسش ارائه نمایم.

* * *

مبانی اخلاقی مؤلف علامه در کتاب حاضر

به باور این راقم، بررسی کتاب حاضر - که در جریان تدوین متن عربی و زان پس تحریر فارسی آن، در چندین نوبت از ابتدا تا انتها نصیب او شد -، نشان می‌دهد که شانزده نکته اصلی، مبانی اخلاقی استاد ما حضرت آیه الله العظمی مظاهری - دامت معالیه! - را تشکیل می‌دهد. هرچند می‌توان نکاتی دیگر را نیز به این پانزده نکته افزود، و یا برخی از این نکات را در نکته‌ای دیگر نهاد، اما می‌پندارم که توضیح نه چندان تفصیلی مبانی ایشان، در قالب این نکات ممکن خواهد بود.

بیفزایم که برخی از این نکات قاعده‌گون، به تصریح در رساله حاضر آمده؛ و برخی دیگر تنها در لابلای متن به اشارت گرفته شده است؛ از اینرو مأخذ صریح برخی از این قواعد در متن حاضر نشان داده شده، و برای برخی دیگر مأخذی ذکر نشده است. در اینجا نخست به یک‌یک این نکات اشاره‌ای گذرا می‌نمایم، و زان پس نتیجه کلی حاصل آمده از آن را ارائه می‌کنم.

* * *

فهرستی از پانزده مبناي اصلی استاد

۱. چندساحتی بودن انسان

ایشان - همچون عموم مسلمین، و بلکه متألهان تاریخ، و برعکس شماری از ملحدان و نیز فرنگیان غیر ملحد معاصر -، انسان را از دو بُعد مادی - جسم - و مجرد - جان / نفس / روح - برخوردار می‌دانند.

۲. برخورداری انسان از قوه فاعله

استاد به تبعیت از حکیمان، قوه فاعله انسانی را پذیرفته، تقسیم آن به دو بخش اصلی عقل نظری - قوه درک کننده اموری که تحت اختیار و اراده انسان نبوده، از حیطة عمل او خارج است -، و عقل عملی - قوه درک کننده اموری که تحت اختیار و اراده انسان بوده، از حیطة عمل او خارج نیست - را، از آنان نقل نموده‌اند.^۱

توضیحی دیگر اما در سخن ایشان دیده می‌شود، که هرچند تفاوتی بنیادین با نظر حکیمان پدید نمی‌آورد، اما اصطلاحات آنان را تغییر می‌دهد.^۲ به نظر ایشان، «تحت اختیار انسان بودن یا نبودن»، و نیز «از حیطة عمل او خارج بودن یا نبودن»، صفت مدرکات عقل و نه خود عقل است. از اینرو نمی‌توان عقل را به دو قسم نظری و عملی تقسیم نمود؛ بلکه مدرکات عقل را به این دو قسم می‌توان تقسیم کرد.

بهر حال این مطلب در اصل «برخورداری انسان از قوه فاعله» تغییری ایجاد نمی‌کند. استاد در همینجا، به همان سیاق از اخلاق نظری و اخلاق عملی سخن می‌گویند. «اخلاق نظری»، همچون عقل نظری، متکفل تبیین فضائل و رذائل است؛ و «اخلاق عملی» چگونگی تهذیب نفس و مراتب سیر إلى الله را بیان می‌کند. از نظر سیستم اخلاقی ایشان، این تعبیر اندکی تسامح‌آمیز است.

۳. تبیین منبع فضائل و رذائل

اخلاقیان، با کنار نهادن جسم انسان و چشم‌پوشی از آن، انواع چهارگانه نفس را از مراتب روح دانسته، برخی از آنها را منبع و دعوت کننده به فضائل / خیر، و برخی دیگر را منبع و دعوت کننده به رذائل / شر دانسته‌اند.

۱. دراسات في الأخلاق...، ج ۱ ص ۳۵.

۲. همان.

استاد باگریز از مباحث فلسفی غیر نافع در علم اخلاق، و نیز باتکیه بر برخی آیات قرآن کریم و ارائه برداشتی جدید از آن، روح را نفس ناطقه، و جسم را نفس اماره دانسته‌اند. بنظر ایشان، روح که در غایت علو است، داعی به فضائل؛ و جسم که در غایت سقوط و تدانی است، داعی به رذائل می‌باشد.

این بیان، از سوئی مشکل تنافی ظاهری میان برخی از آیات قرآن حکیم - همچون آیه ۲۹ سوره حُجر، با آیه ۲ سوره عصر - را مرتفع می‌سازد؛ و از سوئی دیگر مانع از درازگوئی‌های بی‌سرانجام فلسفی در حیطه این دانش می‌شود.^۱

۴. غیر ذاتی بودن رذائل برای انسان

به باور ایشان، هیچ رذیلتی برای انسان در شمار ذاتیات شمرده نمی‌شود؛ بلکه یکایک رذائل تنها از طریق سقوط، در نفس حاصل می‌گردد؛ و ازینرو تمامی رذائل در شمار اکتسابیات قرار دارند.

ایشان حتی در مواردی که ظواهر آیات قرآن کریم به ذاتی بودن برخی از رذائل اشاره می‌کند هم، توجیهی مطابق همان ظاهر - و بدور از تأویلات مصطلح ناروا - عرضه کرده، و ذاتی بودن رذیلت را مراد حقیقی آیه نمی‌دانند. نمونه را ایشان در تبیین رذیلت هلع / سبک‌سری، با نقل آیه شریفه «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^۲ می‌نویسند: «ذکرها القرآن کأنَّها من طَبِيعَةِ الْإِنْسَانِ؛ و لَعَلَّ السَّرَّ فِي ذَلِكَ عَمُومُ ابْتِلَاءِ النَّاسِ بِهَا ... و إِلَّا فَمَعْلُومٌ أَنَّهَا مِنَ الصِّفَاتِ لَا مِنَ الذَّاتِيَّاتِ»^۳.

۵. فطری بودن ادراک فضائل و رذائل

استاد با استفاده از برخی آیات قرآن کریم، درک حُسن فضائل و قُبَح رذائل را، برای

۱. همان، ج ۱ ص ۵۱.

۲. المعارج، ۱۹.

۳. دراسات فی الأخلاق...، ج ۳ ص ۳۸۹.

نفس انسان ذاتی و بلکه بدیهی می‌دانند. ایشان برآنند که همانگونه که ادراک وجود حضرت حق و اسماء حُسنی و صفات عُلیای او برای نفس انسان ذاتی بوده، تنها برخی حجابهاست که نفس را از آن ادراک باز می‌دارد، درک حُسن و قُبْح فضائل و رذائل نیز همانگونه بوده، تنها پوشیده شدن نفس بوسیله غبار حجابهای عارضی، او را از آن ادراک باز می‌دارد.^۱

۶. مطلق بودن اخلاق

یکی از بنیادی‌ترین مسائل، که زیربنای فکری مکاتب مختلف اخلاقی را روشن می‌سازد، مسئله مطلق و یا نسبی بودن اخلاق است. نسبی‌گرایان بر آن رفته‌اند که حُسن و قُبْح يك خُلق، به نسبت به زمانها، مکانها، افراد و حالات گوناگون آنها تغییر می‌کند، و نمی‌توان با حکمی کلی حَسَن و یا قبیح بودن خُلق / فعلی خاص را برای همه زمانها، مکانها، افراد و حالات، مشخص کرد. در مقابل اینان، مطلق‌گرایان بدان قائلند که آنچه در فهرست فضائل قرار گیرد، همیشه حَسَن است، و آنچه در فهرست رذائل قرار گیرد، همیشه قبیح. استاد در پاسخ به مثال مشهور نسبی‌گرایان - که بر اساس آن، قُبْح کذب را تنها ویژه بعضی موارد دانسته، آنگاه که رهائی مظلومی از خطر قتل بدان وابسته شود، کذب را نه قبیح که حَسَن دانسته‌اند -، به ارائه دو جواب می‌پردازند:

نخست آنکه این موارد ربطی به فضائل و رذائل نداشته، در حیطة فعل و نه ملکات اخلاقی قرار می‌گیرند؛

و دو دیگر آنکه در تمامی این موارد، قاعده اهم و مهم و ترجیح اهم بر مهم جریان می‌یابد؛ قاعده‌ای که خود فطری بوده آدمی بدون تأمل و آموزش، درستی آن را درمی‌یابد. بر این اساس، در این موارد هرچند عقل و شرع هردو هماوای با هم به لزوم کذب و نجات مظلوم از خطر قتل حکم می‌نمایند، اما این بدان معنی نیست که قبح کذب مرتفع و حُسنی

۱. همان، ج ۱ ص ۳۳.

برای آن ثابت شده؛ بلکه بدان معنی است که کذب در عین قبیح بودن آهم از صدق حسن، برشمرده شده است.

بهرروی بر اساس مطلق بودن اخلاق، می‌توان نظریه یکپارچه عامی ارائه نمود، که نسبت به همه افراد، در همه زمانها و تمامی حالات، قابل اجرا باشد. از اینروست که مطلق و یا نسبی دانستن اخلاق را، از بنیادی‌ترین مسائل این دانش دانستیم.^۱

۷. تقدّم برخی از فضائل بر برخی دیگر در افراد مختلف

هرچند اخلاق را مطلق دانستیم، اما این بدان معنی نیست که حسن تمامی فضائل نسبت به تمامی افراد، در مقام عمل یکسان است. آری! در مقام فضیلت بودن با تغییر افراد هیچ تغییری پدید نمی‌آید؛ اما در مقام عمل گاه فضیلتی خاص برای فردی مشخص مقدّم بر فضیلتی دیگر، که در نقطه مقابل آن قرار دارد، خواهد بود. ازینرو هرچند خوف و رجاء هردو در شمار فضائلند، اما برای برخی در مقام عمل اتّصاف به خوف، مقدّم بر رجاء؛ و برای برخی دیگر اتّصاف به رجاء، مقدّم بر خوف خواهد بود.^۲

۸. ممکن بودن تهذیب نفس

دیدیم که اولاً انسان بگونه فطری قادر به شناخت فضائل و رذائل اخلاقی است؛ و ثانیاً هیچ رذیلتی ذاتی انسان شمرده نمی‌شود؛ ازینرو تهذیب نفس از رذائل عارضی، هم در مقام نظر و هم در مقام عمل، ممکن می‌باشد. پرواضح است که با نپذیرفتن این اصل اساسی، نه تنها نمی‌توان سیستم اخلاقی خاصی بنیان نهاد، که اساساً سخن از دانش اخلاق بی‌معنا خواهد بود؛ چه اخلاق عملی - که در همین سطور به آن اشاره کردیم -، جزء دوم این دانش بوده بخش اساسی‌ای از آن را تشکیل می‌دهد.

۱. همان، ج ۱ ص ۳۶.

۲. همان، ج ۱ ص ۴۰۳.

استاد با پذیرش این اصل بنیادین، راههائی را برای تهذیب نفس ارائه می‌نمایند.^۱

۹. تبیین محور طولی فضائل

پیش از این، در همین مقدمه دیدیم که نظریه اعتدال ارسطویی، در اندیشه استاد جایگاهی ندارد. بر آن اساس، محور طولی فضائل از نظر ایشان را به اشاره گرفتیم. بر اساس این نظر، تمامی اجزاء واقع بر محور يك فضیلت، و نه تنها نقطه میانه آن، فضیلت شمرده می‌شود. پرواضح است که با این تبیین، دهشتناکی و بلکه در مرز غیرممکن بودن رسیدن به فضیلت، و درشت‌تر و سهمگین‌تر از آن بقاء بر آن فضیلت، از سیستم اخلاقی استاد رخت برمی‌بندد.

در تمامی کتب اخلاق فلسفی و اخلاق تلفیقی، می‌توان فصولی خاص و یا اشاراتی به ایندو مطلب یافت^۲؛ که بر اساس اصل حاضر، نمی‌توان آندو صعوبت را در کتاب حاضر بازجست.

۱۰. شبکه‌ای بودن فضائل و رذائل

از آنجاکه تمامی فضائل از منبعی واحد، و تمامی رذائل نیز از آبشخوری دیگر پدید

۱. همان، ج ۱ ص ۱۴۰.

۲. از آنجمله:

خواجه می‌فرماید: «و از این جهت باشد صعوبتی که در التزام طریقت فضائل واقع باشد. و آنچه در بعضی اشارات نوامیس آمده است که: صراط خدای از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر بود، عبارت از این معنی است، چه وجود وسط حقیقی در میان اطراف نامتناهی متعذر بود، و تمسک بدان بعد از وجود متعذرتر»؛ نگر: اخلاق ناصری، ص ۱۱۸.

غزالی نیز گوید: «و لیتکلف الإحجام إلى الاعتدال أو ما يقرب منه، فإنَّ الوقوف على حقيقة حدِّ الاعتدال شديد، و لو تُصوِّر ذلك لارتحلت النفس عن البدن»؛ نگر: میزان العمل ص ۲۶۷.

و مسکویه راست: «و لهذا صعب جداً وجود هذا الوسط، ثمَّ التَّسَمُّكُ به بعد وجوده أصعب»؛ نگر: تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۴۶.

می‌آید، می‌توان شبکه‌ای از فضائل ترسیم نمود، که در ارتباط بایکدیگر بوده دست‌یابی انسان به یکی از آنها، می‌تواند شماری دیگر از فضائل را برای آدمی پدید آورد. این مطلب در مبحث رذائل نیز به همین‌سان جریان خواهد داشت.

از شبکه‌ای بودن فضائل، نتیجه دیگری نیز حاصل می‌شود، و آن اینکه هیچ فضیلتی را نمی‌توان منبع حقیقی دیگر فضائل و یا مادر آنها دانست. استاد این سخن را به تصریح در نقد سخن اخلاقیان، که تمامی فضیلت‌های اخلاقی را به صبر ارجاع داده بر آن شده‌اند که: «الأخلاقُ هو الصَّبْر»^۱ آورده، می‌نویسند: «قَدْ مَرَّ مَنَّا كَرَاراً أَنَّ الْفَضَائِلَ يَلْزَمُ بَعْضُهَا الْآخَرَى، وَ هَذَا غَيْرُ كَوْنِ الْفَضَائِلِ كُلِّهَا مَطْوِيَةً فِي الصَّبْرِ»^۲.

۱۱. وظیفه علم اخلاق، تبیین فضائل متشابه

دیدیم که از سوئی ادراک فضائل و رذائل برای آدمی در شمار فطریّات است، و از سوئی دیگر ایندو شبکه‌ای بوده در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. ازینرو حضرت استاد وظیفه دانش اخلاق را تبیین اخلاق مشابه و متشابه دانسته‌اند، تا همین مشابه بودن تولید اشتباه ننماید. فضائلی همچون توکل، تفویض و انقطاع إلى الله همینگونه‌اند، که در اثر مشابه بودن آنها آدمی گاه دچار اشتباه شده یکی را در جایگاه دیگری می‌نشانند^۳.

۱۲. تفاوت نهادن میان «اخلاق» و «اخلاقی»

از مبانی بدیع استاد - که پیش از ایشان طرح نشده است -، تفاوت نهادن میان «فضائل اخلاق و رذائل آن» از سوئی، و «فضائل و رذائل اخلاقیات» از سوئی دیگر است. فضائل و رذائل اخلاقی، از نظر ایشان صفات و ملکاتی است که قائم به نفس انسان بوده تنها در

۱. دراستُ في الأخلاق ...، ج ۳ ص ۳۵۳.

۲. همان.

۳. همان، ج ۱ ص ۵۰.

مرحله صفتیت قرار دارد؛ در مقابل آن اما، افعال حسن و یا قبیح قرار دارد، که فضائل و رذائل اخلاقیات نامیده می‌شود. این مجموعه شامل تمامی کردارهایی است که با پشتوانه فضائل و رذائل اخلاقی مجال بروز خارجی یافته، از مرحله صفت بودن خارج می‌شود.^۱

این اصل بویژه برای جلوگیری از خلط پیش آمده در کتب اخلاق پژوهان، میان اوصاف و افعال سخت نافع بوده، مرزهای مباحث این دانش را مشخص؛ و نیز توصیه‌های ارائه شده در بخش «اخلاق عملی» را کاربردی‌تر می‌سازد.

۱۳. تقدّم اخلاق عاشقانه بر اخلاق زاهدانه

اخلاق عاشقانه هم زائیده عشق است، و هم عشق آفرین؛ در مقابل آن اخلاق زاهدانه هم از مبنای خوف سرچشمه می‌گیرد، و هم آدمی را هر لحظه به سوی خوفی عمیق‌تر و گسترده‌تر راهبر می‌شود. در نظرگاه استاد، تقدّم اخلاق عاشقانه بر اخلاق زاهدانه بگونه‌ای است، که ایشان رجاء محبت آفرین را بر خوف تقوی آفرین مقدم دانسته، محبت را برتر از تقوی می‌دانند.^۲

۱۴. ارشادی بودن آیات و احادیث اخلاقی

پیش از این، دیدیم که استاد ادراک فضائل و رذائل اخلاقی - و نیز فضائل و رذائل اخلاقیات - را، برای انسان فطری دانسته او را در ادراک این امور نیازمند به تعلّم نمی‌دانند. ازینرو، تمامی آیات و روایاتی که در مباحث گوناگون اخلاق وارد شده را، تنها ارشاد به همان حکم فطری - و نه تأسیسی - دانسته‌اند. پرواضح است که در اینصورت، این روایات از نظر سعه و ضیق هم، تابع همان احکام صادر شده از سوی عقل خواهند بود.

۱. همان، ج ۱ ص ۳۳.

۲. همان، ج ۱ ص ۴۰۳.

۱۵. کوتاه بودن مسیر و سیر اخلاقی

استاد برعکس شماری از اخلاقیان، که مسیر اخلاق عملی را دور از دسترس بسیاری از مردمان دانسته، خواص را نیز از به انتها رسانیدن آن ناامید می‌سازند، نه تنها «سلوک» را امری ممکن، که گاه فاصله میان توبه تا لقاء را تنها لحظه‌ای عشق‌ورزی به حضرت حق می‌دانند.

این، عمدتاً از آنروست که - همانگونه که دیدیم - ایشان فضائل را از عرضی بسیار عریض برخوردار دانسته، به نظریه اعتدال قائل نشده‌اند.

* * *

بنظر راقم این سطور، بررسی کتاب حاضر، نشان می‌دهد که می‌توان این پانزده اصل را «مبانی اصلی دانش اخلاق اسلامی» از منظر حضرت آیه‌الله العظمی مظاهری - دام عزّه و ظلّه! - دانست؛ و برخی از آنها را مبانی شخصی ایشان در این حیطة، بحساب آورد. در اینجا با اشاره مجدد به اینکه هرچند می‌توان اصولی دیگر را نیز به این فهرست افزود، اما خطوط اصلی اندیشه ایشان بر پایه همین نکات بنا شده؛ تذکر می‌دهم که بررسی تفصیلی این نکات پانزده گانه و تبیین گسترده اندیشه‌های ایشان، نه تنها برخی مشکلات معاصر این دانش را حل خواهد کرد، که پایه‌های جدیدی برای آن بنا خواهد نمود؛

با اینهمه اما، این نه چیزی است که بتوان در يك «پیشنوشت کوتاه» بدان پرداخت. امید که صاحب‌همتی دست در کار برد و تفصیل اندیشه‌های ایشان را به کتابت آورد.

* * *

روش مؤلف علامه در تدوین مبانی خود

اکنون با فراغت از اشاره به «مبانی اخلاقی» ایشان - که مادّه کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد -، جای آنست که «روش ایشان در تدوین مبانی خود» را نیز به کوتاهی به بررسی گیریم؛ چه «چیستی این روش» نه تنها صورت تألیف حاضر را تبیین خواهد کرد، که در ارائه پاسخی استوار به سؤالی که جواب آن هنوز در عهدۀ این مقدمه مانده - : «کتاب حاضر، در بستر کدامیک از مکاتب اخلاق اسلامی پدید آمده است؟» -، سخت نافع و تعیین کننده خواهد بود.

بر اساس بررسی کتاب حاضر، می‌توان این ده اصل را به عنوان پایه‌های اساسی مورد پذیرش مؤلف در تدوین آن مبانی، به اشاره گرفت:

۱. احتراز از نقل ثراث تمدنهای پیشین

پیش از این، در اشاره به «مکاتب اخلاق‌نگاری در میان مسلمین»، به «آثار پدید آمده در دوره پیش از اسلام»، که بخش منتقل شده آن به تمدن اسلامی، عمدتاً در میان متفکران دو تمدن ایرانی و یونانی پدید آمده بود، اشاره کردیم. استاد نسبت به این میراث بی‌اعتنائی‌ای روشمند داشته، علیرغم دست یاب بودن منابع آن، و دست‌کم حضور بخشهای کلانی از آن در منابع اخلاقی مشهوری همچون اخلاق ناصری و تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، که استفاده از آن را سخت آسان می‌سازد، به شدت از آن احتراز جسته هیچگاه حتی بعنوان شاهد - و نه دلیل - نیز به نقل آن نمی‌پردازند. گذشته از این، یکی از نقدهای ایشان بر شماری از آثار مکتب اخلاق فلسفی، استفاده - و گاه استفاده بیش از حد - این آثار از میراث اخلاق یونانی است. ایشان استفاده بیش از حد مسکویه از این تراث - تا آنجا که گاه فصلی کامل از کتاب خود را بدان اختصاص می‌دهد -، و نیز روش خواجه نصیرالدین

در به اتمام رسانیدن اخلاق ناصری با وصایای افلاطون را، در شمار معایب این کتابها دانسته‌اند.^۱

طُرفه آنکه مسکویه در سراسر کتاب خود، تنها به چند آیه و حدیث انگشت‌شمار اشاره می‌کند و بس!

۲. احتراز از نقل قصص و حکایات عامیانه

یکی از نقاط اساسی افتراق کتاب حاضر از میراث اخلاق عرفانی، به کار نبردن قصص و حکایاتی است که گاه علاوه بر غیر مسند بودن، از عامیانه‌گی آزار دهنده‌ای نیز رنج می‌برند. گذشته از مصادر مکتب اخلاق عرفانی - همچون «قصه یوسف»، که گاه حکایات آن با مبانی اعتقادی عموم مسلمین نیز در تعارض است -، شماری از مصادر مکتب اخلاق تلفیقی نیز، در همین دام افتاده‌اند. استاد با احتراز تمام از این دام، در سراسر کتاب حاضر تنها در کمتر از پنج مورد، حکایاتی تاریخی را بعنوان شاهد سخن بکار برده‌اند؛ و طُرفه آنکه باز قبل از نقل حکایت، تصریح می‌نمایند که: «حَکَى لِي ثَقَّةٌ»^۲، تا علو مضمون حکایت با توثیق سندی آن همراه شده، راه بر عوام‌گونگی آن بسته شود.

یکی از نقدهای ایشان بر احیاء علوم الدین - که پس از او دامن کسانی همچون حضرت فیض کاشانی و ... را نیز می‌گیرد -، آنست که غزالی در نقل داستانهای خرافه‌آلودی که پذیرش آن تنها فراخ دستی اذهان تصوّف زده را می‌طلبد، سخت گشاده‌دستی کرده، و گاه صریحاً به نقل اباطیل پرداخته است. هرچند این روش را پس از او در فضای صوفیان اهل سنت، شعرانی‌ها نیز بکار برده‌اند، اما رواست که عالمان فلسفی / عقلانی نیز بر همین منهج روند؟!.

ایشان بصراحت درباره احیاء می‌نگارند: «وكان فيه من الحكايات العجيبة والقصص

۱. دراسات في الأخلاق...، ج ۳ ص ۵۹۴.

۲. همان، ج ۳ ص ۹۳.

الغریبة المروية عن الصُوفیة ما لا یتلقاه اکثر العقلاء بالقبول، لبعدها عن ظواهر العقول مع قلة فائدها و نزاره عائدتها»^۱.

۳. احتراز از روش خطابی مُذکّرانه

استاد در احتراز از این روش، که بویژه در مکتب اخلاق‌نگاری ۲ - ب: A- که پیش از این بدان اشاره کردیم - سخت شایع است نیز، اصراری روشمند در پیش گرفته‌اند؛ چه هرچند وجه خطابی سخن می‌تواند قوه خَیال را به تحرّک آورد، اما در تحریک قوه عاقله از ثمر چندانی برخوردار نیست. ازینرو هرچند در کتاب حاضرگاه وصایا و سفارشهایی به سالکان رفته، اما هرگز روش خطابی مُذکّرانه - که بیشتر یادآور متون صوفیانه خراسان است -، در آن دیده نمی‌شود.

۴. نقد اندیشه‌های معارفی در بستر دانش اخلاق

استاد در کتاب حاضر، گاه دست به نقد اندیشه‌های معارفی‌ای برده‌اند، که با آموزه‌های اخلاقی در تضاد قرار گرفته است. پرواضح است که چون این کتاب در حوزه دانش اخلاق است، نمی‌توان از آن توقع داشت که عموم موضوعات مطرح در حیطة معارف اسلامی را به بررسی گیرد؛ اما می‌توان آن را ناقد آن شمار از اندیشه‌های معرفتی دانست، که با آموزه‌های اخلاقی، یا در اساس و یا در تفسیری خاص از آن، تنافی و گاه تضاد یافته است؛ از همین روست که موارد این نقدها، اندک است و انگشت‌شمار^۲.

۵. نقد اندیشه‌های اخلاقیان

در این کتاب، گاه برخی از اندیشه‌های اخلاقی اخلاق‌پژوهان نیز به نقد گرفته شده

۱. همان، ج ۳ ص ۵۹۲.

۲. نمونه را نگر: همان، ج ۳ ص ۴۶۳.

است. از آنجا که روش استاد نقل متون پیشینیان نیست، این موارد هم پر شمار نخواهد بود؛ اما بهر حال در مواردی که ادبیات کتاب حاضر اقتضای آن را داشته است، استاد به نقد این اندیشه‌ها پرداخته‌اند.^۱

۶. نقد روش‌های اخلاق‌نگاری

نقد روشمند حضرت استاد بر سبکهای اخلاق‌نگاری در حوزه تمدن اسلامی را، می‌توان در میان مؤلفه‌های «روش ایشان در تدوین مبانی خود»، مؤلفه‌ای مهم محسوب داشت. چه بیان نقدهای ایشان بر آن آثار، می‌تواند در شناخت مکتبی که این کتاب در بستر آن پدید آمد، کمکی مهم ارائه نماید.

پیش از این در بندهای ۱ و ۲ بخش حاضر، از احتراز ایشان از نقل تراث اخلاقی تمدنهای پیشین، و نیز حکایات و قصص عامیانه گون سخن گفتیم. جز از آن، ایشان نقدهای دیگری بر متون اخلاقی پیشینیان وارد نموده‌اند. تبعیت عمده اخلاقیان شیعه از غزالی و احیاء او، در این شمار است. غزالی در این کتاب گشاده‌دستانه روایاتی را از آنان که در دروغزن بودنشان هیچ تردیدی نیست، نقل نموده؛ فتاوی فقهی غریبی که تنها جاهلان صوفی مزاق را خوش می‌آید، به عنوان احکام واضح فقهی آورده؛ در مسائل اعتقادی در مواردی گذشته از دیگر فرق، حتی با عموم اهل سنت نیز به مخالفت برخاسته؛ کراماتی غریب را برای مشایخ صوفیان در شمار مسلمات قلمداد کرده و ...؛

با اینهمه اما حضرت فیض کاشانی به تهذیب چنین کتابی پرداخته است! آيا سزاوار نبود که او با دانش گسترده تفسیری، روایی، فلسفی و اخلاقیش، خود دست در کار تألیف کتابی نو می‌برد؟

پیش از این دیدیم که مسکویه، که در شمار فاضلترین اخلاق‌پژوهان مسلمان قرار

۱. نمونه را نگر: همان، ج ۳ ص ۳۵۲.

دارد، چه بهره‌ عظیمی از کتاب خود را به سخنان حکمای یونانی اختصاص داده بود؛ و عجیب آنکه افتخار عالمان شیعه جناب نصیرالدین طوسی، همان روش را در پیش گرفته و بجای استفاده از قرآن کریم و متون مأثور از معصومان^۱، آنچنان در نقل سخنان یونانیان گرمپوئی کرده، که سرانجام نتوانسته صحت مطالب کتاب خود را، خود بر عهده گیرد!:

«و پیش از خوض در مطلوب، می‌گوئیم آنچه در این کتاب تحریر می‌افتد از جوامع حکمت عملی، بر سبیل نقل و حکایت و طریق اخبار و روایت از حکیمان متقدم و متأخر باز گفته می‌آید؛ بی‌آنکه در تحقیق حق و ابطال باطل شروعی رود، یا به اعتبار معتقد، ترجیح رأیی و تزییف مذهبی خوض کرده شود. پس اگر متأمل را در نکته‌ای اشتباهی افتد، یا مسأله‌ای را محلّ اعتراض شمرد، باید که داند محرّر آن صاحب عهده‌ جواب و ضامن استکشاف از وجه صواب نیست»^۱. آیا چون اوئی را سزاوار است که دست به این روش برد؟!.

علامه ملامهدی نراقی نیز هرچند بدون تردید از متونی همچون احیاء و نظائر آن بی‌نیاز است، اما آنچنان به آن مقید شده، که گاه به نقل لفظ به لفظ برخی از عبارات آن پرداخته است.

در این میان، تکلیف معراج السّعادة - که تحریری فارسی از جامع السّعادات است -، روشن می‌باشد.

بهرروی نقد ایشان بر این مجموعه متون، نشانگر طرحواره‌ای است که در تدوین اثر خود در ذهن داشته‌اند.

۷. تأکید بی‌پایان بر استفاده از قرآن و سنت

اگر چه - آنگونه که پیش از این دیدیم -، استاد آیات و روایات اخلاقی را ارشاد به حکم

۱. اخلاق ناصری، ص ۱.

عقل دانسته در سعه و ضیق یکسر تابع آن می‌دانند، با اینهمه اما بر استفاده از این دو منبع معرفتی اسلام، سخت پای می‌فشارند؛ بگونه‌ای که بوضوح این دو ثقل به میراث مانده از پیامبر اکرم را، تنها منابع کتاب خود می‌شمارند: «... إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أُؤَلِّفَ كِتَابًا فِي الْأَخْلَاقِ وَالْأَخْلَاقِيَّاتِ لَا يَبْتَغِي عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى الْكِتَابِ الْكَرِيمِ وَ رَوَايَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱. از همین روست که سفارش سالکان کوی کمال به استفاده از این دو دریای سراسر گوهر، در سراسر این کتاب بارها و بارها به چشم می‌آید.

۸. برخورد تحلیلی با آیات و روایات

هرچند کتاب حاضر نه کتاب حدیث است و نه متنی در شرح احادیث، و بصورت طبیعی نقش احادیث و آیات در آن نقش تأییدی و نه تأسیسی است، با اینهمه برخورد استاد با این آیات و احادیث، برخوردی تحلیلی است. پرواضح است که در این میدان، نه یکایک متون مقدس منقول، که شماری از آنها که در موضوعی خاص در کنار یکدیگر نشینند، به تحلیل گرفته می‌شود.

گذشته از آن، حضرت استاد گاه در موضوعی یگانه، مجموعه‌ای آیتی که آن موضوع را تعقیب می‌نمایند، نقل و به تفسیر موضوعی آن دست می‌برند. این موارد در کتاب حاضر بسیارست^۲، که تفصیل برخی از آن موارد می‌تواند فضای حاکم بر قرآن کریم در آن موضوعات را کاملاً روشن نماید.

۹. توجّه دائم به بارگاه باری - تعالی!

جلب توجّه دائمی خواننده به بارگاه قدس، از روشهای ثابت مؤلف ارجمند برای تدوین مبانی اخلاقی خود است. در این کتاب بارها به تصریح سخن از آن رفته که تنها

۱. دراسات في الأخلاق...، ج ۳ ص ۵۹۵.

۲. نمونه رانگر: همان، ج ۱ ص ۴۴۰ و ۴۴۱.

تزکیه‌کننده انسان، او - جلّ و علا! - است، و بدون عنایت او هیچکس نمی‌تواند در مسیر تحصیل کمال، گامی به پیش نهد.

از همین روست که بارها با عباراتی نظیر: «... نظرّاً الی کونه - تعالی! - هو المعلّم فقط»^۱ برخورد می‌کنیم.

۱۰. توجّه دائم به کسب فیض از ساحت معصومان

گذشته از آنچه در بند پیشین آمد، حضرت استاد در این کتاب بارها و بارها به اهمّیت استمداد از معصومان و جلب عنایت آنان^۲، توجّه داده‌اند. شاید فراوانی استفاده از روایات پیامبر اکرم و اهل‌بیت مطهر ایشان نیز، وسیله‌ای برای توجّه دادن خواننده به همان ساحت مقدّس باشد.



این ده بند - که البتّه می‌توان به آن، عناوینی دیگر افزود - را، مهمترین نکاتی می‌دانم که مؤلّف ارجمند در تدوین مبانی خود بکار برده، و در سراسر کتاب به استفاده از آن ملزم بوده‌اند.

هرچند می‌توان در اینجا دامن سخن را وسعت بخشید، امّا از آنجا که طرح این مبحث تنها برای شناخت مکتب اخلاق‌نگاری کتاب حاضر مجال بروز یافت، به همین اندازه اکتفا کرده مبحث حاضر را به پایان می‌برم.

بستر اندیشگی «دراساتُ فی الأخلاق...»

اکنون، از پس تمامی آنچه گذشت، می‌توان پاسخی روشن به آن پرسش نخستین ارائه نمود:

۱. نمونه رانگر: همان، ج ۳ ص ۳۸۹.

۲. نمونه رانگر: همان، ج ۱ ص ۵۶.

«کتاب حاضر بر اساس چه نگاهی به دانش اخلاق اسلامی تدوین شده؛ و متعلق به کدامین مکتب اخلاق‌نگاری است؟».

بر اساس آنچه در اشاره به «مکاتب اخلاقی و سبکهای اخلاق‌نگاری» آوردم، اکنون بوضوح اضافه می‌کنم که، این کتاب با ارائه روشی نو در «نگاه» و «سبک تدوین»، در هیچیک از مکاتب پیشگفته قرار نمی‌گیرد؛ چه:

۱. از نظر صورت:

الف: نظریه اعتدال را نمی‌پذیرد؛

ب: همراهی اخلاق با سیاست مُدُن را الزامی نمی‌داند؛

ج: نگرشی تمثیلی به عالم ندارد؛

ازینرو در قالب مکتب اخلاق فلسفی، جای نمی‌گیرد.

۲. با عبور از مبانی اخلاق فلسفی:

الف: هیچ عنایتی نیز به اقوال حکیمان یونانی و یا یونانی‌مسلك، ندارد؛

ب: از حکایات و مآثورات برخوردار از نوعی سهل‌انگاری صوفیانه، احترازی روشمند دارد؛

ازینرو در قالب مکتب اخلاق تلفیقی، جای نمی‌گیرد.

۳. پس از ایندو:

الف: نه در پی تبیین منازل و مقامات، و یا توضیح نازکیهای خیال عارفانه است؛

ب: و نه از زبان خطابی، و عناصری همچون شعر و حکایت، بهره می‌برد؛

ازینرو در قالب مکتب اخلاق مُدْگَرانه و عرفانی، جای نمی‌گیرد.

۴. در عین حال:

الف: صرفاً ناقل متون مقدّس نیست^۱؛ بلکه:

۱. در حالی که آثار مکتب اخلاق نقلی، «عهده‌دار جمع‌آوری روایات اخلاقی و حدّاکثر دسته‌بندی آنها هستند»؛ کتابشناخت اخلاق اسلامی، ص ۵۴.

- A: مفاهیم اخلاقی را به تحلیل می‌گیرد؛
- B: سیستم شبکه‌ای فضائل و رذائل را توضیح می‌دهد؛
- C: وظیفه علم اخلاق را توضیح فضائل و رذائل مشابه و مشتبه می‌داند؛
- ب: اخلاق عاشقانه را بر اخلاق زاهدانه ترجیح می‌دهد؛
- ج: آیات و روایات را ارشادی - و نه تأسیسی -، می‌خواند؛
- ازینرو در قالب مکتب اخلاق نقلی، جای نمی‌گیرد.
- حال اگر کتاب حاضر نه در نوع نگاه، و نه در سبک تدوین، تابع مکاتب اخلاق فلسفی، عرفانی، نقلی و تلفیقی نیست؛ می‌توان آن را پیشرو در ارائه مکتبی دانست که:
۱. برخلاف دیگر روشها، «کردار انسانی» - در مفهوم عام آن، شامل قول، فعل و اندیشه - را، بصورت طبیعی بر محور فضائل می‌انگارد؛
 ۲. تحصیل ملکه هر فضیلت را، تنها وابسته به مداومت بر آن فضیلت، و نه قرار گرفتن بر نقطه اعتدال آن، می‌شمارد؛
 ۳. و در این هر دو امر، فطرت انسان را کاملاً مکفی می‌داند؛
 ۴. فراوانی متون مقدس در زمینه آموزه‌های اخلاقی را نیز، تنبیهی برای فطرت‌های غبارآلوده محسوب می‌نماید.
- بر این اساس، آیا می‌توان اندیشه اخلاقی حضرت استاد و کتاب تدوین شده در بستر آن اندیشه را، مُعرّف مکتب اخلاقی «أصالة الفطرة / فطرت بنیاد» دانست؟؛ مکتبی که:
۱. فطرت و عمل فطری، و نه تلاشی عظیم برای قرار گرفتن در نقطه اعتدال در قوای سه‌گانه نفس را: منبع فضائل؛
 ۲. مداومت بر آن را: موجد ملکات؛
 ۳. انحراف از آن را: منبع رذائل؛
 ۴. و اصل در حیات انسان را، به صورت طبیعی: بر سیر کمالی او می‌داند.

ضرورت تألیف این اثر در عصر حاضر

ضرورت تألیف - و ارائه تحریر فارسی - اثر حاضر در این عصر، بر اساس آنچه گذشت کاملاً روشن می‌شود. چه گذشته از آنکه تدوین نو به نوبه مبانی و مسائل علوم مختلف، استمرار حیات جمعی آن را از پی خواهد داشت؛ تلاش در عرضه مفاهیمی که دست‌کم یکی از سه بخش اساسی خاتم ادیان الهی را تشکیل می‌دهد، و از سوی خاتم پیامبران هدف نهائی بعثت دانسته شده، از ارزش ذاتی ناپیدا کرانه‌ای برخوردار است. با اینهمه اما، در عرصه ارائه، نمی‌توان از ضرورت انطباق گزاره‌های مورد بحث با «مطالبات این روزگار» چشم پوشید. مؤلف ارجمند، هرچند زبان عربی را برای نخستین ارائه کتاب خود برگزیده‌اند - تا جمعی فراتر از فارسی خوانان، بتوانند از آن استفاده کنند -، اما به «امروزینه» بودن ریخته خامه خود سخت توجه داشته‌اند؛ ازینرو تحریری از دانش اخلاق اسلامی عرضه کرده‌اند، که:

۱. در ناحیه زبان:

الف: در آن نشانی از اصطلاحات و ترکیبات ویژه حکیمان نیست؛

ب: اغلاق‌های زبانی متونی همچون تهذیب الأخلاق، اخلاق ناصری و معراج السعادة را در آن نمی‌توان یافت.

۲. در ناحیه ماده:

الف: درشتی‌های تئوری‌پردازی فیلسوفانه؛

ب: سهل‌انگاری‌های حکایت‌گری صوفیانه؛

ج: ریزه‌خواری از ثراث غیر مسلمین؛

را در آن نمی‌یابیم.

۳. در ناحیه سیاق:

مشکلات جامعه امروز را از دید این دانش، به بررسی می‌گیرد. فقر اقتصادی،

بی‌توجهی به معنویات، اضطراب‌های روحی، ناتوانی شماری از مردم در پرداختن به ازدواج، تهیۀ مسکن و ...، شماری از مشکلاتی است که در این کتاب، به تفاریق به اجمال یا تفصیل به بررسی گرفته شده است؛ چه «حیات طیبۀ انسانی»، حیات اخلاق‌مدارانه‌ای است، که برآوردن نیازهای مادی آدمی، نخستین شرط نزدیک شدن به آن است. «دهشت» امروز اخلاقیان، نه آن دهشتی است که بعنوان نود و ششمین مقام، در میان دو مقام انس و مشاهده افتاده است؛ بلکه دهشتی است که از بی‌توجهی جمعی از مردمان به معنویات / اخلاقیات، برخاسته است؛ بی‌توجهی‌ای که بخش بزرگی از آن، دست‌کم در میان بخش بزرگی از مردمان، مدیون ناتوانی آنان از پرداختن به ضروریات زندگی - همچون ازدواج - است؛ و می‌دانیم که شیطان در میان دام‌های خود، در انداختن تور فقر و جمع کردن آن، سخت چالاک است!.

۴. و سرانجام در ناحیۀ شواهد:

قرآن عظیم و سنت درخشان معصومان اُمت را، به عنوان مهمترین ابواب اتصال زمین به آسمان و کاملترین گنجینه‌های کمال، به طور کامل به استفاده گیرد. امید که «تحریر» فارسی حاضر نیز، از پی نصّ عربی کتاب، در نشان دادن این «مطالبات عصری»، چندان ناکام نمانده باشد.

دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية و تحریر فارسی آن

حضرت آیه‌الله العظمی مظاهری - دامت معالیه - را، از همان گاه‌باز حضور در میان مدرّسان حوزه عملیۀ قم، که به نیم قرن پیش باز می‌گردد، به عنوان استادی اخلاقی، که گذشته از علوم متعارف حوزوی - همچون فقه، اصول فقه، فلسفه، درایه و رجال الحديث - به دانش اخلاق نیز اهتمامی ویژه داشته‌اند، می‌شناسند. ثمرۀ این اهتمام، اکنون در قالب هزاران ساعت سخنرانی - که نوار صدها ساعت آن بدست می‌باشد - و نزدیک به چهل عنوان کتاب و رساله، ظهور یافته است. آثار اخلاق‌پژوهانۀ ایشان حیطه‌ای وسیع را در

برگرفته؛ از تئنگاری هائی که پاسخی به مسائل روزگار خود بودند - همچون «اخلاق فرماندهی»، که در زمان جنگ تحمیلی مورد حاجت بود -، تا برخی موضوعات اخلاق حرفه‌ای^۱ - همچون رساله «معلم خوب» که اخلاق حرفه‌ای معلمان را به بررسی گرفته بود -، تا موضوعات عام‌تری همچون تربیت کودک، اخلاق همسر داری و

در میان آثار ایشان، به چندین عنوان کتاب و رساله نیز می‌توان دست یافت، که موضوع جامع اخلاق اسلامی را به بررسی گرفته؛ آثاری که بیشتر از آنکه ریخته خامه ایشان باشد، تحریری از مجالس درس ایشان بوده است. کتاب حاضر اما، کاملترین اثر ایشان در این موضوع است؛ اثری با طرحواره‌ای بسیار گسترده، که در صورت تدوین در ده مجلد عرضه می‌شد:

۱. سه مجلد در مباحث فضائل و رذائل اخلاقی - که هم اکنون عرضه شده است -؛
۲. سه مجلد در مباحث فضائل و رذائل اخلاقیات^۲؛
۳. چهار مجلد در اسرار عبادات.

۱. «اخلاق حرفه‌ای»، از بخشهای مغفول مانده دانش اخلاق اسلامی است، که می‌پندارم تحقیق جامعی پیرامون آن انجام نشده؛ هرچند در تراث اسلامی به منابع بسیاری برای آن می‌توان دست یافت. فتوت‌نامه‌ها - که گاه اخلاق حرفه‌ای عموم فتیان، و گاه صنف خاصی از آنان، همچون فتوت‌نامه قضایان را به بررسی گرفته -، در همین شمار است. نیز آثار بسیاری که با عنوان آداب ال ... پدید آمده، و گذشته از مبانی علمی مشاغل مختلف، فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی مربوط به آن شغل را نیز بررسی کرده. در این شمار است آداب الکاتب - که بارها بصورت تنها، یا به‌مراه تعالیک، و یا شروح مختصر و یا بلند چاپ شده -؛ آداب الطیب رهاوی، معاصر شیخ‌الرئیس ابن‌سینا - تحقیق شایسته و نفیس دکتر مرین غسیری، مرکز الملك فیصل للبحوث و الدراسات الإسلامية، ۱۴۱۲ هـ. ق. -؛ آداب الدنیا و الدین ماوردی - که یک‌دوره اخلاق شغلی عموم اهل علم است، و گویا بهترین طبع آن همانست که در مجموعه الذخایر شماره ۱۲۷ ارائه شده -؛ آداب الفتیای سیوطی - تحقیق دکتر محیی‌الدین السرحان، رئاسة دیوان الوقف الشنی، بغداد، سلسلة احیاء التراث الإسلامی، شماره ۷۱ -؛ و

مجموعه بسیار سترگ آداب المتعلمین‌ها نیز، در همین راستا قرار دارد.

کتاب پربار اما نچندان پربار اخلاقیات المهنة في الحضارة الإسلامية - دکتر موقّ سالم نوری، منشورات المجمع العلمي، بغداد، ۱۴۲۸ هـ. ق. - نیز در این زمینه بررسیدنی است.

۲. پیش از این، از تفاوت «اخلاق» و «اخلاقیات» در اندیشه حضرت استاد، سخن داشته‌ام.

از این مجموعه، تا کنون تنها سه مجلد نخستین، بر کاغذ آمده است.

* * *

در این سه مجلد، مؤلف علامه به بررسی فضائل و رذائل اخلاقی پرداخته‌اند. سازمان کلی این مجلدات را بر اساس تقسیم آن به:

الف. بخش کوتاه مقدماتی؛

ب. بخش بلند متن؛

می‌توان تحلیل نمود. در بخش نخست، پس از مقدمه مؤلف، در طی پنج فصل، از بیش از شصت مطلب مقدماتی سخن رفته است؛ تعریف علم اخلاق، موضوع این علم، فوائد آن، وجوب تهذیب نفس و کیفیت تزکیه، عناوین این فصول پنجگانه است، که در طی آن مباحثی - گاه دراز دامن - همچون فطری بودن اخلاق، هدف از آفرینش انسان، تفاوت میان فضائل و رذائل، هماهنگی ادله چهارگانه بر وجوب تهذیب نفس، راههای شش‌گانه آن و ... ارائه شده است.

پس از این بخش - که به تقریب یک هفتم حجم کتاب را به خود اختصاص داده -، بخش بلند متن، در قالب سی و هفت فصل ارائه شده؛ که در آن از ۳۹ ردیلت و ۴۱ فضیلت اخلاقی، سخن رفته است. نکته‌ای که باعث شده تا شمارگان فضائل و رذائل در کتاب حاضر هماهنگ ننماید، آنست که حضرت استاد در آخرین فصل، به چهلمین فضیلت، یعنی عزلت می‌پردازند؛ اما صفت نفسانی مقابل آن - : اُلفت - را نیز استثناء در شمار فضائل می‌نهند؛ ازینرو مجموعاً ۳۹ ردیلت و ۴۱ فضیلت اخلاقی در این کتاب به بررسی گرفته شده است.

پس از اتمام این بخش، خاتمه‌ای بس موجز - در ۳ برگ - قرار دارد، که هم نقدی است بر روش اخلاق‌نگاری پیشینیان - که در همین صفحات به چگونگی آن پرداخته‌ام -؛ هم

عرض ارادتی است به ساحت معصومان ، و هم وصف حالی است از چگونگی به کتابت درآمدن این اثر. این چند برگ شدت اهتمام مؤلف علامه به این دانش را نیز بخوبی منعکس می سازد.

در رابطه با ساختار متن، اشاره به چند نکته دیگر نیز خالی از فائدت نیست: ۱. در هر فصل از فصول این کتاب، يك و یا چند فضیلت که از اساسی واحد بهره مند باشند، در کنار هم نشسته است. چنانچه آن فضیلت / چند فضیلت، ردیلت یا ردیلت‌هایی را نیز در مقابل خود داشته باشد، مجموعه آن فضائل و ردائل محتوای يك فصل را تشکیل خواهند داد. نمونه را در فصل بیست و هشت تنها از يك فضیلت، در فصل بیست و دو از يك فضیلت و یک ردیلت، در فصل چهارده از دو فضیلت و يك ردیلت، و در فصل سیزده از يك فضیلت و سه ردیلت سخن رفته؛ با اینهمه در بیشترین فصول کتاب، يك فضیلت و يك ردیلت به بحث گرفته شده است.

۲. در تنظیم بیشتر فصول کتاب، حضرت استاد از يك روش معین بهره جسته‌اند: طرح عنوان فصل، اشاره به معنای لغوی و اصطلاحی آن، توضیحی پیرامون اهمیت آن در سلسله فضائل یا ردائل، اشاره به جایگاه آن در شبکه پسندها و ناپسندهای اخلاقی، بیان راههای تقویت و یا مبارزه با آن، و سرانجام نقل شماری از آیات و روایات وارد شده در زمینه آن. هرچند ایشان تا آخرین فصل کتاب، خود را ملزم داشته‌اند که در پایان هر مبحث، بخشی را به نقل احادیث مربوط به آن مبحث اختصاص دهند؛ اما این التزام را درباره آیات قرآن کریم نپذیرفته‌اند، بویژه در فصول آخر کتاب که به استفاده بیشتر و بیشتر از این کتاب آسمانی در خود متن پرداخته‌اند.

۳. حجم آیات و روایات بکار رفته در این متن، سخت شگفتی آفرین بوده، نشان از اهتمام شدید مؤلف به استفاده از متون مقدس دارد. گذشته از استفاده از نزدیک به ۲۰۰۰ آیه، کمابیش ۱۳۱۱ حدیث نیز در این کتاب روایت شده است. می‌پندارم بر اساس همین روایات، می‌توان «معجم موضوعی روایات اخلاقی» را تدوین؛ و در این زمینه گامی دیگر

در راستای غنی‌سازی کتابخانه شیعه، به جلو نهاد.

۴. همانگونه که پیش از این آورده‌ام، مؤلف علامه از بکار بردن روش خطابی بصورت روشمند احتراز داشته‌اند. ازینرو در سراسر این کتاب، تنها چند بیت شعر و نیز چند حکایت، آنهم تنها بعنوان شاهد و مؤید، بکار رفته است. مقایسه فراوانی این بخش با آنچه در بند پیشین گذشت، چگونگی فضای حاکم بر متن را بیشتر نشان می‌دهد.

۶. ادبیات کتاب نشانگر زبان فقر و افتقار، و نه ناز و دلال است. در اینجا بدون آنکه هیچ سخنی در این رابطه بیاورم، تنها اشاره می‌کنم که این نکته، یکی از وجوه فارق میان این متن با برخی متون اخلاقی / معارفی معاصر است، که در آن گاه حدود ربوبیت و عبودیت - هرچند در قالب سخنان عاشقانه و وجدآمیز - رعایت نشده است - سامحنا الله و غفر لنا و لإخواننا المؤمنین! - .

۷. همانگونه که پیش از این اشاره کردم، حضرت استاد مجموعه روایات اخلاقی را از باب ارشاد به حکم عقل می‌دانند، و پرواضح است که بررسی سندی در اینگونه روایات، نه ضرورتی دارد و نه فائده‌ای از پی خواهد داشت. از همین روست که در این متن، هیچ سند روائی‌ای به بررسی درنیامده. با اینهمه حضرت استاد در مقام گزینش روایات، به این نکته توجه داشته بر اساس مبانی رجالی خود^۱ - که در تمامی موارد، الزاماً با مبانی مشهور یکسان نیست -، به گزینش پرداخته‌اند.

* * *

تدوین نص عربی کتاب حاضر، سه دهه‌ای پیش از این آغاز شده است. در آن زمان، حضرت استاد در کنار درس فقهی و اصولی خود - در قالب درس خارج در حوزه علمیه قم -، از سوئی به القاء محاضراتی در علم اخلاق می‌پرداخته‌اند، و از سوئی دیگر به تدوین

۱. این مبانی در مقدمه و متن کتاب الثقات الأخیار من رواة الأخبار، آمده است.

آثاری در این دانش دست می‌برده‌اند. هم‌اکنون صدها ساعت نوار و بیش از چهل عنوان کتاب اخلاقی از ایشان موجود است، که گاه به طبع پنجاهم هم رسیده است. در آن سالیان، ایشان بخش عمده‌ای از قسمت نخست طرح بسیار گسترده خود در تدوین اخلاق اسلامی - که پیش از این، از قسمتهای سه‌گانه آن یاد کردیم - را، به پایان می‌برند. آن بخش به سال ۱۳۷۱ هـ . ش. در قالب مجلّدی کلان عرضه می‌شود^۱. در آن مجلّد، مباحث مقدّماتی کتاب، ده فصل نخست آن، و نیز مقدّمه‌ای از آن «مؤسّسه الزّهراء الثّقافیّة، مرکز الدّراسات و البحوث الأخلاقیّة» در کنار هم آمده است. در مقدّمه مؤسّسه مزبور، که تحقیق و آماده سازی متن برای نشر را بعهده داشته، وعده شده تا به چاپ قریب الوقوع دیگر مجلّدات کتاب، و نیز ترجمه فارسی آن بپردازند^۲؛ با اینهمه امّا عرضه دیگر مجلّدات آن بخش به عهده تعویق بماند، تا پس از هجرت حضرت استاد به اصفهان، تدوین این بخش تکمیل و مجموعه بخش نخست آن کتاب، آماده عرضه شد. در این مرحله، توفیق یار شد تا این بنده، به دعوت دوستان همدل معاونت پژوهش دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - شعبه اصفهان، یکسالی را با این کتاب بسر برم؛ و توفیق یابم تا پیش از عرضه عمومی کتاب، به اندازه استعداد خود از آن استفاده نمایم. زان پس، آن مجموعه در قالب سه مجلّد از سوی آن معاونت، و نیز انتشارات الزّهراء باشتراک بطبع رسید - وله الحمد سبحانه و تعالی! - .

* * *

چاپ مجلّد نخست این کتاب در سال ۱۳۷۱ هـ . ش. با استقبال شایان اهل فضل مواجه شده است؛ چه در این کتاب اخلاق اسلامی پیراسته از خطابیّات، بزرگ نمائی‌ها و

۱ . با مشخصات کتابشناختی: «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العمليّة، الطّبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ . ق، دارشفق للمطبوعات، قم، ایران، ج ۱، ۵۲۷ صفحه».

۲ . دراسات في الأخلاق...، چاپ شفق، ص ۱۴.

حکایات عامیانه^۱، بگونه‌ای عرضه شده بود که سلوک شرعی در مسیر کمال را، کاملاً قابل اجرا می‌ساخت.

با اینهمه اما، شماری از اساتید حوزه‌های علمی و دانشگاه‌ها، بر ترجمه آن بزبان فارسی اصرار می‌ورزیدند، تا استفاده از آن برای عموم فارسی‌زبانان میسر گردد. در این شمار تنها از استادان دانشمند مرحومین دکتر ابوالقاسم گرجی، دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی - رحمهم الله تعالی! - نام می‌برم؛ که در نامه‌هایی نشر صورت فارسی این کتاب را لازم دانسته بودند^۲. ضرورت این کار - و له الحمد جلّ و علا! - زمینه‌ای فراهم آورد، تا باز راقم این سطور فرصت استفاده از این متن را باز یابد، و به دعوت همان یاران دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه اصفهان، به تنظیم «تحریر»ی فارسی بر پایه نصّ عربی کتاب، دست برد.

درباره این تحریر، نیز هشت نکته را متذکر می‌شوم:

۱. در بازگردان فارسی این کتاب، از اسلوب «تحریر» و نه «ترجمه» استفاده کرده‌ام؛ چه ترجمه اصلاحی متنی معاصر در دانشی کاربردی را، چندان مفید نمی‌دانم.
۲. گذشته از آن، پاره‌ای مباحث تخصصی کتاب بیشتر به کار آنانی می‌آید که در استفاده از متن اصلی کتاب، از توانائی لازم برخوردارند. ارائه عمومی این مباحث - همچون برخی نکات کلامی، بویژه آنچه در پایان کتاب در نقد روش برخی دانشمندان اهل سنت در معارضة آشکار با ائمه اهل بیت آمده - را، نه صحیح می‌دانم و نه مفید.
- نقد‌های حضرت استاد بر روش‌های اخلاق‌نگاری اخلاق پژوهان پیشین نیز، در این شمار است؛ که با توجه به تخصصی بودن آن، به اختصار از آن در همین مقدمه حاضر یاد کردم.

۱. در این رابطه، پیش از این در همین مقدمه توضیحی آورده‌ام.

۲. این نامه‌ها به همراه نامه‌هایی از شماری دیگر از اساتید، در مقاله «نگاهی به کتاب الأخلاق»، عرضه شده در مجله حوزه شماره شصت و هشتم و نهم، ص ۳۲۱ به بعد، آمده است.

۳. بدون تردید فضای تدوین آثار در دو زبان عربی و فارسی سخت از هم دور است، بگونه‌ای که نمی‌توان مطالبات یکی از این دو فضا را بر آن دیگری نیز تحمیل نمود؛ هرچند در ترجمه متون تراثی، هیچ‌گیزی از پذیرش این امر و التزام به آن نیست.

۴. در شمار مواردی که نشان‌دهنده اختلاف فضای آثار عربی و فارسی است، می‌توان به حجم استفاده از آیات و روایات اشاره کرد، که معمولاً در متون عربی استفاده بیشتری از اینگونه نصوص می‌شود. در تحریر حاضر، این امر رعایت شده و در هر بخش، تنها شماری از آیات و روایات نقل شده به متن فارسی راه پیدا کرده است.

۵. همانگونه که اشاره کردم، هدف از ارائه متن فارسی حاضر، آن بوده که عموم فارسی‌زبانان بتوانند از آن استفاده برند. راقم امید به فضل حضرت حق می‌برد و دست نیاز به سوی بارگاه او دراز می‌نماید، که این منظور را برآورده ساخته کتاب حاضر را وسیله‌ای برای ارتقاء اخلاقی عامه مردم قرار دهد. از همینرو، هیچگاه در پی آن نبوده‌ام که ترجمه‌ای ادبی تنظیم کنم، و از تعبیر ادیبانه استفاده نمایم. در ترجمه احادیث نیز کوشیده‌ام تا ساده‌ترین و دست‌یاب‌ترین تعبیر، که به زبان عموم مردم نزدیک باشد را، انتخاب و بکار برم؛ و امید که در برآورده ساختن این مقصود، چندان ناکام نمانده باشم. کاربرد فراوان علائم ویرایشی و استفاده گاه‌گاه از علائم اعرابی نیز، تنها به همین منظور صورت پذیرفته است.

۷. در ترجمه آیات قرآن کریم، همه‌جا از ترجمه استاد ارجمند جناب آقای آیتی - سَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى! - استفاده، و نص عبارت ایشان را نقل کرده‌ام؛ چه ترجمه ایشان در عین دقت از وضوح لازم برای استفاده عموم نیز، برخوردار است.

۷. در ارجاعات مقدمه حاضر، همه جا به نص عربی در اساتذ فی الأخلاق و شؤون الحکمة العملية، و نه تحریر فارسی حاضر آن، ارجاع داده‌ام؛ چه آن متن بیشتر و دقیقتر می‌تواند نظرات مورد اشاره را انعکاس دهد؛ هرچند با توجه به تطابق این دو متن در فصول و عناوین، مطابقه میان آن دو در موارد مورد اشاره آسان می‌نماید.

۸. حروفچینی و صفحه آرائی این کتاب، بر اساس روش متَّبِع همان معاونت انجام شده است؛ هرچند به نظر من اسلوب بکار رفته در متن عربی همین کتاب، برای استفادهٔ عموم مناسب‌تر از روش حاضر است.

* * *

... و دیگر چیزی نمانده است جز دست تمَنَّا به سوی بارگاه حضرت باری دراز کردن، و سلامت حضرت استاد - اَدَامَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَزَّهٗ! - را از کرم عمیم او درخواست نمودن؛ و سخنی نمانده است جز ستایش او - جَلَّ و عَلا! -، که دستگیری نمود و توفیق داد، تا این اثر در حُدِّ بضاعت این ضعیف به سامان رسد؛ الحمدُ له ثمَّ الحمدُ له ثمَّ الحمدُ له.

مجید هادی‌زاده

- آتاهُ اللّٰهُ الحُسْنٰی و زیاده! -

۱۳۹۱/۶/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش پروردگار جهانیان راست، و درود او بر بهترین آفریده‌اش که در قرآن کریم او را چنین وصف فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱: «و تو راست خُلُقِ عظیم»؛ و بر خاندان پاکیزه‌اش که در همان کتاب، اینگونه یاد شدند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲: «ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد»؛

بویژه بر آخرین یادگار او در زمین، که در کتاب مبارک در وصف او آمده است: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳: «و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد»؛

و لعنت حضرت حق بر دشمنان آنان، همانان که در قرآن، شجره ملعونه‌اند: ﴿الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾^۴: «داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است»؛ و در وصفشان این آیه فرو آمده است: ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۵: «و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است، که ریشه در زمین ندارد و برپا نتواند ماند»؛ همانگونه که باز در وصفشان نازل شده است: ﴿أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ * إِنَّا

۱. قلم، ۴.

۲. الأحزاب، ۳۳.

۳. الانبیاء، ۱۰۵.

۴. الإسراء، ۶۰.

۵. ابراهیم، ۲۶.

جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ * إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ^۱:
 «آیا خورش را این بهتر یا درخت زقوم؟ * ما آن درخت را برای ابتلای ستمکاران پدید
 آورده‌ایم * درختی است که از اعماق جهنم می‌روید * میوه‌اش همانند سر شیاطین است».

* * *

پیش از آنکه کتاب را بیاغازیم، دست‌امید به درگاه حضرت حق - که دربرگیرنده تمامی
 صفات نیکو و تقدیرکننده نیکی‌هاست - می‌بریم، تا ما را به تمام نمودن این کتاب - که
 بواسطه موضوعش، سخت گرانبهاست - موفق فرماید؛ بویژه آنکه موضوع این کتاب، تنها به
 کمک حضرت حق حاصل می‌شود و بدون دستگیری او، کسی را توان آن نیست که بار خود
 در این سفر به منزل رساند: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ
 لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ^۲﴾: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود،
 هیچ‌یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید، ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد».
 او را به حق آنان که در حَقشان فرمود: ﴿كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
 أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا^۳﴾: «خدا چگونه مثل زد؟
 سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان
 است * به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد»؛

همانان که واسطه فیض اویند - : ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۴﴾: «و همه را
 پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند» - قسم می‌دهیم تا امید ما برآورده سازد و
 ما را در مسیر تألیف این کتاب، یاری رساند - بمنّه و کرمه! - .

۱. الصّافات، ۶۲ - ۶۳.

۲. الثّور، ۲۱.

۳. ابراهیم، ۲۴ و ۲۵.

۴. الانبیاء، ۷۲.

مقدمه

فصل اوّل: تعریف علم اخلاق

فصل دوّم: موضوع علم اخلاق

فصل سوّم: فوائد علم اخلاق

فصل چهارم: دلائل واجب بودن تهذیب نفس

فصل پنجم: چگونگی ترکیه نفس

فصل اوّل

تعريف علم اخلاق

تعریف علم اخلاق

اخلاق، جمع خُلُق، بمعنی روش و صفات آمده است؛ همانگونه که خُلُق بمعنی صورت ظاهری و شکل آدمی می باشد. راغب اصفهانی در کتاب مفردات ألفاظ القرآن الکریم، بر آن است که هر دو صورت مذکور این لفظ از اصلی واحد برخوردار است؛ اما صورت مفتوح آن به شکل ظاهری - که بوسیله چشم درک می شود - اختصاص یافته، و صورت مضموم آن به خوی ها و صفات روحی - که بوسیله بصیرت و ادراک قلبی دریافته می شود - اختصاص یافته است.

در اصطلاحات علمی نیز، کلمه اخلاق اعم از صفات و حالات روحی و اخلاقیات - یعنی کردارها، سخنان و اندیشه هائی که بواسطه این صفات پدید می آیند - بوده، هر دو را در هر دو بُعد فضیلتها و رذیلتها - : خویهای شایسته و خویهای ناشایست -، شامل می شود. این اصطلاح، همچنین چگونگی ستردن رذائل از نفس و آرائیدن آن به فضائل، و راههای دستیابی به سعادت ابدی را نیز شامل می شود.

اخلاق در شمار امور فطری است

از شماری از آیات قرآن کریم چنین استفاده می شود، که نیکوئی فضائل و زشتی رذائل در شمار فطریات بوده، نفس آدمی بدون آنکه در این زمینه نیازمند به آموزش باشد، خود به این امور آگاه می شود. وجدانی بودن این امور نیز به همین معناست؛ حضرت حق در این

زمینه می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده».

منظور از «فجور نفس» در این آیه، رذائل؛ و مراد از «تقویها» همان فضائل است. از اینرو، ادراک نیکوئی فضائل و زشتی رذائل اخلاقی، همچون ادراک وجود حضرت حق، در شمار بدیهیات است؛ چه همانگونه که اگر پرده‌های غفلت از عقل آدمی زدوده شود بگونه فطری به وجود حضرت حق و اسمای زیبای او اعتراف می‌نماید، نیکوئی و زشتی صفات اخلاقی نیز به همانگونه برای او قابل درک است.

حُسن عَفَت، شجاعت، عدالت و امثال آن، نیازی به دلیل ندارد؛ همانگونه که زشتی ظلم کردن و ظلم پذیرفتن، ترس و بی‌گدار به انجام کاری پرداختن نیز، نیاز به برهان ندارد.

اخلاق در شمار علوم حضوری است

علم را به دو نوع کلی تقسیم کرده‌اند:

۱. علم حصولی

مراد از این نوع از علم، آنست که فقط تصویر شیء - و نه حقیقت آن - نزد نفس آدمی حاصل شود.

۲. علم حضوری

منظور از این نوع، آنست که خود شیء و نه تصویر آن، نزد نفس آدمی حاصل شود. علم به اشیاء پیرامون ما در شمار علم حصولی، و علم به چگونگی حالات روحی خویش - از قبیل افسردگی و شادی -، از مصادیق علم حضوری است.

۱. الشَّمْس، ۷ و ۸.

اخلاق نیز در شمار علم حضوری قرار دارد؛ چه فضائل و رذائل یکسر در شمار ملکاتی هستند که در نفس خانه گزیده با آن اتحاد یافته‌اند؛ از اینرو نفس آدمی بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای، آنها را درک کرده به آنها علم حضوری می‌یابد. افکار آدمی و کردارهای او - که بواسطه این ملکات پدید می‌آید - نیز، در شمار همین علوم قرار دارد.

این سخن، بر اساس دو قاعده فلسفی «النفس فی وحدتها کلّ القوی» و «اتحاد عاقل به معقول» تحلیل می‌شود؛ اما از آنجا که ورود به آن خارج از موضوع این رساله می‌باشد، از بیان تفصیلی آن چشم پوشیده مشتاقان را به منابع حکمت متعالیه ارجاع می‌نمائیم.

عقل نظری و عقل عملی

عقل را به دو گونه نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. واضح است که این تقسیم به مناسبت آنچه تعقل شده موضوع دریافت عقلانی واقع می‌شود، صورت گرفته است؛ ورنه خود عقل از سرشتی واحد برخوردار بوده قابلیت تقسیم به انواع گوناگون را نخواهد داشت. با این توضیح، اضافه می‌کنیم که شماری از یافته‌های عقل آدمی، از حیطة کنش انسان خارج بوده ارتباطی با عمل او نخواهد یافت. شماری دیگر اما در حیطة کنش او بوده تأثیر عمل انسان را در خود می‌پذیرد.

گروه اوّل را «عقل نظری»؛ و گروه دوّم را «عقل عملی» می‌خوانند. علم به حضرت حق و چگونگی معاد در شمار مسائل عقل نظری، و علم به فضائل و رذائل، ستردن رذائل از نفس و آراستن آن به فضائل، و راههای آن، در شمار مسائل عقل عملی است.

اخلاق نظری و اخلاق عملی

تقسیم پیشین که درباره عقل ارائه شد، درباره اخلاق نیز مصداق می‌یابد. از اینرو اخلاق نیز به «اخلاق نظری» و «اخلاق عملی»، تقسیم می‌پذیرد.

مراد از «اخلاق نظری»، تبیین نظری فضائل و موارد سخت مشابه آن است، که دریافت تفاوت‌های میان آنها به توضیح علمی احتیاج دارد؛ این سخن در باب تبیین نظری ردائل نیز جریان دارد؛

«اخلاق عملی» اما، چگونگی تهذیب نفس و بیان مراتب سیر به سوی حضرت حق، و چگونگی گذر از منزلی و ورود به منزلی دیگر را روشن می‌سازد. پرواضح است که این تقسیم نیز، تنها به اعتبار متعلق اخلاق صورت پذیرفته؛ ورنه خود اخلاق قابلیت تقسیم به اقسام گوناگون را نخواهد داشت.

نسبی و یا مطلق بودن اخلاق

آیا اخلاق نسبی و یا مطلق است؟

سخن درست، آنست که اخلاق مطلق بوده نسبت را در آن راه نیست؛ و هرچند اندکی از متفکران به نسبی بودن آن گرویده‌اند، این سخن خطا بوده بهره‌ای از صحت نخواهد داشت.

توضیح این مطلب آنکه منظور از «نسبی بودن اخلاق»، آنست که گزاره‌های اخلاقی از معنای ثابتی در همه زمانها و مکانها برخوردار نبوده، در میان ملل و اقوام گوناگون و نیز در حالات مختلف، از معانی چندی برخوردار شود. «مطلق بودن» اما بدان معناست که حُسن و قُبْح این گزاره‌ها بواسطه تغییر عوامل و زمینه‌ها تغییر نیافته، فضائل در میان تمامی مردم و در همه زمانها و مکانها و شرائط گوناگون، فضیلت شمرده شود؛ همانگونه که ردائل اخلاقی نیز هیچگاه از رذیلت بودن خویش، خارج نشود.

از آنجاکه ما پیش از این از فطری بودن اخلاق، و نیز حضوری بودن آن سخن داشتیم؛ مطلق بودن آن را نیازمند به برهان نداسته، تنها مراجعه به نفس را در اثبات آن کافی می‌دانیم. قرآن کریم نیز این سخن را تأیید فرموده است؛ حضرت حق در این زمینه

می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده».

نظریه نسبیت اخلاق اما، از پس آن پدید آمده است که گروهی از متفکران به دامن اشتباهی شگفت در این زمینه فرو افتاده‌اند. اینان مواردی خاص که در آن، عقل در مقابل حفظ جان یک انسان، دروغ‌پردازی را جائز - بلکه لازم - می‌شمارد؛ و یا تصرف در مال دیگران را برای حفظ حیات آنان لازم می‌شمارد، به معنای نسبی بودن اخلاق دانسته بر آن رفته‌اند که: دروغ زدن در شرائطی زشت، و در شرائطی دیگر زیبا - بلکه لازم! - است. این اشتباه، از آنجا ناشی شده که اینان نخست به تفاوت میان اخلاق - که گزاره‌های نظری است -، و اخلاقیات - که به عمل اخلاقی باز می‌گردد - توجه نکرده‌اند؛ و زان پس از قاعده عمومی «مقدم داشتن اهم بر مهم» - که خود در شمار فطریات است -، غفلت ورزیده‌اند!

توضیح آنکه: در تمامی این موارد، عقل هرچند زشتی دروغ را می‌پذیرد، اما خواه ناخواه زشتی آن را باکشته شدن یک انسان در مقابل هم‌نهاد، برای گریز از به قتل رسیدن یک انسان، به زشتی دروغ‌زنی تن درمی‌دهد.

بدیهی است که این به معنی نسبی بودن اخلاق نیست؛ بلکه به معنی آن است که نفس آدمی از آنچه زشت‌تر است، به دامن آنچه از زشتی کمتری برخوردار است، پناه برده است.

اخلاق وسیله‌ای برای رسیدن به حضرت حق

آیا اخلاق در شمار علوم استقلالی است - که دانستن آن، به خودی خود از ارزش برخوردار است - ؟

۱. الشمس، ۷ و ۸.

و یا در شمار علوم آلی - که دانستن آن، مقدّمه‌ای برای رسیدن به هدفی فراتر بوده، به خودی خود از ارزش چندانی برخوردار نیست - قرار دارد؟.

باور ما چنان است که هرچند اخلاق و تهذیب نفس در شمار واجب‌ترین امور عقلی و شرعی است - چراکه آدمی را به سرمنزل مقصود و مقام محمود راهنمایی می‌نماید -، امّا نه به خودی خود، که به همین عنوان ارزشمند است.

اخلاق نیز سرگذشتی همچون عبادات و واجبات و محرّمات شرعی دارد؛ چه تمامی واجبات و نیز محرّمات از آنرو وضع شده‌اند، تا آدمی را به کمال رسانده او را در سیر به سوی حضرت حق گامی فراتر برند. گزاره‌های اخلاقی، پیراستن نفس از رذائل و آرایش آن به فضائل نیز، از چنین هدفی برخوردار است. از همین روست که آنان که به مقام لقاء الهی واصل شده‌اند، تهذیب از رذائل و تخلّق به فضائل را از مقدّمات و منازل سلوک دانسته، برآنند که منازل رسیدن به قرب الهی، بر پنج نوع است:

۱. توبه؛

۲. یقظه / بیداری؛

۳. تخلیه / ستردن رذائل از نفس؛

۴. تحلیه / آرایش آن به فضائل؛

۵. تجلیه / ظهور نور الهی در نفس؛

پس از این، به تفصیل درباره‌ی هریک از این پنج مقام، سخن خواهیم داشت.

فصل دوّم

موضوع علم اخلاق

موضوع علم اخلاق

هرچند در ابتدا به نظر می‌رسد که موضوع علم اخلاق، همان شایسته‌ها و ناشایسته‌های اخلاقی است؛ اما در حقیقت موضوع این دانش، انسان از نظر اتّصاف به این فضائل و رذائل است.

این مطلب، به همین گونه در بسیاری از علوم جریان دارد. به عنوان نمونه، در ابتدا به نظر می‌آید که موضوع دانش طب، خود سلامتی و مرض است؛ اما در حقیقت، موضوع آن، آدمی از نظر سالم و یا مریض بودن می‌باشد. در دیگر علوم که با آدمی مرتبط است نیز، این مطلب به همین گونه است.

انسان چیست؟

«حقیقتِ چیستی» انسان، کاملاً مجهول بوده جز از خالق او، هیچکس را از آن آگاهی نیست. از همین روست که شناخت او و کشف هویتش، از دیرباز موضوع بسیاری از علوم قرار گرفته دانشمندان سر در پی شناخت او نهاده‌اند.

ما در اینجا اندکی در این زمینه، از دیدگاه دانش اخلاق به سخن خواهیم پرداخت؛ و برپایه آیات قرآن کریم، توضیحی پیرامون برخی از زوایای او ارائه می‌نمائیم. به شهادت قرآن کریم، انسان خلاصه عالم هستی و چکیده آن است. از همین روست

که تمامی محاسن عالم وجود، به یکمرتبه در او پدیدار شده است:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَائُكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصُرُ
وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرِفِهِ يَظْهَرُ الْمَضْمُرُ
أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ؟^۱

درمان تو در توست اما نمی دانی، و بیماری تو از توست اما در نمی یابی؛
تو همان کتاب مبینی هستی که بواسطه حروف آن، امر نا آشکار آشکار می شود؛
آیا می پنداری تو جسمی کوچک هستی، در حالی که در تو تمامی عالم بزرگ پیچیده
شده است؟!.

* * *

در رابطه با انسان، این امور را بخوبی می توان از قرآن کریم استخراج نمود:

۱. آدمی خلیفه و جانشین خداوند در زمین است.
حضرت حق در این زمینه می فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲: «من در زمین خلیفه ای می آفرینم».
۲. آدمی مظهر تمامی اسماء و صفات اوست.
﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۳: «و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت».
۳. آدمی روح حضرت حق را در خود نهفته دارد.
﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴: «چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید».

۱. تفسیر صافی، ج ۱ ص ۵۸؛ با اسناد به حضرت امیرالمؤمنین .

۲. البقرة، ۳۰.

۳. البقرة، ۳۱.

۴. الحجر، ۲۹.

۴. فرشتگان به آدمی سجده می‌کنند.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۱: «فرشتگان همگی سجده کردند».

۵. آدمی امانت‌دار حضرت حق در میان تمامی موجودات است.

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲: «ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود».

گویا مراد از «امانت» در این آیه، همان قلب آدمی است که عرش الهی بوده، نشان دهندهٔ عالیت‌ترین و شریف‌ترین مراتب انسانی است.

بر این اساس، رتبت والای انسان در عالم هستی بخوبی به نمایش در می‌آید. این رتبت، از پس تهذیب نفس چنان فزونی می‌گیرد، که سرانجام بدانجا رسد که خود آدمی نیز از تصوّر آن ناتوان شود: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳: «و هیچ کس از آن مایهٔ شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

هدف از آفرینش انسان چه بوده است؟

این سؤال در شمار سؤالاتی است، که ارائهٔ پاسخی برای آن سخت مشکل بوده؛ از همین‌رو مجادلات فراوانی را در تاریخ اندیشهٔ انسانی پدید آورده است. ما در اینجا به برخی از آیات قرآن کریم که پاسخ این پرسش را بیان می‌نماید، اشاره می‌کنیم:

۱. به شهادت قرآن کریم، تمامی عالم هستی برای آدمی خلق شده -: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ

۱. الحجر، ۳۰.

۲. الأحزاب، ۷۲.

۳. السجدة، ۱۷.

سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً^۱: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟»؛ و او خود برای عبادت حضرت حق آفریده شده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

گویا مراد از این آیه، رسیدن آدمی به مقام عبودیت است؛ از اینرو امام جمعه «تا عبادت کنند» را به معنای: «تا به معرفت نائل آیند»، تفسیر فرموده‌اند^۳.

۲. در آیاتی دیگر، سرّ آفرینش آدمی را، رسیدن به مقام قرب الهی بیان می‌نماید: ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۴: «یکی اهل سعادت. اهل سعادت چه حال دارند؟ * دیگر، اهل شقاوت. اهل شقاوت چه حال دارند؟ * سه دیگر، آنها که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده‌اند اینان مقربانند».

۳. دسته‌ای دیگر از آیات الهی، آفرینش او را برای طلب کمال و گام نهادن در مسیر سلوک بر شمرده است: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۵: «ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریده‌ایم، تا او را امتحان کنیم. و شنوا و بینایش ساخته‌ایم».

۴. رسیدن به مقام لقاء الهی نیز، در شمار اهداف آفرینش دانسته شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۶: «ای انسان!، تو در راه پروردگارت رنج

۱. لقمان، ۲۰.

۲. الذاریات، ۵۶.

۳. علل الشرائع، ج ۱ ص ۹.

۴. الواقعة، ۸ - ۱۱.

۵. الإنسان، ۲.

۶. الانشقاق، ۶.

فراوان می‌کشی پس پاداش آن را خواهی دید».

۵. پاره‌ای دیگر از آیات قرآن کریم نیز، بر آنست که آدمی بواسطه رحمت الهی و برای ظهور آن رحمت در عالم هستی، پدید آمده است: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۱: «مگر آنهایی که پروردگارت بر آنها رحمت آورده و آنها را برای همین بیافریده است».

۶. رسیدن به برترین مراتب نزدیکی رتبی به حضرت حق نیز، در همین شمار است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۲: «ای روح آرامش یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد».

۷. وگاه نازپرورده حضرت حق بودن و ویژه هموارگرفتن، در شمار این علل دانسته شده است: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۳: «تو را خاص خود کردم».

جستجوی در قرآن کریم، بخوبی مضمون حدیث قدسی: «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»^۴ - : همه عالم را برای تو، و تو را برای خود آفریدم - را، نشان می‌دهد. پرواضح است که با تتبع در این کتاب الهی، به اهدافی دیگر نیز در زمینه آفرینش انسان دست می‌یابیم.

* * *

تذکر نکته‌ای سخت مهم، در اینجا ضروری است؛ و آن اینکه: آنچه در این سطور بیان شد، در شمار «اهداف آفرینش آدمی» است. پرواضح است که این، بدان معنی نیست که یکایک آدمیان هدف از آفرینش خود را محقق کرده به این اهداف رسیده باشند؛ بلکه ممکن است که در هر روزگاری، تنها یک یا چند تن به شماری از اهداف عالی آفرینش

۱. هود، ۱۱۹.

۲. الفجر، ۲۷ و ۲۸.

۳. طه، ۴۱.

۴. الجواهر السنیة، ص ۳۶۱.

نائل شده بخش عمده‌ای از مردمان، از این اهداف بازمانند. کوتاه سخن آنکه: هدف از خلقت دو جهان - عالم تکوین / ماده، عالم تشریع / دین -، انسان؛ و هدف از آفرینش انسان، تنها حضرت حق بوده است. پرواضح است که این هدف، هدفی سخت ارجمند است، که می‌سزد آدمی بدان فخر کرده سر عزت بر فلک نهم شاید.

همسانی آیات ویژه انسان

از سوئی دیگر، مجموعه آیات موجود قرآن کریم درباره انسان را، می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

۱. آیاتی که به مدح او می‌پردازد، و حتی او را برترین موجود هستی معرفی می‌فرماید. نمونه را می‌توان به این آیه اشاره کرد: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۱: «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید».

۲. و آیاتی که به مذمت او پرداخته؛ بگونه‌ای که در این آیه: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۲: «سوگند به این زمان * که آدمی در خسران است»؛ او را در زیان دائم دانسته است. با نظر به آیات گروه اول، می‌توان انسان را فطرتاً نیکبخت دانست؛ و با نظر به آیات گروه دوم، می‌توان او را ذاتاً بدبخت شمرد. این دو نظر به تنهایی اما ناقص بوده، نمی‌تواند تکلیف این موجود ویژه را روشن نماید. از اینرو بایک نظر جامع‌نگر می‌توان گفت که: آدمی از نظر بُعد روحانی خود سخت نیکبخت است - : وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْتَهَا * فَالْتَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۳: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و

۱. الحجر، ۲۹.

۲. العصر، ۱ - ۳.

۳. الشمس، ۷ و ۸.

پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده» -؛ و از نظر بُعد جسمانی و مادی خود، سخت بدبخت - : «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۱ : «زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد» - .

این نظرگاه جامع، در برخی از آیات قرانی نیز مورد اشاره واقع شده است. به عنوان نمونه، در این آیه به هر دو بُعد او اینگونه اشاره شده است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۲ : «که ما آدمی را در نیکوتر اعتدالی بیافریدیم * آن گاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم».

حال اگر توفیق الهی دستگیر انسان شده او را به سوی مدارج کمال رهسپار سازد، بُعد مادی او همچون براق تیز تک، او را به معراج حقائق برده از فضائل بیشماری بهره‌مند می‌سازد؛ از همین روست که در بسیاری از آیاتی که به مذمت انسان پرداخته، بلافاصله با عباراتی نظیر: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۳ : «مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند»، سالکان مسیر قرب را استثنا فرموده از مذمت آنان چشم پوشیده است؛

در مقابل اینان اما، کسانی قرار دارند که با مسلط نمودن بُعد مادی بر بُعد روحانی خود، به پائینترین درکات ظلمانی این عالم کوچیده‌اند. اینان آنچنان در مراتب پست دنیا فرو رفته‌اند که به تعبیر قرآن کریم، از چهارپایان کر و لال نیز پست‌تر شده‌اند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۴ : «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند».

آری! هرچند اراده الهی در سراسر عالم هستی گسترده شده هیچ ذره‌ای از ذرات

۱. یوسف، ۵۳.

۲. التین، ۴ و ۵.

۳. العصر، ۳.

۴. الأنفال، ۲۲.

عالم از تقدیر خاصّ خویش تخطّی نمی‌نماید، امّا آدمی از این میان استثنا شده به او آن توان را بخشیده‌اند، که خود مسیر خویش را انتخاب و سر در پی آن نهد: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱: «راه را به او نشان داده‌ایم یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس».

شیخ اجل سعدی شیرازی، چه نیکو در این زمینه سروده است:
 رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند
 بنگر که تا چه حدّ است مقام آدمیت
 اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد
 همه عمر زنده مانی به روان آدمیت
 طیران مرغ دیدی؟ تو ز پای‌بند شهوت
 بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
 آدمی، بواسطه همین حق انتخاب است که موضوع دانش اخلاق واقع می‌شود؛ همانگونه که تکلیف‌پذیری او از ناحیه دین، عقل و عرف اجتماعی نیز، تنها بخاطر حق انتخابی است که در این زمینه‌ها بدست آورده است.

تفاوت میان انسان، فرشته و حیوان

فرشتگان، تنها از بُعد روحانی برخوردار بوده هیچ بهره‌ای از بُعد مادی نمی‌برند؛ در مقابل امّا، حیوانات تنها از بُعد مادی سرشار شده بوئی از بُعد معنوی جهان هستی نبرده‌اند. از اینرو هم فرشته و هم حیوان، تنها از یک بُعد تشکیل شده اطلاعی از بُعد دیگر نخواهند داشت.

آیه شریفه: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۱: «و هیچ کس از ما نیست مگر آنکه جایی معین دارد»؛

و نیز آنچه جبرائیل در مقابل مقام محمدی بر زبان راند: [۱] «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَا خَيْرَ قُتُّ»^۲: اگر به اندازه بندانگشتی نزدیک شوم، خواهم سوخت -، نشان از همین تک بعدی بودن آنان دارد.

گفت جبرئیل! بیا اندر پیم گفت رو رو من حریف تو نیم!
آدمی اما - همانگونه که اشاره شد -، از هردو بُعد مادی و معنوی برخوردار بوده، می تواند در مسیر هریک گام نهد. از همین روست که او را موضوع علم اخلاق دانسته بواسطه این دانش، مسیر کمال را فراروی او می نهند.

تفاوت میان فضائل / شایست‌ها و رذائل / ناشایست‌ها

از مباحث پیشین، دریافتیم که نیکوئی فضائل و زشتی رذائل، در شمار علوم فطری حضوری می باشد.

در این میان اما، ممکن است برخی از فضائل با برخی دیگر مشتبه شده، راه بر سالک کمال ببرند.

بعنوان مثال، دو صفت «توکل» و «تفویض» سخت مشابه بوده، گاه سالکان را به خطا دچار نموده است. همسانی این دو صفت با صفت «انقطاع إلى الله / بریدن از تمامی موجودات و تنها رو به سوی او داشتن»؛ نیز در همین شمار است.

رسالت اصلی علم اخلاق در بُعد نظری، تبیین همین امور بوده، مسیر را برای سلوک سالکان روشن می نماید؛ تا در این سیر به خطا نیفتاده از شاهراه کمال به کوره راههای انحراف مبتلا نشوند.

۱. الصّافّات، ۱۶۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

نقدی بر یکی از نظریات اساسی دانشمندان اخلاق پژوه

در این دانش، چنان مشهور شده است که: آدمی از سه نوع از قوای درونی بهره‌مند می‌باشد:

۱. قوای فکری؛

۲. قوای شهوانی؛

۳. و قوای غضبی.

اخلاق‌پژوهان، برآنند که هریک از این سه قوه را، دو طرف زیاده‌روی و کندروی است؛ که اصول رذائل اخلاقی از همین کندروی و تندروی ناشی شده، قرارگرفتن در نقطه اعتدال هریک از این قوا، فضیلت اخلاقی محسوب می‌شود.

حدّ وسط و نقطه اعتدال در قوه فکری: حکمت؛

زیاده‌روی در آن: جُرْبُزه؛

و کندروی در آن را: بلادت / کندذهنی، نامیده‌اند.

نیز حدّ وسط و نقطه اعتدال در قوای شهوانی: عَقَّت؛

زیاده‌روی در آن: شَرَه؛

و کندروی در آن را: خمودی، نامیده‌اند.

حدّ وسط و نقطه اعتدال در قوه غضبی: شجاعت؛

زیاده‌روی در آن: تَهَوُّر؛

و کندروی در آن را: جُبْن / ترس، نامیده‌اند.

حال از ترکیب این سه حالت اعتدالی - یعنی حکمت، عَقَّت و شجاعت -، قوه چهارمی

پدید می‌آید، که آن را «عدالت» می‌خوانند.

اینان، بر آنند که تمامی فضائل از این اصول چهارگانه پدید می‌آید؛ همانگونه که تمامی

رذائل نیز از آن اصول هشتگانه - که در دو سوی افراط و تفریط در فضائل قرار دارند -،

وجود می‌آید.

در اینجا، بیش از این به این مطلب نمی‌پردازیم. خواستاران اینگونه مباحث، می‌توانند با مراجعه به آثار گستردهٔ اخلاقیان - همچون «تهذیب الأخلاق» مسکویه - ، به آن دست یابند.

* * *

بر این سخنان اما، اشکالات بسیاری وارد است. در اینجا تنها به برخی از این اشکالات اشاره می‌کنیم:

۱. همانگونه که دیدیم، آدمی از دو بُعد مادی و معنوی آفریده شده است. بر این اساس، تمامی فضائل و نیکی‌های او، از بُعد معنوی او سرچشمه گرفته؛ تمامی رذائل و ناشایسته‌گی‌هایش نیز، از بُعد مادی او نشأت می‌یابد.

از اینرو، نادرست بودن سخن برخی از اخلاقیان که: «عفت، شجاعت و عدالت را از نتایج نفس اماره؛ و جُرْیزه و بلادیت را از آثار نفس ناطقه» دانسته‌اند، کاملاً واضح می‌باشد. ۲. مرتبه‌ای از تمامی فضائل در نفس انسانی نهفته است. این مرتبه پس از آغاز آدمی به سیر و سلوک شرعی، در او قوت گرفته اندک اندک به مرحلهٔ ملکه نزدیک می‌شود. از اینرو، نظریهٔ حدّ وسط در فضائل را نمی‌توان صحیح دانست؛ چه چون این مراتب ضعیف شدت گیرد، بر حُسن آن افزوده می‌شود؛ و هر اندازه شدیدتر شود، بیش از پیش نیکو گردیده بر فضائل صاحب خود می‌افزاید.

ضعف این قوا نیز، داستانی همین‌گونه دارد. چه هر یک از این قوای سه‌گانه، هر اندازه که ضعیف شود، باز از فضیلت بودن خود خارج نمی‌شود؛ بلکه «فضائل ضعیف» را تشکیل می‌دهد؛ از اینرو در طرف ضعف / تفریط آن نیز، نمی‌توان آن را رذیلت دانست. از اینرو، سخنان آنان که تهوّر را شجاعت شدید، و ترس را مرتبهٔ ضعیف آن دانسته‌اند، صحیح نمی‌نماید.

۳. نفس ناطقه بواسطهٔ ریاضات و مجاهدتهای شرعی، آنچنان قوی می‌شود، که

سرانجام می‌تواند نفس اماره را به زیر سلطه خود آورده از زیاده‌روی و نیز کندروی بازدارد. از این حالت، به «ملکه عدالت» تعبیر می‌شود؛ که خود دارای مراتبی چند است. بر این اساس، سخن اخلاق پژوهان که از یکی بودن «ملکه عفت» با «غلبه بر قوه شهوت» سخن گفته‌اند، صحیح نیست؛ چه غلبه بر این قوه، مقدمه تحصیل ملکه عفت است؛ که در آن صورت مبارزه با قوای شهوانی بدون هیچ مشکلی انجام، و آدمی هیچگاه بدام آن باز نخواهد افتاد.

* * *

در این راستا، سخن بسیار است؛ اما تا به خستگی خواننده نیانجامد، این بخش را در همین جا پایان می‌دهیم.

عقلی بودن حُسن و قُبَح

حسن و قبح / نیکی و ناشایستی، آیا در شمار اموری است که ادراک آنها بوسیله عقل ممکن است؟ و یا در این شمار قرار ندارد؟

از آنجاکه این دو اصطلاح، در چند معنی گوناگون بکار می‌رود، در اینجا به اختصار به این معانی اشاره کرده؛ عقلی و یا غیر عقلی بودن هریک را، توضیح می‌دهیم:

۱. گاه به هنگام بکار بردن این دو اصطلاح، منظور از آندو «کمال نفس و یا نقصان آن» می‌باشد. هرگاه گفته شود: «علم نیکو است، و جهل زشت و قبیح است»، این دو اصطلاح در همین معنی بکار رفته است.

در این معنا، بدون تردید حسن و قبح در شمار امور واقعیّه بوده، این جملات از امری واقعی خبر می‌دهند.

حسن و قبح در این معنی، از موضوعات علم اخلاق می‌باشد.

۲. گاه نیز از این دو اصطلاح معنای «همسانی با نفس و سازگاری با او» و یا «ناسازگار

بودن با آن» اراده می‌شود. هرگاه گفته شود: «چهره زیبا نیکو است، و صدای خشن قبیح است»، در حقیقت از سازگاری چهره زیبا با نفس انسان، و ناسازگاری صدای خشن با آن، خبر داده شده است.

هرچند در این مورد، اختلاف چشمگیری در واقعی و یا اعتباری بودن این مطلب به چشم می‌آید، اما باز بدون تردید، این دو اصطلاح در این معنی نیز در شمار موضوعات علم اخلاق قرار دارد.

۳. گاه نیز از این دو اصطلاح، معانی «ممدوح و یا مذموم بودن»، اراده می‌شود. هرگاه گفته شود: «اخلاق نیکو شایسته است، و ترس ناشایست»، این معنا اراده شده است. بدون تردید، این معنا نیز در شمار موضوعات علم اخلاق است؛ همانگونه که این جمله از یک امر اعتباری خبر داده مابازاء خارجی واقعی در مقابل آن وجود ندارد. به دیگر سخن، چون عقل نیکی شجاعت را دریابد، با اینگونه عبارات از آنچه دریافته خبر می‌دهد.

۴. گاه نیز این دو اصطلاح، به معنی «مصلحت داشتن و یا بدور از مصلحت بودن» بکار می‌رود. «کمک به بی‌نویان خوب است»، و «یاری رساندن به ظالمان بد است»، از موارد به کاربردن این دو اصطلاح در این معنا است. این معنا نیز از موضوعات علم اخلاق بوده، زوایا و حدود آن در این دانش بررسی می‌شود.

بر این اساس، آنچه را که عقل و نیز دانایان در شمار امور نیکو در شمار آورند، و نیز آنچه را که همانان در شمار امور ناشایست قرار دهند؛ می‌توان در موضوعات این دانش نهاده به اجمال و یا تفصیل از آن سخن راند.



پیش از این، اشاره کردیم که موضوع علم اخلاق، در حقیقت «اتّصاف انسان به این

صفات» و نه خود این صفات است. اکنون با این توضیح، مراد از آن مطلب بهتر دانسته می‌شود.

حرکت ناگزیر آدمی بسوی حضرت حق

همه اخلاق پژوهان، بر این نکته هم‌آوایند که: آدمی به ناگزیر روی به سوی حضرت حق دارد. شماری از آیات قرآن کریم نیز به این مسأله اشاره می‌نماید. به این چند آیه بنگرید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۱: «ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی پس پاداش آن را خواهی دید»؛

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»^۲: «هر آینه بازگشت به سوی پروردگار توست»؛

«وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^۳: «و پایان راه همه، پروردگار توست»؛

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۴: «ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم».

در این حرکت اما، آدمی به براقی نیازمند است تا او را به برترین مدارج آسمان کمال رسانده، در این سیر موفق نماید. این براق، بُعد مادی اوست که چون در تسلط نفس ناطقه درآید، مرکبی راهوار برای این حرکت خواهد بود؛ مرکبی که حرکت بدون آن امکان‌پذیر نخواهد بود. گذشته از آن، آدمی در این مسیر نیازمند به توشه و زاد نیز خواهد بود؛ این توشه، چیزی جز از توبه و بیداری و تقوا نیست: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»^۵: «و توشه بردارید، که بهترین توشه‌ها پرهیزگاری است»؛

چراغ شب‌افروز او در این میانه نیز، قرآن کریم است: «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ»^۶: «و این

۱. الانشقاق، ۶.

۲. العلق، ۸.

۳. التجم، ۴۲.

۴. البقرة، ۱۵۶.

۵. البقرة، ۱۹۷.

۶. الأعراف، ۲۰۳.

حجت‌هایی است از جانب پروردگارتان»؛

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۱: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است».

رفع موانع نیز در موفقیت در این حرکت کارآمد است و لازم؛ و هیچ مانعی بدتر و زشت‌تر از ردائل اخلاقی نیست: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهُ﴾^۲: «و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید»؛

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۳: «و ما برگردن‌هایشان تا زنج‌ها غل‌ها نهادیم، چنان که سر‌هایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند * در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری. و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید».

راهنمای او نیز امام است، که از تمامی آنچه گفته شد لازم‌تر شمرده می‌شود: طی این مرحله بی‌همری خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی حضرت حق در معرفتی راهنمایان فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۴: «و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند».

گویامراد از «امر» در این آیه، افاضات و بخشش‌های معنوی‌ای است که از جانب حضرت حق به بندگان می‌رسد، تا در حرکت خود پیشتازی کنند و گرمپوئی. در زیارت جامعه کبیره در معرفتی هدایتگران این راه آمده است: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنَفِّسُ اللَّهُ وَبِكُمْ يُكْشِفُ الضُّرَّ»^۵؛ «بواسطه شما خداوند آغاز کرد و بواسطه شما به پایان برد، و بواسطه شما باران را

۱. المائدة، ۱۵.

۲. الشمس، ۱۰.

۳. یس، ۸ و ۹.

۴. انبیاء، ۷۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۲ ص ۱۳۲.

نازل می‌نماید، و بواسطهٔ شما آسمان را از آنکه بدون اجازهٔ او بر زمین افتد باز می‌دارد، و بواسطهٔ شما غم را برطرف و ضرر را مرتفع می‌سازد».

همانگونه که در وصف وجود مبارک حضرت ولی‌عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - می‌خوانیم: «بِیَمِينِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^۱ - : «بمبارکی وجود اوست که دیگر موجودات روزی می‌گیرند، و به واسطهٔ وجود اوست که زمین و آسمان پابرجا بمانند - ».

اکنون، چون کسی این وسائل را فراهم نموده بویژه دست تمسک در دامن وسائط فیض حضرت حق زند و کمال را از ائمهٔ هدی درخواست نماید؛ امید است که در اندک مدتی چنان راه پیماید که بتواند در شمار کاملان روزگار قرار گیرد - بمنه و کرمه! - .

۱. مشارق أنوار الیقین، ص ۱۵۷.

فصل سوّم

فوائد علم اخلاق

فوائد علم اخلاق

علم اخلاق و تهذیب نفس و آراستن آن به فضائل و پیراستنش از رذائل را، فوایدی چند است. در اینجا با توجّه به این نکته که دریافتن سعادت تنها در گرو همین مفاهیم بوده بدون پای نهادن در این دانش، بوئی از سعادت به مشام آدمی نخواهد رسید، به بیان شماری از این فائده‌ها خواهیم پرداخت.

فائده نخست: مجسم شدن اعمال

قرآن کریم و نیز روایات اهل بیت بخوبی گواهی می‌دهند که ملکات آدمی - که از گفتار و کردار او حاصل می‌شوند -، هویت و چیستی آدمی را تشکیل می‌دهند. ملکه عفت، شجاعت و عدالت، از فعل و قول آدمی سرچشمه می‌گیرد؛ و سرانجام ماهیت نفس انسان را پدید می‌آورد.

حال هرآنکس که به خوی‌های شریف انسانی اتّصاف یابد، همچون فرشته‌ای لطیف توان سیر در ملکوت الهی را یافته، سرانجام به مقام خلیفه‌گری خداوند در زمین نائل می‌شود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱: «من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم». از سوئی دیگر، همین انسان با فروافتادن در دامهای نفسانی، می‌تواند از حقیقت

خویشتن فاصله گرفته اندک اندک به مراتب پائین تر سقوط نماید؛ تا آنگاه که حقیقت نفس او همچون سگی گرسنه در پی دنیا افتد؛ و یا همچون خروسی پر شهوت، سر در پی شهوترانی گذارد.

بنا به قاعده «تجسم اعمال»، نفس به صورت ملکات خود ظاهر می شود؛ هر چند این صورتهای در این دنیا تنها برای آنان که از چشمی باز برخوردارند قابل مشاهده است، اما در جهان دیگر، همگان می توانند این صورتهای را مشاهده کنند. حضرت حق در این رابطه می فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۱: «تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است».

شماری از آیات و روایات معصومین، برای نکته بوضوح گواهی می نماید. در اینجا برخی از این متون روح انگیز را به دیده عبرت می خوانیم:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»^۲: «پس از آن دلهای شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت تر از سنگ»؛

«بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۳: «خدا بر دلهایشان مهر نهاده است و جز اندکی ایمان نمی آورند»؛

«وَقُلُوبٌ أَفْنَدَتْهُمْ وَابْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۴: «وهم چنان که در آغاز به آن ایمان نیاوردند، این بار نیز در دلهای و دیدگانیشان تصرف می کنیم و آنان را سرگردان در طغیانیشان رها می سازیم».

«وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»^۵:

۱. ق، ۲۲.

۲. البقرة، ۷۴.

۳. النساء، ۱۵۵.

۴. الأنعام، ۱۱۰.

۵. التوبة، ۱۲۵.

«اما آنان که در دلهایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و هم چنان کافر بمردند».

تمامی این آیات، بر نکته‌ای یکسان هم‌آوایند؛ و آن اینکه: گناهایی که از آدمی سر می‌زند، قلب را از روی کردن به سوی حضرت حق و پذیرش انوار آن باز می‌دارد؛ از اینروست که قلب بیمار حق را تلخ می‌یابد و از انوار این عالم، تنها ظلمت را در می‌یابد!

* * *

در سویی فضائل نیز مطلب به همین گونه است. به این آیات بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید»؛

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون‌شدن را نمی‌داند؟ اعمال کافران، در نظرشان اینچنین آراسته گردیده است»؛

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۳: «آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دلهاشان راه ندارد، که در گمراهی آشکار هستند».

۱. الأنفال، ۲۴.

۲. الأنعام، ۱۲۲.

۳. الزمر، ۲۲.

روایات بسیاری نیز بر همین مطلب دلالت دارد. این روایات آنسان زیاد است که می‌توان ادعا نمود که به حدّ تواتر معنوی رسیده است.

در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

[۲] عن الإمام أبي عبد الله قال: كان أبي يقول: «ما من شيء أفسد للقلب من خطيئة، إنَّ القلب ليوافق الخطيئة فما تَزَالُ به حتَّى تغلب عليه فيصير أعلاه أسفله»^۱.
امام باقر فرمودند: «هیچ چیز برای قلب فاسد کننده‌تر از گناه نیست؛ چرا که قلب چون خطا کند همواره آن را همراه خواهد داشت، تا آنگاه که قلب سرنگون شده فراز و فرود آن جابجا شود!».

[۳] عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَفْلَحُ بَعْدَهَا أَبَدًا»^۲.
امام صادق فرمودند: «چون آدمی گناه کند، در قلب او نقطه‌ای سیاه ظاهر شود. اگر پس از آن توبه کند آن نقطه پاک می‌شود، و اگر باز گناه کند آن نقطه زیاد می‌شود، تا آنگاه که بر قلب غلبه کند؛ پس از آن دیگر انسان به هیچ وجه به فلاح و رستگاری نخواهد رسید».

[۴] قال امير المؤمنين : «لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ»^۳.

امیرالمومنین فرمودند: «هیچ دردی برای قلبها، دردآورتر از گناهان نیست!».
عن الإمام الصادق عن أبيه قال: قال رسول الله : «أَرْبَعُ يُمْتَنَ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَكَثْرَةُ مَنَاقِشَةِ النِّسَاءِ - يَعْنِي: مُحَادَثَتُهُنَّ -، وَ مِمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ! وَ مَجَالَسَةُ الْمَوْتَى.

فقيل له: يا رسول الله! و ما الموتى؟ قال: كُلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍّ»^۴.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۶۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۷۱.

۳. اصول کافی، ج ۷۳ ص ۳۴۲.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۴۹؛ خصال، ص ۲۲۸.

پیامبر اکرم فرمودند: چهار چیز قلب را می‌میراند: گناهی که از پس گناهی دیگر انجام شود، و صحبت کردن زیاد با زنان، و مجادله با احمقان که تو چیزی گوئی و او چیزی دیگر، و سرانجام نیز به راه حق هدایت نمی‌شود، و هم‌نشینی با مردگان.

سؤال شد: ای پیامبر خدا! مردگان کیانند؟ فرمودند: ثروتمندان اسرافکار.

[۵] قال امیر المؤمنین : «مَنْ كَثَرَ كَلَامُهُ كَثَرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثَرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرْعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرْعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»^۱.

امیر المؤمنین فرمودند: «هرکس زیاد سخن بگوید زیاد خطا می‌کند، و هرکس زیاد خطا کند حیایش کم می‌شود، و هرکس حیایش کم شود ورعش اندک می‌گردد، و هرکس ورعش اندک گردد قلبش می‌میرد، و هرکس قلبش بمیرد به جهنم وارد خواهد شد!».

[۶] قال رسول الله : «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»^۲.

پیامبر اکرم فرمودند: «ایمان بنده پابرجا نمی‌شود تا قلبش پابرجا نشود، و قلب پابرجا نمی‌شود تا آنگاه که زبان پابرجا شود».

[۷] عن الرضا عن آبائه قال: قال رسول الله : «مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۳.

پیامبر اکرم فرمودند: «هیچ بنده‌ای چهل روز برای حضرت حق اخلاص نورزید، مگر آنکه چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شد».

این آیات و روایات، بخوبی نشان می‌دهد که افکار و اقوال و افعال آدمی، ملکاتی را برای او پدید می‌آورد.

هویتی و چیرستی انسان نیز، از همین ملکات حاصل می‌شود. از اینرو اگر ملکات او

۱. اصول کافی، ج ۷۱ ص ۲۸۶.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۲۸۷.

۳. اصول کافی، ج ۷ ص ۲۴۳.

شایسته فرشتگان باشد، خود انسانی فرشته خو- بلکه فرشته‌ای در میان انسانها!- می‌گردد؛
و اگر ملکات او شایسته حیوانات باشد، ماهیتی شایسته همان حیوان می‌یابد.

در اینجا به برخی از آیاتی که بر این نکته لطیف گواهی می‌دهد، اشاره می‌کنیم:
﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ﴾^۱: «و هر گاه چنین نکرده‌اید- که هرگز نتوانید کرد- پس بترسید از آتشی که
برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگها هستند»؛

﴿وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾^۲: «آنها خود هیزم آتش جهنمند»؛
﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا﴾^۳: «پیش از آنکه نقش چهره‌هایی را
محو کنیم و رویها را به قفا برگردانیم»؛

﴿هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ﴾^۴: «در آنجا هر کس هر چه کرده است پاداشش را
خواهد دید»؛

﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَرِيقَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ * اَفْرَأُ
كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۵: «کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به
گردنش آویخته‌ایم. و در روز قیامت برای او نامه‌ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگرد *
بخوان نامه‌ات را. امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بسنده‌ای».

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۶: «کرانند، لالانند، کورانند، و باز نمی‌گردند».

روایات بسیاری نیز در این زمینه وارد شده است. در اینجا به برخی از این روایات

توجه می‌نمائیم:

۱. البقرة، ۲۴.

۲. آل عمران، ۱۰.

۳. النساء، ۴۷.

۴. یونس، ۳۰.

۵. الإسراء، ۱۳ و ۱۴.

۶. البقرة، ۱۸.

[۸] قال رسول الله : «... و مَنْ بَغَى عَلَى فَقِيرٍ أَوْ تَطَاوَلَ عَلَيْهِ وَ اسْتَحَقَّرَهُ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِثْلَ الذَّرَّةِ فِي صُورَةِ رَجُلٍ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ»^۱.

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس بر فقیری ظلم کند یا او را حقیر شمارد، خداوند در قیامت او را همچون خالی که بر چهره مردی باشد، حقیر می دارد، تا آنگاه که او را داخل جهنم نماید».

[۹] عن الإمامين الهمامين أبي جعفر و أبي عبد الله : إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ: «كَيْفَ وَجَدْتَ هَذَا الدِّينَ؟

قال: كُنَّا بِمَنْزِلَةِ الْيَهُودِ قَبْلَ أَنْ نَتَّبِعَكَ، تَخَفُ عَلَيْنَا الْعِبَادَةَ، فَلَمَّا اتَّبَعْنَاكَ وَ وَقَعَ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِنَا وَجَدْنَا الْعِبَادَةَ قَدْ تَنَاقَلَتْ فِي أَجْسَادِنَا!

قال أمير المؤمنين : فَمِنْ ثَمَّ يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي صُورِ الْحَمِيرِ!^۲.

امیرالمؤمنین از براء بن عازب پرسیدند: این دین را چگونه یافتی؟ پاسخ داد: ما قبل از آنکه سر در پی تو نهیم همچون یهود بودیم، که عبادت را سخت آسان و سبک می یافتیم؛ اما از آنگاه که در پی تو هستیم و حقائق ایمان در قلبهای ما جای گرفته است، چنین می یابیم که عبادت حضرت حق بر بدنهای ما سنگینی می کند - گویا بدین معنا که: به تبعیت از شما بسیار عبادت می کنیم، و این امر موجب ضعف بدنهای ما شده است -؛

حضرت فرمودند: از همین روست که شماری از آدمیان در قیامت بصورت الاغان محشور می شوند!.

[۱۰] رَوَى الْبَرْسِيُّ: «إِنَّ رَجُلًا قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ : بِمَاذَا فَضَّلْنَا عَلَى أَعْدَائِنَا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَجْمَلُ مِنَّا؟

فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ : أَ تَحِبُّ أَنْ تَرَى فَضْلَكَ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ!؛

۱. ثواب الأعمال، ص ۳۳۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۱۹۲.

فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ قَالَ: انْظُرْ! فَانْظُرْ، فَاضْطَرَبَ وَ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ رُدَّنِي إِلَى مَا كُنْتُ، فَإِنِّي لَمْ أَرْ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا دَبَّاءً وَ قِرْدًا وَ كَلْبًا!، فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَعَادَ إِلَى حَالِهِ»^۱.
 گویا مردی خدمت امام سجّاد عرض نمود: «چرا ما برتر از مخالفان اهل بیت شمرده شده‌ایم با آنکه در میان آنان، کسانی هستند که در عمل زیباتر از ما می‌باشند؟ حضرت فرمودند: آیا می‌خواهی برتری خود بر آنان را ببینی؟ عرض نمود: آری! در این هنگام حضرت دست مبارکش را بر چهره آن مردم کشیدند و فرمودند: نگاه کن!، آن مرد نگاهی کرد و به لرزه درآمد و گفت: فدایت شوم! مرا به حال نخستم بازگردان، چرا که من در مسجد بجز گروهی حیوان همچون میمون و سگ چیز دیگری نمی‌بینم! حضرت نیز دست بر چهره او کشیدند و او به حالت نخستش بازگشت».
 [۱۱] عن الإمام أبي جعفر قال: «يُحْشَرُ الْمُكَذِّبُونَ بِقَدَرَتِهِ تَعَالَى مِنْ قُبُورِهِمْ قَدْ مُسْخُوا قَرْدَةً وَ خَنَازِيرَ»^۲.

امام باقر فرمودند: «به قدرت حضرت حق، دروغ‌زان در قیامت از قبرهایشان برمی‌خیزند در حالی که به بوزینه و خوک تبدیل شده‌اند».
 [۱۲] عن داود بن فرقد عن أخيه قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغَ اللَّهُ مِنَ الْحَسَابِ!»^۳.
 امام صادق فرمودند: «در قیامت متکبران به صورت مورچگانی بسیار ریز محشور می‌شوند که مردمان آنان را لگدکوب می‌کنند! تا خداوند از حساب همه فارغ شود».

تکمله‌ای بر این مبحث

آنگونه که از روایات و آیات دانسته می‌شود، تجسّم عمل به دو معنی دیگر نیز آمده است:

۱. مشارق أنوار اليقين، ص ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۶ ص ۴۹.

۲. ثواب الأعمال، ۲۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۷ ص ۲۱۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۳۵.

۱. خود اعمال و اقوال آدمی با صورتهائی مناسب آن تجسم یافته، انسان را در قبر و زان پس در قیامت همراهی خواهند کرد. کردارها و گفتارهایی که از صورتی سگ‌گونه برخوردار است، همچون سگ مجسم شده و در این دنیا و دنیای دیگر همراه آدمی خواهند بود؛ هرچند در این دنیا تنها آنان که از چشمی باز برخوردارند، توان درک آنها را خواهند داشت.

برخی از این روایات، دلالت می‌نماید که تمامی نعمتهای بهشت و عذابه‌ای جهنم نیز، تنها و تنها صورتهای مجسم شده اعمال انسان هستند و بس.

۲. سعادت و یا بدبختی انسان در این دنیا نیز، تنها در گرو همین اعمال و گفتارهاست و بس؛ بلکه اعمال انسان در حالات فرزندان، نسل و اطرافیان او نیز، اثر خواهد گذاشت. از اینرو آنچه از آدمی سر می‌زند، در سعادت و یا شقاوت خود او و نیز سرنوشت دیگران مجسم خواهد شد.



پرواضح است که این سخن، با آیاتی همچون: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۱: «و کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد»، ناسازگار نبوده هردو به یک معنی اشاره می‌کند؛ چه اعمال آدمی از آثاری وضعی برخوردار است که خواه ناخواه از آن سرچشمه گرفته و در پی آن حرکت خواهد کرد. اثرگذاری اعمال در خوشبختی و بدبختی افراد، صورتی همینگونه دارد. آری! هرکس آتشی برافروزد و فرزند خردسال خود را در کنار آن نهد، بدون تردید فرزندش را به مرگی جانسوز از کف خواهد داد؛ و همانگونه که در اینجا نمی‌توان به این آیه شریفه چنگ انداخت، در آنجا نیز اثر وضعی اعمال پدر در فرزند آشکار شده، امثال این آیه تنافی‌ای با آن نخواهد داشت.

اضافه می‌کنیم که این آیه، مربوط به جهان دیگر و احکام خاص قیامت است. آری! در آن جهان هیچکس پاسخگوی اعمال دیگری نیست، اما در این جهان اعمال هرکس در خود او و نزدیکانش اثری برجای می‌گذارد که خواه ناخواه روزی به ظهور خواهد رسید. در اینجا به شماری از آیاتی که بر یکی از این دو معنی دلالت می‌نماید، اشاره می‌کنیم:

﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱:

«هر نیکی را که پیشاپیش برای خود روانه می‌دارید نزد خدایش خواهید یافت. هر آینه خدا به کارهایی که می‌کنید بیناست»؛

﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ﴾^۲:

«حالشان چگونه خواهد بود در آن روز بی‌تردید، وقتی که همه را گرد آوریم، تا پاداش عمل هر کس داده شود»؛

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۳:

«روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند»؛

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۴:

«هیچ پیامبری خیانت نکند و هر که به چیزی خیانت کند، آن را در روز قیامت با خود آورد. سپس جزای عمل هر کس به تمامی داده خواهد شد و بر کسی ستمی نرود».

۱. البقرة، ۱۱۰.

۲. آل عمران، ۲۵.

۳. آل عمران، ۳۰.

۴. آل عمران، ۱۶۱.

برخی از شاعران، این مطلب را در قالب نظمی لطیف بیان داشته‌اند؛ به این ابیات بنگرید:

تَخَيَّرَ خَلِيطاً مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا	قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
و لَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تَعُدَّهُ	لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيَقْبَلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولاً بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ	بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشَعَّلُ
فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ	و مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ
أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ	يُقِيمُ قَلِيلاً بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ ^۱

برای خود همنشینی از اعمالت برگزین، چه بدون تردید همنشین انسان در قبر همان اعمالی است که انجام می‌دهد؛

بناگزیر بعد از مرگ این همنشین را ذخیره‌خواهی داشت، برای روزی که انسان از قبر فراخوانده شود و به آن فراخوان پاسخ مثبت دهد؛

حال اگر به کاری می‌پردازی تنها به کاری که خداوند از آن راضی است مشغول باش؛ چرا که انسان بعد از مرگش و نیز قبل از آن تنها آنچه را که انجام داده همراهی خواهد کرد؛

آگاه باش که انسان تنها میهمان خاندان خویشان است، که در میان آنان اندکی اقامت می‌کند و آنگاه از میانشان سفر می‌نماید.

در این زمینه، به این حدیث نیز بنگرید:

[۱۳] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: «إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ مُثَّلَ لَهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ وَ عَمَلُهُ؛

فَيَلْتَفَتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ لَحْرِيصاً شَحِيحاً فَمَالِي عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ: خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ!»؛

۱. أمالی صدوق، ص ۵۱؛ خصال، ص ۱۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۱۷۰.

ثُمَّ يَلْتَفْتُ إِلَى وَلَدِهِ فَيَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ لِمُحِبًّا وَإِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ لِمَحَامِيًّا، فَمَاذَا لِي عِنْدَكُمْ؟، فَيَقُولُونَ: نُؤَدِّيكَ إِلَى حَفْرَتِكَ وَنُؤَارِيكَ فِيهَا!

ثُمَّ يَلْتَفْتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدًا وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ لثَقِيلًا، فَمَاذَا عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ، وَيَوْمَ حَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّكَ. فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطِيبُ النَّاسِ رِيحًا وَأَحْسَنُهُمْ مَنْظَرًا وَأَزْيَنُهُمْ رِيَاشًا^۱، فَيَقُولُ: أَبَشِّرْ بِرُوحٍ مِنَ اللَّهِ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ، قَدْ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ!؛ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ... وَإِنْ كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ أَقْبَحُ خَلْقٍ لِلَّهِ رِيَاشًا وَأَنْتَنُهُ رِيحًا، فَيَقُولُ لَهُ: أَبَشِّرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةٍ جَحِيمٍ!^۲.

امیرالمؤمنین فرمودند: آدمیزاد چون در آخرین روز این دنیا و اولین روز قیامتش واقع شود، ثروت، فرزندان و عملش برایش مجسم می‌گردد.

او رو به ثروتش کرده می‌گوید: بخدا قسم من نسبت به تو حریص و بخیل بودم، اکنون چه مقدار از تو مال من است؟ ثروتش می‌گوید: تنها باندازه کفنت از من بردار!

او به فرزندانش رو کرده می‌گوید: بخدا قسم من دوستدار و نگهبان شما بودم، اکنون برای من چه دارید؟ می‌گویند: ما تو را تا قبر همراهی و در آن پنهان می‌کنیم!

آنگاه او روی به عملش نموده می‌گوید: بخدا قسم من از تو روگردان بودم و تو را بر خود سخت و سنگین می‌داشتم، اکنون نزد تو چه دارم؟ عملش می‌گوید: من همراه تو در قبرت و در قیامت هستم، تا آنگاه که من و تو بر پروردگار عرضه شویم؛

او اگر در شمار دوستداران خداوند باشد عملش به صورت زیباترین و خوش‌بوترین و خوش‌لباسترین مردمان نزدش می‌آید و او را مژده می‌دهد که: بشارت باد بر تو به راحتی و بهشت و نعمتها، اکنون به اینجا آمدی بهترین و زیباترین آمدنها! او می‌پرسد: تو کیستی؟ عملش پاسخ می‌دهد: من عمل صالح تو هستم...؛

۱. الریاش: لباس فاخر.

۲. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۲۶.

اما اگر در شمار دشمنان پروردگارش باشد، عملش بصورت بدلباسترین و بدبوترین مردمان نزدش آمده می‌گوید: آگاه باش که بر جهنم و آتش سوزان وارد خواهی شد!».

پاسخ به پرسشی درباره جاودانگی عذاب

با این توضیح، پاسخ اشکالی که برخی از دانشمندان مطرح کرده‌اند نیز، آشکار شد. آن اشکال، به این نکته بازمی‌گردد که: میان برخی از اعمال و عقوباتی که بر آنها وعده شده است: تناسبی به چشم نمی‌آید؛ جاودانگی در عذاب در این شمار است، که با محدود بودن دوره گناه چندان سازگاری ندارد!

توضیح بیشتر آنکه: قرآن کریم بوضوح بر جاودانه بودن کافران در جهنم اصرار ورزیده است. بنا بر شماری از آیات این کتاب آسمانی، آنان در قیامت جاودانه در جهنم خواهند ماند؛ همانگونه که بهشتیان جاودانه در نعم بهشت مسکن خواهند گزید. به عنوان نمونه، به این دو آیه بنگرید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ :

«کسانی که کافر شوند، و آیات خدا را تکذیب کنند خود اهل جهنمند و جاودانه در آنجا خواهند بود»؛

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲ :

«و آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، اهل بهشتند و در آن جاویدان.

نزدیک به یکصد آیه در قرآن کریم بر این مطلب دلالت می‌نماید.

شماری از آیات قرآن کریم نیز، از عذابها و نیز نعمتهائی خبر می‌دهند، که عقل آدمی در مقابل آن به دهشت گرفتار شده، نه راز سختی آن عذابها را در می‌یابد و نه از علت عظمت این نعمتها آگاهی می‌یابد! به این دو آیه نیز توجه نمائید:

۱. البقرة، ۳۹.

۲. البقرة، ۸۲.

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ * إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ﴾^۱:

«اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم و آب جوشانند * در سایه‌ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش * اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند».

﴿عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ * مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَبِّلِينَ * يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزِفُونَ * وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ * وَ حُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ﴾^۲:

«بر تخته‌هایی مرصع * روبروی هم بر آنها تکیه زده‌اند * پسرانی همواره جوان گردشان می‌چرخند * با قدحها و ابريقها و جامه‌هایی از شرابی که در جویها جاری است * از نوشیدنش نه سردرد گیرند و نه بیهوش شوند * و میوه‌هایی که خود برمی‌گزینند * و گوشت پرنده هر چه بخواهند * و حوران درشت چشم * همانند مرواریدهایی در صدف».

در قرآن کریم، بیش از یک‌هزار آیه با چنین مضامینی وارد شده است.

براساس آنچه گذشت، پاسخ به این پرسش روشن است؛ چه دانستیم که نعمتهای بهشتیان و نیز نعمتهای دوزخیان، تنها و تنها صورتهای همان اعمالی است که خود انجام داده‌اند. این نعمتها و عذابها، مانند هدای این دنیا نیست که به توان و علاقه هدیه دهنده بسنگی داشته باشد، بلکه عین اعمالی است که خود انسان انجام داده و پیشاپیش به آن سرا روانه کرده است؛ و اکنون صورتهای همان اعمال برای او ظاهر شده او را در عذاب و یا نعمت قرار می‌دهد.

آری! آنکس که در این دنیا زنجیرهای لجاج و تعصّب و خود بزرگ‌بینی را برگردن

۱. الواقعة، ۴۱ - ۴۵.

۲. الواقعة، ۱۵ - ۲۳.

خوشتن نهاده، در آن دنیا همین زنجیرها را بر گردن خود جاودانه می‌بیند:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾^۱: «و ما بر گردنهایشان تا زنجرها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند».

قرآن کریم دربارهٔ تبدیل شدن زنجیرهای اعمال به زنجیرهای متجسم شده می‌فرماید: ﴿خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۲: «بگیریدش، زنجیرش کنید * و به جهنمش بکشید * و او را با زنجیری به درازای هفتاد ذراع بکشید».

شماری از آیات نیز به این مطلب به گونه‌ای فراگیر اشاره کرده است. نمونه را در این آیه به تمامی این پاسخ اشاره شده است: ﴿لَيْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾^۳: «بد است آنچه پیشاپیش برای خود فرستادند. خشم خدا بر آنهاست و در عذاب جاودانه‌اند».

فراتر از همه اما، شاید این دو آیه باشد که بوضوح از دو ناحیهٔ جاودانگی در عذاب، و جاودانگی در نعمت، و علت آن سخن گفته است:

﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۴:

«بخورید و بیاشامید، گوارا باد شما را. اینها پاداش اعمالی است که در ایام گذشته به

جای می‌آورده‌اید»؛

﴿وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى * يَقُولُ يَالَيِّنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۵:

۱. یس، ۸.

۲. الحاقه، ۳۰ - ۳۲.

۳. مائدة، ۸۰.

۴. الحاقه، ۲۴.

۵. الفجر، ۲۳ و ۲۴.

«و در آن روز جهنم را حاضر آرند، آدمی پند گیرد. و چه جای پند گرفتن باشد؟»
می‌گوید: ای کاش زنده گشتن خویش را پیشاپیش چیزی می‌فرستادم».

* * *

جلال‌الدین رومی نیز به همین نکته، به زیبایی در «مثنوی» اشاره کرده است:

ای دری‌ده پوستان یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب گران
گشت گرگان یک بیک خواهی تو	می‌درانند از غضب اعضای تو ^۱
زانچه می‌بافی همه روزه بپوش	زانچه می‌کاری همه روزه بنوش
فعل تو است این غصه‌های دم به دم	این بود معنای قد جفّ القلم
که نگرده سنت ما از رُشد	نیک را نیکی بود بد راست بد
کار کن هین تا سلیمان زنده است	تا تو دیوی تیغ او بَرنده است ^۲
گر ز خاری خسته‌ای خود کشته‌ای	ور حریر و قز دری خود رشته‌ای
چون ز دست زخم بر مظلوم رست	آن درختی گشت از آن زقوم رست
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی	مایه نار جهنم آمدی
آتش اینجا چو آدم‌سوز بود	آنچه از دی زاد مردافروز بود
آتش تو قصد مردم می‌کند	نار کز وی زاد بر تو می‌زند
آن سخنها چو مار و کژدمت	مار و کژدم گردد و گیرد دُمت ^۳

* * *

دومین معنای تجسم - که توضیح آن پیش از این گذشت، که در عرف به آن «پاداش

۱. مثنوی، دفتر ۳.

۲. مثنوی، دفتر ۵.

۳. مثنوی، دفتر ۳.

و جزا» گفته می‌شود - نیز، صورتی همین‌گونه دارد؛ چه هر عملی را عکس‌العملی است و از اینرو، پاداش‌بخشی و مکافات‌دهی از سنّت‌های قطعی حضرت حق در عالم طبیعت است:

چو بد کری مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
هر فعلی را بگونه قهری اثری است، که سرانجام از آن ظاهر خواهد شد:
این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا
اهل دل، اینگونه از آثار را نیز تجسم عمل خوانده‌اند. به این آیات شریفه بنگرید:
﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱:

«زیرا خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است، دگرگون نسازد، تا آن قوم خود دگرگون شوند. و خدا شنوا و داناست»؛

﴿فَلَمَّا أَتَجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْبُغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَثْتُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲:

«چون خدا آنها را برهاند، بینی که در زمین به ناحق سرکشی کنند. ای مردم، این سرکشی به زیان خودتان است. تمتعی است در این زندگی دنیوی. آن گاه همه به نزد ما بازمی‌گردید تا از کارهایی که می‌کرده‌اید آگاهتان سازیم»؛

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۳:

«و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید تا آن گاه که وعده خدا فراز آید، زیرا خدا خلف وعده نمی‌کند»؛

۱. الأنفال، ۵۳.

۲. یونس، ۲۳.

۳. الرعد، ۳۱.

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱:

«و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوئید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است»؛

﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲:

«به کیفر کردار بدشان رسیدند و همان چیزهایی که به ریشخند می‌گرفتند بر سرشان تاختن آورد».

از امام باقر و امام صادق روایت شده که هر دو فرموده‌اند:

[۱۴] «يُحْفَظُ الْأَطْفَالُ بِصَلَاةِ آبَائِهِمْ كَمَا حَفِظَ اللَّهُ الْغُلَامِينَ بِصَلَاةِ آبَائِهِمَا»^۳؛

«فرزند بواسطه شایسته و نیکوکار بودن پدرانش در مقابل بلایا حفظ می‌شود، همانگونه که خداوند در داستان حضرت موسی و بنده صالح، آن دو نوجوان را به واسطه نیکوکار بودن پدر و مادرشان حفظ فرمود».

[۱۵] عن الإمام أبي عبد الله قال: «إِنَّ اللَّهَ يَحْفَظُ وَلَدَ الْمُؤْمِنِ إِلَى أَلْفِ سَنَةٍ، وَإِنَّ الْغُلَامِينَ كَانَ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ أَبِيهِمَا سَبْعِمِائَةَ سَنَةٍ»^۴؛

امام صادق فرمودند: «خداوند فرزند انسان مؤمن را تا یکهزار سال بعد حفاظت می‌فرماید، میان آن دو نوجوان - در همان حکایت حضرت موسی و عبد صالح - و پدرشان هفتصد سال فاصله بود، اما خداوند بخاطر آن پدر نیکو، دو فرزندش را هفتصد سال بعد حفظ فرمود!».

[۱۶] عن الإمام أبي عبد الله قال: «الذُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعَمَ الْبَغْيَ، وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَوْرَثُ النَّدَمَ الْقَتْلُ، وَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ الظُّلْمُ، وَ الَّتِي تَهْتِكُ السُّتُورَ شُرْبُ الْخَمْرِ، وَ الَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ

۱. ابراهیم، ۷.

۲. التحل، ۳۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۳۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۳۶.

الزَّنا، وَاَلَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَاَلَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَتُظْلِمُ الْهَوَاءَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ»^۱؛ امام صادق فرمودند: «گناهی که نعمتها را تغییر داده از کف می‌برد، سرکشی کردن است؛ و گناهی که پشیمانی از پی می‌آورد، قتل است؛ و آنکه عذاب را فرود می‌آورد، ظلم است؛ و آنکه پرده‌ها را می‌درد، شراب‌خواری است؛ و آنکه رزق را قطع می‌کند، زنا است؛ و آنکه مرگ را جلو می‌اندازد، قطع ارتباط با نزدیکان است؛ و آنکه دعای انسان را رد می‌نماید و آسمانها را سیاه می‌کند، عاق والدین است».

استاد شادروان علامه طباطبائی نیز، به این مطلب در تفسیر شریف المیزان اشاره فرموده‌اند.^۲

نکته دوم: تمامی اعمال از ملکات نفسانی سرچشمه می‌گیرند

تردیدی نیست که تمامی کردارها، گفتارها و حتی افکار آدمی، از هویت او - که از ملکات او پدید می‌آید -، سرچشمه می‌گیرد. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۳: «بگو: هر کس به طریقه خویش عمل می‌کند».

از اینروست که شجاعان، بدون توجه به این ملکه، خواه‌ناخواه شجاعانه رفتار می‌کنند؛ و انسانهای ترسو نیز در تمامی آنچه از آنان بروز می‌کند، از قانون ترس پیروی می‌نمایند؛ متهوران نیز عموماً به مسائلی دست می‌یازند، که آنان را در خطر انداخته بدون هیچ مجوز عقلانی جان خود را در معرض خطر می‌نهند.

تمامی ملکات نفسانی - بویژه آن دسته از این ملکات که در نفس رسوخ یافته است -، به همین ترتیب افعال انسان را هدایت می‌نماید.

از اینروست که می‌گوئیم: گوئی برای آدمی مخالفت با ملکات نفسانیش بسیار سخت و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۳۷۴.

۲. المیزان، ج ۲ ص ۱۸۰.

۳. الإسراء، ۸۴.

مشکل است؛ اما عمل بر طبق آن ملکات بدون توجه به ملکه نفسانی حاصل شده، هیچ صعوبتی در پی نخواهد داشت.

بنا بر این برای بخشندگان هیچ لذتی بالاتر از بخشش نیست، همانگونه که بخیلان را عذابی بالاتر از دست برداشتن از مال وجود ندارد؛ اینان هرچند نسبت به آیه شریفه: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۱: «روزی که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید * و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده»، آگاهی داشته باشند، اما در همین حال حتی از پرداخت حقوق واجب مالی خود نیز ابا می‌نمایند؛ چرا که بخاطر وجود ملکه بخل، نمی‌توانند به پرداخت این حقوق اقدام نمایند.

قرآن کریم در این دو آیه، از افعال دو گروه از انسانها - که ناشی از حالات نفسانی آنان است -، خبر می‌دهد:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲:

«و آن هنگام را که گفتند: بار خدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان بارانی از سنگ بیار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست»؛

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾^۳:

۱. التوبة، ۳۴ و ۳۵.

۲. الأنفال، ۳۲.

۳. المائدة، ۸۳.

«چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده بشنوند، و حقیقت را دریابند، چشمانشان پر از اشک می‌شود».

آیه دوّم، به کسانی که از ملکه سلامت قلب برخوردارند اشاره می‌نماید؛ و آیه اوّل از کسانی که ملکه لجاجت در قلب آنان رسوخ کرده است، خبر می‌دهد. کوتاه سخن آنکه اگر فضائل در قلبی رسوخ نماید، صاحب خود را به انجام امور نیکو وامی‌دارد بدون آنکه این اعمال برای او مشقّتی به‌مراه داشته باشد. داستان، در سوییۀ رذائل نیز به همین گونه است.

از همین روست که اینان، حتّی در قیامت نیز که به حق الیقین رسیده بطلان اعمال خود را مشاهده می‌نمایند، باز لجاج و ورزیده از درستی عمل خود سخن می‌گویند: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۱: «روزی که خدا همه آنها را زنده می‌کند، هم چنان که برای شما قسم می‌خورند برای او هم قسم خواهند خورد. و می‌پندارند که سودی خواهند برد. آگاه باشید که دروغ‌گویند». بر این اساس، می‌توان گفت که: اگر علم اخلاق و تهذیب نفس را، هیچ فائده‌ای جز از رهایی از این ملکات رذیلت نبود، باز کافی بود تا آدمی را به پیگیری آن، و تخلّق بدان فضائل برانگیخته، او را از چنین مفاسدی نجات بخشد.

فائده سوّم: علم مفید متوقّف بر فضائل است

عقل و شرع هر دو بر این نکته هم‌آوایند که: علم در بالاترین مراتب شرافت و علو قرار دارد. حضرت حق، دانشمند را بینا و علم را نور، و نادان را کور و جهل را ظلمت خوانده است:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾^۲:

۱. المجادلة، ۱۸.

۲. الزّعد، ۱۶.

«آیا نابینا و بینا برابرند؟ یا تاریکی و روشنی یکسانند؟»
 ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱:

«آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟»
 در شریعت، مقاماتی برای دانش و دانشمندان ذکر شده است، که برتر از آن نمی‌توان مقام دیگری تصوّر نمود. در این شمار است:

۱. علم را هدف نهائی آفرینش دانسته است:
 ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲:
 «خداست آن که هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید. فرمان او میان آسمانها و زمین جاری است تا بدانید که خدا بر هر چیز قادر است و به علم بر همه چیز احاطه دارد»؛
 ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۳:

«اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد».

۲. حضرت آدم را از آن روی مسجود ملائکه دانسته است، که دانش اسماء و صفات را بیاموخت:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۴:

۱. یونس، ۳۵.

۲. الطلاق، ۱۲.

۳. الجمعة، ۲.

۴. البقرة، ۳۱.

«و نامها را به تمامی به آدم پیاموخت».

۳. حکومت و ولایت را مخصوص دانشمندان دانسته است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^۱:

«خدا او را بر شما برگزیده است و به دانش و توان او بیفزوده است».

۴. ارزش کره زمین و اعتبار آن را، به اعتبار دانش و دانشمند دانسته است. در حدیثی از

امام سجّاد - که در تفسیر آیه شریفه ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾^۲:

«آیا هنوز ندانسته‌اند که ما از اطراف این سرزمین می‌کاهیم»، وارد شده است -، می‌خوانیم:

«هُوَ ذِهابُ الْعُلَمَاءِ»^۳؛ «مراد از ناقص شدن اطراف زمین، رفتن دانشمندان از آن است».

۵. روستا بوجود عالم، شهر می‌شود؛ و شهر بدون وجود عالم، روستا:

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾^۴ «و جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ

يَسْعَى»^۴: «داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان بدان جا آمدند»،

«مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد».

گویا روستای انطاکیه به محض ورود یکی از پیامبران بزرگوار الهی، تبدیل به شهر

می‌شود: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ﴾.

۶. هدایت یک تن همانند زنده کردن تمامی انسانها، و به گمراهی افکندن یک تن

همانند کشتن تمامی انسانها دانسته شده است:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا

فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۵:

۱. البقرة، ۲۴۷.

۲. الزّعد، ۴۱.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۸.

۴. یس، ۲۰ و ۱۳.

۵. المائدة، ۳۲.

«هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد».

در کتاب کافی شریف، از سماعه نقل می‌نماید که: از امام صادق در این رابطه پرسش نمودم؟ حضرت به این مضمون اشاره فرمودند که: [۱۷] «هدایت کردن مردم همچون زنده کردن آنان، و به ظالمت انداختن آنان همچون کشتن آنان است»^۱. این تنها چند آیه از آیاتی بود که در زمینه ارزش دانش و دانشمند، می‌توان بدان اشاره نمود.



روایات بسیاری نیز در این زمینه وارد شده است. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌نمائیم:

[۱۸] قال رسول الله: «الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَتَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ سِتْرًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً أَوْ سَعٍ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ. وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقَعْدُ سَاعَةً عِنْدَ الْعَالَمِ إِلَّا نَادَاهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ: جَلَسْتَ إِلَى حَبِيبِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَسْكِنَنَّكَ الْجَنَّةَ وَ لَا أَبَالِي»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «چون مؤمن از این جهان درگذرد و تنها یک برگ که بر آن علمی نوشته شده باشد، از او بماند، این ورقه در روز قیامت میان او و آتش جهنم پرده‌ای می‌افکند، و خداوند متعال در مقابل هر حرفی که بر آن کاغذ نوشته شده باشد، شهری که هفت مرتبه بزرگتر از همه دنیا است به او می‌بخشد! و هیچ مؤمنی نیست که تنها لحظه‌ای نزد دانشمندی بنشیند، مگر اینکه خداوند به او ندا می‌کند: تو در کنار دوست من نشستی،

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۱۹۸.

قسم به عزّت و جلال خودم که تو را در بهشت ساکن کرده در این زمینه از هیچ چیزی پروا نمی‌کنم!».

[۱۹] قال: «يا عليّ! نومُ العالمِ أفضلُ من ألفِ ركعةٍ يُصلِّيها العابدُ. يا عليّ! لا فقرَ أشدَّ من الجهلِ و لا عبادةٍ مثلَ التفكُّرِ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: علی جان! خواب دانشمند برتر از هزار رکعت نمازی است که عابد غیر دانشمند بجای آورد. ای علی! هیچ فقری بدتر از نادانی نیست و هیچ عبادتی همچون تفکر نمی‌باشد».

[۲۰] عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد قال: «إذا كان يومَ القيمةِ جمعَ الله عزَّ وجلَّ النَّاسَ في صعيدٍ واحدٍ و وُضِعَتِ الموازينُ، فُتَوَزَنَ دماءُ الشُّهداءِ معَ مدادِ العلماءِ فيرجحَ مدادُ العلماءِ على دماءِ الشُّهداءِ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «چون روز قیامت شود، خداوند تمامی مردمان را در زمینی یگانه جمع می‌آورد و ترازوهای اعمال برپا می‌شود؛ آنگاه خون شهیدان را با قلم دانشمندان می‌سنجند، در این حال قلم دانشمندان از خون شهیدان سنگین‌تر می‌شود».

[۲۱] «و خرج فاذاً في المسجدِ مجلسانِ: مجلسٌ يتفقَّهونَ، و مجلسٌ يدعونَ اللهَ و يسألونَه، فقال: كِلا المجلسينِ إلى خَيْرٍ، أمّا هؤلاءِ فيدعونَ اللهَ، و أمّا هؤلاءِ فيتعلَّمونَ و يفقَّهونَ الجاهلَ، هؤلاءِ أفضلُ، بالتَّعليمِ أُرسلتُ. ثمَّ قعدَ معَهُم»^۳؛

پیامبر اکرم به مسجد خود وارد شدند. در اینحال دو گروه در مسجد نشسته و مجالسی تشکیل داده بودند، گروهی به سؤالات دینی و مسائل شرعی می‌پرداختند، و گروهی دیگر به عبادت خدا مشغول بودند. پیامبر اکرم با نظر به این دو گروه فرمودند: هر دو گروه راه به سوی خیر و نیکی دارند، اینان اما به دعا و عبادت مشغولند، و اینان به

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۲۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۰۶.

آموزش جاهلان پرداخته‌اند، این گروه برترند و من نیز برای آموزش مبعوث شده‌ام. پس از آن در کنار آن گروه که به مباحثه علمی مشغول بودند، نشستند.

[۲۲] قال : «الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَالْجَهْلُ رَأْسُ الشَّرِّ كُلِّهِ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «دانش آغاز تمام خوبی‌ها و برترین آنهاست، و نادانی آغاز تمام بدی‌ها و بدترین آنهاست».

[۲۳] عن اسحاق بن عمار قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «لَيْتَ الشَّيَاطِطَ عَلَى رُؤُوسِ أَصْحَابِي حَتَّى يَتَفَقَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «کاش تازیانه‌ها بر سر اصحاب من فرود می‌آمد تا به دانش‌اندوزی درباره حلال و حرام الهی بپردازند!».

[۲۴] و فِي الدُّعَاءِ: «... أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي»^۳؛

در دعای ابو حمزه ثمالی نیز آمده است: «یا شاید تو مرا در مجالس دانشمندان نیافتی، که اینچنین محروم نمودی».

با اینهمه اما، این دانش با تمامی شرافتش تنها وقتی قدر و قیمت می‌یابد، که در قلب انسان مهذب تقوایشه قرار گیرد؛ از اینرو، گویا تمامی شرافت دانش به تقوا و تهذیب نفس است. فراتر از این، دیدگاه قرآنی بر آنست که دانشی که به همراه تهذیب نفس نباشد، وزری است بر گردن صاحب خود، و بار سنگینی است که او را از حرکت باز می‌دارد. از اینروست که قرآن کریم، دانشمند غیر خود ساخته را به سگ، و دانشمند بی تقوا را به الاغ تشبیه کرده است:

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ﴾^۴؛

«مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر

۱. بحار الأنوار، ج ۷۷ ص ۱۷۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۱۳.

۳. مفاتیح الجنان، دعاء ابو حمزه.

۴. الأعراف، ۱۷۶.

رهايش كنى بازهم زبان از دهان بيرون آرد»؛

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^۱؛

«مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی‌کنند مثل آن خر است که

کتابهایی را حمل می‌کند».

کوتاه سخن آنکه، در شرف علم همان بس که چنین آیات و روایاتی در شأنش بیان شده؛

و در فضیلت تقوا همان کافی که خداوند هدایت متقیان را هدف نهائی ارسال قرآن کریم

دانسته است: ﴿أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛ «این است همان کتابی که در

آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست»

همانگونه که متقیان را همنشین حضرت حق دانسته است: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ

نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۳؛

«پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی

توانا».

* * *

از آنچه گذشت، بدست می‌آید که هرچند شرافت یکایک این امور در برترین مراتب

قرار دارد، با اینهمه اما، دانش بدون تقوی را ارزشی نیست، و تقوای جاهلانه را نیز هیچ

ارزشی نمی‌باشد. تقوای جاهلانه کبرآفرین است، و دانش بی تقوی ضلالت‌زا.

ایندو اما اگر در قلبی همنشین شوند، صاحب خود را به بالاترین مراتب کمال

می‌رسانند؛ پس خوشا بر آنکس که همت ورزد و چنین گنجینه‌ای در جان خود فراهم

آورد؛ فطوبی له و حُسْنُ مآبٍ!.

۱. الجمعة، ۵.

۲. البقرة، ۲.

۳. القمر، ۵۴.

چند آیه درباره دانشمند غیر مهذب

﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱:

«خبر آن مرد را بر ایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می بخشیدیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد. مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. قصه را بگوی، شاید به اندیشه فرو روند».

بنا بر آنچه در بعضی از مصادر آمده است، پس از فوت حضرت موسی، یوشع بن نون به عنوان پیامبر قوم بنی اسرائیل، به همراه قومش به سوی شهر اریحا - که شهر کافران و ستمکاران بود -، رو نهاد. چون اینان به آن شهر رسیدند، ستمکاران از بلعم بن باعورا - که نسب به حضرت لوط می برد، و در اثر عمری پرهیزگاری و عبادت، به اسم اعظم الهی دست یافته بود -، درخواست نمودند تا آنان را نفرین نماید. بلعم از این سخن سخت تعجب نمود و به آنان یادآوری کرد که: در این قوم پیامبر الهی وجود دارد، حال

۱. الأعراف، ۱۷۵ و ۱۷۶.

چگونه می‌توان آنان را نفرین کرد؟! آنان اما به او اصرار ورزیدند و چون سرانجام از او نا امید شدند، دست به دامن همسرش برده هدیه‌ای ارزشمند برای او فراهم آوردند، تا با بلعم در این زمینه سخن کند.

بلعم نخست در مقابل درخواست همسرش مقاومت کرد، اما سرانجام پذیرفت که انجام این امر را به استخاره و انهد. پس از استخاره، در خواب دید که او را از این عمل باز میدارند؛ اما با اصرار همسرش، پذیرفت که باز استخاره را تکرار کند. این مرتبه اما نهی دیگری مشاهده نکرد، همسرش نیز از همین مطلب سوء استفاده کرده به او چنین گفت: اگر پروردگارت از این عمل ناراضی بود، حتماً تو را از آن نهی می‌کرد، حال آنکه در این مرتبه نهی‌ای از جانب او مشاهده نکرده‌ای. بهر روی او همچنان به اصرار به بلعم ادامه داد، تا سرانجام او بر الاغ خود نشست و رو به سوی کوهی نهاد که بر لشگرگاه یوشع و یارانش مشرف بود. الاغ او اما از رفتن سرباز می‌زد، و هر چند بلعم او را با چوب می‌نواخت اما، باز خود را بر زمین زده از ادامه حرکت باز می‌ایستاد. سرانجام خداوند متعال الاغ را به زبان آورد: ای بلعم! آیا نمی‌بینی که فرشتگان مرا از رفتن باز می‌دارند؟!

بلعم اما همچنان بر این مسأله اصرار ورزید، و خود به کوه رفت تا بر قوم یوشع نفرین کند. چون دست به نفرین دراز کرد، زبانش از کنترل خارج شد، چه هر نفرینی که به قوم یوشع می‌کرد بصورت دعا ادا می‌شد؛ و هر دعائی در حق قوم خود می‌کرد بصورت نفرین ادا می‌گشت! بلعم که دریافت قهر حضرت حق نسبت به او آشکار شده است، به قوم خود گفت: اکنون تنها راه نیرنگ و فریب باقی مانده است، از اینرو زنان خود را آرایش کرده بعنوان فروش اجناس، به میان قوم یوشع بفرستید، و آنان را سفارش کنید که اگر هر مردی به آنان طمع کرد، دست او را رد نکرده خود را در اختیارش قرار دهند؛ چه اگر حتی در این میان یک نفر به زنا مشغول شود، برای شما کافی است تا به مقصودتان نائل شوید!.

پس از آن، چون در میان بنی اسرائیل زنا انجام شد، خداوند طاعون را به سوی آنان فرستاد و در همان دم، بیست هزار - و یا هفتاد هزار - تن از آنان هلاک شدند!.

خداوند دربارهٔ بلعم این آیه را با اشاره به همین مطلب نازل نموده است: ﴿وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۱:

«خبر آن مرد را بر ایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمرهٔ گمراهان درآمد».

به این سه آیه نیز بنگرید:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۲:

«پس وای بر آنهایی که کتاب را خود به دست خود می نویسند، و تا سودی اندک برند، می گویند که از جانب خدا نازل شده. پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می برند»؛

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳:

«و چون ایشان را از جانب خدا کتابی آمد، و او را شناختند، هر چند کتابشان را هم تصدیق کرده بود، و با آنکه زان پیش خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند، که لعنت خدا بر کافران باد»؛

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۴:

«اهل کتاب هم چنان که فرزندان خود را می شناسند او را می شناسند، ولی گروهی از ایشان در عین آگاهی حقیقت را پنهان می دارند».

۱. الأعراف، ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲. البقرة، ۴۱ و ۴۲.

۳. البقرة، ۸۹.

۴. البقرة، ۱۴۶.

چند روایت درباره دانشمند غیر مهذب

[۲۵] عن طلحة بن زيد عن أبي عبد الله عن آبائه قال: قال: «إِنَّ الْعَالِمَ الْكَاتِمَ عِلْمَهُ يُبْعَثُ أَتْنُ أَهْلِ الْقِيَمَةِ رِيحاً تَلْعَنُهُ كُلُّ دَابَّةٍ حَتَّى دَوَابَّ الْأَرْضِ الصَّغَارِ»^۱؛ یکی از معصومان فرمودند: «دانشمندی که علم خود را کتمان کرده به مقتضای آن عمل نکند، در قیامت بدترین مردمان خواهد بود، و هر جنبنده‌ای حتی حشرات ریز زمین او را لعنت می‌کنند».

[۲۶] قَالَ النَّبِيُّ: «الْعِلْمُ وَدِيعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْعُلَمَاءُ أَمْنَائِهِ عَلَيْهِ فَمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ أَدَّى أَمَانَتَهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كُتِبَ فِي دِيْوَانِ الْخَائِنِينَ»^۲؛ پیامبر اکرم فرمودند: «علم امانت خداوند در زمینش و دانشمندان امانت داران او بر این امانتند، هرکس به علمی که به او سپرده شده عمل کند، امانت را نگاهداری و آن را به صاحبش رد کرده، و هرکس به علم خود عمل نکند، نامش در فهرست خائنان به امانت ثبت می‌شود»

[۲۷] قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ أَزْدَادَ عِلْماً وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً»^۳؛ پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس که علمش افزوده شود اما هدایت او بیشتر نشود، بوسیله افزایش علم تنها از خداوند دورتر شده است».

[۲۸] قَالَ الصَّادِقُ: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ مِنْ عِلْمِهِ بِشَيْءٍ»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۷۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۷.

امام صادق فرمودند: «سخت‌ترین عذاب‌های مردم، متعلق به دانشمندی است که به هیچ وجه از علم خود استفاده نکرده است».

[۲۹] قال النَّبِيُّ: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الْإِخْلَاصُ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است، از میان علوم هم بر تو باد که به آن قسمت که عمل، تنها با آن تصحیح می‌شود، بپرداز، آن هم اخلاص است».

[۳۰] عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: قال رسول الله: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلُحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي».

قیل: یا رسول الله! و مَنْ هُمَا؟ قال: الفقهاء و الأمراء^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «دو گروه از امت من هستند که چون صالح شوند همه امت من صالح می‌شود، و چون فساد پذیرند همه امت من فساد می‌پذیرد».

سؤال شد: آن دو گروه کیانند:

فرمودند: دانشمندان و فرمانروایان».

[۳۱] عن الصادق أَنَّهُ قَالَ: «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ: عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ، هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ يَتَهَتِّكُهُ، وَ هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسُكِهِ بِجَهْلِهِ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «دو گروه پشت مرا شکستند: عالم بی‌تقوا و جاهل پرهیزگار. او بواسطه بی‌تقوائیش مردم را از دانش خود باز می‌دارد، و این مردم را بواسطه جهلش از پرهیزگاری دور می‌نماید».

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۴۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۰۵.

چند آیه

درباره توقف علم بر عمل

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱:

«آیا در حالی که کتاب را می خوانید، مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ آیا به عقل در نمی یابید؟».

﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلسُّخْتِ﴾^۲:

«گوش نهادگان بر دروغند، خورندگان حرامند».

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^۳:

«مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی کنند مثل آن خر است که کتابهایی را حمل می کند».

﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۴:

«چرا سخنانی می گوئید که به کارشان نمی بندید؟ * خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگوئید و به جای نیاورید».

۱. البقرة، ۴۴.

۲. المائدة، ۴۲.

۳. الجمعة، ۵.

۴. الصف، ۳.

چند روایت

درباره توقف علم بر علم

[۳۲] عن جعفر عن أبيه : إِنَّ عَلِيًّا قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ الْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّهُمْ فِتْنَةُ كُلِّ مُفْتُونٍ»^۱؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «بر شما باد که از متعبدان جاهل و فاجران دانشمند بپرهیزید، که آنان مایه بیچارگی همه بیچارگان می باشند».

[۳۳] قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ : «الدُّنْيَا دَاءٌ الدِّينِ وَ الْعَالَمُ طَبِيبُ الدِّينِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجْرُ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ»^۲؛

عیسی فرمود: «دنیا مریضی دین، و عالم طبیب آن است، از اینرو اگر دیدید که طبیب درد را به سوی خود می کشد، او را متهم داشته بدانید که او برای دیگران ناصح و خیرخواه نیست».

[۳۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «چون دانشمند را دوستدار دنیا یافتید، از او بر دین خود بهراسید، چرا که هرکس به سوی آنچه که دوست دارد گرایش می یابد».

[۳۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۰۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۰۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۰۷.

كما يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفا^۱؛

امام صادق فرمودند: «عالم چون به علم خود عمل نکند، موعظه‌اش از قلبها لغزیده در آن اثر نمی‌کند، همانگونه که باران بر روی سنگ سفت لغزیده در آن فرو نمی‌رود».

[۳۶] قال رسول الله: «أَلَا إِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شَرُّ الْعُلَمَاءِ وَإِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خَيْرُ الْعُلَمَاءِ»^۳؛ پیامبر اکرم فرمودند: «آگاه باشید که بدترین بدان، دانشمندان بد هستند، و بهترین خوبان نیز دانشمندان خوب هستند».

[۳۷] قال رسول الله: «كُلُّ عِلْمٍ وَبَالٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا مَنْ عَمِلَ بِهِ»^۴؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هر علمی بار سنگینی بر گردن صاحب خود است، مگر علمی که به آن عمل شود».

چند روایت

درباره توقف عمل بر علم

[۳۸] قال رسول الله: «نَوْمٌ مَعَ عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَوةٍ مَعَ جَهْلٍ»^۵؛

پیامبر اکرم فرمودند: «خواب عالمان، بهتر از نماز جاهلان است».

[۳۹] عن أبي عبد الله عن آبائه قال: قال رسول الله: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا

يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^۶؛

۱. الصفا: سنگ محکم درشت.

۲. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۱۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۸.

۵. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۱۸۵.

۶. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۰۸.

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس کاری را بدون آگاهی و دانش انجام دهد، آنچه از کار او زیان می‌بیند، بیشتر از آنچیزی است که درست کرده اصلاح می‌نماید».

[۴۰] رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ: «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ: عَالِمٌ مُتَهَنِّئٌ وَ جَاهِلٌ مَتَنَسِّكٌ، هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بَتَّهْتُكَ وَ هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسْكِهِ بِجَهْلِهِ»؛

امام صادق فرمودند: «دو گروه پشت مرا شکستند: عالم بی‌تقوا، و جاهل پرهیزگار. او بواسطه بی‌تقوایش مردم را از دانش خود باز می‌دارد، و این مردم را بواسطه جهلش از پرهیزگاری دور می‌نماید».

* * *

فائده چهارم: توقف بندگی حضرت حق بر فضائل اخلاقی

در میان اهل دل، مشهور چنان است که هرچند اوامر و نواهی الهی، تابع مصالح و مفاسدی هستند که در عالم واقع وجود دارد؛ اما این مصالح و مفاسد به‌مراه خود اوامر و نواهی نیز وجود دارد. بدان معنی که خود امر مولی و نیز خود نهی او، مصلحتی است که عمل به آن، انسان را به مراتبی بالاتر از آنچه در آن است، می‌رساند.

آن مصلحت نیز، آفرینش روح تعبد در آدمی است؛

از اینرو، چون انسان سر در پی انجام اوامر حضرت حق و ترک نواهی او گذارد، در عبودیت خداوند فرو افتاده به مقام تسلیم در برابر او می‌رسد؛ مقام تسلیم نیز بالاترین مرتبه و مقامی است که آدمی می‌تواند به آن دست یابد.

این سخن اینان، سخت ارزشمند و صحیح است؛ بگونه‌ای که حتی می‌توان گفت که مفسده و مصلحتی که اوامر و نواهی از پس آن پدید آمده‌اند، همین تبعیت از اراده مولی است و بس.

این مقام، تنها با کوشش بسیار و سختی فراوان بدست می‌آید؛ و هم از اینروست که در هر روزگاری، نیل به آن تنها برای انگشت‌شماری از سالکان حاصل می‌شود. در این مسیر، گذشته از فضل و رحمت خداوند، ریاضتهای دینی و مجاهدتهای شرعی، رکن اصلی حرکت بوده؛ پس از درک منازل سلوک، اندک اندک سالک سختکوش را فرادست خواهد آمد.

آیات قرآن کریم و احادیث معصومین، به شدت به این صفت و تحصیل آن اهتمام ورزیده، مؤمنان را به حرکت به سوی آن واداشته‌اند. در اینجا تا این اهتمام بیشتر نشان داده شود، به برخی از این آیات و روایات اشاره می‌کنیم.

حضرت حق می‌فرماید:

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

«چه کسی از کیش ابراهیم روی برمی‌تابد جز آنکه خود را بی‌خرد ساخته باشد؟ ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است»؛

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً»^۲؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگان به اطاعت درآیید»؛

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۳؛

«نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند»؛

۱. البقرة، ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲. البقرة، ۲۰۸.

۳. النساء ۶۵.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحَبُّوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱:

«کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و در برابر پروردگارشان فروتنی نموده‌اند، اهل بهشتند و در آن جاویداند»؛
﴿فَالَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾^۲:
«پس خدای شما خدایی یکتاست، در برابر او تسلیم شوید. و تواضع‌کنندگان را بشارت ده».

* * *

[۴۱] عن سُدير قال: قلتُ لأبي جعفرٍ : «إني تركتُ مواليك مختلفين يتبرَّء بعضهم من بعضٍ! قال: فقال: و ما أنت و ذلك!، إِنَّمَا كَلَّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً: مَعْرِفَةَ الْأَثَمَةِ وَ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»^۳؛

سدیر گوید: به امام باقر عرض نمودم: «شیعیان شما سخت در اختلافند و هر گروهی از آنان، از آن گروه دیگر بیزاری می‌جوید!».

امام فرمودند: این سخن را واگذار و به این مطلب نپرداز!؛ مردمان تنها به سه کار امر شده‌اند و باید در پی آن باشند: شناخت ائمه، و تسلیم در برابر امر آنها، و مراجعه به آنان در آنچه در آن اختلاف می‌نمایند».

[۴۲] زید الشَّحَّام عن أبي عبد الله قال: «قلتُ له: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ كُليب، فلا يجيء عنكم شيءٌ إلَّا قال: أَنَا أَسْلَمْتُ، فَسَمَّيْنَاهُ: كُليبَ تسليمٍ! قال: فَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قال: أَ تَدْرُونَ ما التَّسْلِيمُ؟ فَسَكَنَّا. فقال هو: واللَّهِ الإِخْبَاتُ، قولَ اللَّهِ عزَّ وجلَّ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ

۱. هود، ۲۳.

۲. الحج، ۳۴.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۹۰.

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحَبُّوا إِلَى رَبِّهِمْ»^۱.

زید شحام گوید: «به امام صادق عرض کردم: در میان قبیله و شهر ما، مردی است کُلیب نام، که هر حدیثی از شما بشنود بلافاصله می‌گوید: من تسلیم این سخن هستم، تا آنجا که اسم او را «کُلیب تسلیم شده!» گذارده‌ایم.

چون این گفتیم، امام نخست برای او طلب رحمت کرد، و آنگاه فرمود: آیا می‌دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم! حضرت فرمودند: به خدا قسم تسلیم همان اطمینان است؛ به این آیه بنگرید: «کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و در برابر پروردگارشان فروتنی نموده‌اند».

[۴۳] مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾، قَالَ: «الْاِقْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَ الصَّدْقُ عَلَيْنَا وَ الْاَيْكَازُ عَلَيْنَا»^۲؛ امام باقر درباره آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾: «و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم»؛ فرمودند: «اقتراف، همان تسلیم شدن در برابر ما، و درباره ما به راستی سخن گفتن، و دروغ نبستن به ما است».

[۴۴] عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مَنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُوا وَ مَا أَعْلَنُوا وَ فِيمَا بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْنِي»^۳؛

امام صادق فرمودند: «هر کس شادمان می‌شود که ایمانش کامل شود، پس باید بر این اعتقاد باشد که: سخن من در تمامی امور سخن آل محمد است، درباره آنچه آشکار گفته‌اند و یا مخفی داشته‌اند، و درباره آنچه خبر آن به من رسیده است و یا نرسیده است».

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۹۰.

۲. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۹۱.

۳. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۹۱.

فصل چہارم

دلائل وجوب تہذیب نفس

دلایل وجوب تهذیب نفس از رذیلتها

تهذیب نفس و پاک نمودن آن از رذائل از سوئی، و آراستن آن به اخلاق حسنه و صفات برتر انسانی، به دلالت دلایل چهارگانه شرعی در شمار مهمترین واجبات قرار دارد. ما در اینجا، اندکی در این رابطه توضیح می‌دهیم.

دلیل قرآن کریم

در این شمار است آیه شریفه: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱: «هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد * و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید»؛ که از جهت شدت تأکید، هیچ نمونه دیگری در قرآن کریم ندارد؛ چه پیش از آن شانزده قسم آمده، و آنگاه به شش گونه مختلف بر آن تأکید شده است.

و نیز در این شمار است آیه شریفه: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲: «روزی که نه مال سود می‌دهد و نه فرزندان * مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید»؛ که نشان می‌دهد رسیدن به درجات برتر اخروی، تنها از راه بدست آوردن قلب سلیم ممکن است؛ که آنهم تنها از راه تخلیه از رذائل بدست می‌آید. گذشته از این دو آیه، آیه شریفه: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

۱. الشمس، ۹ و ۱۰.

۲. الشعراء، ۸۸ و ۸۹.

ءَايَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ^۱: «اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد»، نیز نشان می‌دهد که علت نهائی بعثت پیامبران تزکیهٔ جانهای آدمیان و تعلیم مکارم اخلاق به آنان بوده است.

و باز در همین شمار است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنائیشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

این آیه، بوضوح نشان می‌دهد که قرآن کریم نازل شده است تا راههای سیر به سوی حضرت معبود را نشان دهد؛ بدان معنی که از تخلیه تا مراتب متعدد لقاء را، فرا روی آدمیان نهد.

گذشته از این آیه، تدبّر در معانی دیگر آیات نیز نشان می‌دهد که هدف نهائی بیشترین آیات، همان تهذیب نفس از رذائل و تخلّق آن به فضائل بوده است؛ آیا قصص قرآنی جز برای این مقصود نازل شده است؟

و آیا آیات آفاقی و آنفسی قرآن را هدفی جز این بوده است؟
و آیا آیات توحیدی قرآن کریم، رنگی اخلاقی نداشته هدفی جز اخلاق آدمیان داشته است؟

و آیا آیات الأحکام این کتاب الهی، برای هدفی جز تعالی اخلاقی انسان نازل شده است؟

۱. الجمعة، ۲.

۲. المائدة، ۱۵ و ۱۶.

به این آیات بنگرید:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱:

«تا مرا یاد کنی نماز بگزار»؛

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۲:

«که نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد»؛

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۳:

«روزه داشتن بر شما مقرر شد ... تا پرهیزگار شوید»؛

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ﴾^۴:

«از داراییهایشان صدقه بستان تا آنان را پاک و منزه سازی».

از اینرو، اگر گفته شود که قرآن کریم، سراسر کتاب اخلاق؛ و اسلام خود مدرسهٔ اخلاق است، سخنی صحیح و در شأن اسلام و قرآن گفته آمده است.

* * *

آنچه در این سطور به اختصار گذشت، قطره‌ای از این دریا بود؛ که در این رابطه متأملان را کافی است.

چرا قرآن کریم اینگونه بر مسألهٔ اخلاق تأکید کرده است؟

پاسخ این پرسش، هم علت این تأکید شدید را بیان می‌کند، و هم می‌تواند دلیلی دیگر بر این امر به حساب آید.

۱. طه، ۱۴.

۲. العنکبوت، ۴۵.

۳. البقرة، ۱۸۳.

۴. التوبة، ۱۰۳.

قرآن کریم، گاه با پیروی از اسلوب تشبیه معقول به محسوس، سر آن دارد تا لزوم انصاف به اخلاق حسنه را باز نماید، همانگونه که با تشبیه قلب انسان به زمین می‌فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱: «و سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید، و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی‌آید».

و نیز همانگونه که صفات نهفته در نفس انسان را به درخت تشبیه می‌نماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۲:

«آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است * به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد. و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است، که ریشه در زمین ندارد و برپا نتواند ماند».

نیز این کتاب الهی، با حکایتگری بخشی از حکایات پیشینیان، نشان می‌دهد که تهذیب نفس از زوائل، در شمار اوجب واجبات است؛ از اینگونه است آنچه در سوره شمس بعد از تأکیدات فراوان و قسمهای گونه‌گون - و پس از آیه شریفه: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۳: «هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد * و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید» -، فرموده است: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾^۴: «قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب کردند».

همانگونه که بوضوح بچشم می‌آید، قرآن کریم علت سرپیچی قوم ثمود از دعوت

۱. الأعراف، ۵۸.

۲. ابراهیم، ۲۵ و ۲۶.

۳. الشمس، ۱۱ و ۱۲.

۴. الشمس، ۱۱ و ۱۲.

پیامبر خود را، تنها رسوخ صفت ناپسند طغیان و تسلط آن بر آنان دانسته است. چه شگفتی آور است که آدمی شتری را که با فرزندش از دل کوه بیرون آمده و معجزه‌ای آشکار است، به قتل رساند!

و آیا سزاوار است که انسان عاقل، به تهدید آن کس که چنین معجزه‌ی روشنی عرضه نموده است، وقعی ننهد؟!؛

و آیا شایسته است که انسان عاقل، از عاقبت این فعل شرم‌آور خود ترسان نباشد؟! آری! قرآن کریم اشاره می‌کند که هرگاه ردیلتی اخلاقی در جان کسی ریشه دواند، تمامی افعال ناپسندی که از پی این صفت ناپسند پدید می‌آید، از آنکه از یک تن سر می‌زند، می‌تواند حتی از یک گروه و قوم نیز سر زند!

قرآن کریم در این رابطه، آیاتی سخت درباره‌ی ولید بن مُغیره - که در میان عرب از رتبتی والا برخوردار بود -، ذکر می‌نماید؛ چه او: ﴿كَأَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾^۱: «آری، که او در برابر آیات ما ستیزه‌جوست».

همین عنادورزی او و ریشه دوانیدن این ردیلت در نفسش، باعث شد تا از هدایت قرآن کریم چشم پوشد؛ و هرچند خود به بی‌همانندی این کتاب آسمانی معترف بود، اما با جادو خواندن آن، خود و شماری از کافران را از دریافت نور و هدایت آن محروم ساخت. به این آیات - که در شأن او نازل، و عاقبت اتّصاف انسان به صفات ردیلت را نشان می‌دهد -، بنگرید: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۲:

«او اندیشید و طرحی افکند * مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ * باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ * آن‌گاه نگریست * سپس روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید * سپس روی گردانید و گردنکشی کرد * گفت: این، جز جادویی که دیگرانش

۱. المدثر، ۱۶.

۲. المدثر، ۱۸ - ۲۵.

آموخته‌اند، هیچ نیست * این، جز سخن آدمی هیچ نیست».

این آیات، بخوبی سرانجامِ عنادورزی را نشان می‌دهد. این صفت - همچون دیگر صفات رذیلت - قلب انسان را از دریافت نور الهی محروم، و او را در دو جهان زیانکار می‌سازد: «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»^۱: «با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری‌جویی انکارش کردند. پس بنگر که عاقبت تبه‌کاران چگونه بود».

کوتاه سخن اینکه: قرآن کریم بر آن است که قلب منبع افکار، اقوال و سخنان آدمی است؛ حال اگر این قلب سالم بوده از آلودگی‌های رذائل بدور ماند، تمامی افکار، اندیشه‌ها و سخنان صاحب او بر سلامت بوده، موجب نجات او می‌گردد؛ و اگر به رذائل آلوده گردد، سرانجام او را به تنگناهای جهنم رهنمون می‌شود. عرب راست: «وَكُلُّ إِنَاءٍ لَمَّا فِيهِ يَنْضَخُ»؛ و در زبان فارسی مثلی مشهور است که: «از کوزه همان برون تراود که دروست».

استدلال به سنت

بسیاری از روایات اهل بیت عصمت و طهارت نیز، در این زمینه می‌تواند مورد استدلال و استشهاد واقع شود. ما در اینجا فقط به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم: [۴۵] عن موسى بن جعفر عن آبائه عن أمير المؤمنين: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَ سَرِيَّةً، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ! ثُمَّ قَالَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «پیامبر اکرم گروهی را به جنگی گسیل داشتند. ایشان

۱. النمل، ۱۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۶۵.

پس از مراجعت آنان، فرمودند: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و جهاد اکبر بر آنان باقی ماند! جهادگران باز پرسیدند: ای پیامبر خدا! جهاد اکبر کدام است؟ و ایشان فرمودند: جهاد با نفس! آنگاه فرمودند: برترین جهادها، جهاد کسی است که با نفس خود که در میان جاننش قرار دارد، به مقابله برخاسته است».

[۴۶] عن موسى بن جعفر : «يا هشام ... وجاهد نفسك لتزدها عن هواها، فإنه واجب عليك كجهاد عدوك.

قال هشام: فقلت له: فأئى الأعداء أو جبههم مجاهدة؟ قال : أقرّبهم إليك وأعداهم لك و أضربهم بك و أعظمهم لك عداوة و أخفاهم لك شخصاً مع دُئوه منك»؛
امام کاظم فرمودند: «ای هشام ... با نفس خود جهاد کن تا آن را از هواهای خود بازدارى، که این مطلب مانند جهاد با دشمن بر تو واجب است.

هشام گوید: به امام عرض کردم: جهاد با کدامین دشمن واجب تر است؟ فرمود: دشمنی که از همه دشمنان به تو نزدیک تر و دشمنی اش بیشتر و ضررش برای تو بالاتر است، و با اینکه به تو نزدیک است اما از همه دشمنان پوشیده تر و مخفی تر است».

[۴۷] «رُوي في بعض الأخبار أنه دخل على رسول الله رجل اسمه مجاشع؛ فقال: يا رسول الله! كيف الطريق إلى معرفة الحق؟ فقال : معرفة النفس؛

فقال: يا رسول الله! كيف الطريق إلى موافقة الحق؟ قال: مخالفة النفس؛

فقال: يا رسول الله! فكيف الطريق إلى رضا الحق؟ قال: سخط النفس؛

فقال: يا رسول الله! فكيف الطريق إلى وصل الحق؟ قال: هجر النفس؛

فقال: يا رسول الله! فكيف الطريق إلى طاعة الحق؟ قال: عصيان النفس؛

فقال: يا رسول الله! فكيف الطريق إلى ذكر الحق؟ قال: نسيان النفس؛

فقال: يا رسول الله! فكيف الطريق إلى قرب الحق؟ قال: التباعّد من النفس؛

فقال: يا رسول الله! فكيف الطريقُ إلى أنسِ الحقِّ؟ قال: الوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ؛
فقال: يا رسول الله! فكيف الطريقُ إلى ذلك؟ قال: الاستعانةُ بالحقِّ على النَّفْسِ^۱؛
«مردی مجاشع نام، بر پیامبر اکرم وارد شد و از ایشان پرسید: ای پیامبر خدا! راه
شناخت حق کدام است؟ فرمودند: شناخت نفس؛
پرسید: راه همراهی با حق کدام است؟ فرمودند: مخالفت با نفس؛
پرسید: راه بدست آوردن رضایت حق کدام است؟ فرمودند: نارضایتی نفس؛
پرسید: راه رسیدن به حق کدام است؟ فرمودند: ترک نفس؛
پرسید: راه اطاعت و فرمانبری حق کدام است؟ فرمودند: نافرمانی از نفس؛
پرسید: راه یادکرد از حق کدام است؟ فرمودند: فراموش کردن نفس؛
پرسید: راه نزدیکی به حق کدام است؟ فرمودند: دوری از نفس؛
پرسید: راه انس با حق کدام است؟ فرمودند: دوری گزینی از نفس؛
پرسید: راه به سوی آنچه فرمودی کدام است؟ فرمودند: یاری جستن از حق بر ضدّ
نفس!».

[۴۸] عن أبي عبد الله : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَاُمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ
فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحِمِدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ، وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا
إِلَيْهِ فِيهَا؛ قَالَ: فَذَكَرَهَا عَشْرَةً: الْبَقِيَّةَ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخَلْقِ وَ
السَّخَاءَ وَالْغَيْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوءَةَ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «حضرت حق، انبیاء خود را به اخلاقی نیکو اختصاص داده؛ از
اینرو خود را بیازمائید، هرکس این اخلاق را در خود یابد باید خداوند را بر آن سپاس
گوید و بداند که داشتن این صفات در شمار نیکی‌ها است، و هرکس دارای این اخلاق نباشد
باید به درگاه الهی تضرّع نموده التماس نماید تا این صفات را دریابد. راوی گوید: امام

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۷۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۶.

اخلاق ویژه انبیاء را ده عدد برشمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، بردباری، خوش خلقی، بخشندگی، غیرت، شجاعت و جوانمردی.

[۴۹] عن أبي عبد الله عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين قال: قال موسى بن عمران : «يا ربّ مَنْ أَهْلَكَ الَّذِينَ تَظْلُمُهُمْ فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ؟ قال: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: الطَّاهِرَةُ قُلُوبُهُمْ»^۱؛

امام سجّاد فرمودند: «موسی بن عمران به خداوند عرض کرد: خدایا! چه کسانی نزدیکان تو هستند که در قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه عرش تو نیست، آنان را در این سایه مسکن می‌دهی؟ خداوند به او وحی فرمود: آنان که از قلبی پاک برخوردارند». روایات در این زمینه به حدّ تواتر معنوی رسیده است. طالبان این گونه احادیث، می‌توانند به مصادری همچون «بحار الأنوار»^۲ و «کافی»^۳ و «وسائل الشیعة»^۴ مراجعه فرمایند.

دلیل اجماع

سخنانی که از بزرگان طائفة شیعة امامیه درباره وجوب تهذیب نفس و تخلّق به فضائل نقل شده، بسیار زیاد است. این سخنان بوفور در آثار قدما و متأخران دیده می‌شود. بلکه مراجعه به کتابهای اهل دل، نشان می‌دهد که این وجوب در نظر آنان ضروری بوده آن را در شمار بدیهیات می‌دانسته‌اند.

ما در اینجا تنها به برخی از این سخنان توجّه می‌دهیم:

شیخ الرئیس ابن سینا در کتاب «الإشارات و التّنبیها» فرموده است: «إِنَّ الْعِقَابَ

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۹۱.

۲. به جلد ۶۹ تا جلد ۷۸ این دائرة المعارف پراچ حدیثی، مراجعه فرمایند.

۳. بویژه جلد ۲ از بخش اصول، در این زمینه راهگشاست.

۴. طالبان به جلد ۱۱ مراجعه فرمایند.

لِلنَّفْسِ عَلَى خَطِّئَتِهَا - كما ستعلم - هو كالمَرَضِ للبدنِ على نَهْمِهِ، فهو لازمٌ من لوازمِ ما ساقَ إليه الأحوالُ الماضيةُ التي لم يكنْ من وقوعها بُدٌّ و لا مِن وقوعِ ما يتبَّعُها.

و أمّا [العقاب] الذي يكونُ على جهةٍ أُخرى من مَبْدَءٍ له من خارجٍ فحديثُ آخر^۱؛ «عقابی که برای نفس در اثر گناهانش حاصل می شود، همچون مرضی است که به ناگزیر در اثر پرخوری برای بدن حاصل می شود. این مرض از لوازم حالات قبلی بدن است که به ناچار خود و توابعش سرانجام ظاهر می شود. امّا عقاب دیگری که به گونه ای دیگر و از مبدئی دیگر، از خارج از نفس است، آن را سخنی دیگر است».

متکلم بزرگ شیعی خواجه نصیرالدین طوسی در شرح این عبارت می فرماید:

«و هذا النوع من العقاب إنّما يكونُ للنفس الإنسانية بسبب ملكاتها الرديئة الراسخة فيها، فكأنّها تكونُ من داخل ذاتها؛ و هو ﴿نَارُ اللَّهِ الموقدة التي تَطَّلُعُ على الأفتدة﴾. لكنّ الآيات الواردة بالوعيد في الكتب الإلهية لو أُجريت على ظواهرها، لاقتضت القول بعقاب جسمانيّ وارد على بدن المسيء من خارج - على ما توصّف في التفسير و الأخبار - .

فأشارَ الشيخُ إلى ذلك أيضاً بقوله: «و أمّا العقاب الذي يكونُ على جهةٍ أُخرى من مبدئٍ له من خارجٍ فحديثٌ»؛ أي: اثباته على الوجه المشهور لو كان حقّاً لكانَ سَمْعِيّاً^۲

«این نوع از عقابها برای نفس انسان بواسطه ملکاتی که کسب کرده و در آن راسخ و پابرجا شده، حاصل می شود. از اینرو، گوئی این عقابها از داخل ذات انسان بوده و همان آتش فروزان الهی است که بر قلبها شعله ور می شود. امّا اگر آیاتی که در کتب الهی درباره عذابها آمده است بر ظاهرش حمل شود، اقتضا دارد که بر عذابی جسمی، که بر بدن بدکاران از خارج از این بدن وارد می شود، حمل شود. تفاسیر و روایات وارده، این گونه از عقاب را تشریح کرده است. شیخ الرئیس به این نوع از عقاب با عبارت: «و أمّا العقاب الذي...» اشاره کرده؛ یعنی: اثبات این نوع از عذاب بنا به این وجه مشهور در میان ادیان،

۱. الإشارات و التنبیها، ج ۳ ص ۳۲۸.

۲. الإشارات و التنبیها، ج ۳ ص ۳۳۰.

اگر حق باشد، تنها وابسته به سمع بوده باید از احادیث اخذ شود.

شیخ بهائی نیز در این زمینه میفرماید: «قال بعض أصحاب القلوب: «إِنَّ الْحَيَّاتِ وَالْعِقَارِبَ بِلِ وَالنَّيْرَانَ الَّتِي تَظْهَرُ فِي الْقَبْرِ وَالْقِيَامَةِ هِيَ بَعِينُهَا الْأَعْمَالُ الْقَبِيحَةُ وَالْأَخْلَاقُ الدَّمِيمَةُ وَالْعَقَائِدُ الْبَاطِلَةُ الَّتِي ظَهَرَتْ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ بِهَذِهِ الصُّورَةِ وَتَجَلَّيَتْ بِهَذِهِ الْجَلَابِيبِ، كَمَا أَنَّ الرُّوحَ وَالرَّيْحَانَ وَالْحَوَرَ وَالتَّمَارَ هِيَ الْأَخْلَاقُ الزَّكِيَّةُ وَالْأَعْمَالُ الصَّالِحَةُ وَالْإِعْتِقَادَاتُ الْحَقَّةُ الَّتِي بَرَزَتْ فِي هَذَا الْعَالَمِ بِهَذِهِ الزِّيِّ وَتَسَمَّتْ بِهَذَا الْإِسْمِ، إِذِ الْحَقِيقَةُ الْوَاحِدَةُ تَخْتَلِفُ صُورُهَا بِاخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ، فَتَحَلِّي فِي كُلِّ مَوْطِنٍ بِحَلِيَّةٍ وَتَزَيِّي فِي كُلِّ نَشْأَةٍ بِزِيٍّ؛ وَقَالُوا: إِنَّ اسْمَ الْفَاعِلِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱، لَيْسَ بِمَعْنَى الْإِسْتِقْبَالِ بَأَن يَكُونَ الْمُرَادُ: أَنَّهَا سَتُحِيطُ بِهِمْ فِي النَّشْأَةِ الْآخِرَى، كَمَا ذَكَرَهُ الظَّاهَرِيُّونَ مِنَ الْمُفَسِّرِينَ، بَلْ هُوَ عَلَى حَقِيقَتِهِ، أَيِ مَعْنَى الْحَالِ، فَإِنَّ قَبَائِحَهُمُ الْخُلُقِيَّةَ وَالْعَمَلِيَّةَ وَالْإِعْتِقَادِيَّةَ مُحِيطَةٌ بِهِمْ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ، وَهِيَ بَعِينُهَا جَهَنَّمُ الَّتِي سَتَظْهَرُ عَلَيْهِمْ فِي النَّشْأَةِ الْآخِرَوِيَّةِ بِصُورَةِ النَّارِ وَعِقَارِبِهَا وَحَيَّاتِهَا»^۲؛

«برخی از اهل دل گفته‌اند: مارها و عقربها - بلکه همان آتشی که در قبر و قیامت ظاهر می‌شود -، خود اعمال قبیح و اخلاق پست و عقائد باطلی است که در این دنیا بصورت اعمال و اخلاق و عقائد، ظاهر شده و این لباسها را به تن کرده؛ و در آن دنیا به آن صورت ظاهر می‌شود و آن لباسها را به تن می‌کند؛

همانگونه که راحتی و حوریان و میوه‌های بهشتی، همان اخلاق پاک و اعمال نیک و اعتقادات صحیحی هستند، که در این عالم به این صورت ظاهر شده با این اسم‌ها خوانده شده‌اند؛ و در آن عالم با آن نام خوانده می‌شوند و به آن صورت تمثّل می‌یابند. چرا که یک حقیقت در چند محل به صور گوناگون و با اسامی گوناگون ظاهر می‌شود؛ این حقیقت در هر محلی لباسی می‌پوشد و به زی و صورت دیگری ظهور می‌یابد.

۱. العنکوبت، ۵۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

اینان در آیه «از تو به شتاب عذاب را می طلبند، حال آنکه جهنم بر کافران احاطه دارد»^۱ برآند که منظور آیه این نیست که عذاب در جهانی دیگر بدکاران را احاطه می نماید - آنگونه که مفسران ظاهریین گفته اند -؛ بلکه به معنی زمان حال است؛ چرا که زشتی های اخلاقی و کرداری و اعتقادی آنان، هم اکنون آنان را در برگرفته و این همان جهنمی است که در سرای دیگر بصورت آتش و عقرب و مار، برای آنان ظاهر خواهد شد. صدرالمتألهین نیز در أسفار أربعة می فرماید: «وَأَمَّا تَحَوُّلُ النَّفْسِ مِنْ نَشْأَةِ الطَّبِيعَةِ الدُّنْيَوِيَّةِ إِلَى النَّشْأَةِ الْآخِرَوِيَّةِ وَصِرُورَتِهَا بِحَسَبِ مُلْكَاتِهَا وَ أَحْوَالِهَا مَصُورَةً بِصُورَةِ آخِرَوِيَّةٍ حَيَوَاتِيَّةٍ أَوْ غَيْرِهَا حَسَنَةً بَهِيَّةً نُورِيَّةً أَوْ قَبِيحَةً رَدِيَّةً ظَلَمَاتِيَّةً سَبْعِيَّةً أَوْ بَهِيمِيَّةً مُتَخَالِفَةً الْأَنْوَاعِ حَاصِلَةً مِنْ أَعْمَالِهَا وَأَفْعَالِهَا الدُّنْيَوِيَّةِ الْكَاسِبَةِ لِتِلْكَ الصُّورَةِ وَالْهَيْئَاتِ، فَلَيْسَ ذَلِكَ مُخَالَفًا لِلتَّحْقِيقِ، بَلْ هُوَ أَمْرٌ ثَابِتٌ بِالْبُرْهَانِ مُحَقَّقٌ عِنْدَ أُمَّةِ الْكُشْفِ وَالْعِيَانِ، مُسْتَفَادٌ مِنْ أَرْبَابِ الشَّرَائِعِ الْحَقَّةِ وَ سَائِرِ الْأَدْيَانِ، دَلَّتْ عَلَيْهِ ظَوَاهِرُ النُّصُوصِ الْقِرَائِيَّةِ وَ الْأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ»^۲؛

«تحوّل نفس از این عالم طبیعت دنیائی به نشأه دیگر، و تبدیل شدنش به آنچه ملکه او بوده و پذیرفتنش صورتهای جهان آخرت را، که چندین نوع است و زیبا و نورانی و یا زشت و پست و ظلمانی بصورت حیوانات وحشی و درنده می باشد؛ اینها سراسر حاصل از اعمال و افعال دنیائی خود نفس است، که این صورتهای را بدست آورده و این هیئتها را برای خود حاصل نموده است.

این سخن نه تنها مخالف سخن صحیح نیست، بلکه امری است که بواسطه برهان نیز ثابت می شود؛ و برای بزرگان اهل کشف و شهود نیز اثبات شده و از صاحبان ادیان حقه و دیگر ادیان نیز همین مطلب استفاده شده، ظواهر آیات قرانی و احادیث منقول از پیامبر اکرم نیز به همین مطلب گواهی می دهد».

۱. العنکوبت، ۵۴.

۲. الأسفار الأربعة، ج ۹ ص ۴.

غزالی نیز می نویسد: «فإن كنت المشغول بنفسك فلا تشغل إلا بالعلم الذي هو فرض عليك بحسب ما يقتضيه حالك وما يتعلّق منه بالأعمال الظاهرة من تعلّم الصلوة والطهارة والصوم. وإنما الأهم الذي أهمله الكلّ علم صفات القلب وما يُحمد منها وما يُذمّ، إذ لا ينفكّ بشر عن الصفات المذمومة مثل الحرص والحسد و... وجميع ذلك مهلكات وإهمالها من الواجبات»^۱؛

«اگر به خوشتن مشغولی، پس به هیچ چیزی جز از علمی که بر تو - به حسب حال خودت - واجب است مشغول مباش؛ و به اعمال ظاهری ای که به علم وابسته است - همانند نماز و پاکی و روزه - و از همه مهمتر که همگان آن را رها کرده اند، علم صفات پسندیده و ناپسندیده قلب است؛ چرا که هیچ انسانی از صفات بد - مثل حرص و حسد و ... - جدا نمی شود، و تمامی اینها در شمار مهلكات بوده و از بین بردن آن در شمار واجبات است؛ از اینرو تنها به این مطلب بپرداز تا خود را از هلاک ایمن سازی».

شهید ثانی نیز در منیة المرید می فرماید: «هي (تزكية النفس) فرض عيني بإجماع المسلمين»^۲؛

«تزکیة نفس باجماع تمامی مسلمین واجب عینی بوده، بریکایک آنان واجب است که به آن بپردازند».

همو در جائی دیگر از همین کتاب می فرماید: «... ما هو أهمّ و معرفته أوجبّ و المطالبة به والمنافسة عليه أعظمّ هو تطهير النفس عن الرذائل الخلقية»^۳؛

«آنچه از همه امور مهمتر و شناخت آن واجب تر و پرداختن به آن و رقابت بر سر آن بالاترین کار انسان است، تطهیر نفس از رذائل اخلاقی است».

فیض کاشانی نیز می فرماید: «والتلطف في اجتذاب القلوب إلى العلم الذي يُفيد حياة

۱. إحياء علوم الدين، ج ۱ ص ۶۶.

۲. منیة المرید، ص ۵۵.

۳. منیة المرید، ص ۵۵.

الأبد أهم من التلطف في اجتذابها إلى الطب الذي لا يفيد إلا صحة الجسد^۱؛
 «مهرورزی برای جلب قلبها به علمی که حیات همیشگی ابدی به دنبال می‌آورد، مهمتر
 از مهربانی برای جلب قلبها به طب است، که تنها سلامتی بدن را در پی خواهد داشت».
 محقق نراقی نیز فرموده است: «فضائل الأخلاق من المنجيات الموصلة إلى السعادة
 الأبدية، و رذائلها من المهلكات الموجبة للشقاوة السرمديّة، فالتخلي عن الثانية و التحلي
 بالأولى من أهم الواجبات، و الوصول إلى الحياة الحقيقية بدونهما من المحالات. فيجب
 على كل عاقل أن يجتهد في اكتساب فضائل الأخلاق ... و الاجتناب عن رذائلها ... و لوقصر
 أدركته الهلاكة الأبدية»^۲؛

«فضائل اخلاقی از امور نجات بخشی است که سعادت جاوید در پی داشته، و رذائل
 اخلاقی نیز از امور هلاک کننده‌ای است که موجب بدبختی همیشگی خواهد شد. از اینرو
 پیراستن نفس از رذائل و آرایش آن به فضائل، از مهمترین واجبات است و رسیدن به
 زندگی حقیقی بدون آن در شمار امور محال قرار دارد؛ بر این اساس بر هر انسان عاقلی
 واجب است که در بدست آوردن فضائل اخلاقی و دوری از رذائل تلاش کند؛ و اگر در این
 راه کوتاهی نماید هلاکت ابدی او را درخواهد یافت».

سید عبدالله شبر نیز در این رابطه می‌فرماید: «طلبه فرض علی جمیع المسلمین، و به
 یحصل التأسی بسید المرسلین و عترته الطاهیرین؛ فإن الأخلاق الحسنة هي المنجيات و
 الأخلاق السيئة هي السموم القاتلة المهلكات المبعدة من جوار رب العالمين و المنخرطة
 بصاحبها في سلك الشيطان اللعين. و أمراض القلوب و النفوس المضرة بالاديان أعظم ضرراً
 من أمراض الأجساد و الأبدان، إذ تلك مغوية لحياة الجسد و هذه تفوت حياة الأبد، و
 وجوب ذلك الطب كفاً و تعلم هذا الطب واجب عيني»^۳؛

۱. المحجة البيضاء، ج ۱ ص ۷.

۲. جامع السعادات، ص ۴۱.

۳. الاخلاق، ص ۳.

«طلب کمال بر تمامی مسلمین واجب بوده، بواسطه آن به پیامبر اکرم و خاندان پاکش تاسی و اقتدا می‌شود؛ چرا که اخلاق نیکو نجات بخش، و اخلاق بد سمهای مرگ‌آورِ هلاک‌کننده دورکننده از درگاه حضرت حق است؛ که صاحب خود را در صف شیطان لعین قرار می‌دهد. و مریضیه‌های قلبها و جانها که به دین ضرر می‌رسانند، ضرردارتر از مرضهای جسمی و بدنی است، چرا که این بیماریها تنها زندگی جسمی را تهدید، و آن دیگری زندگی جاوید را نابود می‌سازد؛ از اینرو دانستن طبّ بدن واجب کفائی، اما دانستن طبّ روح واجب عینی است».

محقق بزرگوار ملا احمد نراقی نیز فرموده است: «و بحکم محکم عقل و نفس مستفیض نقل، بر هر يك از افراد سالکین منهج رشاد و طالبین طریق ارشاد، لازم است که اولاً از آئینه گیتی‌نمای دل زنگ رذائل زائل، و بعد از آن ادهم همّت بصوب تجمل بحلّ فضائل مایل سازد؛ چه بدون تخلیه، تخلیه میسر نشود و انعکاس نقش حبیب در نفس خبیث صورت نبندد»^۱.

همو در جائی دیگر می‌نویسد: «آلام و بیماریهای روح عبارت است از اخلاق دمیّمه و صفات رذیلت، که موجب هلاکت و بدبختی روح است، و او را از درك لذّات روحانیّه و رسیدن به سعادات ابدیّه باز می‌دارد»^۲.

امام خمینی نیز در این زمینه فرموده است: «و از بالاترین و والاترین حوزه‌هایی که لازم است به طور همگانی مورد تعلیم و تعلّم قرار گیرد، علوم معنوی اسلامی از قبیل علم اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک إلى الله - رزقنا الله وإیاکم -، که جهاد اکبر می‌باشد»^۳. و باز هم ایشان می‌فرمایند: «... جهنّم با اعمال و کردار زشت انسان روشن می‌گردد. این اعمال بشر چموش است که آتش افروزی می‌کند، فرمود: «جُزْنَا وَ هِيَ خَامِدَةٌ: از جهنّم

۱. معراج السّعادة، ص ۴.

۲. معراج السّعادة، ص ۱۱.

۳. بخشی است از وصیّت‌نامه سیاسی / الهی ایشان.

گذشتیم در حالی که خاموش بود». اگر بشر با این اعمال و کردار خویش آتش نیفزود، جهنم خاموش است. باطن این طبیعت، جهنم است؛ اقبال به طبیعت، اقبال به جهنم است. وقتی انسان از این جهان به جهان دیگر رخت بر بندد و پرده‌ها پس برود، می‌فهمد که: ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ﴾ - «این به کیفر اعمالی بود که پیش از این کرده بودید» -؛ ﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ - «آن گاه اعمال خود را در مقابل خود بیابند» -.

تمام اعمالی که در این دنیا از انسان سر می‌زند، در آن جهان دیده می‌شود، در برابر وی مجسم می‌گردد: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ - «پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند * و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند» -.

تمام اعمال و کردار و گفتار انسان در جهان دیگر منعکس می‌گردد، گوئی از زندگی ما فیلم‌برداری می‌شود و در آن جهان نشان داده خواهد شد و قابل انکار نخواهد بود. همه اعمال و حرکات ما را علاوه بر شهادت اعضاء و جوارح، به ما نشان خواهند داد: ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ - «گویند: آن خدایی که هر چیزی را به سخن می‌آورد» -؛ در مقابل خداوند که همه چیز را ناطق و گویا قرار داده، نمی‌توانید اعمال زشت خود را انکار کنید^۱.

این چند عبارت، نمونه‌ای کوچک از سخنان بزرگان ما در این زمینه بود. ما پیش از این، اشاره کردیم که هر که به سخنان اهل دل نظر کند، درمی‌یابد که وجوب تهذیب نفس نزد اینان در شمار ضروریات و بدیهیات شرعی و عقلی قرار دارد.

دلیل عقل

همانگونه که پیش از این دیدیم، وجوب پالایش نفس از رذائل و آرایش آن به فضائل، از امور فطری است؛

۱. جهاد اکبر، ص ۲۰۶.

از اینرو، عقل انسان مستقلانه وجوب آن را دریافته، در این امر نیازمند به هدایت شرع نیست؛ همانگونه که تمامی عقلا نیز، کسانی که به این امر نمی‌پردازند را شایسته مذمت، و اهتمام‌کنندگان به آن را شایسته ستایش می‌دانند.

از اینرو، درمی‌یابیم که همه روایات و آیات بسیاری که در این زمینه وارد شده است، از باب ارشاد به همین حکم عقل بوده هیچگونه تعبدی در آن راه ندارد. توضیح آنکه: احکام شرعی به سه نوع تقسیم می‌شود:

۱. احکام مولوی؛

۲. احکام امضائی؛

۳. احکام ارشادی.

منظور از «احکام مولوی»، احکامی است که دست عقل انسان از رسیدن به آن کوتاه است. وجوب نماز، روزه و حج در این شمار است. از اینرو، در این امور، عقل از شرع پیروی نموده اختیار خود را به دست پیامبران وامی‌نهد.

«احکام امضائی» اما، احکامی است که در میان عاقلان رائج بوده، اینان خود بر درستی آن گواهی می‌دهند. اعتماد به سخن انسانِ راست‌کردار و راستگو، پذیرش مالکیت فرد نسبت به آنچه در اختیار دارد، و اعتماد به آنچه دیگران بر زبان می‌آورند، در شمار این قواعد است؛ که دانایان جهان زندگی خود را بر اساس آن بنا کرده هر روزه آن را در این زندگی به کار می‌برند.

این امور چون از جانب شرع امضاء و پذیرفته شده است، به «احکام امضائی» نامبردار شده است.

این گونه احکام، از سوی عقل و شرع هر دو تأیید می‌شود.

«احکام ارشادی» اما، احکامی است که عقل به استقلال آن را دریافته هیچ نیازی به سخن شرع در این زمینه ندارد. بدی ظلم، خوبی صدق، وجوب شکرگذاری کسی که نعمتی به انسان بخشیده است، و ... در این شمارند.

در این امور اگر دستوری از شرع رسیده باشد، تنها به همان حکم عقلی ارشاد و راهنمایی می‌کند؛ وگرنه عقل به خودی خود آن حکم را پذیرفته نیازمند به شرع نمی‌باشد. حال از آنجا که تمامی فضائل و رذائل، و نیز آثار خارجی آنها، در شمار بديهيات قرار دارند - همانگونه که حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۱: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده» -؛ از اینرو، شارع را در این مسأله سخن نوئی نیست، و تنها به همان حکم عقل راهنمایی فرموده است.

آیاتی نظیر: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲: «و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید * قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب کردند»؛ و: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۳: «روزی که نه مال سود می‌دهد و نه فرزندان * مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید»، نیز از همین حالت برخوردارند. کوتاه سخن آنکه: دلیل اصلی بر وجوب تهذیب نفس از آلودگی‌ها و تخلّق آن به اخلاق شایسته، همین حکم عقل است که بدون نیاز به اوامر شرعی، آن را پذیرفته خود به حرکت به سوی آن امر می‌نماید.

از اینرو است که ما در این رساله، در پی بیان قوّت و یا ضعف روایات نبوده، تنها به ظاهر آنها اکتفا می‌نمائیم؛ چه تمامی این روایات از باب ارشاد بوده در پی تأسیس مطلب جدیدی نیست، تا نیازمند به بررسی سند و یا دلالت آنها باشیم.

روش اخلاق‌پژوهان پیشین نیز همین بوده است. اینان با توجّه به همین مطلب تنها به نقل روایات پرداخته از بررسی سند و دلالت آنها احتراز جسته‌اند.

۱. الشّمس، ۷ و ۸.

۲. الشّمس، ۹ و ۱۰.

۳. الشعراء، ۸۸.

فصل پنجم

چگونگی پیراستن ردائل از نفس

چگونگی تزکیه

مقدمه

بررسی این مطلب که «چگونه انسان به تزکیه نفس خود پردازد؟»، از بحثهای طولانی و بسیار مهم دانش اخلاق است. از اینرو، لازم است در اینجا نظری به این مطلب انداخته پیرامون آن گفتگو کنیم.

این بحث، هر دو قسم اخلاق - ملکات انسانی - و اخلاقیات - افعال، اقوال و افکار - را همزمان دربرمیگیرد؛ همانگونه که از پیرایش نفس از رذائل و آراستن آن به فضائل، به صورت همزمان سخن میگوید.

از خداوند متعال بحق معصومان مکرم توفیق میطلبیم، تا بتوانیم این بحث را به انجام شایسته خود برسانیم.

پیش از ورود در این مبحث، لازم است به عنوان مقدمه به برخی از مطالبی که پیش از این گذشت، اشاره ای مجدد بنمائیم. تفصیل این مطالب در صفحات پیشین ارائه شد؛ از اینرو در اینجا تنها به آنها بگونه فهرست وار اشاره می کنیم:

۱. تهذیب نفس سخت مشکل است، و در شماری از روایات ما به عنوان جهاد اکبر از آن یاد شده است.

۲. این راه، تنها با فضل خداوند متعال به انجام می رسد، و بدون دستگیری او هیچکس نمی تواند در این میدان به هدف نزدیک شود: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا

مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ^۱: «و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد».

۳. هرچند این مسیر دشوار است، اما ورود در آن در شمار برترین ثوابها، و گذر از هر منزل و ورود به منزل و مقام بعدی، از بالاترین سعادت‌های انسانی است.

۴. آدمی تنها برای طی همین منازل و رسیدن به مدارج کمال آفریده شده است و بس، او از خداست و رو به سوی حضرت حق دارد: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۲»: «ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم»؛

از اینرو، تا در این مسیر قدم نهد ثمرهٔ آفرینش خود را بدست نیاورده است.

۵. شرح صدر و قدرت تحمّل مشکلات - که آدمی با دیدن مشکلات این راه، به دامن یأس و ناامیدی پناه نبرد -، از مهمترین عوامل موفقیت در این مسیر است.

۶. پرهیز از درخواستهای نفسانی و علائق جسمانی غیر مشروع، در این مسیر از هر امر دیگری واجب‌تر بوده، سالکان را برای سرعت گرفتن در سیر آماده می‌سازد.

۷. طلب یاری از خداوند بوسیلهٔ نماز، روزه و تضرع به درگاه رفیع او، و توکل به همو، در این راه ضروری است و ناگزیر؛ رسیدن به هیچ‌یک از منزلگاه‌های نخستین و سپسین، بدون یاری او امکان‌پذیر نیست. حضرت حق در ابتدای سورهٔ مزمل، قانون جامعی برای پیامبر خود وضع نموده، تا با پرداختن به آن، مسیر خویش را با موفقیت به پایان برد: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ ... إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا^۳»: «ای جامه بر خود پیچیده ... ما به تو سخنی دشوار را القا خواهیم کرد».

۱. الثور، ۲۱.

۲. البقرة، ۱۵۶.

۳. المزمل، ۱ - ۵.

این قانون به چند نکته اشاره می‌نماید:

الف: درک مسئولیت انسان در مقابل نفس، برای رسانیدن او به کمال؛
 ب: لزوم شب‌زنده‌داری برای همه افراد، به اندازه‌ای که برای آنان ممکن است؛
 ح: تمسک به قرآن کریم با مطالعه آن و تدبّر در آن، و سرانجام چنگ زدن به حقیقت نورانی آن.

ق: مداومت بر نماز شب، که سرانجام آدمی را به مقام محمود - یعنی برترین مقامات سلوک - واصل می‌سازد؛

و: توسّل به خداوند متعال و نام مبارک او، که شرط اساسی در بدست آوردن توفیق برای انجام هر کار خرد و کلانی است. این امر در این قانون عام مورد ترغیب قرار گرفته است: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾^۱: «و نام پروردگارت را یاد کن».

توضیح آنکه: قرآن کریم، نه تنها به یادکرد از حضرت حق دعوت و ترغیب می‌نماید، که به سختی در پی آن است و به آن امر می‌نماید. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند».

اکنون اضافه می‌کنیم که ذکر حضرت حق، بر چندگونه است.

انواع ذکر

۱. ذکر لفظی

در آیه شریفه نخست، از آنجا که کلمه «اسم» به میان آمده است، می‌توان گفت که همین ذکر لفظی اراده شده است: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾: «و نام پروردگارت را یاد کن».

اهل دل، این نوع از ذکر را بس مؤثر و کارا می‌دانند؛ بویژه آنکه از دو عبارت شریف «لا

۱. الإنسان، ۲۵.

۲. الأحزاب، ۴۱ و ۴۲.

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، استفاده شود؛ هرچند به نظر می‌رسد که ذکر شریف یونسى - : ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱: «هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزله هستی و من از ستمکاران هستم» - برای نفوس عادی، اولی و ارجح باشد. یادآوری می‌کنیم که توّسل به اهل بیت که وسائط فیض الهی هستند نیز، در شمار توّسل به نام مبارک الهی است.

حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۲: «از آن خداوند است نیکوترین نامها بدان نامهایش بخوانید»؛

[۵۰] و امام صادق فرموده‌اند: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فِي الْقُرْآنِ»^۳؛ «بخدا قسم! ما همان اسماء نیکوی الهی هستیم که در قرآن از آن یاد شده است». و باز همانگونه که امام صادق درباره آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید» فرموده‌اند: «آنان همان «وسیله‌ای» هستند که در قرآن کریم بدان اشارت شده است»^۵.

۲. ذکر قلبی

ذکر قلبی، به معنی توجّه قلب به یکی از اسماء زیبای الهی است. روشن است که چنانچه این توجّه با ذکر لفظی آن نام همراه شود، فوائد بیشتری نصیب ذاکر می‌گردد.

۳. توجّه و یادآوری، که سویه مقابل غفلت و فراموشی است.

[۵۱] در روایتی شریف، حضرت امام صادق ، آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا

۱. الانبیاء، ۸۷.

۲. الأعراف، ۱۸۰.

۳. تفسیر صافی، ذیل آیه ۱۸۰ الأعراف.

۴. المائدة، ۳۵.

۵. تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۵ سورة مائدة.

اللَّهُ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گوید» را، به این نوع از ذکر تفسیر فرموده‌اند.^۱ این نوع از ذکر، هدف نهائی از دو قسم پیشین است؛ بلکه می‌توان آن را هدف نهائی تمامی عبادات دانست؛ همانگونه که حضرت حق در این رابطه فرموده است: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۲: «خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست پس مرا بپرست و تا مرا یاد کنی نماز بگزار».

اکنون درمی‌یابیم که اگر در فضیلت این نوع از تذکر و هشجاری، هیچ آیه‌ای جز از این آیه: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۳: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا غافلشان نمی‌سازد» وارد نشده بود، باز همین آیه کافی بود تا آدمی را به اهمیت عظیم آن، آگاه سازد.

ز. توسل به حضرت حق به واسطه دعاء.

خداوند متان، درباره این قانون کلی فرموده است: ﴿وَتَبْتَئِلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾^۴: «و از همه بی‌رو به او بییوند». «تبتل»، عبارت از انقطاع به سوی حضرت حق، و روی‌گردانی از تمام عوالم مادی است؛ و واضح است که اولین مرتبه آن، دعاست که تنها با چشم‌پوشی از دیگر علل و توجه به حضرت حق، پدید می‌آید.

از اینروست که در این آیه شریفه، مراد از تبتل را دعا کردن و دست توسل به دامن الهی دراز نمودن، دانسته‌اند.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۰.

۲. طه ۱۴.

۳. التور، ۳۶ و ۳۷.

۴. المزمل، ۸.

حال اگر مراد از تبُّل را تنها دعا ندانیم، باز یکی از مصادیق بارز و کامل آن، بدون تردید دعا خواهد بود.

از همین روست که دعا نمودن و دست توّسل به دامن عنایت الهی دراز کردن، در علم اخلاق و سلوک انسانی، در شمار مهمترین واجبات قرار دارد. قرآن کریم، خود به این مطلب بدینگونه اشاره فرموده است: ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۱: « بگو: اگر پروردگار من شما را به طاعت خویش نخوانده بود به شما نمی پرداخت.»

و باز از همین روست که می توان دعا را سلاح انسان مؤمن در تمامی امور، و سپر او در مقابل پیشامدهای ناخوش آیند دنیوی و اخروی، و نیزه او در مقابل تمامی دشمنان جنی و انسی برشمرد.

در آیه ای دیگر -: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۲: « چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند - حضرت حق پس از آنکه هشت مرتبه از خویشان یاد می کند - تا کمال عنایت و لطف خویش به بنده را باز نماید -، و باز پس از آنکه چندین و چند مرتبه بر مسأله دعا تأکید می فرماید، رشد انسان در دو بُعد دنیا و آخرت، و نیز رسیدن او به مراتب شایسته در این دو سویه را، تنها در قالب دعا ممکن می داند.

گذشته از این، توجه به این نکته که ثبات مراتب سه گانه توحید ذاتی، صفاتی و افعالی در قلب، تنها از همین راه حاصل می شود، می تواند اهمیت دعا را در فرهنگ اسلامی نشان دهد. توضیح آنکه انسان به هنگام نیایش با پروردگار، درک می کند که مخاطب او ذاتی

۱. الفرقان، ۷۷.

۲. البقرة، ۱۸۶.

است برتر، که هم تمامی صفات کمال را در خود دارد، و هم از تمامی نقائص مبرا و منزّه است. در این حال چون توجّه خویش را از غیر او برداشته است، تنها او را در تمامی عالم مؤثر می‌داند، و جز او را تنها وسائط و وسائلی در دست او می‌نگرد؛ از اینرو، گوئی تمامی مراتب توحید را در قلب خود حاضر دارد.

در همین حال، از آنجا که نیایش به گونه‌ای خضوع و خشوع در مقابل حضرت حق است - بلکه می‌توان آن را برترین و آشکارترین گونه خضوع دانست -، پس گویا بنده در حین دعا و عبادت، بدون توجّه، به توحید عبادی نیز نائل شده است!.

پر واضح است که هیچ عمل دیگری، نمی‌تواند اینگونه انسان را به تمامی مراتب توحید واصل نماید.

ق: توکل بر حضرت حق.

اعتماد و اتکای بر حضرت حق، بهترین توشه انسان در مسیر کمال می‌باشد؛ و آدمی در سراسر عمر ناگزیر از این توشه است؛ چه بدون آن طی مراحل مادی حیات نیز ممکن نیست. از اینروست که دعا زادراه انسان در هر دو بُعد زندگی او را فراهم می‌آورد. خداوند منّان می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۱: «و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است».

گوارا باد آنکس را که از چنین توشه‌ای برخوردار است و از آن پرنصیب؛ و شیرین باد روزگار بر آنکس که تنها حضرت حق را بر او حکومت است، و دیگران را بر او سلطه‌ای نیست!.

خداوند متعال خود می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۲ «شيطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند».

۱. الطلاق، ۳.

۲. التحل، ۹۹ و ۱۰۰.

قرآن کریم در این آیه نیز، نخست به بیان اینکه تنها او پروردگار جهان است و جز او آفریدگار دیگری وجود ندارد می‌پردازد، و بدین وسیله نظر دعاکننده گان را به توحید افعالی جلب می‌نماید، آنگاه آنان را به توکل و اعتماد بر او فرا می‌خواند: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾^۱: «پروردگار مشرق و مغرب. هیچ خدایی جز او نیست. او را کارساز خویش برگزین».

ط: صبر در راه و استقامت بر مطلوب.

استقامت ورزیدن بر مطلوب نیز، بدون تردید در شمار شرط‌هایی است که رسیدن به مقصد را ممکن می‌سازد. از این‌روست که در آیه شریفه: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾^۲: «و بر آنچه می‌گویند صبر کن» بدان امر فرموده، ضرورت و لزوم آن را به مؤمنان متذکر شده است.

گذشته از انسان که هیچ کمالی را جز بوسیله صبر و استقامت بدست نمی‌آورد، دیگر موجودات - همچون جماد و نبات و حیوان - نیز، اگر کمالی حاصل کنند، تنها از مسیر صبر تکوینی است که به آن کمال نائل آمده‌اند. دانه گندم اگر از صبر تکوینی برخوردار نباشد، به صورت نهائی خود واصل نمی‌شود؛ و فرزند غزال نیز تنها از همین راه به کمال خویش نائل می‌آید.

از همین روست که در بسیاری از آیات و روایات، خیر دنیا و آخرت را تنها از در صبر نشان داده است. در این شمار است آیه شریفه: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا﴾^۳: «و وعده نیکویی که پروردگار تو به بنی اسرائیل داده بود بدان سبب که شکیبایی ورزیده بودند»؛

۱. المَزَل، ۹.

۲. المَزَل، ۱۰.

۳. الأعراف، ۱۳۷.

و: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾^۱: «از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند»؛

و: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲: «زیرا هر کس که پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد، خدا مزدش را تباه نمی‌سازد»؛

و: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۳: «سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده‌اید. سرای آخرت چه سرایی نیکوست».

به این روایت نیز در این زمینه بنگرید:

[۵۲] «فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَقَرَّ اللَّهُ لَهُ عَيْنُهُ فِي أَعْدَائِهِ مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ»^۴: «هر کس صبر پیشه کند و استقامت ورزد، خداوند او را از دنیا خارج نمی‌سازد جز آنکه او را در دنیا در مقابل دشمنانش سربلند و شادمان می‌سازد، گذشته از آنچه که برای قیامت او انباشته نموده است» - .

ی: آخرین امر الهی در این برنامه نیز، ترک مخالفان و تحصیل فراخی سینه برای رسیدن به حق است: ﴿وَاهْبِزْهُمْ هَاجِرًا جَمِيلًا﴾^۵: «و به وجهی پسندیده از ایشان دوری جوی».

این بخش از برنامه‌ای که برای کمال آدمی فراهم شده است، از مهمترین بخشهای آن است؛ از اینروست که موسای کلیم ، چون رو به سوی دربار فرعون داشت، از حضرت حق درخواست نمود تا او را سینه‌ای فراخ بخشد، تا بتواند امر تبلیغ او و دعوتش به مسیر کمال را به انجام رساند: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ

۱. السَّجْدَةُ، ۲۴.

۲. يُونُسُ، ۹۰.

۳. الرَّعْدُ، ۲۴.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۹.

۵. الْمَزَّمَلُ، ۱۰.

لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي^۱: «ای پروردگار من، سینه مرا برای من گشاده گردان * و کار مرا آسان ساز * و گره از زبان من بگشای * تا گفتار مرا بفهمند».

از این آیه شریفه، روشن می شود که سعه صدر چنان اراده انسان را تقویت می نماید، که حتی فصاحت گفتاری و بلاغت زبانی و نفوذ کلام او را نیز، تشدید می نماید. از همین کتاب آسمانی می توان برداشت نمود که، پذیرش حق نیز به فراخی سینه نیاز دارد. از اینروست که کسانی که از شرح صدر بهره ای نبرده اند، نه تنها حق را نمی پذیرند، که آن را تلخ و مکروه می دارند؛

و هم از اینروست که سرانجام به تیره بختی و نافرجامی مبتلا می شوند: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ^۲»: «هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می بندد که گویی می خواهد که به آسمان فرا رود. بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد».

در سوره انشراح، خداوند متعال از چنین نعمتی خبر می دهد که آن را بر پیامبر خویش ارزانی داشته است: ﴿أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرُكَ^۳»: «آیا سینه ات را برایت نگشودیم»؛ آنگاه به صراحت برداشتن، بار مشکلات کمرشکن را، تنها در گرو همین صفت دانسته است.

خلاصه سخن آنکه: سعه صدر باعث می شود که تمامی امور مشکل بر آدمی آسان گردد؛ و از اینرو، او با گام نهادن در مسیر کمال، تمامی نیکی ها را به سوی خود جلب نماید.

۱. طه، ۲۵ - ۲۸.

۲. الأنعام، ۱۲۵.

۳. الانشراح، ۱.

راههای تهذیب نفس از ردائل اخلاقی

اکنون پس از آنکه از این مقدمات فارغ شدیم، سخن را در مقصد این فصل آغاز می‌نمائیم؛ چه این فصل در پی آن است که راههایی ستردن ردائل از نفس را نشان دهد. اشاره می‌نمایم که این راهها، نه تنها ردائل را از نفس انسان می‌زداید، که او را به فضائل اخلاقی نیز مزین می‌نماید؛ از اینرو: این طرق به نوعی هر دو قسم اخلاق و اخلاقیات را دربر خواهد داشت.

کوتاه سخن آنکه این راهها برای سیر آدمی به سوی حضرت حق فراهم آمده است؛ تا او را در تمامی اجزاء این سیر - توبه، یقظه، تخلیه، تجلیه و لقاء - یاری نماید.

۱. تقوی

تقوی برترین راه برای وصول به حضرت حق است. پیش از این اشاره کردیم که دانشمندان این علم، منزل نخست از منازل سلوک را توبه و بیداری دانسته‌اند. در آنجا اشاره نمودیم که مراد آنان از توبه، رجوع به سوی حضرت متعال بواسطه تقید به ظواهر شرع و انجام واجبات و ترک محرمات، می‌باشد.

این مرحله، خود نخستین مرتبه از مراتب تقوی است. هم از اینروست که در قرآن کریم و احادیث اهل عصمت، بیشترین تأکید ممکن بر تقوی رفته است، تا اهمیت آن را فراروی مؤمنان نهد.

تقوی - از ماده «وَقَى يَقِي وَ قَايَة» - حفظ نفس آدمی است از هر آنچه که برای او ضرری

در پی داشته باشد؛ از اینرو با توجّه به این حفظ و آن ضرر، می‌توان برای آن مراتبی اینگونه تصوّر نمود:

مرتبه نخست: مخالفت با نفس اماره و هوی و هوس و رذائل اخلاقی.
این مرتبه، مرتبه تقوای عامیان است، که برای همه مردمان از آن هیچ‌گیزی نیست.
مرتبه دوم: مرتبه مخالفت با هرچه جز از حضرت حق، در قلب آدمی وجود داشته باشد.

متّقیانی که به این مرتبه واصل شوند، کسانی هستند که تمامی بتها را در حریم قلب شکسته و از آن بیرون رانده باشند؛ آنگاه صاحب خانه رابه آن دعوت کرده در آن جایگزین اصنام و اوهام نموده باشند.

«تقوای قلب» در عرف قرآن کریم، به همین معنی آمده است.

مرتبه سوم: توجّه به غیرمستقل بودن تمامی عوالم، بجز از حضرت حق.
آنان که در این مرتبه از تقوی به سر می‌برند، نه تنها حقیقت آیه شریفه: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱: «خدا نور آسمانها و زمین است» را درک نموده‌اند؛ که نیکبختانه بانگ «عَمِيتٌ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ»^۲: «کور باد چشمی که تو را نبیند!» - در می‌دهند، و سرافرازانه مناجات می‌نمایند که: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ»^۳: «هیچ چیزی را ندیدیم مگر آنکه خداوند را پیش از آن و بعد از آن و به‌مراه آن دیدم» - .
این مرتبه، مرتبه تقوای خواص است.

مرتبه چهارم: خویشتن‌داری از التفات و توجّه به سوی غیر او.
متّقیانی که در این مرتبه به سر می‌برند، هیچ توجّهی به عالم کثرت نداشته، یکسر در عالم وحدت منغم‌ند. اینان از آن‌رو که خبری از عالم ماده ندارند، چون به اجبار التفاتی

۱. الثور، ۳۵.

۲. بحار الانوار، ۶۷ / ۱۳۸. کور باد چشمی که تو را نبیند.

۳. اللّٰمعة البيضاء، ص ۱۶۹.

به آن نمایند، این التفات را گناهی عظیم شمرده در پی رفع آن بر می آیند. این مرتبه، مرتبه تقوای اخص خواص می باشد؛ که مرتبه خاص و یزگان بارگاه ربوبی است.

این مرتبه را پهنائی وسیع است، که نشان دهنده مراتب متعدد آن است. دریغ که ما را نرسد تا در آن سخن گوئیم؛ چه حریمی است که تنها پاکان و خاصان را در آن راه است و بس!.

اشاره به این نکته در اینجا خالی از فائده نیست که: اختصاص دادن لفظ تقوی در قرآن کریم به مرتبه اول از مراتب پیشگفته، هیچ وجهی نخواهد داشت؛ چه براحتی می توان گفت که تقوای مذکور در کتاب الهی، هر چهار مرتبه حاضر را دربر می گیرد. از اینروست که آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید»، نه تنها تقوای عموم، که تقوای خاص و اخص خواص را نیز شامل می شود. از اینرو، این آیه - و دیگر آیاتی که در اینجا به آن اشاره می کنیم -، دعوت عامی است که همه متّقیان را، به رعایت مرتبه ای که در آن بسر می برند، دعوت نموده است:

﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شُعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۱: «آری، کسانی که شعایر خدا را بزرگ می شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دلهایشان باشد»؛
﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۲: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده».

پرواضح است که مرتبه نخست تقوی نیز، در پیراستن نفس از رذائل و آراستن آن به فضائل، سخت مؤثر است و کارا. راز این مطلب نیز در آن است که مخالفت و ورزی با نفس اماره و رذائل اخلاقی، موجب می شود که این قوا اندک اندک در انسان رو به ضعف نهد، تا آنگاه که انسان متّقی بر این قوا تسلط یافته خود را از دام آنها رهائی بخشد. در اینحال، اگر

۱. الحج، ۳۲.

۲. الشمس، ۷.

ملکۀ عدالت برای او حاصل شود، مخالفت با رذائل اخلاقی بدون هیچ زحمتی انجام یافته، متقی در تمامی عمرِ گردِ هیچ عمل ناشایستی نخواهد گردید.

روشن است که تقوی به معنای مخالفت با رذائل اخلاقی، نخستین مرحله از مراحل این مسیر است؛

هم از اینروست که عالمان علم اخلاق، همواره توصیه می‌نموده‌اند که: اگر کسی را سر آن است تا از صفت بخل رهائی یابد، باید در حدِّ مقدور خود به انفاق و بخشش بپردازد، و خویشتن را به آن عادت دهد. آیه شریفه: ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾^۱: «هر مالدار از مال خود نفقه دهد، و کسی که تنگدست باشد، از هر چه خدا به او داده است نفقه دهد» نیز ناظر به همین معنی است.

حال چون کسی که سر مخالفت با صفت ناشایست بخل را دارد، بخشش نماید، این صفت در او ضعیف شده کم‌کم ریشه آن از جانش سترده می‌شود؛ و بجای آن درخت پرطراوت و شاداب سخاء و بخشش جایگزین می‌گردد. این درخت اندک اندک ثمره می‌دهد، تا آنگاه که ثمرات بسیاری را برای او فراهم آورد.

مخالفت با دیگر رذائل اخلاقی - همچون صفت ترس - نیز، داستانی همین‌گونه دارد. شاهد بر درستی این سخن، آنست که دانشجویان و دانش‌پژوهان، چون در طلب علمی مقاومت ورزند، اندک اندک در آن از تخصّص بهره‌مند شده در آن صاحب ملکۀ علمی می‌گردند؛ همانگونه که سالکان راه حضرت حق نیز در این مسیر، کم‌کم ملکۀ عدالت یافته صفات شایسته را در نفس خویش جمع می‌آورند.

از اینرو، می‌توان گفت که همانگونه که استمرار در تحصیل علم، تخصّص را به همراه خواهد آورد؛ استمرار در عمل نیز، تخصّص در فضائل را برای آدمی به ارمغان خواهد آورد.

اینکه قرآن کریم در سرآغاز خود، متّقیان را مخاطبان خویش دانسته نیز، اشارتی دیگر به اهمّیت تقوی است: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست»؛

و نیز اشارتی به این نکته که: آنان که اهل تقوی نیستند، از آنجا که رذائل اخلاقی در جانشان ثابت و استوار شده است، توان هدایت‌پذیری را از دست داده نور قرآن را در نمی‌یابند.

این کتاب آسمانی باز در دفعات بسیار امر فرموده است، تا مؤمنین با هوای نفس خویش مخالفت ورزند، تا دست‌کم به مرتبهٔ اوّل از مراتب تقوی نائل شوند. این آیه در شمار این گونه آیات است: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۲: «پس هر که طغیان کرده * و زندگی اینجهانی را برگزیده * جهنم جایگاه اوست * اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته * بهشت جایگاه اوست».

هوئ - همانگونه که راغب اصفهانی نیز در «المفردات» آورده است -، گرایش و تمایل نفس انسان به شهوات و خواهشهای ناشایست است.

برخی از دانشمندان برآنند که: «هوئ» را از آنرو هوئ خوانده‌اند، که صاحب خود را در دنیا به سوی همهٔ مخاطرات میل داده، در آخرت به سوی آتش رهنمون می‌سازد^۳. کوتاه سخن آنکه: از آنجا که تمامی گناهان و شرور از نفس و رذائل آن سرچشمه می‌گیرد، بازداشتن او از اینگونه اعمال - که در عرف قرآن کریم، تقوی و مخالفت با هوای نفس خوانده می‌شود -، موجب می‌گردد تا نفس در مقابل این صفات قدرت یافته، خود را

۱. البقرة، ۱ و ۲.

۲. التازعات، ۳۷ - ۴۱.

۳. مفردات غریب القرآن، ص ۵۶۸.

از دام آنها باز رهند. در این حال نه تنها قبائح اخلاقی از نفس سترده می‌شود، که درخت فضائل در او ریشه‌دار می‌گردد.

آیاتی در قرآن حکیم نیز، مؤید این معنی است؛ در شمار این آیات است:

﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^۱: «آن چنان که شایسته ترس از خداست از او بترسید»؛

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^۲: «تا توانید از خدا بترسید»؛

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۳: «اگر خواسته بودیم به

سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می‌بخشیدیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت»؛

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۴: «و از آن که دلش را از ذکر خود

بی‌خبر ساخته‌ایم، و از پی هوای نفس خود می‌رود».

در اینجا، تابحث کاملتر عرضه گردد، به شماری از آیات و روایات مربوط به اهمّیت

تقوی و مخالفت با نفس، اشاره می‌نمائیم:

چند آیه

درباره مخالفت با هوای نفس

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۵:

«هر گاه پس از آگاهی، پی خواهشهای ایشان بروی، از ستمکاران خواهی بود»

۱. آل عمران، ۱۰۲.

۲. التّغابن، ۱۶.

۳. الأعراف، ۱۷۶.

۴. الکهف، ۲۸.

۵. البقرة، ۱۴۵.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۱:

«اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می بخشیدیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت»؛

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغُلَّبَهُ قَلْبَهُ﴾^۲:

«آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و برگوش و دلش مُهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده‌ای؟».

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۳:

«اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته».

چند روایت

درباره مخالفت با هوای نفس

[۵۳] عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَابِشِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «إِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَىٰ لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ»^۴؛
امام صادق فرمودند: «همانگونه که از دشمنان خود پرهیز می‌کنید، از هواهای نفسانی خود نیز پرهیز کنید؛ چرا که هیچ چیزی برای مردمان خطرناکتر از تبعیت از هوی و هوس و کشته زبانهایشان، نیست».

[۵۴] قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَطُولَ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ

۱. الأعراف، ۱۷۶.

۲. الجاثية، ۲۳.

۳. التازعات، ۴۰ - ۴۱.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۵.

الهُوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۱؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «بر شما از دو چیز می‌ترسم: تبعیت از هوی و هوس، و دور و دراز کردن آرزو. چه تبعیت از هوس انسان را از حق باز می‌دارد، و آرزوی دور و دراز نیز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد».

[۵۵] عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: قال لي أبو الحسن: «أَتَقِي الْمُرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مُنْحَدِرُهُ وَغَيْرًا».

امام کاظم فرمودند: «من از بالا رفتن آسانی که پائین آمدنش سخت باشد، پرهیز می‌کنم».

چند آیه

درباره تقوی

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛

«این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست».

﴿إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾^۳؛

«اگر شکیبایی ورزید و پرهیزگاری کنید از مکرشان به شما زیانی نرسد، که خدا بر هر

کاری که می‌کنند احاطه دارد».

﴿بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ

الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^۴؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۶.

۲. البقرة، ۱ و ۲.

۳. آل عمران ۱۲۰.

۴. آل عمران، ۱۲۵.

«بلی، اگر پایداری کنید و پرهیزگار باشید چون دشمنان تاخت آورند، خدا با پنج هزار از فرشتگان صاحب علامت شما را یاری کند».

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱:

«گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید».

﴿فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳:

«کسانی که پرهیزکاری کنند و به صلاح آیند بیمی بر آنها نیست و خود غمگین

نمی شوند».

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ﴾^۴:

«اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را

به رویشان می‌گشودیم».

﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۵:

«این زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان که بخواهد آن را به میراث می‌دهد.

و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَ

اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۶:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل

۱. المائدة، ۳۷.

۲. المائدة، ۳۵.

۳. الأعراف، ۳۵.

۴. الأعراف، ۹۶.

۵. الأعراف، ۱۲۸.

۶. الأنفال، ۲۹.

دهد و گناهانتان را بزداید و شما را بیامرزد، که صاحب فضل و کرمی بزرگ است».

﴿إِنْ أُولَآئِئُوهٖ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾^۱:

«صاحبان آن تنها پرهیزگارانند».

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲:

«آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کنارهٔ سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۳:

«خدا نیکوکاران را دوست دارد».

﴿مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۴:

«هر کس که پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد، خدا مزدش را تباه نمی‌سازد».

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۵:

«زیرا خدا با کسانی است که می‌پرهیزند و نیکی می‌کنند».

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِندَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۶:

«پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتُنْتَظَرُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^۷:

۱. الأنفال، ۳۴.

۲. التوبة، ۱۰۹.

۳. التوبة، ۷.

۴. يوسف، ۹۰.

۵. التحل، ۱۲۸.

۶. القمر، ۵۴.

۷. الحشر، ۱۸.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است».

﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱:

«هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی‌اش می‌دهد. و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. خدا کار خود را به اجرا می‌رساند و هر چیز را اندازه‌ای قرار داده است».

﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾^۲:

«هر که از خدا بترسد، خدا کارش را آسان خواهد کرد».

چند روایت

درباره تقوی

[۵۶] فیما کتب امیر المؤمنین إلى أهل مصر مع محمد بن أبي بكر: «عليكم بتقوى الله فإنها تجمع الخير ولا خير غيرها، يدرك بها من الخير ما لا يدرك غيرها من خير الدنيا والآخرة، قال الله عز وجل: ﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِلَّذِينَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾»^۳.

امیر المؤمنین در نامه‌ای که بوسیله محمد بن ابی بکر برای مردم مصر نوشتند، این عبارت را نیز آورده بودند که: «تقوای الهی را پیشه کنید، چرا که تنها تقوا است که تمامی

۱. الطلاق، ۲ و ۳.

۲. الطلاق، ۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۶۶.

نیکی‌ها را به‌مراه دارد، و هیچ نیکی دیگری غیر از تقوی وجود ندارد. آنقدر بوسیله تقوی خوبی‌های دنیا و آخرت بدست می‌آید، که بوسیله هیچ چیز دیگری این مقدار خوبی بدست نمی‌آید. حضرت حق می‌فرماید: «از پرهیزگاران پرسند: پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ گویند: بهترین را. به آنان که در این دنیا نیکی کنند، نیکی پاداش دهند و سرای آخرت نیکوتر از آن است و جایگاه پرهیزگاران چه جایگاه خوبی است».

[۵۷] قال عليّ : «التقى رئيس الأخلاق»^۱؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «تقوی رئیس همه خویهای شایسته است».

[۵۸] سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ تَفْسِيرِ التَّقْوَى، فَقَالَ: «أَنْ لَا يَفْقُدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ»^۲؛

از امام صادق درباره معنای تقوی سؤال شد؛ آنحضرت فرمودند: «تقوی آنست که همانجائی باشی که خداوند تو را به آن امر کرده، و هرگز در آنجائی که از آن نهیت کرده است نباشی».

[۵۹] قال : «... ألا و بالتقوى تُقطع حِمّة الخطايا»^۳؛

امام صادق فرمودند: «آگاه باشید که بوسیله تقوی رگ گناهان قطع می‌شود».

[۶۰] عن أمير المؤمنين في خطبة همّام: «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ، نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ وَ لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصْغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۸۵.

۳. نهج البلاغة - چاپ عبده -، خطبة ۱۵۵.

كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ^۱؛
 «پرهیزگاران در دنیا دارای فضیلتها هستند، گفتارشان از روی راستی است و پوشاکشان میانه روی و رفتارشان بفروتنی است. از آنچه که خداوند برایشان روانداشته چشم پوشیده اند، و بعملی که آنانرا سود رساند گوش فراداشته اند، در سختی و گرفتاری چنانند که دیگران در آسایش و خوشی؛ و اگر نبود اجل و مدتی که خدا برای ایشان تعیین فرموده، از شوق ثواب و بیم عذاب چشم برهم زدنی جان در بدنشان قرار نمی گرفت. خدادند در نظر آنان بزرگ است و غیر او در دیده آنها کوچک. و یقین و باورشان بهشت مانند یقین و باور کسی است که آنرا دیده که اهل آن در آن بخوشی بسر می برند، و ایمانشان بآتش همچون ایمان کسی است که آنرا دیده که اهل آن در آن گرفتار عذابند»^۲.

۲. مراقبه

مراقبه، نزد عالمان علم اخلاق از منزلتی بس بلند برخوردار است. در قرآن کریم و احادیث معصومین نیز، هرچند تفصیل آن ذکر نشده، اما اهتمام ویژه ای به اصل مسأله مراقبه رفته، و بر آن سخت تأکید شده است. حضرت حق - جلّ و علا - می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است و از خداوند پروا کنید که خداوند به آنچه می کنید دانا است». در این آیه شریفه، نخست به تقوی، و زان پس به مراقبه امر شده است؛ آنگاه امر نخست را با عبارت «اتَّقُوا اللَّهَ»، و امر دوم را با عبارت «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» به تأکید گرفته است. این تأکید، نشان از اهتمام قرآن کریم به این دو مسأله اساسی دارد.

۱. نهج البلاغة - چاپ عبده -، خطبة ۱۹۱.

۲. نهج البلاغة - ترجمة فيض الإسلام -، ج ۳ ص ۶۰۵.

۳. الحشر، ۱۸.

[۶۱] بنا به برخی روایات، امام کاظم می‌فرمایند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ»^۱؛ -: «در شمار یاران ما نیست آنکس که نفس خود را هر روزه به محاسبه و مراقبه در نیاورد» - .

پس از این، به شماری دیگر از روایات اینگونه اشاره خواهیم کرد. واضح است که امام در این حدیث، محاسبه هر روزه را معیار تشیع دانسته، غافلان از آن را لایق اسم شیعه خود نشناخته است. توضیح آنکه: مراقبه را دو رتبه است:

۱. رتبه اجمالی

بنابر آنچه از قرآن کریم و روایات معصومین برداشت می‌شود، رتبه اجمالی مراقبه آنست که انسان در تمامی گفتارها و کردارها و حتی افکارش، خود را به محاسبه گرفته شبانگاه نفس را به دادگاهی دقیق و سخت فراخواند، تا او را در تمامی آنچه انجام داده به محاکمه و حسابرسی گیرد. در این حال او را بر تمامی صغیره‌هایی که انجام داده سرزنش و بازخواست نماید، و بر اطاعت فرمانهای الهی سپاس گوید؛ بلکه حضرت حق را بر توفیق انجام این اطاعتها ثنا و حمد خواند.

۲. رتبه تفصیلی

رتبه تفصیلی مراقبه، آنست که انسان هر صبحگاه با نفس خویش پیمان بندد، که یا در مسیر تهذیب آن به گونه عموم کوشد، و یا صفتی خاص را در پیمان آورده ترک و یا تحصیل آن را تعهد نماید. بعنوان نمونه، با نفس خویش پیمان بندد که نماز را در ابتدای وقت آن به جای آورد، و یا تمامی آنچه ممکن است در شمار گناهان زبانی قرار گیرد را ترک نماید. واضح است که دقت و سخت‌گیری در مراقبه، شرط وصول به اهداف نهائی است. از

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۵۳.

اینرو اگر سالک راه کمال، مشاهده کرد که نفس با سخن خوش سر در راه نمی‌نهد، او را تأدیب نماید و همچون اربابی مقتدر، این بنده نافرمان را هدایت نماید. پس از آن، چون نفس خویش را پای‌بند به آن پیمانها یافت، او را سپاس گفته بر استقامت در این مسیر تشویق نماید؛ اما چنانچه خائن در عهد و پیمانش یافت، او را به عتاب گیرد و به سختی بر او درشتی نماید؛

و باز چنانچه او را تابع پیمان ندید، از عقابهای آسان شروع و روبرو به عقابهای سخت‌آرد، تا نفس ذلیل شده هدایت‌پذیر گردد. روزه یک روزه، و زان پس روزه‌های چند روزه پیاپی، در شمار این عقابها قرار دارد. واضح است که در شریعت اسلام عقابهایی همچون ضرب و شتم و دیگر ضررها، صحیح نبوده سالک راه کمال مجاز به استفاده از آنها نیست. کوتاه سخن آنکه بر اساس آنچه گذشت، دانستیم که مراقبه از چند بخش اساسی تشکیل شده است:

قسمتهای اصلی مراقبه

۱. شرط و پیمان نهادن؛
۲. مراقبت از نفس تا بر پیمان خویش استوار بماند؛
۳. حسابرسی از او؛
۴. درشتی با او؛
۵. و سرانجام عقاب او، مرحله‌ای است که هرچند خود متعدّدند، اما با عنوان عام «مراقبه» صورتی یکسان یافته در شمار مراحل کمال قرار گرفته‌اند. عالمان علم اخلاق، بر این مطلب که مراقبه تفصیلی - بویژه در صورت استمرار بر آن -، سخت در تهذیب نفس سالکان نافع است، هم داستان بوده بر اهمّیت آن تأکید نموده‌اند. در اینجا برخی از روایات وارد شده درباره اهمّیت مراقبه را از نظر می‌گذرانیم.

چند روایت

درباره مراقبه

[۶۲] قال رسول الله : «إِنَّ عَلَى لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ رَقِيباً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ وَلْيَنْظُرْ مَا يَقُولُ»^۱؛ پیامبر اکرم فرمودند: «بر زبان هر بنده‌ای نگهبانی هست که سخنان او را ضبط می‌نماید، از اینرو باید هر بنده‌ای از خداوند تقوی ورزیده، و کنترل نماید که چه می‌گوید».

[۶۳] قال أمير المؤمنين : «لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ خَيْرًا حَمِدَ اللَّهُ وَاسْتَزَادَهُ، وَإِنْ عَمِلَ سُوءًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «از ما مسلمانان نیست هرکس که در هر روز خویشتن را به محاسبه‌نگیرد، که اگر عمل خوبی بجای آورده خداوند را سپاس گفته از او بطلبد که بیشتر بر انجام این امر خیر موفق شود، و اگر عمل بدی انجام داده از خداوند پوزش بطلبد».

[۶۴] «فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْإِنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ»^۳؛ «تو به محاسبه خویشتن پرداز، چرا که دیگران را حساب‌رسانی غیر از تو هست که به حساب آنان پردازند».

[۶۵] عن أبي عبد الله : «أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مَقَامٌ أَلْفِ سَنَةٍ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾»^۴.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۷۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۵۹.

۳. نهج البلاغة - چاپ صبحی صالح -، خطبة ۲۲۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۶۴.

امام صادق فرمودند: «آی مردمان: خود به حساب خویشتن برسید قبل از آنکه به حساب شمارسیدگی کنید، چرا که در قیامت پنجاه موقف هست که هر یک محلّ هزار سال ایستادن است؛ آنگاه این آیه شریفه را خوانند: «سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است».

[۶۶] عن محمد بن عمران الجبلی قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعْظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا»^۱.

امام صادق فرمودند: «هر کس که خود پند دهنده خویشتن نباشد، پندهای دیگر مردمان در او کارگر نخواهد شد، و او را فائده‌ای نخواهد بخشید».

معنایی دیگر برای مراقبه

مراقبه، معنا و مصداق دیگری نیز دارد، که اگر سالکان مسیر کمال را نافعتر از معنای پیش گفته نباشد، کم فائده‌تر از آن نیز نخواهد بود. این معنا عبارت از آن است که انسان، لحظه به لحظه متوجه این نکته باشد، که بسیاری از اجزاء عالم، در تمامی حالات مراقب او بوده چشم به گفتار و اعمال او دوخته‌اند.

از این فراتر، آنکه مراتب عالی نظام هستی نیز در تمامی لحظات همچون نگهبانی دقیق، چشم به قول و فعل او دارند.

این مراقبت دائمی، از شماری از آیات و روایات استفاده می‌شود. در اینجا به برخی از مراتب این مراقبان و نگهبانان دائمی اشاره می‌نمائیم:

۱. خداوند متعال خود در شمار ناظران دائمی افعال و اقوال انسان است. قرآن کریم در شماری از آیات خود، نه تنها بر این نکته صحّه گذارده، که بر آن تأکید نیز می‌نماید. آیات ذیل در این شمارند:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۷۰.

۲. الأنفال، ۲۴.

«و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است».

و نیز: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱:

«نظرهای دزدیده را و هر چه دلها نهان داشته‌اند، می‌داند».

و نیز: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۲:

«آیا ندانسته است که خدا می‌بیند؟».

۲. پیامبر اکرم و خاندان پاک و پاکیزه او نیز، در شمار این ناظران دائمی قرار دارند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۳: «بگو: عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید».

۳. ملائکه نیز به شهادت قرآن در این شمارند:

﴿كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۴: «کتابی است نوشته * که مقربان خدا در آن می‌نگرند».

نیز به این آیه شریفه بنگرید: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۵: «هیچ کلامی نمی‌گوید مگر آنکه در کنار او مراقبی حاضر است».

۴. اعضاء و جوارح آدمی نیز، هر لحظه او را زیر نظر داشته بر آنچه گفته و به انجام رسانیده، نظارت می‌نمایند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ قَالُوا لِمَ لُجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۶: «چون به کنار آتش آیند، گوش و چشمها و پوستهاشان به اعمالی که مرتکب شده‌اند بر ضدشان شهادت دهند * به پوستهای خود گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ گویند: آن خدایی که

۱. الغافر، ۱۹.

۲. العلق، ۱۴.

۳. التوبة، ۱۰۵.

۴. المطففين، ۲۰.

۵. ق، ۱۸.

۶. الزلزلة، ۱ - ۵.

هر چیزی را به سخن می‌آورد و شما را نخستین بار بیافرید، ما را به سخن آورده است».

۵. قطعه‌ای از زمین که انسان به هنگام هر عملی بر آن قرار دارد نیز، در شمار ناظران انسانند: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾^۱.

«آن‌گاه که زمین لرزانده شود به سخت‌ترین لرزه‌هایش * و زمین بارهای سنگینش را بیرون ریزد * و آدمی بگوید که زمین را چه رسیده است؟ * در این روز زمین خبرهای خویش را حکایت می‌کند * از آنچه پروردگارت به او وحی کرده است».

۶. زمان، روز و شب و ساعات و دقیقه‌ها نیز، در این شمارند.

[۶۷] پیامبر اکرم در این رابطه فرموده اند: «... فَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا شَهِدَتْ لَهُ جَوَارِحُهُ وَ بَقَاعُهُ وَ شُهُورُهُ وَ أَعْوَامُهُ وَ سَاعَاتُهُ وَ أَيَّامُهُ وَ لَيَالِي الْجَمْعِ وَ سَاعَاتُهَا وَ أَيَّامُهَا فَيَسْعُدُ بِذَلِكَ سَعَادَةَ الْأَبَدِ وَ مَنْ عَمِلَ سَوْءً شَهِدَتْ عَلَيْهِ جَوَارِحُهُ وَ بَقَاعُهُ وَ شُهُورُهُ وَ أَعْوَامُهُ وَ سَاعَاتُهُ وَ لَيَالِي الْجَمْعِ وَ سَاعَاتُهَا وَ أَيَّامُهَا فَيَشْقَىٰ بِذَلِكَ شِقَاءَ الْأَبَدِ»^۲؛ «... هرکس عملی نیکو به جای آرد، اندامهای او و زمین و ماهها و سالها و ساعات و روزها و شبهایش به نفع او بر آن عمل شهادت می‌دهند؛ از اینرو به واسطه آن به رستگاری ابدی نائل می‌شود. و هرکس عملی ناشایست انجام دهد، همان اندامها و زمین و ماهها و سالها و ساعات و روزها و شبهایش به ضرر او بر آن عمل شهادت می‌دهند، از اینرو به واسطه آن به بدبختی ابدی دچار خواهد شد».

۷. شیطان نیز در شمار همین ناظران قرار دارد. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۳.

۱. فصلت ۲۰ و ۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۳۱۵.

۳. ابراهیم، ۲۱.

«چون کار به پایان آید، شیطان گوید: خدا به شما وعده داد و وعده او درست بود و من نیز به شما وعده دادم ولی وعده خود خلاف کردم. و برایتان هیچ دلیل و برهانی نیاوردم جز آنکه دعوتتان کردم شما نیز دعوت من اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید، خود را ملامت کنید».

۸. همنشینان و مصاحبان آدمی نیز، در شمار ناظران دائمی اعمال و گفتارهای او هستند. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبُّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَاهُمُ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لَأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾^۱: «هر امتی که به آتش داخل شود امت همکیش خود را لعنت کند. تا چون همگی در آنجا گرد آیند، گروه‌هایی که پیرو بوده‌اند در باره گروه‌هایی که پیشوا بوده‌اند گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید: عذاب همه دوچندان است ولی شما نمی‌دانید * پیشوایان به پیروان گویند: شما را بر ما هیچ برتری نیست، اینک به کیفر کارهایی که کرده بودید عذاب را بچشید».

* * *

آنچه گذشت، بخشی کوتاه از بحثی درازدامن بود، که آیات و روایات بسیاری در زمینه آن وارد شده است. ما در اینجا به همین مقدار از آیات بسنده کرده، نخست به تذکر مطلبی درخور می‌پردازیم، و زان پس به شماری از احادیث این مبحث اشاره خواهیم کرد.

آن نکته - که در شمار لطائف قرآنی است -، آنست که بر اساس آموزه‌های وحی مبین، شعور و ادراک تنها مختص آدمیان نبوده، دیگر مراتب هستی نیز از آن برخوردار است.

۱. الأعراف، ۳۸ و ۳۹.

سخن گفتن نیز در همین شمار است، از اینرو می‌توان گفت که تمامی موجودات به گونه خاص خود از ادراک، شعور، فعل و سخن‌گوئی بهره‌مند می‌باشند.

هرچند تکرار آیه شریفه: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱: «خدا را تسبیح می‌گویند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است»، که در چندین و چند موضع از قرآن کریم وارد و تکرار شده، به خوبی بر درستی این مطلب گواهی می‌نماید، اما آیه شریفه: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲: «هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید. او بردبار و آمرزنده است»؛

و نیز آیه شریفه: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِثًا فَضَلَّأَ يَا جِبَالُ أَوْبَيْ مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾^۳: «داود را از سوی خود فضیلتی دادیم که: ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او هماواز شوید»، با وضوحی بیشتر، بر این مطلب تأکید می‌نمایند.

جالب توجه آنکه هرچند تسبیح نمودن را در آیاتی همچون «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» می‌توان به معنی تسبیح تکوینی موجودات دانست، اما این دو آیه اخیر، این معنی را نپذیرفته بوضوح دلالت بر ادراک و تعقل تمامی موجودات دارند.

پرواضح است که اگر انسان توان درک سخن‌گوئی و چگونگی شعور دیگر موجودات را در خود نمی‌بیند، و از اینرو نمی‌تواند از چستی این مطالب آگاه گردد، مجاز نیست که یکسر به نفی این‌گونه مطالب پرداخته، آیات رفیع قرآنی را بر معانی ساده‌ای که در نظر نخست از آنها استفاده می‌شود، حمل نماید؛

چه، روشن است که علم مادر مقابل جهلمان، همچون قطره‌ای در برابر اقیانوس است!

۱. الجمعة، ۱.

۲. الإسراء، ۴۴.

۳. سبأ، ۱۰.

چند روایت درباره معنای دوم مراقبه

[۶۸] عن سُمَاعَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾، قَالَ: «نُزِلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِّنَّا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ شَاهِدٌ عَلَيْنَا»^۱؛

امام صادق درباره آیه شریفه «چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر این امت به گواهی فرا خوانیم؟» فرمودند: «این آیه تنها درباره امت پیامبر اکرم نازل شده است؛ چه در هر روزگاری امامی از ما ائمه شاهد رفتار آنان است، و پیامبر اکرم نیز شاهد ما خواهد بود».

[۶۹] عن سُمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا لَكُمْ تَسُؤُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَكَيْفَ نَسُوءُهُ؟ فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعَرِّضُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَهُ ذَلِكَ؟ فَلَا تَسُؤُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ سُرُّوهُ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «چرا پیامبر اکرم را اذیت می‌کنید؟ مردی به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! ما چگونه ایشان را اذیت می‌کنیم؟ حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر ایشان عرضه می‌شود، و چون گناهی در میان اعمال شما بینند ناراحت می‌شوند؟ ایشان را اذیت نکنید و در پی شادمان کردنشان باشید».

[۷۰] سَأَلَ أَبُو كَهْمَسٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: «يُصَلِّي الرَّجُلُ نَوَافِلَهُ فِي مَوْضِعٍ أَوْ يُفَرِّقُهَا؟ قَالَ:

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۹۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳ ص ۳۴۹.

لا، بل ههنا، فَإِنَّهَا تَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱؛

ابوکهمس از امام صادق پرسید: «ایا انسان نمازهای نافله خود را در یک مکان بخواند؟ یا در مکانهای مختلف؟ حضرت فرمودند: نه! در یک مکان بخواند، چون این مکان در قیامت برای او شهادت خواهند داد».

[۷۱] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ مَحْبُوبٍ مِنْ كِتَابِهِ، يَسْنَدُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا ابْنَ آدَمَ! أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَأَفْعَلْ بِي خَيْرًا وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا»^۲؛

امام صادق فرمودند: «هیچ روز جدیدی بر فرزندان آدم وارد نمی شود، مگر آنکه به او می گوید: ای آدمیزاد! من روزی جدید هستم و بر اعمالت شاهد خواهم بود. بنا براین به من نیکی کن و در من به نیکوکاری بپرداز، تا در روز قیامت به نفع تو شهادت دهم؛ چه تو بعد از امروز دیگر مرا نخواهی دید».

[۷۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «الَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ نَادَى مُنَادٍ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ: أَلَا يَا ابْنَ آدَمَ! إِنِّي عَلَى مَا فِيَّ شَهِيدٌ فَخُذْ مِنِّي، فَإِنِّي لَوْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ لَمْ تَزِدْ فِيَّ حَسَنَةً ... ، وَكَذَلِكَ يَقُولُ النَّهَارُ إِذَا أَدْبَرَ اللَّيْلُ»^۳؛

امام باقر فرمودند: «چون شب فرارسد، نداکننده ای با صدائی که همه آنرا می شنوند، ندا درمی دهد که: ای فرزند آدم! من نسبت به آنچه در من انجام می شود شاهد هستم، از اینرو بهره خود را از من بگیر، چراکه چون خورشید سرزند هیچ کارنیک دیگری در من انجام نخواهد شد ... همین سخن را چون شب برود و صبح برسد، صبح خواهد گفت».

[۷۳] يَسْنَدُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ! اِعْمَلْ فِي يَوْمِكَ هَذَا

۱. بحار الأنوار، ج ۲ ص ۳۱۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۳۲۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۳۲۵.

خَيْرًا، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنِّي لَمْ أَتَكَ فِيمَا مَضَىٰ وَلَا آتِيكَ فِيمَا بَقِيَ. وَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «چون روز فرارسد می‌گویند: ای فرزند انسان! در امروزی که کار نیکو انجام داده تا در قیامت به آن نزد پروردگارت شهادت دهم، چرا که من نه در گذشته نزد تو آمده‌ام و نه در آینده دیگر نزد تو خواهم آمد؛ و چون شب آید همین سخن را به او گویند».

مراقبت استاد

بدون تردید، وجود استاد در فراگرفتن هر دانش و فنی لازم است؛ بویژه در این علم که نکات دقیق و ظریف بسیاری در خود دارد، که فراگیری آن بدون استاد ممکن نیست. بویژه آنکه منحرف شدن طالبان کمال، هرچند به اندازه یک مو باشد، به ضلالت و گمراهی خواهد انجامید؛ و پرهیز از این گمراهی، تنها در سایه توجه و دقت استاد ممکن خواهد بود.

سرّ این نکته، در آنست که دانش اخلاق نیز همچون دیگر دانشها، نیازمند به استاد و دریافت راهنمایی‌های کلی و جزئی اوست. علاوه بر این، نفوذ استاد در نفوس سالکان نیز مسأله‌ای است که در این میان نمی‌توان به آن بی‌توجه بود؛ چه سالکی که در مراحل شاگردی قرار دارد، نفس خود را ضعیف و نفس استاد را قوی می‌یابد؛ از اینرو خواه ناخواه از آن تأثیر پذیرفته نادانسته معنویت استاد او را در قول و عمل یاری کرده، اندک اندک در قلب او نیز تأثیر خواهد گذاشت.

استادی که خود اهل عمل بوده تهذیب نفس و طهارت قلب را بدست آورده باشد، با عمل خود به سوی حضرت حق دعوت می‌نماید؛ و از اینرو به تهذیب نفوس سالکان و

۱. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۳۲۵.

تطهیر قلبهای آنها و آراسته شدن اخلاقشان به فضائل، کمک می‌نماید. قسم به آنکس که جانها را آفریده است، اگر کسی بر آن باشد که شایسته است آدمی تمام عمر خود را در پی استاد راه رفته باشد، تا تنها چند روز باقی مانده از پایان عمر را از او استفاده نماید، این شخص به اشتباه نرفته و سخنی سخت درست گفته است؛ چرا که چه بسا تنها یک جمله استاد، نفوس آماده را به سعادت دو جهانی می‌رساند.

اما به این نکته نیز باید توجه نمود، که استاد از کیمیا نیز نایاب‌تر است. از اینرو نه چنین است که هرکس ادعای استادی نمود و یا حتی به آن نامبردار گشت، لایق منصب استادی است و می‌توان به او دست داده سر سپرد؛ چه، چه بسیار استادی که آنچنان مایه انحراف شاگرد خود می‌شود، که به هیچ وجه راهی برای بازگشت او به سوی فلاح و رستگاری باقی نمی‌ماند!

در استاد چندین مطلب شرط شده است، که باید یکایک آنها را در او یافت؛ آنگاه دست ارادت بسویش دراز کرد:

۱. دانش و تخصص در زمینه اخلاق؛

به گونه‌ای که در میان اخلاقیان، مشهور به استادی باشد. چرا که جاهل غیر متخصص، شاگرد را یا به تندروی و یا به کندروی واداشته، موجب انحراف او می‌شود.

۲. عقل و تدبیر؛

چرا که انسانی که از قوه تدبیر بهره‌مند نباشد، موجب انحراف شاگرد خود خواهد شد. بدیهی است که یافتن انسان عاقل زیرک مدبر، بسیار سخت‌تر از یافتن دانشمند متخصص است.

۳. رسیدن به برخی از مراتب لقاء؛

و دست‌کم عبور از منزل تخلیه و رسیدن به منزل تحلیه به فضائل. چه، کسی که از منازل ابتدائی توبه و یقظه / بیداری نگذشته باشد، خود در شمار کوران است؛ حال چگونه کوری عصاکش کور دگر شود؟.

این سه شرط مهمترین شرائط استاد در این مسیر است.

حال از آنجا که استادی با این شرائط، در این روزگار از کیمیا نیز نایاب تر است، طالبان کمال را سفارش می‌کنیم که از محضر اساتید به نحو عام استفاده کرده، در پی تحصیل استاد خاصّ شخصی نباشند؛ چه استاد نادان موجب انحراف و هلاکت شاگرد خواهد شد. از سوئی دیگر، افزونی طالبان کمال و نایاب بودن استاد راه رفته نیز، مقتضی آنست که کمال‌جویان به همان استاد عمومی بسنده کرده، از مجالس عمومی آنان - و نه مجالس خاصّ و خصوصی - استفاده نمایند.

هر کس اهلیت سیر و سلوک را داشته استعداد این امر را در خود موجود می‌بیند، باید اصول و اشارات کلی را از استاد گرفته و مطابق آن به تهذیب خویشتن پردازد؛ و آنچه در این مسیر برایش مبهم مانده از آن اطلاعی نمی‌یابد را، با استاد مطرح کرده از راهنمایی او استفاده نماید.

مهمتر از همه، اینکه در تمامی لحظات دست توّسل به دامن حضرت حق زده، از او درخواست نماید که بنده خویش را در تنگ‌ناها و مشکلات سلوک یاری فرماید.

* * *

در پایان این مبحث، توجّه علاقمندان به این مسیر را، به دو نکته جلب می‌نمایم:

۱. در این مسیر، شیطان در هر لحظه در کمین سالک بوده انواع مختلف کیدها را برای انحراف او بکار می‌برد. یکی از این کیدها، آنست که با دیدن مراتب عبادات و سلوک شرعی استاد، که شاگرد را تحمّل انجام آن نیست، به او چنین القا کند که: «در این مسیر او را توانی نیست»؛ از اینرو با القاء یأس در سالک طالب کمال، او را از ادامه مجاهده بازدارد.
۲. تشویق به عبادات سنگین و ریاضتهای مشروع اما بیش از حدّ توان سالک مبتدی نیز، یکی از همین کیدهای شیطان است. دست‌یازیدن مبتدیان به آنچه سالکان منتهی موفّق به آن می‌شوند، موجب می‌شود تا نه تنها امراض روحی گوناگون دام‌گیر آنان

شود، که سرانجام از مسیر مستقیم منحرف شده خود را در دامگاههای نوع نوع شیطان بیفکنند. آری! شیطان هم از طرف چپ با گناه انسان را وسوسه می‌کند، و هم از طرف راست با انجام عبادات انسان را به انحراف و می‌دارد!؛ حضرت حق از این نکته اینچنین خبر داده است: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنِي إِلَّا يَدِيَهِمْ وَأَنَا أَعْلَمُ بِالْغَايِبِ﴾^۱: «گفت: حال که مرا نومید ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها می‌تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت».

از اینروست که هم توغل و فروافتادن در درخواستهای نفس موجب هلاکت است، و هم ترک افراط گرایانه آنها برای سالکی که به مراتب بالای سلوک نرسیده، مضر و موجب عقب افتادن در سلوک می‌شود. از اینرو باز تأکید می‌کنیم که، مسیر کمال تنها با هدایت استاد میسر است و بس.



در اینجا به سخنان و حکایاتی از برخی از بزرگان، درباره اثر استاد در تلمیذ اشاره می‌کنیم:

سید مرتضی برای تلامیذ خود حقوقی ماهانه قرار داده بود، که در امر تحصیل آنان را به کار آید. در یکی از سالها که قحطی شدیدی در بغداد پدید آمده بود، مردی یهودی، به طمع آن حقوق ماهیانه، به محضر مرتضی رسید و از او درخواست نمود تا یکی از کتب علم نجوم را در محضر ایشان فراگیرد. مرتضی نیز پذیرفت، و ضمن تدریس کتاب، حقوق ماهیانه او را نیز برقرار ساخت.

آن مرد یهودی که تنها به طمع آن اندک مال به محضر مرتضی رسیده بود، اندک اندک در اثر معنویت استاد به اسلام مایل گشت، و تغییر دین داده مسلمان شد.^۱ برخی از حکیمان گفته‌اند: «حقّ استاد، بیشتر و مهمتر از حقّ پدر است؛ چرا که پدر تنها وسیله‌ای است تا صورت انسانی به فرزند بخشیده شود، اما استاد وسیله تحقق کمال انسانیّت و حقیقت آن است»^۲.

درباره مرحوم ملا حسینقلی همدانی، نوشته‌اند که او تمامی عمر شریف خویش را در تربیت روحی فضلا نهاده بود، و از اینرو تألیفات بسیار اندکی از ایشان پدید آمد. یکی از یاران آن بزرگمرد، در همین رابطه از ایشان پرسش کرد، و او پاسخ داد: وظیفه من تربیت طالبان است که آنان را به سر منزل کمال برسانم؛ از اینرو هرآنچه شاگردانم تألیف کنند، گویا تألیف من است.^۳

مرحوم امام خمینی نیز مرقوم داشته‌اند: «استاد اخلاق برای خود معین نمائید، جلسه وعظ و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید، خودرو نمی‌تواند مهذب شد، اگر حوزه‌ها همین‌طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فناست. چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است، لکن علوم معنوی و اخلاقی به تعلیم و تعلّم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلّم حاصل می‌گردد؟! کراراً شنیده‌ام سید جلیلی^۴ معلّم اخلاق شیخ انصاری بوده است.

شیخ طوسی در سن ۵۲ سالگی درس می‌رفته است، در صورتی که در سن بین ۲۰ و ۳۰ بعضی از این کتابها را نوشته است، کتاب تهذیب را گویا در همین سن و سال برشته تحریر

۱. فوائد الرضویة، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۲. فوائد الرضویة، ص ۸۲ و ۸۳.

۳. فوائد الرضویة، ص ۵۴۰.

۴. سید علی شوشتری .

درآورده، و در سن ۵۲ سالگی در حوزه درس مرحوم سید مرتضی حاضر می‌شده که به آن مقام رسیده است»^۱.

درباره مرحوم علامه حاج میرزا علی قاضی طباطبائی نیز آورده‌اند: «حاج میرزا علی آقای قاضی، قهرمان عرفان و سیر و سلوک و استاد علامه طباطبائی، فرموده است: اهم آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوی بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیر إلى الله سه سفر دیگر را طی کرده و گردش و تماشای او در عالم خلق، بالحق بوده باشد. کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، اگر برای پیدا کردن استاد این راه نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذارند تا پیدا کند، ارزش دارد؛ کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است»^۲.

استاد بزرگ علامه طباطبائی نیز می‌فرماید: «ما هر چه در این مورد داریم از مرحوم قاضی داریم، چه آنچه را که در حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم، و چه طریقی که خودمان داریم، از مرحوم قاضی گرفته‌ایم»^۳.

درباره مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نیز نوشته‌اند: «آقا میرزا جواد آقا ملکی بعد از دو سال تلمذ خدمت آخوند عرض کرد: من در سیر خود به جائی نرسیدم. آخوند در جواب از اسم و رسمش سؤال می‌کند. او تعجب کرده می‌گوید: مرا نمی‌شناسید؟ من جواد تبریزی ملکی هستم. ایشان می‌گویند: شما با فلان ملکی‌ها بستگی دارید؟ آقا میرزا جواد آقا چون آنان را خوب و شایسته نمی‌دانسته، از آنان انتقاد می‌کند. آخوند همدانی در جواب می‌فرماید: هر وقت توانستی کفش آنها را که بد می‌دانی پیش پایشان جفت کنی، من خود به سراغ تو خواهم آمد.

میرزا جواد آقا فردا که به درس می‌رود، خود را حاضر می‌کند در محلی پائین تر از بقیه

۱. جهاد اکبر، ص ۲۱۵ - ۲۱۷.

۲. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۷۶.

۳. یادنامه علامه طباطبائی، ص ۶۲.

شاگردان بنشینند، تا رفته رفته طلبه‌هائی که از آن فامیل در نجف بودند و ایشان آنان را خوب نمی‌دانسته، مورد محبت قرار می‌دهد؛ تا جائی که کفششان را پیش پای آنها جفت می‌کند. چون این خبر به آن طائفه که در تبریز ساکن بودند می‌رسد، رفع کدورت فامیلی می‌شود.

بعداً آخوند او را ملاقات می‌کند و می‌فرماید: دستور تازه‌ای نیست، تو باید حالت اصلاح شود تا از همین دستورات شرعی بهره‌مند شوی! ضمناً یادآوری می‌کند که کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهایی برای عمل کردن خوب است»^۱.

مرحوم محدث شهیر حاج میرزا عباس قمی درباره علامه مجلسی می‌نویسند: «والده محمد تقی (والد علامه محمد باقر مجلسی) عارفه صالحه بود. و از تقوایش نقل شد که وقتی شوهرش مقصود علی عازم سفری گردید، پسران خود ملامحمد تقی و ملامحمد صادق به جهت تحصیل علوم شرعی خدمت علامه ملاعبدالله شوشتری آورد، و استدعا کرد از آن بزرگوار در مراقبت آنها، پس از آن مسافرت کرد. سپس عیدی مصادف شد با آن ایام؛ جناب ملاعبدالله سه تومان به ملامحمد تقی داد و فرمود: صرف کنید در ضروریات معاش خودتان، عرض کرد؛ بدون اطلاع والده مجاز نیستیم. وقتی کیفیت امر به والده عرض شد، فرمود: پدر شما دکانی دارد که غله آن چهارده غازیکی است، و آن مساوی مخارج شماست؛ اگر این مبلغ را بگیرم حال شما در توسعه می‌شود و پس از آن، عادت اول را فراموش می‌کنید، و آن وقت به مخارج کم قانع نیستید.

چون خدمت مولانا این مطلب عرض شد، در حق آن جناب دعا کرده و دعای آن بزرگوار مستجاب شد، و این سلسله جلیله را از حامیان دین قرار داد؛ که از ایشان آن بحر مواج بیرون آمد»^۲.

در پایان، به برخی از حالات شماری از اساتید خود اشاره می‌نمایم؛ تا سرمشقی

۱. تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. فوائد الرضویة، ص ۴۱۱.

برای همه سالکان راه کمال باشد:

۱. استاد ما امام خمینی، در بالاترین درجات تقید به ظواهر شرع قرار داشت. ایشان گذشته از مستحبات معروفی مانند ادای نماز به جماعت، و در ابتدای وقت آن، و شب زنده‌داری، و خواندن قرآن و دعا‌های گوناگون، و پیشی گرفتن در سلام کردن، به بقیه مستحبات غیر مشهور نیز مقید بود. ایشان نزد شاگردان خود به برآوردن حوائج نیازمندان مشهور شده بود، و خود بارها می‌فرمود: «اگر احتیاج ضروری کسی را بدانم، باید در رفع آن تلاش نمایم. حتی اگر این تلاش منجر به فروختن لباسهای شخصی‌ام شود، باز نمی‌توانم از برآوردن حاجت یک انسان چشم‌پوشم!».

یکی از خاطرات فراموش‌نشده من از ایشان، اینست که روزی استاد، در حالی که بسیار محزون و پریشان بود، به مجلس درس آمد. آنروز ایشان در آغاز درس فرمود: «امروز برای بیان درس نیامده‌ام، آمده‌ام تا شما را نصیحتی کنم که گویا در شمار نصائح میرزای شیرازی بزرگ است؛ و آن اینکه: اهل علم باید به سه فضیلت علم، تقوی و عقل، آراسته باشند؛ حال اگر این سه را همزمان کسب نکنند، به ناگزیر باید تقوی و عقل را داشته، و یا حداقل از عقل کافی برخوردار باشند، تا بتوانند اسلام عزیز را بوسیله عقلشان حفظ کنند. از اینرو شما را سفارش می‌کنم که از عقل خود پیروی کنید، تا حوزه‌های علمیّه باقی و پابرجا بماند».

آنروز استاد مجلس درس را ترک کرد، چه به تب نوبه مبتلا شده بود. این تب ساعتی وجود ایشان را می‌گرفت، و پس از چند ساعت رفع می‌شد، اما دوباره برای ساعتهای متمادی ایشان را درگیر خود می‌ساخت. ابتلای ایشان به این بیماری، از آنرو بود که استاد اطلاع یافته بود برخی از شاگردانش، به غیبت یکی از مراجع تقلید و حمله به شخصیت ایشان پرداخته است؛ و در این راه از مقتضای عقل و تقوا فرارفته است.

ارتکاب این گناه، آنچنان بر استاد سنگین آمده بود، که تا چند روز بیمار بود و پس از آن، اندک اندک حالت طبیعی خود را بازیافت.

ایشان در پیراستن خود از رذائل و آراستن خود به فضائل نیز، آنچنان گام برداشته بود، که معتقد بود: «تمامی علوم - حتی علم توحید - تنها با تهذیب نفس فرادست انسان می آید و بس؛ و نفسی که به رذائل آلوده باشد، نمی تواند نور علم را در خود دریافت دارد».

سخن آن بزرگمرد در آغاز وصیت نامه سیاسی الهیستان نیز، نشان از وصول او به مقامات بسیار بالایی تجلیه و لقاء الهی دارد؛ به این سخن با انشاء آن بزرگ بنگرید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَجَلَّى بِأَحَدِيَّتِهِ مَعَ جَمِيعِ صِفَاتِهِ وَأَسْمَائِهِ حَتَّى الْمُسْتَأْثَرِ مِنْهَا الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، فَأَوْجَدَ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ هُمْ نُورٌ وَاحِدٌ.

و كَذَلِكَ تَجَلَّى بِأَحَدِيَّتِهِ مَعَ جَمِيعِ صِفَاتِهِ وَأَسْمَائِهِ حَتَّى الْمُسْتَأْثَرِ مِنْهَا الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، فَأَوْجَدَ الْقُرْآنَ؛ فَهَمَا الثَّقَلَيْنِ اللَّذَانِ يَتَّصِلَانِ عِنْدَ الْحَوْضِ اتِّصَالُ الْكَثَرَةِ بِالْوَحْدَةِ». این کلام، در غایت زیبایی و نوآوری است؛ و اگر پیش از این کسی دیگر آن را بر زبان آورده باشد، دست کم ما از آن اطلاعی نداریم.

۲. دیگر استاد ما، علامه طباطبائی نیز - که در شمار بزرگان فلاسفه و عرفای عصر بود -، از حالات معنوی خاصی بهره می برد. ایشان در سلوک راه کمال، تحت نظر استاد بزرگ مرحوم قاضی طباطبائی، به تهذیب نفس پرداخته و به مراتب بالایی از کشف و شهود رسیده بود.

ایشان خود نقل می فرمود که: «روزی یک حوری بهشتی با جامی در دست به سوی من آمد. من روی خود را از او گرداندم و او از سمت دیگری به طرف من آمد، من باز از او رو گرداندم و او باز از طرفی دیگر به سوی من آمد، اما سرانجام نا امید شد و رفت!». استاد در این حال با لبخندی بر لب می فرمود: «هرگاه آن ماجرا در ذهنم یادآوری می شود، بشدت برای آن حوری بهشتی متأثر می شوم!».

علامه طباطبائی، نقش استاد خود مرحوم قاضی در عبور از یکایک منازل را سخت بزرگ می داشت؛ بگونه ای که بارها می فرمود: «هر آنچه نزد ما یافت می شود، تنها و تنها از جناب استاد قاضی است!».

مرحوم علامه به هنگام مرگ، بارها تکرار فرمود: «بیدار باش، توجّه کن، بیدار باش، توجّه کن!».

بیاد دارم که در اوائل ابتلای ایشان به آخرین بیماری - که سرانجام به مرگ آن بزرگمرد انجامید -، به محضرشان شرفیاب شدم، و درخواست نمودم که سفارشی اخلاقی بفرمایند؛ ایشان هم فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۱: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم»؛ همیشه به یاد خدا باشید تا خدا هم شما را وانهد».

۳. دیگر استاد ما، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی نیز - که در شمار بزرگترین فقهای تشیع قرار داشت -، آنچنان به ظواهر شرع مقید بود، که تمامی شاگردانش این نکته را بوضوح در رفتار او مشاهده می‌کردند.

استاد چون بر کرسی تدریس فقه و یا اصول می‌نشست، چون دریائی متلاطم، موج بود؛ و هر لحظه مرواریدی از علم را نثار ساحل‌نشینان خود می‌کرد. اما فراتر از آن، اخلاق الهی او بود، که در تکمیل نفس شاگردان سخت مؤثر بود. او همیشه سفارش می‌کرد که: «از هوای نفس و لذّات دنیا بپرهیزید، و به ریاست دینی دل نبندید». او بصراحت می‌گفت: «من خود را برای این مرجعیت و ریاست آماده نکرده بودم، و ناخودآگاه به این ورطه فرو افتادم؛ ای کاش هیچگاه این ریاست مرا در خود نمی‌گرفت، تا همچنان تنها به درس و تهذیب نفس خود می‌پرداختم!».

او از الهام‌ها و مکاشفه‌های بسیاری برخوردار بود؛ اما همیشه تذکر می‌داد که اشتغالات مرجعیت، مانع از آن فیوضات ربّانی شده است. از اینرو با حسرت و تأسّف از روزگار فراغت خود یاد می‌فرمود!

به یاد دارم که استاد، در آخر عمر خود نیز هرچند در سنین پیری بسر می‌برد، اما بدون احتیاج به عینک، به راحتی به مطالعه می‌پرداخت. ایشان در این رابطه حکایت می‌فرمود که: «من در جوانی به ضعف چشم مبتلا شده بودم، بگونه‌ای که هیچ نوشته‌ای را

بدون عینک نمی‌خواندم. تا روزی از روزها که با عاشواری حسینی مصادف بود، کاروان عزاداران حسینی را دیدم که سینه زنان از محلی می‌گذشت. من مقداری از گلهای سر عزاداران را برداشتم و بر چشم خویشان مالیدم؛ پس از آن از چنان قوت بینائی ای برخوردار شدم، که بدون عینک تا امروز مطالعه کرده نیازی به عینک احساس نمی‌کنم».

این روح خضوع در برابر ائمه طاهرين و سوگواران آنها، تنها نتیجه سلوک و رسیدن به مراتب بالای کمال است؛ ورنه چنین عنایتی دست‌یاب هر نفس غیر مهذب نخواهد شد.

مراقبت دوست و نظارت او

نظارت دوست بر رفتار انسان، تأثیر بسزائی در سلوک دارد؛ بگونه‌ای که اگر تأثیر آن بیشتر از سائر مراقبت‌ها نباشد، کمتر از آن نیست. از این‌روست که در حدیث آمده: [۷۴] «المرء علی دین خلیله»^۱؛ : «انسان بر همان روش دوست خود خواهد بود» - . استفاده دوست از دوست سلوکی خود، و آنکه هریک از ایندو عیوب دیگری را به او بنمایاند، راه را برای انسان هموارتر و کوتاه‌تر می‌سازد.

دوست بد و ناشایست نیز از همین خاصیت برخوردار است. از نظر قرآن کریم چنین دوستی در شمار شیاطین قرار دارد، که راهزن انسان هستند: ﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۲ :

«از شر وسوسه و وسوسه‌گر نهانی * آن که در دلهای مردم وسوسه می‌کند * خواه از جنیان باشد یا از آدمیان».

از این‌رو، بر تو باد که دوستی برگزینی، که خوش نفس بوده تو را در این مسیر یاری

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۹۲.

۲. الناس، ۴ - ۶.

رساند؛ قیمت اینچنین دوستی از تمامی دنیا بیشتر است؛
و بر تو باد که از دوست ناشایست برحذر باشی، که از تمامی دنیا بدتر و پرضررتر
خواهد بود!

برخی از شروط استاد، در دوست سلوکی نیز باید وجود داشته باشد. این شروط
عبارتند از:
۱. عاقل بودن؛

چرا که احمق، نه تنها نفعی به انسان نمی‌رساند، که مایهٔ ضرر او نیز می‌شود. در
روایات آمده است: [۷۵] «إِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضُرُّكَ»؛ «نادان می‌خواهد که به تو نفع
رساند، اما تو را ضرر خواهد زد».

۲. یا خود عالم باشد و یا آنکه در مسیر تحصیل علم باشد؛
نادان غیر متعلم اما، بر سخن خطای خود پابرجا بوده بر رأی خود استبداد می‌ورزد؛ از
اینرو نه سودی می‌بخشد و نه راهی ارائه می‌نماید.
۳. سلامت نفس؛

و یا دست‌کم در مسیر سلامت نفس بودن نیز، از شرائط لازم برای دوست انسان
است. چه دوستی که از سلامت نفس و تقوا برخوردار بوده و یا حداقل خود در مسیر
تحصیل تقوی و سلامت نفس باشد، چون عقل و عمل نیکو را به این تقوا اضافه نماید،
می‌تواند خطاها و ناشایستی‌های انسان را به خوبی درک کرده، او را در این مسیر
هدایت نماید.

از اینرو، می‌توان چنین دوستی را همچون مثال و نمونه‌ای از استاد دانست، که با
نظارت بر رفتارهای انسان، او را در اصلاح این رفتارها یاری رسانده سیر او را سرعت
می‌بخشد.

چند آیه

درباره نظارت دوست

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۱:

«و از این پیش، در این کتاب بر شما نازل کرده ایم که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می کنند و آن را به ریشخند می گیرند با آنان منشینید تا آن گاه که به سخنی دیگر پردازند. و گر نه شما نیز همانند آنها خواهید بود. و خدا همه منافقان و کافران را در جهنم گرد می آورد.»

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ * قَالَتْ أَأُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾^۲:

«هر امتی که به آتش داخل شود امت همکیش خود را لعنت کند. تا چون همگی در آنجا گرد آیند، گروه هایی که پیرو بوده اند در باره گروه هایی که پیشوا بوده اند گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید: عذاب همه دوچندان است ولی شما نمی دانید پیشوایان به پیروان گویند: شما را بر ما هیچ برتری نیست، اینک به کیفر کارهایی که کرده بودید عذاب را بجشید.»

۱. النساء، ۱۴۰.

۲. الأعراف، ۳۸ و ۳۹.

﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾^۱:

«وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد».

﴿وَقَبَضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾^۲:

«و برایشان همدمانی مقدر کردیم و آنان حال و آینده را در نظرشان بیاراستند. و بر آنها نیز همانند پیشینیانسان از جن و انس، عذاب مقرر شد. زیرا زیانکار بودند».

چند حدیث

درباره نظارت دوست

[۷۶] قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى : «فَمَنْ نَجَالِسُ يَا رُوحَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَاهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»^۳؛

حواریون از حضرت عیسی پرسیدند: «ای روح الله! با چه کسی نشست و برخاست کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد، و سخنش علم شما را افزونی بخشد، و عملش میل شما را به قیامت زیاد کند».

[۷۷] رُوِيَ عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ أَنَّهُ قَالَ: «الْجُلَسَاءُ ثَلَاثَةٌ: جَالِسٌ تَسْتَفِيدُ مِنْهُ فَالْزِمُهُ،

۱. الفرقان، ۲۸ و ۲۹.

۲. فصلت، ۲۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۲۲.

و جَلِيسٌ تُفِيْدُهُ فَأَكْرَمُهُ، وَ جَلِيسٌ لَا تُفِيْدُهُ وَ لَا تَسْتَفِيْدُ مِنْهُ فَاهْرُبْ عَنْهُ»^۱؛

امام پنجم و یا امام ششم فرمودند: «همنشینان انسان سه دسته‌اند:

یا همنشین است که تو از او استفاده می‌کنی، اینچنین کسی را همواره همراهی کن؛

و یا همنشین است که از تو استفاده می‌کند، اینچنین کسی را اکرام کن و بزرگ‌دار؛

و یا همنشین است که نه به او فائده می‌دهی و نه از او فائده می‌ستانی، از اینچنین کسی

گریزان باش.»

[۷۸] عن أمير المؤمنين : «... إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَاضُّعُ ... وَ رَفِيقُهُ صُحْبَةُ

الْأَخِيَارِ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «علم را فضائل بسیاری است، سر علم تواضع کردن است ... و

دوست آن مصاحبت با نیکان می‌باشد.»

[۷۹] عن أبي عبد الله قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِيَ الْفَاجِرَ وَ لَا الْأَحْمَقَ وَ لَا

الْكَذَّابَ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «شایسته و سزاوار مسلمان نیست که با انسان بدکار و یا احمق

و یا دروغزن، پیمان برادری بسته دوستی نماید.»

[۸۰] عن أبي عبد الله أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَ لَا تَجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ

كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ»^۴؛

امام صادق فرمودند: «با کسانی که از خود مطلبی در دین خدا وارد می‌کنند،

همنشینی نکنید؛ چرا که نزد مردم در شمار آنان درمی‌آئید. پیامبر اکرم فرموده‌اند:

انسان بر دین دوست و همنشین خود خواهد بود.»

۱. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۰۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۱۷۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۷۶.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۷۵.

[۸۱] عن الصادق جعفر بن محمد قال: «يا سفيان أمرني والدي بثلاث و نهاني عن ثلاث، فكان فيما قال لي: يا بُنَيَّ مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ الشُّوْءِ لَا يَسْلَمُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «ای سفيان! پدرم مرا به سه چیز امر، و از سه چیز نهی فرمود؛ و در شمار سخنانش فرمود: ای فرزند عزیزم! کسی که با بدکار نشیند از رفتار و گفتار او تأثیر پذیرفته سالم نمی ماند».

[۸۲] عن الصادق عن آبائه قال: قال رسول الله: «... وَأَحْسِنُ مَصَاحَبَةَ صَاحِبِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «... با همنشین خود به خوبی همنشینی و همراهی کن، تا مسلمان باشی».

[۸۳] قَالَ الصَّادِقُ بَعْدَ ذِكْرِ الْأَئِمَّةِ: «وَدِينُهُمُ الْوَرَعُ... وَحُسْنُ الصُّحْبَةِ وَحُسْنُ الْجَوَارِ»^۳؛

امام صادق بعد از یادکرد از ائمه فرمودند: «روش آنان پرهیزگاری ... و خوبی در همراهی و خوش رفتاری در همسایگی است».

[۸۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا صَعَدَ الْمَنْبَرَ قَالَ: يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَنِبَ مَوَاحَاةَ ثَلَاثَةٍ: الْمَاجِنِ^۴ وَالْأَحْمَقِ وَالْكَذَّابِ».

امیرالمؤمنین چون بر فراز منبر می نشستند می فرمودند: «شایسته است که انسان مسلمان، از دوستی با سه نفر پرهیزد: کسی که بی پروا بوده هر سخنی را بر زبان می آورد، کسی که احمق است و کسی که دروغ زن می باشد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۷۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۶۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۸۷.

۴. الماجن: کسی که از هیچ کردار و گفتاری ابا ندارد.

[۸۵] قَالَ الْجَوَادُ: «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خَصَالٍ: تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يُنْصَحُهُ»^۱؛

امام جواد فرمودند: «انسان مؤمن به سه صفت سخت محتاج است: توفیق از جانب حضرت حق، و واعظی درونی، و قبول نصیحت از آنکس که نصیحتش می‌کند».

[۸۶] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «وَإِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ، فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَوَقَّرَ اللَّهُ وَأَحَبُّ أَحِبَّائِهِ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «برحذر باش از مصاحبت و همنشینی با فاسقان و بدکرداران، چراکه بدی به بدی ملحق می‌شود، و خداوند را بزرگ شمار و دوستان او را دوست بدار».

۳. درس پذیرفتن و عبرت‌گرفتن از سیره بزرگان و تاریخ

قرآن کریم به روشنی بر سیر در تاریخ و عبرت‌پذیری از حال‌گذشتگان اصرار کرده است. این کتاب آسمانی، علاوه بر آنکه در بیش از ده مورد به این مطلب امر می‌فرماید، داستانهای از حالات گذشتگان نیز نقل می‌فرماید، تا انسان از این حالات عبرت گیرد. شاید یک سوم تمامی قرآن کریم در حکایت این داستانها و تواریخ سپری شده باشد. از اینرو، در می‌یابیم که تأثیر این مسأله در اکتساب فضائل و دوری از رذائل، بسیار شدید بوده؛ اهتمام به آن آدمی را در این مسیر یاری می‌نماید.

نمونه را قرآن کریم نشان می‌دهد که چون برادران یوسف بر این سخن خود: «يُيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۳: «یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند، حال آنکه ما خود گروهی نیرومندیم. پدرمان

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸ ص ۳۵۸.

۲. نهج البلاغة - چاپ صبحی صالح -، خطبة ۶۹.

۳. یوسف، ۸.

در گمراهی آشکاری است» اعتقادی محکم یافتند و آن را باور کردند، دست به جنایت برده ابتدا نقشه قتل حضرت یوسف، و زان پس نقشه در چاه انداختن او را عملی کردند؛ و زان پس پدر خود را - که در شمار پیامبران الهی بود - نادان خواندند! و برادر خود را دزد؛ از اینجا دانسته می شود که کبر و حسد، چه گمراهی هائی در مسیر انسان پدید آورده او را چسان از مسیر هدایت دور می نماید. حضرت حق در این رابطه می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَشَاوَهُ فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱: «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و برگوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده ای؟ اگر خدا هدایت نکند چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ چرا پسند نمی گیرید؟».

آنگاه به نقل داستان همسر عزیز می پردازد؛ زنی که از زیبایی، ریاست، شوهر قدر تمند، و خلاصه همه آنچه هائی که زنان دیگر در آرزوی آن هستند، بهره مند بود؛ اما بخاطر آنکه از هواهای نفسانی و شهوات خود پیروی کرد، تمامی این نعمتها را از کف داد، و سرانجام از مقام خود به زیر افتاد.

آنگاه داستان حضرت یوسف ، عفت او، تقوا و صبرش، و سرانجام گذشت او از خطای برادران را حکایت می فرماید: ﴿قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي﴾^۲: «گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب من که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است. و چقدر به من نیکی کرده است آن گاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد».

۱. الجاثية، ۲۳.

۲. یوسف، ۱۰۰.

او گناه را به شیطان نسبت داد، و برادران خود را از این مسأله مبرا نمود؛ از اینرو، خداوند او را مرتبه‌ای بخشید که تنها با بخشش الهی حاصل می‌شود و از کوشش هیچ بشری بدست نمی‌آید!

کوتاه سخن آنکه: در این سوره، خداوند به ترسیم کبر و حسد و آثار این دو می‌پردازد، و صورتی از آنچه در اثر بی‌عفتی پدید می‌آید را، به نمایش می‌گذارد؛ در مقابل نیز از عفاف و بزرگواری سخن می‌گوید، و سرانجام یاد آور می‌شود که: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»^۱: «در داستانهایشان خردمندان را عبرتی است».

چند آیه

درباره عبرت‌پذیری از تاریخ و سیره گذشتگان

«وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا ءَاسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ * فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ»^۲:

«آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ چرا دستهایش را به دستبندهای طلا نیاراسته‌اند؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟ * پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکار بودند * چون ما را به خشم

۱. یوسف، ۱۱۱.

۲. الزخرف، ۵۰ - ۵۶.

آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همگان را غرقه ساختیم * آنان را در شمار گذشتگان و داستان برای آیندگان کردیم».

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهُمْ﴾^۱:

« آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنها بوده‌اند چگونه بوده است؟ خدا هلاکشان کرد و کافران نیز عاقبتی آن چنان خواهند داشت».

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲:

« آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنها می‌ایسته‌اند چگونه بوده است؟ مردمی که نیرویشان بیشتر و آثارشان در روی زمین فراوان‌تر بود. پس آن چیزها که به دست می‌آوردند سودشان نبخشید».

﴿فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ * وَأَمَّا عَادُ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكُّرًا﴾^۳:

«اما قوم ثمود به آن بانگ سهمگین هلاک شدند * و اما قوم عاد با وزش باد صُرسر به هلاکت رسیدند * تا آن را مایه اندرزتان گردانیم».

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۴:

«در داستانهایشان خردمندان را عبرتی است».

۱. محمد، ۱۰.

۲. غافر، ۸۱.

۳. الحاقة، ۵ - ۱۲.

۴. یوسف، ۱۱۱.

چند روایت درباره تاریخ و عبرت‌پذیری از گذشتگان

[۸۷] «فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ السَّاطِعِ»^۱؛
«ای بندگان خدا! موعظه پذیرید از عبرتهای نافع، و عبرت گیرید از نشانه‌های
روشن حق».

[۸۸] «فَاعْتَبِرُوا بُنُوزَكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»^۲؛
«عبرت پذیرید از اینکه در منازل آنانکه پیش از شما بوده‌اند وارد شده‌اید».

[۸۹] قَالَ الصَّادِقُ : «اعْتَبِرُوا بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا هَلْ بَقِيَ عَلَى أَحَدٍ؟ أَوْ هَلْ فِيهَا بَاقٍ مِنَ
الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ وَالْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالْوَلِيِّ وَالْعَدُوِّ؟ فَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَأْتِ مِنْهَا بِمَا مَضَى أَشْبَهُ
مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ»^۳؛

امام صادق فرمودند: «از آنچه که از دنیا گذشته است عبرت گیرید که آیا برای کسی
باقی مانده است؟ آیا در دنیا از گذشتگان انسانی برتر یا فروتر و ثروتمند و یا فقیر و دوست
و یا دشمن باقی مانده است؟ دنیای پس از این نیز همین‌گونه است، شباهت آن به دنیای
گذشته از شباهت آب به آب بیشتر است!».

[۹۰] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: «... كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ»^۴؛

۱. الآی: جمع آیه، دلیل روشن و آشکار.

۲. نهج البلاغة - چاپ عبده -، خطبة ۸۳.

۳. نهج البلاغة - چاپ صبحی صالح -، خطبة ۱۱۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۲۵.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۱۷۵.

امیرالمؤمنین فرمودند: «هر نظری که مایه عبرت‌گیری آدمی نشود، از روی سهو و بی‌توجهی بوده است».

[۹۱] عن أبي عبد الله قال: «كان أكثر عبادة أبي ذر -رحمة الله عليه- التَّفَكُّرُ والاعتبار»^۱؛ امام صادق فرمودند: «بیشتر عبادت ابوذر آن بود که به تفکر و عبرت‌پذیری بپردازد».

[۹۲] «ما أَكْثَرَ الْعِبْرُ وَاَقْلَ الْعِتَابُ»^۲؛

«عبرت‌ها چه بسیار و عبرت‌پذیران چه اندکند!».

[۹۳] «إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ»^۳؛

«مؤمن به دنیا به نظر عبرت‌پذیری نگاه می‌کند».

[۹۴] «أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَاَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ»^۴؛

«من دیروز همراه شما، و امروز مایه عبرت شما، و فردا جداشونده از شما خواهم بود».

[۹۵] «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ يَا بَلِيسَ إِذَا أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ»^۵؛

«عبرت‌گیرید از آنچه خداوند با ابلیس انجام داد، وقتی که عمل طولانی مدّت او را

باطل فرمود».

[۹۶] «دَخَلَ ابْنُ السَّمَاكِ عَلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ: عِظْنِي! ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ يَشْرِبُهُ. فَقَالَ لَهُ: نَاشِدُكَ

اللَّهُ، لَوْ مَنَعَكَ اللَّهُ مِنْ شُرْبِهِ مَا كُنْتَ فَاعِلًا؟ قَالَ: كُنْتُ أَقْتَدِيهِ بِنَصْفِ مُلْكِي! قَالَ: فَاشْرِبْهُ! فَلَمَّا

شَرِبَ قَالَ: نَاشِدُكَ اللَّهُ! لَوْ مَنَعَكَ اللَّهُ مِنْ خُرُوجِهِ مَا كُنْتَ فَاعِلًا؟ قَالَ: كُنْتُ أَقْتَدِيهِ بِنَصْفِ

مُلْكِي! قَالَ: مُلْكًا يُفْتَدَى بِهِ شَرْبَةُ مَاءٍ بِحَلِيقٍ أَلَّا يُنَافَسَ عَلَيْهِ»^۶؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۲۳.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۲۹۷.

۳. نهج البلاغة، حکمت ۳۶۷.

۴. نهج البلاغة - چاپ صبحی صالح -، خطبه ۱۴۹.

۵. نهج البلاغة - چاپ صبحی صالح -، خطبه ۱۹۲.

۶. شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد -، ج ۲ ص ۱۰۰.

«ابن سَمّاک بر رشید وارد شد. رشید از او درخواست نمود که مرا وعظ کن و در همان حال آبی برای نوشیدن خواست. ابن سَمّاک نیز بدو گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم! اگر خداوند تو را از نوشیدن این آب محروم سازد چه می‌کنی؟ گفت: نیمی از مُلک خود را می‌دهم تا بتوانم آب بنوشم! ابن سَمّاک گفت: بنوش. پس چون رشید آب را نوشید بدو گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم! اگر خداوند مانع از خارج شدن این آب از بدن تو شود چه می‌کنی؟ گفت: نیمی دیگر از مُلکم را می‌دهم تا بتوانم آن را از بدن خود خارج سازم! ابن سَمّاک گفت: مُلک و پادشاهی‌ای که به یک آب خوردن می‌ارزد، شایسته است که مورد افتخار قرار نگیرد و کسی از آن لذت نبرد!».

۴. دوستی در راه خدا

یکی از راههای تهذیب نفس و آراسته شدن به فضائل و پیراستن آن از رذائل - که به انجام تمامی واجبات و مستحبات، و دوری نمودن از محرمات و مکروهات خواهد انجامید -، تقویت حُب و دوستی حضرت حق در قلب سالک مسیر کمال است.

به پدر مهربان و مادر رئوف بنگر، که چگونه اگر خود به رذائلی نیز آلوده باشند اما نسبت به فرزندان خود تنها نیکی می‌کنند و بس!

برادر مهربان را ببین که اگرچه از غیبت دیگران احتراز نمی‌نماید، اما نه تنها به غیبت برادر خود نمی‌پردازد که دیگران را نیز از غیبت او باز می‌دارد!

همسر شایسته را بنگر که نه تنها راضی به شنیدن معایب همسر خود نمی‌شود، بلکه دائماً در صدد آن است که معایبش را پوشانیده او را از آنها مبرا سازد!

این محبت اگر در جامعه همچون خونی که در رگها جریان دارد به جریان افتد، بیشتر زشتی‌ها را اصلاح کرده آنها را به مصالح و نیکی‌ها تبدیل می‌نماید؛

بالاخر از این، آنکه انسانی که دوستدار هم‌نوع و جامعه خود می‌باشد، در این جامعه تنها نیکی‌ها را می‌بیند و از بدی‌ها خواه‌ناخواه چشم می‌پوشد.

آورده‌اند که لیلی در پی نذری که داشت، غذائی آماده نموده فقیران را به خوردن آن دعوت نمود. مجنون نیز ظرفی فرستاد تا اندک غذائی در آن نهند. لیلی اما چون دریافت که این ظرف متعلق به مجنون است، آن را شکست. مجنون چون این خبر بشنید به رقص در آمد! و از پی هم می‌گفت:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

از اینروست که اسلام، به تمامی علل و عوامل پیدایش و تقویت محبت سفارش فرموده؛ از هرآنچه موجب نقصان حب شود بازداشته است. حدیث معروف: [۹۷] «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱؛ - «هرکس که سرلوحه زندگی او اهتمام به امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست» -، ناظر به همین معنی است.

آیه شریفه: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۲؛ «پس وای بر آن نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگارند * آنان که ریا می‌کنند، * و از دادن زکات دریغ می‌ورزند».

نیز کسانی را که به رفع حوائج دیگران نمی‌پردازند، در شمار تارکان نماز قرار داده آنان را از صف مسلمانی خارج ساخته است.

سفارشات عجیب اسلام به رفع حوائج دیگران نیز، در همین شمار قابل بررسی است. به این حدیث نبوی بنگرید: [۹۸] «وَاللَّهِ لَقَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَ اعْتِكَافِهِ»^۳؛ - «به خدا قسم! برآوردن حاجت یک مؤمن برتر و بهتر از روزه داری یک ماه تمام و اعتکاف آن است!» - .

بنظر ما، آن تهدیدها نسبت به تارکان حوائج مردم، و این ترغیب‌ها به برآوردن آن، برای آن آمده است تا محبت را در جامعه افزونی بخشیده دل‌های مردمان را به هم نزدیک سازد.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

۲. الماعون، ۴ - ۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۶۶.

در پایان این مبحث، اشاره می‌کنم که این محبت اگر رنگی خدائی داشته در راه او - جلّ و علا! - باشد، همچون درختی استوار و شاداب، در هر بهار ثمره خود را ارزانی سالک کرده و رافزونی در مراتب می‌بخشد؛ اما اگر همین محبت در راه غیر حق باشد، همچون درختی پوسیده نه تنها ثمره‌ای نخواهد داشت، که محیط نفس انسان را آلوده و کثیف نیز می‌گرداند. دشمنی در راه خدا نیز صورتی همینگونه دارد؛ چه چون چنین باشد کمال بخش است، و چون در راه غیر او باشد مانع از کمال خواهد بود.

چند آیه

درباره دوستی در راه خداوند متعال

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱:
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدران و برادرانتان دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینند، آنها را به دوستی مگیرید و هر کس از شما دوستشان بدارد از ستمکاران خواهد بود».

۱. المائدة، ۵۴.

۲. التوبة، ۲۳.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۱:

«بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی‌خواهم. و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم، زیرا خدا آمرزنده و شکرپذیر است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از هیچ فسادى در حق شما کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند. و کينه‌توزى از گفتارشان آشکار است و آن کينه که در دل دارند بيشتراست از آنچه به زبان می‌آورند. آیات را براي‌تان آشکار ساختيم، اگر به عقل دريابيد».

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۳:

«نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند. پس هر که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید. و خدا شما را از خودش می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست».

چند روایت

درباره دوستی در راه خداوند متعال

[۹۹] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحِبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغُضْ فِي اللَّهِ وَ

۱. الشورى، ۲۳.

۲. آل عمران، ۱۱۸.

۳. آل عمران، ۲۸.

عَادٍ فِي اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا تُنَالُ وَلَا يَهُ اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ الْإِيمَانَ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَوَتُهُ وَ صِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ، وَ قَدْ صَارَتْ مَوَاحَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرُهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَ عَلَيْهَا يَتَبَاغُضُونَ وَ ذَلِكَ لِأَيُّغْنِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً^۱؛

پیامبر اکرم روزی به یکی از یاران خود فرمودند: «ای بنده خدا! در راه خدا دوستی کن و در راه او بغض بورز و در راه او دشمنی کن، چرا که تنها از این راه به ولایت الهی دست یافته می شود؛ و هیچکس هر چند بسیار نماز خواند و روزه گیرد، طعم ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه دوستی و دشمنی اش در راه خدا باشد. امروزه بیشتر دوستی های مردم در راه دنیا است، بر سر دنیا دوستی می کنند و بر سر آن دشمنی می ورزند؛ و این آنان را از خداوند بی نیاز نمی سازد».

[۱۰۰] قَالَ الصَّادِقُ: «لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ أَبْعَدَ الْخَلْقِ مِنْهُ فِي اللَّهِ وَ يُبْغِضَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ مِنْهُ فِي اللَّهِ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «هیچ یک از شما به حقیقت ایمان دست نمی یابد، مگر آنکه دورترین افراد نسبت به خود را در راه خدا دوست بدارد، و نزدیک ترین افراد نسبت به خود را در راه خدا مبعوض دارد».

[۱۰۱] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ قَامَ مَنَادٌ فَنَادَى يَسْمَعُ النَّاسُ فَيَقُولُ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ عُتْقُ مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: اذْهَبُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، قَالَ: فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: إِلَى أَيْنَ؟ فَيَقُولُونَ: إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ. قَالَ: فَيَقُولُونَ: فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: وَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِي اللَّهِ. قَالَ: فَيَقُولُونَ: نَعَمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۳۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۸ ص ۲۵۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۶.

امام سجاد فرمودند: «چون خداوند در قیامت تمامی مردم روزگاران مختلف را جمع فرماید، ندا دهنده‌ای فریاد کند: کجایند آنان که در راه خدا به یکدیگر محبت می‌ورزیدند؟! در این حال، گردنهای برخی از مردم افراشته می‌شود. پس به آنان گفته می‌شود: بدون حساب به بهشت روید! در این حال فرشتگان آنان را دریافته می‌پرسند: به کجا می‌روید؟ پاسخ می‌دهند: بدون حساب به بهشت می‌رویم! فرشتگان باز می‌پرسند: شما کدامین گروه از مردمید؟ می‌گویند: ما کسانی هستیم که در راه خدا به یکدیگر محبت می‌ورزیدیم! می‌پرسند: در آن دنیا چگونه عمل می‌کردید؟ می‌گویند: در راه خدا دوستی می‌نمودیم و در راه او دشمنی می‌کردیم. فرشتگان می‌گویند: بهشت بدون حساب، سزای خوبی برای عمل شماست!».

[۱۰۲] عن أبي جعفر قال: «إذا أردت أن تعلم أن فيك خيراً فانظر إلى قلبك، فإن كان يُحِبُّ أهل طاعة الله و يُبْغِضُ أهل معصيته ففیک خیر و الله يُحِبُّک. وإن كان يُبْغِضُ أهل طاعة الله و يُحِبُّ أهل معصيته فليس فيک خیر و الله يُبْغِضُک و المرء مع من أحب»؛ امام باقر فرمودند: «وقتی خواستی دریابی که آیانیکی در تو خانه گزیده است یا نه؟ به قلب خود بنگر؛ اگر قلبت عابدان را دوست و گناهکاران را دشمن می‌داشت، بدان که انسانی نیکو هستی، و خداوند تو را دوست می‌دارد؛ اما اگر عبادت‌پیشگان را دشمن و گناهکاران را دوست می‌داشتی، بدان که انسان نیکوئی نیستی و خداوند نیز تو را دشمن می‌دارد. انسان در گروه آنکس است که دوستش می‌دارد».

[۱۰۳] عن أبي جعفر قال: قال رسول الله: «وَدُّ الْمُؤْمِنُ لِمُؤْمِنٍ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ. أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «محبت مؤمن به مؤمنی دیگر در راه خدا، از برترین

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۵.

شاخه‌های ایمان است. بدانید که هرکس در راه خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمنی ورزد و در راه او ببخشد و در راه او از بخشش باز ایستد، خود در شمار برگزیدگان حضرت حق است».

[۱۰۴] عن أبي عبد الله قال: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَلْتَقِيَانِ فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»^۱؛ امام صادق فرمودند: «دو مسلمان با هم برخورد می‌کنند، در این میان آنکس برتر است که آن دیگری را بیشتر دوست داشته باشد».

[۱۰۵] عن أبي عبد الله قال: «كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «هرکس بخاطر دین دوستی نکند و بخاطر دین دشمنی نورزد، خود دین ندارد».

۵. ترسانیدن و امیدبخشیدن

یکی از اصول ثابت قرآن کریم و روایات اهل بیت، آنست که از روش ترسانیدن و نیز امیدبخشیدن، استفاده کنند. گویا قرآن و سنت، این راه را در شمار راههای موفق برای پیشبرد آدمی دانسته به تأثیر آن در نفس، سخت اعتقاد دارند. از اینروست که قرآن کریم، پیاپی انذار - ترسانیدن - و تبشیر - وعده نیکو دادن و امیدبخشیدن - را از روشهای مورد استفاده پیامبران ذکر می‌فرماید: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾^۳: «پس خدا پیامبران بشارت‌دهنده و ترساننده را بفرستاد»؛

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۴: «ما تو را که سزاوار هستی، به رسالت فرستادیم».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۷.

۳. البقرة، ۲۳۱.

۴. البقرة، ۱۱۹.

قرآن کریم چون حکمی را بیان می‌نماید، بلافاصله ثوابهای عظیم انجام آن حکم را برمی‌شمارد، و نیز عقابهای ترک آن را ذکر می‌فرماید. این روش از ابتدا تا انتهای قرآن کریم به روشنی به چشم می‌آید.

نمونه را به این دو آیه بنگرید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَأُخْرُؤُهُمْ هَٰذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از خبرها و راهبان اموال مردم را به ناشایست می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند. و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده‌روزی که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلوی و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید»؛

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».

اخلاق‌پژوهان مسلمان نیز بر همین روش رفته‌اند. از همین روست که آنان چون مثلاً رذیلت حسد را از نظر چیستی آن بیان می‌کنند، بلافاصله مفسد آن را برمی‌شمارند، و مشکلاتی که از پی آن پدید می‌آید را بیان می‌کنند؛ تا طالبان کمال بیشتر بتوانند از آن فاصله گرفته نفس خود را از آن بپیرایند.

توصیه دائمی آنان به سالکان نیز، همین بوده که از این روش برای نشان دادن درخت فضائل در نفس استفاده کنند؛ چه این روش آنان را زودتر به منزل مقصود رهنمون می‌شود.

۱. التوبة، ۳۴ و ۳۵.

۲. التحل، ۹۷.

در اینجا به شماری از این آیات اشاره می‌نمایم.

چند آیه

درباره ترسانیدن و امید بخشیدن

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱:

«آری. آنان که مرتکب کاری زشت شدند و گناهشان گرد بر گردشان بگرفت، اهل جهنمند و جاودانه در آن».

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾^۲:

«آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟».

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۳:

«ما برای کافران آتشی که لهیب آن همه را دربرمی‌گیرد، آماده کرده‌ایم و چون به استغاثه آب خواهند از آبی چون مس گداخته که از حرارتش چهره‌ها کباب می‌شود بخوراندشان، چه آب بدی و چه آرامگاهی بد».

﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ

۱. البقرة، ۸۱.

۲. التوبة، ۱۰۹.

۳. الکهف، ۲۹.

النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ^۱:

«و آنان که ترازویشان سبک باشد، به خود زیان رسانیده‌اند و در جهنم، جاوید ماندگانند آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند و لبانشان آماس کرده و برگشته است. آیا آیات من برایتان خوانده نمی‌شد و آنها را دروغ می‌انگاشتید؟ گویند: ای پروردگار ما، شوربختیمان بر ما غلبه کرد و ما مردمی گمراه بودیم ای پروردگار ما، ما را از این آتش بیرون آور. اگر دیگر بار چنان کردیم، از ستمکاران باشیم گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید».

﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ * لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ^۲﴾:

«بگو: زیان‌کنندگان کسانی هستند که در روز قیامت خود و خاندانشان را از دست بدهند. بهوش باشید که این زیانی آشکار است * بالای سرشان طبقات آتش است و در زیر پایشان طبقات آتش. این چیزی است که خدا بندگان خود را بدان می‌ترساند. پس ای بندگان من، از من بترسید».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳﴾:

«هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».

۱. المؤمنون، ۱۰۳ - ۱۰۸.

۲. الزمر، ۱۵ و ۱۶.

۳. التحل، ۶۷.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱:

«اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مواخذه‌شان کردیم».

۶. دوستی برای خدا

پیش از این، از «دوستی در راه خدا» سخن داشتیم. اکنون برسر آنیم که از «دوستی برای خدا»، به عنوان یکی از راههای تهذیب نفس سخن گوئیم.

این راه، برترین راهها بوده و هیچ راه دیگری همچون او روشن نبوده، سالکان را به آسانی به سرمنزل کمال رهنمون نمی‌شود. دوستی برای خدا، همچون نوری است که اگر در قلب خانه‌گزیند، شیطان را خواه‌ناخواه از آن اخراج کرده سیاهی را از صفحه‌ی نفس می‌زداید.

واقعیت آنست که بررسی کامل این موضوع به تألیفی جداگانه احتیاج دارد؛ ما در اینجا تنها به اختصار از این مطلب سخن می‌داریم، و اگر حضرت حق توفیق داد تا به تفصیل کتابی در این زمینه فراهم کنیم، آن را در شمار مجلدات همین مجموعه منتشر خواهیم ساخت.

این قسمت، در دو مبحث اصلی عرضه خواهد شد.

مبحث نخست

نخستین مبحث، به آن خواهد پرداخت که هرچند این نوع از حب، تنها از سوی

۱. الأعراف، ۹۶.

حضرت حق افاضه می‌شود، اما آن را مقدمات و زمینه‌هایی است که می‌باید سالک راه کمال، به فراهم آوردن آن بپردازد. از اینرو لازم است تا اندکی پیرامون آن مقدمات و زمینه‌ها توضیحی ارائه نمائیم.

مقدمات لازم برای بدست آوردن حبّ الهی

۱. تدبّر و تفکّر در اسماء و صفات برتر و نیکوی خداوند متعال

این مقدمه، مهمترین مقدمات تحصیل حبّ حضرت حق است. از اینروست که در شماری از آیات قرآن کریم و روایات و ادعیه معصومین، ضمن برشمردن نامهای او - جلّ و علا! -، به زیبایی آنها اشاره شده؛ تا آدمی بیشتر به آنها علاقه یافته به بهره‌برداری از آنها بپردازد.

قرائت آیات ابتدائی سوره حدید و انتهائی سوره حشر و تدبّر و تفکّر در آنها، در این میان از ارزش والائی برخوردارند؛ چراکه تدبّر در این آیات، بذر محبت به حضرت حق را در قلب انسان نهاده به رشد و شکوفائی آن کمک می‌نماید.

این مطلب، از آنروست که آدمی ذاتاً زیباپسند و زیبایی‌خواه است، و فطرتاً سر در پی زیبایی‌ها می‌نهد؛ از اینرو چون ذاتی را که تمامی صفات زیبا را در خود دارد دریابد، و معانی آن صفات را برای خود بازگو نماید، محبت آن ذات را بدست آورده هر لحظه در پی نزدیک شدن به او خواهد بود.

این مطلب، در شمار ثمرات و فوائد قرائت قرآن و ادعیه، بویژه دعای مباحله - نامبردار به دعاء سحر -، می‌باشد. از اینرو در اینجا با توصیه سالکان به مداومت بر خواندن دعای سحر در تمامی اوقات - و بویژه در سحرگاهان ماه رمضان -، به نقل آیات پیشگفته می‌پردازیم؛ تا از برکت بی‌مانند آن استفاده نمائیم:

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^۱:

«خداوند را تسبیح می‌گویند، هر چه در آسمانها و زمین است، و او پیروزمند و حکیم است * فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و بر هر چیز تواناست * اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست * اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. هر چه را در زمین فرو رود و هر چه را از زمین بیرون آید و هر چه را از آسمان فرو آید و هر چه را در آسمان بالا رود، می‌داند. و هر جا که باشید همراه شماست و به هر کاری که می‌کنید بیناست از شب می‌کاهد و به روز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و به شب می‌افزاید. و به هر چه در دلها می‌گذرد آگاه است.»

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۲:

«اوست خدایی یگانه. هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار و بخشاینده و مهربان است.

اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی‌بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است. و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزه است.

۱. الحديد، ۱ - ۶.

۲. الحشر، ۲۲ - ۲۴.

اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورت‌بخش است، اسمهای نیکو از آن اوست. هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است.»

۲. توجه به بخشنده‌بودن او

توجه به این مطلب که حضرت حق تنها کسی است که به انسان - و بلکه به تمامی عوالم وجود - در دنیا و آخرت نعمت بخشیده، و این بخشش نیز نه در پی استحقاق آنها، که تنها بواسطه فیض خود او بوده؛ در این مسیر کارآمد و فائده‌بخش خواهد بود. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۱: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟»

و باز می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

۳. توجه به توبه‌پذیری او

توجه به این نکته، که او توبه‌بندگان خویش را می‌پذیرد نیز، در این مسیر راهگشا است. او خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۳: «بگو: ای بندگان من که بر زیان

۱. لقمان، ۲۰.

۲. السجدة، ۱۷.

۳. الزمر، ۵۳.

خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد».

فراتر از این، او خود وعده فرموده که گناهان آنان را به حسنه تبدیل نموده، قلم عفو را یکسر بر آن گناهان جاری کند! ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱: «مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکیها بدل می‌کند».

توجه به این مطلب که: «بنده سزاوار عقاب است، اما پروردگار آنچنان به او علاقمند است که تنها با یک توبه، نه تنها او را عقاب نمی‌نماید که گناهانش را به ثواب مبدل می‌سازد!»، می‌تواند نهال دوستی حضرت حق را در دل بنده نشاند، او را به مراقبت از آن وادارد؛ تا سرانجام با استفاده از ثمرات آن، به بهشت حضرت حق وارد شود.

۴. پیگیری دائمی قرائت قرآن و دعا

دعا، سخن گفتن بنده با خداست؛ و قرآن، سخن خدا با بنده است؛ از اینروست که دعا را قرآن صاعد و قرآن کریم را کلام نازل خوانده‌اند. مکالمه و سخن گفتن دوسویه، محبت آفرین است، و شاید از علل تأکید قرآن کریم بر این مطلب، همین ایجاد محبت برای بنده باشد.

برخی از آیات قرآن کریم در این زمینه یگانه و منحصر به فرد است!؛ به این آیه - که از نظر لطافت هیچ نمونه‌ای ندارد -، بنگرید: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۲: «چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند»؛

۱. الفرقان، ۷۰.

۲. البقرة، ۱۸۶.

چه در این آیه، ضمیر متکلم که به خود حضرت حق بازمی‌گردد، هشت مرتبه تکرار شده؛ و این نشان از لطافت آن دارد، چه بنده را در مقام دعا مستقیماً در محضر حضرت حق قرار می‌دهد و بس.

بنا بر این، می‌توان گفت که اینگونه تأکیدات بر مداومت بندگان بر دعا، نشان از فوائد بیشمار آن برای او دارد؛ فوائدی که از جمله آنها می‌توان به همین مسأله ایجاد محبت اشاره نمود. آیه: ﴿فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾^۱: «و هر چه میسر شود از قرآن بخوانید. می‌داند چه کسانی از شما بیمار خواهند شد، و گروهی دیگر به طلب روزی خدا به سفر می‌روند و گروه دیگر در راه خدا به جنگ می‌روند. پس هر چه میسر شود از آن بخوانید»، بخوبی نشان از اهتمام قرآن کریم بر قرائت این کتاب آسمانی دارد.

۵. برپای داشتن نماز

این امر نیز، به شدت مورد تأکید اسلام است: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۲: «پس وای بر آن نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگارند»؛ و تکرار آن در هر شب و روز، در شمار واجبات شرع: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾^۳: «از هنگام زوال خورشید تا آن گاه که تاریکی شب فرا می‌رسد نماز را برپای دار، و نیز نماز صبحگاه را. و نماز صبحگاه را همگان حاضر شوند».

و خواندن نوافل نیز، برترین اعمال دانسته شده است. [۱۰۶] امام صادق فرمودند:

۱. المَزْمَل، ۲۰.

۲. الماعون، ۴ و ۵.

۳. الإسراء، ۷۸.

«... مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ»^۱؛ «بعد از شناخت حضرت حق، هیچ چیزی را برتر از نماز نمی‌دانم».

اهل دل، نماز را سیر بسوی حضرت حق و در حضرت حق و از حضرت حق می‌دانند؛ از اینرو نماز را معراج کامل انسان مسلمان دانسته‌اند. با تکبیر سیر به سوی خداوند آغاز می‌شود، و با قرائت بنده با حضرت حق و در محضر او خواهد بود - چه در این هنگام صدای او را می‌شنود -، و با اذکاری که می‌خواند، با او - جلّ و علا! - سخن خواهد داشت. از اینرو از ابتدای نماز تا انتهای آن، سیر فی الله خواهد بود؛

و با سلام نماز، از حضرت حق به سوی دیگران باز خواهد گشت؛ با این اراده که در این سیر جدید - یعنی سیر من الحقّ إلى الخلق و فی الخلق - خویشتن را از تمامی حجابهای ظلمانی و نورانی بازدارد، و هیچ ردیلتای را بر صحیفه نفس ننشاند.

نماز، برترین معراجی است که برای هر انسانی متصوّر است؛ و سرّ عشق‌بازی پیامبر اکرم با نماز، در همین نکته نهفته است.

این، اندکی از مباحث بسیار پردامنه این مبحث بود. ما امید به فضل خدای متعال می‌بریم، تا موفق شویم که بخشی از این مجموعه را به بیان اسرار عبادات اختصاص داده، به گوشه‌هائی از این مطلب اشاره نمائیم.

۶. خلوت‌گزینی با خداوند

این خلوت، از آرزوهای محبّان و تنها راه برای ایجاد عشق و محبّت، و استوار نمودن آن است. عشق‌ورزان را لذّتی فراتر از این لذّت نیست و گوارایشان باد؛ چه نیکو سروده است شاعری که گفت:

هَنِيئاً لِلرَّبِّابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ وَ لِلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ

۱. وسائل الشّیعة، ج ۳ ص ۲۵.

صاحبان نعمت را نعمتشان گوارا باد! و نیز گوارا باد بر عاشق بیچاره رنجی که جرعه جرعه می آشامد!

قرآن کریم، به این گروه از نمازگران مقام محمود را وعده فرموده است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۱: «پاره‌ای از شب را به نماز خواندن زنده بدار. این نافلة خاص تو است. باشد که پروردگارت، تو را به مقامی پسندیده برساند». از مصادیق تام و تمام مقام محمود، می‌توان حبّ الهی را بر شمرده که خداوند نصیب این گروه از نمازگزارانش می‌فرماید؛ هرچند می‌توان گفت که نزد اهل دل، این محبت تنها مصداق مقام محمود است و جز این، آن را مصداقی دیگر نیست؛ چرا که لذت‌بخش‌ترین لذائذ برای آنان، تنها و تنها مناجات با خداوند و سخن گفتن با اوست؛ و لذت‌بخش‌تر از آن، سخن گفتن محبوب با آنان است؛ و لذت‌بخش‌تر از آن، توجه محبوب به آنان و عشق‌ورزی او با سخن آنان است!

این امور تماماً در نماز شب به چشم می‌آید. چرا که نماز شب سخن گفتن آنان با او، و سخن گفتن او با آنان است؛ خلوت نمودن عاشق است با معشوق، و اظهار محبت معشوق است به این رازورزی دوسویه.

۷. پرداختن به واجبات و مستحبات، و اجتناب از محرمات، مکروهات و امور مشتبّه

[۱۰۷] در روایتی معتبر از امام باقر، چنین می‌خوانیم: «لَمَّا أُسْرِيَ النَّبِيُّ قَالَ: يَا رَبِّ! مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: ... وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا. إِنْ دَعَانِي أَحَبُّهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»^۲

۱. الإسراء، ۷۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۲.

«چون پیامبر اکرم به معراج برده شدند، سؤال نمودند: پروردگارا! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ حضرت حق فرمود: ... بنده من با هیچ امری به من نزدیک نمی شود که نزد من دوست داشتنی تر از واجبات باشد؛ پس از آن، بنده با مستحبات به من نزدیک می شود، تا آنگاه که من او را دوست خواهم داشت؛ در این حال من شنوائی او خواهم بود که بدان می شنود، و بینائی او که به آن می بیند، و گویائی او که به آن سخن می کند، و توانائی او که بدان انجام می دهد. این بنده اگر مرا بخواند اجابتش می کنم، و اگر درخواستی کند برآورده اش می سازم».

علامه بزرگوار مجلسی دوم، در کتاب شریف «مرآة العقول»، در ذیل این روایت بیانی از خود، و پس از آن سخنی از خواجه طوسی آورده، که هر دو در کمال اتقان است. ما در اینجا به نقل سخن این دو بزرگوار می پردازیم:

«إِنَّ الْعَارِفَ لَمَّا تَخَلَّى عَنْ شَهْوَاتِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ تَجَلَّى مُحَبَّةَ الْحَقِّ عَلَى عَقْلِهِ وَ رُوحِهِ وَ مَشَاعِرِهِ وَ قَوَّضَ جَمِيعَ أُمُورِهِ إِلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ رَضِيَ بِكُلِّ مَا قَضَى رُبُّهُ عَلَيْهِ، يَصِيرُ الرَّبُّ - سُبْحَانَهُ! - مُتَصَرِّفًا فِي عَقْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ قَوَاهِ، وَ يُدَبِّرُ أُمُورَهُ عَلَى مَا يُحِبُّهُ وَ يَرْضَاهُ، فَيُرِيدُ الْأَشْيَاءَ بِمَشِيَّةٍ مَوْلَاهُ؛ كَمَا قَالَ - سُبْحَانَهُ! - مُخَاطَبًا لَهُمْ: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱: «و شما جز آن نمی خواهید که خدا خواسته باشد»؛ و کما ورد في تأويل هذه الآية في غوامض الأخبار عن معادن الحكم و الأسرار و الأئمة الأخيار.

[۱۰۸] و رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ : «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»^۲؛

و كذلك يتصرف ربه الأعلى منه على سائر الجوارح و القوى، كما قال - سُبْحَانَهُ! - ، مخاطباً لَنَبِيِّهِ : ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۳: «و آن گاه که تیر می انداختی،

۱. الإنسان، ۳۰.

۲. مرآة العقول، ج ۱۰ ص ۳۹۳.

۳. الأنفال، ۱۷.

تو تیر نمی انداختی، خدا بود که تیر می انداخت؛ و قال - تعالیٰ! - : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱ : «آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهایشان است».

فَلذَلِكَ صَارَتْ طَاعَتُهُمْ طَاعَةَ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةَ اللَّهِ.

فَاتَّضَحَ بِذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ - تعالیٰ! - : «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ».

و هكذا سائر المشاعر يُدركُ بنوره و يَتيسَّرُ بَتيسُّره و تدبيره، كما قال - سبحانه! - :

﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُيسِّرَ﴾^۲.

و قال المحقِّق الطُّوسِيّ : «إِنَّ العارفَ إِذَا انْقَطَعَ عن نفسه و اتَّصَلَ بِالْحَقِّ رَأَى كُلَّ قُدْرَةٍ مُسْتَغْرَقَةٍ فِي قُدْرَتِهِ المَتَعَلِّقَةِ بِجَمِيعِ المَقْدُورَاتِ، وَ كُلَّ عِلْمٍ مُسْتَغْرَقٍ فِي عِلْمِهِ الَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ مِنَ المَوْجُودَاتِ، وَ كُلَّ إِرَادَةٍ مُسْتَغْرَقَةٍ فِي إِرَادَتِهِ الَّتِي لَا يَتَأَبَّى عَنْهَا شَيْءٌ مِنَ المُمَكِّنَاتِ، بَلْ كُلُّ وَجُودٍ وَ كُلُّ كَمَالٍ وَ جُودٍ صَادِرٍ عَنْهُ فَائِضٌ مِنْ لَدُنْهِ، فَصَارَ الْحَقُّ حِينَئِذٍ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ قُدْرَتَهُ الَّتِي بِهَا يَفْعَلُ، وَ عِلْمَهُ الَّذِي بِهِ يَعْلَمُ وَ جُودَهُ الَّذِي بِهِ يَجُودُ، فَصَارَ العارفُ حِينَئِذٍ مُتَخَلِّقًا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ فِي الْحَقِيقَةِ»^۳.

«عارف چون از درخواست‌ها و اراده‌های خود تهی گردد، و محبت حضرت حق بر عقل و روح و ادراکات او غلبه نماید، و تمامی امور خویش را به او وانهاد به تمامی آنچه او در حقیقت اراده فرموده راضی گردد؛ خداوند متعال در عقل و قلب و قوای او متصرف شده امور او را بنا بر آنچه خود می‌پسندد و بدان راضی است، تدبیر می‌فرماید. در اینجا اراده عارف در پرتو اراده حضرت حق قرار گرفته اشیاء را آنگونه که او اراده می‌فرماید، اراده می‌کند. خداوند متعال خود درباره اینان فرموده است: «و خود نمی‌خواهند مگر آنکه خداوند بخواهد».

۱. الفتح، ۱۰.

۲. اللیل، ۷.

۳. مرآة العقول، ج ۱۰ ص ۳۹۵.

این مطلب در برخی از اخبار مشکله معدنهای حکمت و اسرار که به تأویل این آیه پرداخته، بیان شده است. از پیامبر اکرم نیز روایت شده که ایشان فرمودند: «قلب مؤمن میان دو انگشت از انگشتان حضرت حق است، که هرگونه خواهد آن را دیگرگون می‌سازد».

و به همین ترتیب، او در بقیه جوارح و قوای او تصرف می‌فرماید، همانگونه که او خود در خطاب به پیامبرش فرمود: «و تو هنگامی که تیر می‌افکنی تیر را نیافکنده‌ای، بلکه خداوند است که تیر می‌زند»، و همچنین فرمود: «آنان که با تو بیعت می‌کنند بتحقیق که با خداوند بیعت می‌کنند، دست خداوند بالای دست آنان است». از اینروست که اطاعت از آنان، اطاعت خدا، و مخالفت با آنان مخالفت با خداست.

بدین ترتیب معنای حدیث قدسی «من شنوائی او می‌شوم که بدان می‌شنود»، آشکار می‌گردد؛

و به همین ترتیب بقیه مشاعر بواسطه نور او و تدبیر او ادراک می‌نمایند، که خود حضرت حق فرمود: «پس برای بهشت آماده‌اش می‌کنیم».

محقق طوسی نیز فرمود: «عارف چون از نفس خود منقطع و بحضرت حق متصل گردد، تمامی قدرتها را در قدرت او مستغرق و نابود می‌بیند، و تمامی دانشها را در علم او - که هیچ چیزی از آن پوشیده نیست -، محو می‌یابد؛ و همه اراده‌ها را در اراده او - که هیچ چیزی را توان مخالفت با آن نیست -، مستهلک می‌یابد؛ بلکه تمامی وجود و هر کمال وجودی را صادر از او و جوشان از ناحیه او می‌یابد. در این حال حضرت حق بینائی او که بدان می‌بیند، و شنوائی او که بدان می‌شنود، و قدرت او که بدان انجام می‌دهد، و دانش او که بدان می‌یابد، و بخشش او که بدان می‌بخشد، می‌گردد؛

در این حالت، عارف متخلّق به اخلاق خداوند شده است».

آنچه گذشت، خلاصه‌ای از مباحث مربوط به بخش اول بود؛ که به خاطر احتراز از طولانی شدن مبحث، آن را در همین جا پایان می‌دهیم.

مبحث دوم

فوائد نعمت حبّ الهی اّمّا، چنان است که نمی‌توان درباره آن سخنی گفت. این نعمت، از بالاترین نعمتهای الهی است؛ و اگر هیچ فائده‌ای جز وجود خودش بر آن مترتب نبود، باز کافی بود تا آن را در این شمار به حساب آوریم؛ چه محبت، لذیذترین اشیاء برای عارفان و نور چشم آنان است. آنها بواسطه این نعمت به قرب الهی می‌رسند، و به نعمتی جز آن چشم نمی‌دوزند؛ بواسطه آن در قیامت مست می‌شوند، و تا ابد از لذت آن مستی بدر نمی‌آیند. در قیامت نیز کامل شدن لحظه به لحظه آنان به همین نعمت است، چه سیر آنان در این سفر - : مِنَ الْحَقِّ فِي الْحَقِّ - به همین واسطه است؛ قلم اینجا رسید و سر بشکست!

ما را چه رسد که در این مقام سخن گوئیم و به نوشتن این عبارات دست بریم؟! اینجا اسراری است که تنها ویژه اهل الله است و ما را به حریم آن راهی نیست! خدایا! تو را به حق برترین عارفان جهان، پیامبر اکرم و خاندان مطهرش قسم می‌دهیم که قطره‌ای از این دریا را درکام ما ریز، و ما را نیز به این بارگاه راه ده!

* * *

در اینجا، شایسته است که برخی از فوائد این نعمت بزرگ را برشماریم:

فوائد حبّ الهی

۱. برکندن ریشه رذائل

محبت ریشه‌های رذائل را از قلب برکنده، درخت فضائل را جایگزین آن می‌نماید. حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۱: «خدا در درون

۱. الأحزاب، ۴.

هیچ مردی دو قلب ننهاده است».

این آیه، به خوبی نشان می‌دهد که چون حبّ خدا در قلبی مسکن گرفت، دوستی غیر او را از خانه بیرون کرده در آن غیر از صاحب خانه کسی دیگر را باقی نمی‌گذارد. این آیه نیز، به بیان همین معنی می‌پردازد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱: «بعضی از مردم خدا را همتایانی اختیار می‌کنند و آنها را چنان دوست می‌دارند که خدا را. ولی آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند».

۲. تحصیل مقام ذکر دائمی

اگر این نعمت در قلب کسی وارد شد، مقام ذکر دائمی نصیب او خواهد شد؛ که خود در شمار برترین نعمتها قرار دارد. چه خداوند خود وعده فرموده است که چنین کسی را به مقامات رفیع رساند: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۲ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^۳: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

اینان دائماً خود را در محضر حضرت حق دیده لحظه‌ای از او جدا نمی‌شوند. رسیدن به این مرتبه، برای کسانی که سر در پی سلوک نهاده‌اند در شمار لازمت‌ترین مقامات است؛ و چه خوش سروده‌اند:

حَيَالُكَ فِي عَيْنِي وَ ذِكْرُكَ فِي فَمِي وَ مَثَوَاكَ فِي قَلْبِي فَأَيْنَ تَغِيبُ؟^۳

۱. البقرة، ۱۶۵.

۲. التّور، ۳۶.

۳. الفتوحات المکیه، ج ۲ ص ۳۲۵.

«تصویر تو در چشمم، و یاد تو در دهانم، و منزل تو در قلبم است؛ از اینرو کجا و چگونه غایب شوی و مرا در حضرت خویشتن نداشته باشی؟!».

۳. جلوگیری از معصیت

چون این محبت به مراتب شدید خود رسد، از انسان مُحب هیچ معصیتی صادر نمی‌شود؛ چراکه مخالفت با او و محبت به او با هم ناسازگار نبوده هرگز در یک قلب جمع نمی‌شوند:

تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ^۱

«خداوند را معصیت می‌نمائی در حالی که دوستی او را اظهار می‌کنی، قسم به جان خودم این در میان کارها سخت بی‌سابقه است!؛ اگر حب و دوستی تو صادقانه بود هرآینه تنها اطاعتش می‌نمودی، چراکه عاشق مطیع معشوق خود است!».

۴. لذت‌بردن از عبادت

محب را هیچ لذت بدنی یا مالی بالاتر از عبادت نخواهد بود؛ حضرت حق خود می‌فرماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲: «تنها کسانی به آیات ما ایمان آورده‌اند که چون آیات ما را بشنوند به سجده بیفتند و پروردگارشان را به پاکی بستانند و سرکشی نکنند * از بستر خواب پهلوی تهی می‌کنند، پروردگارشان را با

۱. آمالی الصدوق: ۵۷۸، حدیث ۷۹۰.

۲. السجدة، ۱۵ - ۱۷.

بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده برایش اندوخته شده است».

۵. تحصیل خلوص

بدست آوردن خلوص نیز تنها از این راه ممکن است. خلوص را قدر و منزلتی است که تنها اهل آن از آن آگاهند؛ در این راستا همین بس که خلوص، معیار پذیرش تمامی کارها است؛ و هر عملی از آن رنگ نپذیرد، هرچند به ظاهر بزرگ باشد ارزشی نخواهد داشت.

از آنجا که محبت را مراتب و درجاتی چند است - و برخی از عارفان، مراتب آن را بیش از ده مرتبه دانسته‌اند -، از اینرو مراتب اخلاص نیز به همین صورت بوده هراندازه محبت اضافه شود، به خلوص نیز اضافه می‌شود؛ تا آنجا که بنده به مقامی رسد که بتواند اخلاص را در بالاترین مراتب آن بدست آورد. امیرالمؤمنین در همین مقام فرموده‌اند: [۱۰۹] «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ - : «تو را از سر ترس از آتش و یا از سر طمع در بهشت عبادت نمی‌کنم، بلکه یافتمت که شایسته عبادتی از اینرو به عبادت تو پرداختم» - .

۶. تحصیل مقام تسلیم

بدست آوردن مقام تسلیم و رضا نیز در این شمار است. این مقام نیز دارای مراتبی است، که تنها با شدت گرفتن محبت در قلب تشدید می‌شود؛ تا آنگاه که بنده به مقامی رسد، که بلا را نه تنها بلا نداند، که آن را از الطاف پنهان یا آشکار حضرت حق دریابد؛ بلکه الطاف پنهان او را از الطاف آشکارش لذیذتر یابد؛ حافظ چه نیکو سروده است:

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

بارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است

بارادت بکشم درد که درمان هم ازوست

و نیز چه خوش گفته‌اند!

اگر بر دیده مجنون نشینی بجز زیبائی لیلی نبینی

سخن منقول از حضرت زینب - سلام الله علیها - در مجلس ابن‌زیاد، که آنچنان
حزن‌آور و وحشت‌خیز بود که قلبها را قطعه قطعه می‌کرد، تنها از همین مقام تسلیم مطلق
خبر می‌دهد: «ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً»^۱: «هیچ چیز بجز زیبائی ندیدم!».

۷. فریفته نشدن به اعمال خود

یکی از آثار محبت، آنست که مُحب، عمل خود را هرچند در ظاهر بزرگ باشد در
مقابل محبوب کوچک و بی‌ارزش می‌بیند؛ از اینرو دائماً خجلت‌زده بوده عمل خود را
لائق بارگاه معشوق نمی‌یابد؛

از آنسو، هرآنچه از محبوب ببیند، هرچند به ظاهر کوچک باشد در نظر او بزرگ
است و ارزشمند؛ از اینرو باز در مقابل اَلطاف او خجلت‌زده و شرمگین است!.
محبان هرگز گرد مکر و هات نیز نمی‌گردند؛ چرا که آنرا در مقابل محبوبی که از آن نهی
نموده است، بزرگ می‌شمارند.

در بسیاری از روایات، از گریه‌های پیامبر اکرم در برابر گناهای که انجام داده‌اند،
سخن رفته است. در این روایات، ایشان خود را گناه‌کار خوانده‌اند و از حضرت حق طلب
پوزش کرده‌اند. این از آنروست که، ایشان در چنان مرتبه‌ای از محبت واقع شده‌اند که
توجه به غیر حضرت حق را نیز گناه برشمرده، از آن استغفار می‌کنند.

۱. مقتل مقرر، خطبه حضرت زینب .

۸. مهرورزی به مخلوقات الهی

مهرورزی به آفریدگان نیز، در شمار آثار این صفت است. چرا که هرکس چیزی را دوست بدارد، آثار آن را نیز دوست خواهد داشت. پیش از این به این بیت اشاره کرده ایم: بجهان خرم از آنهم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
این بیت و بسیاری از نظائر آن - که در متون نظم و نثر ادبیات فارسی و عربی بسیارند -، از همین مقام تراویده اند.

حضرت حق نیز با اشاره به آنچه اهل بیت عصمت و طهارت از مقام محبت محض انجام داده اند، می فرماید: «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»^۱: «و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می خوراندند * جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می کنیم و از شما نه پاداشی می خواهیم نه سپاسی».

۹. زمینه سازی برای برخی مقامات دیگر

بدست آوردن بسیاری از حالات عرفانی، که یکایک آنها در شمار غنائم بسیار ارزشمند است نیز، در گرو وجود محبت در قلب سالک است؛ حالاتی همچون خضوع، خشوع، تفکر و تدبّر، عبادت و دعاء و انابت، در این شمار است. به این حدیث بنگرید: [۱۱۰] «الرَّكَعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۲: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من دوست داشتنی تر است از دنیا و تمامی آنچه که در اوست»؛ آیا این سخن جز از چنین مقامی صادر شده است؟!.

۱. الإنسان، ۸ و ۹.

۲. وسائل الشّیعة، ج ۵ ص ۲۷۶.

۱۰. ورود به مراتب لقاء

مقام محبت، قلب انسان را عرش حضرت حق قرار داده تنها او را در آن به تخت حکومت می‌نشانند. این مرتبه، نخستین مراتب لقاء است.

[۱۱۱] حضرت ابا عبد الله حسین بن علی در دعاء عرفه می‌فرماید: «أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ»^۱: «خدایا! تو آن کسی هستی که اغیار را از قلوب دوستدارانت ستردی، تا غیر تو را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».



آنچه گذشت، ده فائده از فوائد محبت الهی بود؛ هرچند این در، دری است که هزار در دیگر از آن باز می‌شود، و چشمه‌ای است که هزار چشمه دیگر از آن می‌جوشد؛ چه هر یک از این مراتب را مراتبی دیگر است، و از هریک فوائدی چند حاصل می‌شود که تنها با سیر در آن مقامات، می‌توان به چندی و چونی آن پی برد.

به این سخنان مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بنگرید:

«و از جمله ابواب عظیمه ایمان، حبّ فی الله - جلّ جلاله! - و بغض فی الله - جلّ جلاله! - می‌باشد، و قد عقد له فی الوسائل و غیرها من کُتِبِ الْأَخْبَارُ بَاباً مُسْتَقِلاً، فَارْجِعْ إِلَيْهَا لَعَلَّكَ تَعْرِفَ عَظَمَتَهُ وَ تَأْخُذَ لِنَفْسِكَ نَصِيباً مِنْهُ! شَكِّي نِيسْتَ كَهْ مَحْبُوبِ أَوَّلٍ، ذَاتِ اقْدَسِ كِبْرِيَايِ - جلّ جلاله! - می‌باشد، بل و كُلُّ مَحَبَّةٍ لَا تَرْجِعُ إِلَى مَحَبَّتِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ. ثُمَّ بَعْدَهُ بَايْدَ هَرِ كَسِّ رَا اَيْنِ سُلْطَانِ عَظِيمِ الشَّانِ بِيَشْتَرِ دُوسْتِ دَاشْتَه بَاشْد، دُوسْتِ بَدَارْد.

پس اوّل محبوب بعد از واجب الوجود، وجود مقدّس ختمی مآب - صلوات الله عليه و

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸ ص ۲۲۶.

آله - می‌باشد، ثمَّ بعد امیرالمؤمنین ، ثمَّ الأئمة المعصومین ، ثمَّ الأنبياء و الملائكة، ثمَّ الأوصیاء، ثمَّ العلماء والأولیاء. و در زمان خودش اتقای زمانش را لا سیما اگر عالم باشد، ترجیح بدهد در محبت بر کسانی که بعد از اویند در درجه، و هكذا یتنزل. و لكن سعی نماید صادق باشد در این محبت، مرتبه آسانی نیست. اگر متفکر باشید خواهید فهمید که اگر آثار محبت در حرکات و سکنات ظاهر شد، شخص مدعی این محبت صادق است، و إلا فلا. لیکن گمان ندارم به کنه و لوازمش برسی، و حقیر هم بیش از این در وسع نیست.

الحاصل لا طریق إلى القرب إلا بشرع شریف في كل كلی و جزئی، والسلام^۱.
در اینجا، به برخی از آیات و روایات مربوط به این مبحث اشاره می‌کنیم.

چند آیه

درباره عشق به خداوند

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲:

«آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۳:

«بعضی از مردم خدا را همتایانی اختیار می‌کنند و آنها را چنان دوست می‌دارند که خدا را. ولی آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند».

۱. تذکرة المتّقین، ص ۲۱۳.

۲. یونس، ۹۲.

۳. البقرة، ۱۶۵.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۱:

«بگو: اگر پدرانتان و فرزندانانتان و برادرانتان و زنانتان و خویشاوندانتان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید، و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید برای شما از خدا و پیامبرش و جهادکردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد. و خدا نافرمانان را هدایت نخواهد کرد».

چند روایت

درباره عشق به خداوند

[۱۱۲] عن أبي عبد الله قال: «كَانَ فِيمَا نَجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنْ قَالَ لَهُ: يَا بَنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي، أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خُلُوَ حَبِيبِهِ؟ هَا أَنَا ذَا يَا بَنَ عِمْرَانَ مُطَّلِعٌ عَلَى أَحَبَّائِي إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ حَوَّلْتُ أَبْصَارَهُمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ مَثَلْتُ عَقُوبَتِي بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ، يَخَاطِبُونِي عَنِ الْمَشَاهِدَةِ وَيَكَلِّمُونِي عَنِ الْحُضُورِ، يَا بَنَ عِمْرَانَ! هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ وَ ادْعُنِي فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيباً مُجِيباً»^۲؛

امام صادق فرمودند: «در شمار سخنانی که خداوند با موسی بن عمران به آرامی گفتگو کرد، آن بود که فرمود: ای فرزند عمران! هرکس گمان کند که مرا دوست دارد اما

۱. التوبة، ۲۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۴.

چون شب فرارسد خوابیده و از من غافل می‌شود، دروغ گفته است؛ آیا نه چنان است که هر عاشقی دوست دارد با معشوق خود خلوت گزیند! ای موسی! من اینگونه بر دل‌های دوستدارانم آگاهم، که چون شب فرا رسد چشم‌هایشان از قلبشان گشته بسوی من متوجّه می‌شود و عذاب من در مقابل آنان به نمایش درمی‌آید، آنان بر اساس مشاهده و حضور در محضر من با من به سخن و مکالمه می‌پردازند. ای موسی! از قلب خود خشوع و از بدن خود خضوع و از چشم خود اشک در تاریکی شب را نصیب من گردان، تا مرا نزدیک به خود و پاسخ دهنده به خود بیابی.»

[۱۱۳] عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: مَا أَحَبَّ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَصَاهُ. ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ:

تُعَصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لَمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ^۱

امام صادق فرمودند: «خداوند را دوست نمی‌دارد آنکس که او را معصیت و نافرمانی می‌کند؛ آنگاه این دو بیت را به عنوان گواه سخن خود خواندند:

خداوند را معصیت می‌نمائی در حالی که دوستی او را اظهار می‌کنی، قسم به جان خودم این در میان کارها سخت بی‌سابقه است؛

اگر حب و دوستی تو صادقانه بود هر آینه تنها اطاعتش می‌نمودی، چرا که عاشق مطیع معشوق خود است.»

[۱۱۴] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ

الْعَبِيدِ. وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «بندگان خدا بر سه دسته‌اند:

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۴.

گروهی که خدا را از سر ترس به پرستش گرفته‌اند، این پرستش بردگان است؛ و گروهی که خداوند را بخاطر ثوابش عبادت کرده‌اند، این عبادت اجیران است؛ و گروهی که خداوند را از سر دوستی او به پرستش گرفته‌اند، که این عبادت آزادگان است؛ و این برترین عبادات است».

[۱۱۵] رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَيْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ وَلَدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هیچکس به ایمان خالص به خدا دست نمی‌یابد، تا آنگاه که خداوند نزد او از جان خودش و پدرش و مادرش و فرزند و خاندان و مالش، و از تمامی مردم محبوب‌تر باشد».

[۱۱۶] قَالَ الصَّادِقُ : «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسَكِّنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۲؛
امام صادق فرمودند: «قلب حرم خداست، از اینرو در حرم خدا غیر او را ساکن مگردان.

[۱۱۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَحَبَّبَ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ، فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، إِذَا دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»^۳؛

پیامبر اکرم فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: هیچ بنده‌ای بوسیله چیزی محبوب من نشد، که آن چیز را بیشتر از واجبات دوست داشته باشم. پس از آن، بنده

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۲.

بوسیله نوافل و مستحبات محبوب من می شود؛ در اینحال من شنوائی او خواهم بود که بدان می شنود، و بینائی او که به آن می بیند، و گویائی او که به آن سخن می کند، و پای او که بدان می رود؛ چون مرا بخواند اجابتش می کنم، و اگر درخواستی از من کند برآورده اش می سازم».

[۱۱۸] فی أخبارِ داودَ : «یا داودُ! أبلغ أهلَ أرضي إني حبيبٌ من أحبَّني و جليسٌ من جالسني و مؤنسٌ لمن أنسَ بذكري و صاحبٌ لمن صاحبني و مختارٌ لمن اختارني و مطيعٌ لمن اطاعني، ما أحبَّني أحدٌ أعلمُ ذلكَ يقيناً من قلبه إلا قبلته لِنفسي و أحبَّته حباً لا يتقدَّمه أحدٌ من خلقي، من طلبني بالحقِّ و جدني و من طلبَ غيري لم يجدني».

در احادیث قدسی مربوط به حضرت داود وارد شده است که، خداوند به او فرمود: «ای داود! به مردمان خبر ده که من دوستدار کسی هستم که مرا دوست بدارد، و همنشین کسی هستم که همنشین من باشد، و مونس کسی هستم که با نام من انس گیرد، و همراه کسی هستم که همراه من باشد، و کسی که مرا برگزیند او را برخواهم گزید، و هر کس حرف مرا شنوا باشد از او شنوائی کنم. هیچ کس مرا به حقیقت دوست ندارد مگر آنکه او را برای خود می پذیرم، و چنانش دوست می دارم که هیچیک از آفریدگانم بر او پیشی نگیرد. هر کس بدرستی مرا جستجو نماید خواهم یافت، و هر کس غیر مرا بطلبد مرا نخواهد یافت».

چند دعا

درباره عشق به خداوند متعال

[۱۱۹] «إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»^۱؛
«پروردگار من و آقا و ارباب و پرورش دهنده من! بر عذاب تو صبر کنم اما چگونه بر
دوری از تو صبر نمایم!».

«یا مولایِ بِذِکْرِكَ عاشِ قلبی و بِمُنَاجَاتِكَ بَرَدْتُ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّي»^۲؛
«اربابم! بواسطه یاد تو قلب من زنده مانده، و بواسطه مناجات ترس عذابت را بر من
سرد و آسان ساخته‌ای».

[۱۲۰] «لَإِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَاخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ»^۳؛
«اگر مرا به آتش وارد سازی، جهنمیان را از عشق خود نسبت به تو خبر می‌دهم».
[۱۲۱] «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ ... وَ شَوْقًا إِلَيْكَ»^۴؛
«خدایا! من از تو درخواست می‌نمایم که قلب مرا از عشق به خود ... و از شوق بسوی
درگاه خود مالا مال سازی».

[۱۲۲] «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ
أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»^۵؛
«پروردگارا! انقطاع کامل بسوی خود را نصیب من فرما، و دیدگان قلبهایمان را به نور
نگاهش به سوی تو روشن فرما، تا آنجا که بصیرت قلبها حجابهای نورانی را بشکافد و به
معدن عظمت متصل شود، و روحهای ما به عزّ قدس تو معلق گردد».

۱ . مفاتیح الجنان، دعاء کمیل.

۲ . مفاتیح الجنان، دعاء ابو حمزه.

۳ . مفاتیح الجنان، دعاء ابو حمزه.

۴ . مفاتیح الجنان، دعاء ابو حمزه.

۵ . مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

قسمت اول

بررسی‌هایی پیرامون

فضائل و رذائل اخلاقی

مقدمه

منظور از اخلاق و اخلاقیات

اکنون با پایان یافتن بخش مقدماتی کتاب حاضر، به تحریر قسمت نخست آن می‌پردازیم. در این قسمت، فضائل و رذائل اخلاقی - صفات اخلاقی - را به بررسی گرفته، پیرامون چیستی هریک سخن خواهیم داشت؛

در قسمت دوم اما، این بررسی‌ها را درباره فضائل و رذائل اخلاقیات - اعمال نیک و بد - پی می‌گیریم.

همانگونه که پیش از این نیز اشاره کردیم، منظور از اخلاق همان صفات؛ و مراد از اخلاقیات، اعمالی است که در نتیجه این صفات انجام می‌شود؛ از اینرو هم اخلاق و هم اخلاقیات به دو قسمت عمده فضائل / شایست‌ها، و رذائل / ناشایست‌ها تقسیم می‌شود. ما نخست از اخلاق - که همچون چشمه‌ای، تولید اخلاقیات را در پی خود دارد - سخن می‌گوئیم؛ و زان پس به اخلاقیات می‌پردازیم. شرافت فضائل نسبت به رذائل نیز، اخلاق‌پژوهان را بر آن داشته است که نخست از آنها، و سپس از رذائل سخن کنند؛ ما نیز در این کتاب، همان روش معمول آنان را پیگیری می‌کنیم.

فصل اوّل

فضیلت نخست: یقین

رذیلت نخست: شک و تردید

فضیلت نخست:

یقین

یقین درمقابل شک و تردید بوده؛ یکی از مراتب علم به شمار می‌آید. توضیح آنکه: دانشهای نظری که مربوط به امور محسوس نمی‌باشد، هرچند عقل بواسطهٔ برهان و دلیل کاملاً بدان ایمان دارد، اما گاه بوسیلهٔ قوای واهمه و یا خیال، دستخوش شک و تردید می‌شود. به عنوان نمونه، عقل انسان به آنکه مردگان همچون جمادات بوده هیچ ضرری برای کسی نخواهند داشت، یقین دارد؛ اما وهم این نکته را نپذیرفته گاه مرده را برای انسان بصورت کسی که حرکت می‌کند و می‌تواند ضرری به انسان برساند، به تصویر می‌کشد.

علم آدمی اما، گاه به مرتبه‌ای از اطمینان می‌رسد و بگونه‌ای در قلب رسوخ می‌یابد، که قلب نیز همچون عقل به آن ایمان یافته هیچ تردیدی در آن رسوخ نخواهد کرد؛ در اینحال شک و وهم را بدان راهی نخواهد بود و هیچ اندیشهٔ بنیان‌کنی به آن نزدیک نخواهد شد. راغب اصفهانی در کتاب «مفردات ألفاظ القرآن کریم» خویش، دربارهٔ یقین می‌نویسد: «یقین ... سکون فهم بهمراه ثبات حکم در عقل است، حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^۱: «ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده

می‌سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی، و لکن می‌خواهم که دلم آرام یابد».

راه بدست آوردن یقین

در غیر امور معنوی، یقین تنها از راه حس بدست می‌آید. از اینرو هر علمی که به حس ختم شده و بوسیله آن ادراک شود، یقینی بوده از تردید برکنار خواهد ماند. علم انسان به آنکه دو امر متناقض امکان اجتماع بایکدیگر را نخواهند داشت، در همین شمار است. نیز در قرآن کریم به همین مناسبت بارها از مرگ به عنوان یقین یاد شده است: ﴿حَتَّى أَتَنَّا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۱: «تا مرگ ما فرا رسید * پس شفاعت شفاعت‌کنندگان سودشان نبخشید».

در معنویات اما، یقین تنها از راه دوری‌کردن از محرّمات و مکروهات و امور شبهه‌برانگیز، و نیز انجام واجبات و مستحبات حاصل می‌شود. ستردن رذائل از نفس و پیراستن آن به فضائل، راهی است که هم انجام واجبات و ترک محرّمات را برای آدمی میسر می‌سازد، و هم او را به مرتبه یقین می‌رساند.

قرآن کریم خود در آیاتی چند به این مسأله اشاره فرموده است؛ به این آیات بنگرید: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۲:

«و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد».

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۳:

«اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد».

۱. المدثر، ۴۷ و ۴۸.

۲. الحجر، ۹۹.

۳. الأنفال، ۲۹.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾^۱:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا شما را از رحمت خویش دو بار مزد بدهد. و شما را نوری عطا کند که در روشنائی آن راه بجوید».

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۲:

«آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون‌شدن را نمی‌داند».

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳:

«خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد».

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾^۴:

«این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست».

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۵:

«و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد».

نمونه‌های این آیات و نیز روایاتی که به این مضمون وارد شده است، بسیاراند؛ ما پس

۱. الحديد، ۲۸.

۲. الأنعام، ۱۲۲.

۳. البقرة، ۲۵۷.

۴. البقرة، ۲.

۵. الثور، ۴۰.

از این به برخی از این روایات اشاره خواهیم نمود.

سری که در این مطلب نهفته است، آنست که از سوئی افاضه الهی نیازمند به استعداد و قابلیت است که توان پذیرش این افاضه را داشته باشد؛ و از سوئی دیگر نفس بانزدیک شدن به حضرت حق، از اتساع وجودی و قابلیت بیش از پیش بهره‌مند شده، توان پذیرش این افاضه را می‌یابد؛ و نیز چون از بارگاه ربوبی دوری‌گزیند، استعداد دریافت این افاضات را از دست خواهد داد؛

از اینرو، نفسی که بوسیله رذائل نفسانی به ظلمت آلوده شود، شایستگی آنکه محل افاضات حضرت حق شود را از دست خواهد داد؛ و بدین ترتیب نمی‌تواند هدایت خاص او را پذیرفته نور او را پذیرا شود.

از اینرو، نفس باستردن رذائل از خود و آنگاه با آراستن خویش به فضائل - که از سوئی با تقوا، و از سوئی دیگر با اعمال شایسته حاصل می‌شود -، مستعد پیشواز از افاضات خاصه حضرت حق شده هدایت او را دریافت می‌نماید.

بدین ترتیب، نفس مدارج دریافت افاضات الهی را طی می‌کند، تا به مقام لقا رسیده خود به معدن نور الهی تبدیل شود؛ در اینحال می‌تواند برتری مطلق او و فروماندگی و ضعف تمامی آنچه جز اوست را، ادراک نماید.

[۱۲۳] در حدیثی از پیامبر اکرم - چنین به این مطلب اشاره شده است: «وَلَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ «اگر چنین نبود که شیاطین گرداگر قلبهای آدمیزادگان حرکت می‌کردند، آنان می‌توانستند به ملکوت آسمانها و زمین نظر کنند».

و باز در این آیه شریفه، به همین مرتبت والا اشاره شده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۲: «بدین سان به ابراهیم ملکوت

۱. جامع السعادات، ج ۱ ص ۱۲۶.

۲. الأنعام، ۷۵.

آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد».

بر اساس آنچه گذشت، دریافتیم که:

اولاً: این صفت در شمار برترین صفات انسانی و والاترین آنها قرار دارد؛ بلکه می‌توان گفت که دیگر صفات انسانی بر حصول این صفت توقّف دارد. حدیث شریف [۱۲۴] امام صادق: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ»^۱؛ «ایمان برتر از اسلام، و یقین برتر از ایمان است، و هیچ چیزی کم‌یاب‌تر و پربه‌تر از یقین نیست» - نیز، به همین مطلب اشاره می‌کند.

و ثانیاً: یقین را پهنه‌ای بلند و مراتبی گوناگون است، بگونه‌ای که در برخی از روایات، مراتب آن را هفت و در برخی دیگر نه و در برخی دیگر ده و در برخی دیگر مراتب آن را غیر قابل شمارش و نامتناهی دانسته‌اند.

پس از این، به برخی از این روایات اشاره خواهیم کرد.

با اینحال ائمه اهل دل به تبعیت از قرآن کریم، یکصد آن را به سه بخش:

۱. علم الیقین؛

۲. و عین الیقین؛

۳. و حقّ الیقین، تقسیم کرده‌اند.

مراد آنان از «علم الیقین»، یقینی است که بواسطه مشاهدات حسی و استدلالات اینگونه بدست می‌آید. در این شمار است یقین به مرگ، که بواسطه مردن افراد بدست می‌آید؛ و نیز یقین به وجود آتش در مکانی خاص، که در نتیجه دیدن دود در آن نقطه حاصل می‌شود.

نیز مراد آنان از «عین الیقین»، یقینی است که بواسطه دیدن به چشم یا بصیرت انسانی حاصل می‌شود. یقین به مرگ در اثر دیدن صحنه احتضار، و یقین به وجود آتش در اثر دیدن حسی خود آتش، نمونه‌های اینگونه از یقین است.

۱. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۱۳۵.

«حقّ الیقین» امّا، یقینی است که با درگیر شدن خود انسان با موضوع یقین، حاصل می‌شود. یقین به مرگ برای انسانی که خود طعم آن را چشیده، و نیز یقین به آتش برای کسی که خود در میانه آن افتاده است، حقّ الیقین نامیده می‌شود.

اضافه می‌کنیم که این مراتب سه گانه را نیز، مراتب دیگری است که نشان از قوّت و ضعف آن یقین دارد. بدین ترتیب - همانگونه که گذشت -، مراتب یقین را پایانی نیست و پهنه بلند آنرا کناری نمی‌باشد.

این مراتب سه گانه، در برخی از آیات قرآن کریم نیز مورد اشاره واقع شده است. به این آیه شریفه بنگرید:

﴿سُئِرِهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۱

«زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است. * آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟».

بهوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند. بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد».

صدر آیه نخست به علم الیقین، و ذیل آن به عین الیقین اشاره می‌نماید؛ و آیه دوم نیز حقّ الیقین را به نمایش گذارده است.

فوائد یقین

یقین را فوائد بسیاری است: چه بسیاری از فضائل از آن سرچشمه می‌گیرد و بر وجود آن متوقّف است: تفصیل این مطلب پس از این خواهد آمد.

اما در اینجا تنها اشاره می‌کنیم، که توکل، وانهادن امور به حضرت حق، پشت گرمی به حضرت او، انقطاع از مردم، پذیرش قضای الهی، و دیگر صفات نیکو - همچون شجاعت و بخشش و ... -، تنها و تنها از یقین سرچشمه می‌گیرد و بس.

بدست آوردن مقام خضوع و خشوع، و پرداختن به وظائف بندگی انسان در مقابل حضرت حق نیز، از پس حصول یقین بوجود خواهد آمد.

آنچه در این میان اما از ارزش بیشتری برخوردار است، آنست که یقین انسان را از تمامی اعمال حرام و مکروه باز می‌دارد، و او را به سوی تمامی اعمال شایسته گسیل می‌نماید. این مطلب چنان در نفس یقین‌مند گسترش می‌یابد، که حتی او را از پرداختن به غیر خدا و التفات به دنیای فرومایه نیز باز خواهد داشت؛ از اینرو چنین انسانی امور مباح را نیز ترک نموده استغفار را بر چنین اعمالی واجب می‌شمارد.

گویا استغفارهائی که از پیامبر اکرم نقل شده است نیز، از همین باب بوده است. کوتاه سخن آنکه: یقین همچون سد و دژی است که انسان را در حریم خود حفظ نموده، مسیر کمال را برای او روشن می‌سازد. توضیح آنکه: آدمی نیازمند به دژی است که او را از انجام شهوات باز دارد، تا سرانجام به هلاکت نیفتد. سد بودن اما وظیفه‌ای است که بر عهده این چند امر - که همزمان بوسیله عقل و شرع پذیرفته و امضاء شده -، نهاده شده است.

امور بازدارنده از شهوات

۱. عقل

که حجت درونی و پیامبر باطنی و ودیعه الهی در انسان است. عقل نه تنها انسان را از انجام ناشایسته‌ها باز می‌دارد، که او را از گرایش به محرّمات نیز منع می‌نماید. از همین روست که در آیات بسیاری از قرآن کریم، به گونه‌های متفاوت به پیروی از عقل دعوت شده است: ﴿أَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ﴾ و ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾، ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾ و

از همین روست که خداوند، به کسانی که سر از تبعیت عقل نییچیده‌اند، بشارت به جنت داده است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱: «پس بندگان مرا بشارت ده * آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند».

و باز از دوزخیان حکایت فرموده که تنها چون سر در پای عقل ننهادند، روی در جهنم گذارده‌اند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲: «و می‌گویند: اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، اهل این آتش سوزنده نمی‌بودیم».

۲. علم

دانش، انسان دانشمند را بواسطه آنکه نسبت به مفسدِ رذائل، آگاهی یافته است، از تبعیت آن باز می‌دارد. سخن منسوب به افلاطون: «گسترش رذائل اخلاقی در جامعه، نشان از جهل مردم آن جامعه دارد؛ چرا که اگر از مفسد آن آگاه بودند هرگز تن به آن نمی‌دادند» نیز، بر همین اساس استوار شده است.

از همین روست که اسلام به سختی سر در پی تعلیم و تعلم جامعه نهاده، و -همانگونه که پیش از این دیدیم - قرآن کریم آموزش و پرورش نفوس مردمان را، از اهداف نهائی خلقت و نیز بوجود آمدن ادیان دانسته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا﴾^۳: «خداست آن که هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید. فرمان او میان آسمانها و زمین جاری است».

۱. الزمر، ۱۷ - ۱۸.

۲. الملک، ۱۰.

۳. الطلاق، ۱۲.

و باز می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱: «اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد».

۳. نفس لوّامه

این نفس، در این میان از نقشی برجسته برخوردار است؛ تا آنجا که قرآن کریم به آن قسم یاد نموده است: ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۲: «قسم می‌خورم به روز قیامت * و قسم می‌خورم به نفس ملا متگر».

و باز از همین روست که در این آیه، آن را در کنار قیامت - با تمامی اهمّیت و عظمت آن! - یاد نموده است.

۴. تربیت و تهذیب نفس

این عامل نیز، از اهمّیتی فراوان برخوردار است؛ از همین روست که قرآن کریم به گونه‌های مختلف از آن یاد کرده است؛

گاه صریحاً به آن امر نموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِكُمْ نَارًا﴾^۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگها هستند نگه دارید»؛

و گاه مضرات ترک آن را بیان کرده است: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۴: «بگو: زیان‌کنندگان کسانی هستند که در

۱. الجمعة، ۲.

۲. القيامة، ۱.

۳. التحريم، ۶.

۴. الزمر، ۱۵.

روز قیامت خود و خاندانشان را از دست بدهند. بهوش باشید که این زیانی آشکار است».

۵. قانون اجتماعی

منظور از قانون اجتماعی، قانونی است که جامعه را بگونه عام - در هر دو صورت دینی و غیر دینی آن -، از فروافتادن در امور ناشایست باز می‌دارد. اسلام در این زمینه سیره مردم را امضا نموده، و قانونهای اجتماعی را پذیرا شده است. فراتر از این، می‌توان از متن وحی الهی استفاده نمود که قانون‌گذاری‌های اجتماعی، خود در شمار وظائف پیامبران بوده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ^۱»؛ «ما پیامبران را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم».

۶. نظارت عمومی

منظور از این نظارت، همان اصل «امر به معروف و نهی از منکر» است؛ که به شدیدترین وجه در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۲»؛ «مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند».

فراتر از این، اسلام نه تنها به این مطلب به گونه جدی اشاره نموده، که تشکیل حوزه‌های علمیّه - برای تبیین نظری این امر -، و نیز تشکیل شورائی برای برعهده گرفتن عملی این مسأله را نیز، خواستار شده است.

۱. الحديد، ۲۵.

۲. التوبة، ۷۱.

این بحث سخت دراز دامن است، از اینرو پس از این به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

۷. ایمان عقلی

ایمان عقلی، عبارت از مجموعه معارفی است که عقل انسانی به آن یقین پیدا می‌کند. معارف مربوط به مبدء، معاد، نبوت، امامت و ... در این شمار است. قرآن کریم به این مجموعه، عنوان عام «اسلام» را اطلاق فرموده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱: «اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بگوئید که تسلیم شده‌ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است».

پرواضح است که ایمانهای عموم مردم، از همین نوع می‌باشد. این گونه از ایمان نیز، بدون تردید آدمی را از مخالفت اوامر الهی باز می‌دارد. وحی الهی به روشنی در این زمینه دلالت می‌نماید، که حتی گمان به وجود معاد - و نه یقین به آن -، انسان را از فروافتادن در دامن منهیات باز می‌دارد: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۲: «وای بر کم‌فروشان * آنان که چون از مردم کیل می‌ستانند آن را پُر می‌کنند * و چون برای مردم می‌پیمایند یا می‌کشند از آن می‌کاهند * آیا اینان نمی‌دانند که زنده می‌شوند * در آن روز بزرگ؟».

از همین روست که بیشتر آنان که گه‌گاه در دادگاهها به مجازات می‌رسند، و نیز آنان که در زندانها روز را به شب و شب را به روز می‌رسانند، در شمار کسانی هستند که اعتقادی به مبدء و معاد آفرینش ندارند.

* * *

۱. الحجرات، ۱۴.

۲. المطففين، ۱ - ۵.

این هفت مطلب - همانگونه که گذشت -، آدمی را از فروافتادن در دامن امور ناشایست باز می‌دارد. از همین روست که این امور، در دو حیطة عقل و شرع، سخت مورد ترغیب و ستایش واقع شده است.

نکته‌ای که در اینجا می‌باید به آن اشاره نمود، آنست که کاربرد عملی این هفت مطلب، تا چه اندازه است؟

آیا کاربرد عملی این امور، بیش از آن است که انسان را گه‌گاه، و نه در تمامی موارد، از انجام محرمات عقلی و شرعی باز دارد؟

و اگر نه چنین است، پس چرا شرایع آسمانی اینگونه بر طبل این امور کوبیده بر آنها تأکید نموده‌اند؟

توضیح آنکه: این امور تنها در صورتی کارائی خواهد داشت، که غرائز آدمی در حالت اعتدال بسربرده مهار خود را به کف عقل نهاده باشد. اما چون همین غرائز به حالت طغیان و فوران درآید - آنگونه که شهوت جنسی در جوانان، و حب جاه و مال در میانسالان، و حسد در پیران نمایان می‌شود -، عقل به سوئی نهاده می‌شود؛ و این هفت مطلب نیز یکسر در طاق نسیان فرو افتاده به هیچ‌وجه توان مقابله با انسان و خواستهای او را نخواهند داشت؛ در این حال، نفس را گوشی کر و عقل را فریادی بس ضعیف است!

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من

آنچه البته بجایی نرسد فریاد است!

از اینرو، آدمی در حالت طغیان و هیجان نفس، نیازمند به عاملی قویتر است که بتواند همچنان مهار نفس را در دست گرفته، او را به کنترل خویش در آورد.

ایمان قلبی، اکسیری است که قرآن کریم برای تبدیل مس نفس طغیانگر به طلای نفس کمال‌طلب، پیشنهاد نموده است؛ در این کتاب الهی می‌خوانیم: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾^۱: «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان

آورده‌اند و دیگر شک نکرده‌اند».

این ایمان، نوری الهی و هدایتی ویژه است، که برای احیاء قلب انسان و جلاء دادن او، از سوی حضرت حق گسیل و در نفوس مؤمن مستقر می‌شود. این ایمان، با اجتناب از مراتب ضعیف محرمات و انجام مراحل پائینتر واجبات، در قلب آغاز و اندک اندک رشد می‌نماید؛ تا سرانجام با حصول «ایمان قلبی»، آدمی از تمامی محرمات و مکروهات - و گاه حتی مباحات - اجتناب ورزد: ﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ^۱ : «به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزند * تا به گورها رسیدید * حقا که به زودی خواهید دانست * باز هم حقا که به زودی خواهید دانست * حقا، اگر از روی یقین بدانید * البته جهنم را خواهید دید».

در اینحالت، هیچ طغیانی و هیچ هیجانی نمی‌تواند آدمی را از مسیر کمال بازداشته به این سوی و آن سوی متمایل نماید.

تفصیل این مطلب نیازمند به تحریر رساله‌ای جداگانه است؛ از اینرو دامن بحث را در اینجا فرومی‌پیچم، و در ادامه، به شماری از آیات و روایات مربوط به زوایای گوناگون مسأله یقین، اشاره می‌نمایم.

چند آیه

درباره یقین

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۲

۱. التكاثر، ۱ - ۶.

۲. السجدة، ۲۴.

«از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند، به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند».

﴿وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۱:

«و در آفرینش شما و پراکنده شدن جنندگان عبرتهاست برای اهل یقین».

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۲:

«این قرآن مایه بصیرت مردم و هدایت و رحمتی است برای اهل یقین».

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۳:

«و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد».

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^۴:

«حقا، اگر از روی یقین بدانید * البته جهنم را خواهید دید * سپس به چشم یقینش

خواهید دید».

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۵:

«بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد».

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۶:

«و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان

هر کس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند و به فرمان خود از

۱. الجاثية، ۴.

۲. الجاثية، ۲۰.

۳. الحجر، ۹۹.

۴. التكاثر، ۵ - ۷.

۵. الأنعام، ۷۵.

۶. المائدة، ۱۵ و ۱۶.

تاریکی به روشنایشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۱:

«و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش

نیاید».

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۲:

«آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در

میان مردم راه خود را بیابد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا شما را

از رحمت خویش دو بار مزد بدهد. و شما را نوری عطا کند که در روشنایی آن راه

بجوید و پیامرزدتان که خدا آمرزنده مهربان است».

چند روایت

درباره ارزش یقین

[۱۲۵] عن جابرٍ قال: قال لي أبو عبد الله: «يا أخا جُعْفٍ! إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ

۱. الثَّور، ۴۰.

۲. الأنعام، ۱۲۲.

۳. الحديد، ۲۸.

إِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ^۱؛
 امام صادق به جابر جعفی فرمودند: «ای مرد جعفی! ایمان برتر از اسلام، و یقین برتر از ایمان است؛ و هیچ چیزی ارزشمندتر و کمیابتر از یقین نیست».
 [۱۲۶] عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بَدْرَجَةٍ، وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بَدْرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بَدْرَجَةٍ، وَ مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ»^۲؛

امام کاظم فرمودند: «ایمان یک درجه بالاتر از اسلام، و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان، و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است؛ و در میان مردمان هیچ چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است».

[۱۲۷] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «خَيْرُ مَا أُلْقِيَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ»^۳؛
 پیامبر اکرم فرمودند: «بهترین چیزی که در قلب پدید می آید، یقین است».

چند روایت

در توضیح معنی یقین

[۱۲۸] قَالَ (يُونُسُ): «قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ الْيَقِينُ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا : التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۳۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۳۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۷۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۳۸.

امام رضا در تفسیر یقین فرمودند: «یقین توکل کردن بر خدا، و تسلیم او بودن، و بقضای او راضی شدن، و وانهادن کارها به اوست».

[۱۲۹] عن أبي عبد الله قال: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَلَا يُلَوِّمُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «از علائم درستی یقین انسان مسلمان، آنست که بواسطه خشمگین کردن خداوند در پی راضی کردن مردم نباشد، و آنان را بواسطه آنچه خدا در اختیار او ننهاد به ملامت نگیرد».

[۱۳۰] عن النبي قال: «قُلْتُ لَجَبْرَيْلَ: مَا تَفْسِيرُ الْيَقِينِ؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ لِلَّهِ كَأَنَّهُ يَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَى اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ يَرَاهُ، وَأَنْ يَعْلَمَ يَقِينًا أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَأَنْ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «از جبرئیل درباره معنای یقین سؤال کردم؛ او گفت: یقین آنست که مؤمن به گونه‌ای برای خدا کار کند که گوئی او را می‌بیند، و اگر او خداوند را نمی‌بیند خداوند او را می‌بیند».

[۱۳۱] عن صفوان قال: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِإِبْرَاهِيمَ: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي»^۳؛ «آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی، و لکن می‌خواهم که دلم آرام یابد»، أَكُنْ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ؟ قَالَ: لَا! كَانَ عَلَى يَقِينٍ وَلَكِنَّهُ أَرَادَ مِنَ اللَّهِ الزِّيَادَةَ فِي يَقِينِهِ»^۴؛

صفوان گوید: «درباره آیه شریفه ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي﴾^۵: «آیا

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۷۳.

۳. البقرة، ۲۶۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

۵. البقرة، ۲۶۰.

هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی، و لکن می‌خواهم که دلم آرام یابد» سؤال کردم، که آیا دربارهٔ معادشکی در قلب حضرت ابراهیم بود؟ حضرت فرمودند: نه! او به این مسأله یقین داشت، اما می‌خواست که خداوند یقین او را بیشتر نماید.

[۱۳۲] عن أبي عبد الله قال: «ما من شيء إلا وله حدٌّ. قلتُ: فما حدُّ اليقين؟ قال: أن لا تخاف [مع الله] شيئاً»^۱؛

امام صادق فرمودند: «هیچ چیزی نیست مگر اینکه او را تعریفی است؛ گفتم: تعریف یقین چیست؟ فرمودند: آنست که با وجود خداوند از هیچ چیزی نترسی».

چند روایت دربارهٔ فوائد یقین

[۱۳۳] عن هشام بن سالم قال: سمعتُ أبا عبد الله يقول: «إنَّ العملَ الدائمَ القليلَ على اليقين أفضلُّ عندَ الله من العملِ الكثيرِ على غيرِ يقينٍ»^۲؛

امام صادق فرمودند: «عملِ همیشگی اندکی که به همراه یقین باشد، نزد خداوند برتر از عملِ زیادی است که بدون یقین انجام شود».

[۱۳۴] عن أبي عبد الله قال: «قال رسولُ الله: كَفَى بِالْيَقِينِ غِنًى وَ بِالْعِبَادَةِ شُغلاً»^۳؛

پیامبر اکرم فرمودند: «برای ثروت انسان، یقین کافی است؛ و برای کار او، عبادت».

[۱۳۵] قال أبو عبد الله: «إنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ الْحَدِيدَ إِذَا دَخَلَ النَّارَ لَانَ وَ

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ وَ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۸۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۴۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۷۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۷۸.

امام صادق فرمودند: «مؤمن از آهن سخت، محکمتر است، چرا که آهن چون در آتش داخل شود نرم می‌شود، ولی مؤمن اگر کشته شود و بعد زنده و باز کشته شود، هرگز قلبش تغییر نخواهد کرد و از اعتقاد خود دست نخواهد کشید».

چند روایت

درباره مراتب و درجات یقین

[۱۳۶] عن أبي جعفر قال: «ما أخلص عبد الإيمان بالله أربعين يوماً - أو قال: ما أجمَلَ عبد ذكر الله أربعين يوماً - إلا زهده الله في الدنيا، وبصره دوائها ودوائها، وأثبت الحكمة في قلبه و أنطق بها لسانه»^۱؛

امام باقر فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که چهل روز ایمان خالص به خداوند داشته باشد - و یا فرمودند: هیچ بنده‌ای نیست که چهل روز به نیکی به یاد خدا باشد -، مگر آنکه خداوند او را از دنیا روگردان می‌کند، و درد و درمان دنیا را به او نشان می‌دهد، و حکمت را در قلبش نشانده و آن را بر زبانش جاری می‌سازد».

[۱۳۷] عن الرضا عن آبائه قال: قال رسول الله: «ما أخلص عبد لله عز وجل أربعين صباحاً إلا جرت ينبع الحكمة من قلبه على لسانه»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هیچ بنده‌ای چهل روز برای حضرت حق اخلاص نورزید، مگر آنکه چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شد».

[۱۳۸] عن أبي الحسن: «... تعاهدوا عباد الله نعمة يا صلاحكم أنفسكم تزدادوا يقيناً»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۴۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۴۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۱۹۴.

امام کاظم فرمودند: «ای بندگان خدا! نعمتهای الهی را در راه اصلاح خود بکار
گیرید، تا یقین شما افزوده شود».

ردیلت نخست:

بی ثباتی

تردید و بی ثباتی - که از نظر معنی، مقابل یقین قرار دارد -، در شمار صفاتی است که بدون تردید در فهرست ردائل قرار می گیرد. اضطراب و بی اطمینانی نفس بواسطه اوهام، وسوسه ها، شک و ظنی که عقلاً اعتباری ندارد، حسرت، خیال، و دیگر امور اینگونه، سراسر در شمار مصادیق بی ثباتی و بلکه در شمار علل آن است.

طریحی در «مجمع البحرین»، بی ثباتی / ریه را اضطراب و دیگرگونی دائمی نفس دانسته است. از اینرو می توان گفت که نفس آدمی، گاه به حالت ثبات می رسد، این حالت را یقین می خوانند؛ در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾^۱: «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و دیگر شک نکرده اند»؛

و باز اینگونه آمده است: ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۲: «خدا بر دلشان رقم ایمان زده و به روحی از خود یاریشان کرده است».

این صفت با یادکرد از حضرت حق و قدرت بی پایان او حاصل می گردد: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می یابد».

۱. الحجرات، ۱۵.

۲. المجادلة، ۲۲.

۳. الرعد، ۲۸.

اماگاه نیز به اضطراب، دیگرونی، اندوه، ترس و تردیدها، توهمها و تخیلات دائمی مبتلا می‌شود. در این حالت، نفس را ثباتی نیست و پی در پی حالتی اندوه‌آور بر او عارض می‌شود. این حالت را ریه / بی‌ثباتی می‌خوانند.

این حالت، بروشنی در آیه ذیل نموده شده است: ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾^۱: «آن بنا که برآورده‌اند همواره مایه تشویش در دلشان خواهد بود تا آن هنگام که دلشان پاره پاره گردد».

و پرواضح است که از پی دوری بنده از منبع قدرت و ذات لایزال، پدید خواهد آمد: ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ﴾^۲: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید».

به این آیه شریفه نیز بنگرید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۳: «و شرک نیاوردگان به او و هر کس که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد».

خلاصه کلام آنکه: یقین را اضدادی بی‌شمار است که تمامی آنها را می‌توان در ذیل عنوان عام «بی‌ثباتی» تحلیل نمود. بلکه تمامی انواع مذکور در ذیل عنوان جهل - همچون جهل بسیط، جهل مرکب، تردید و شک - را نیز در عنوان عام ریه می‌توان فهرست نمود.

شماری از دیگر رذائل - همچون کورقلبی، غفلت و ... - نیز در همین شمار است. ما این صفات ناپسند را، در فصولی جداگانه از همین کتاب به بررسی خواهیم گرفت.

۱. التوبة، ۱۱۰.

۲. الرعد، ۳۱.

۳. الحج، ۳۱.

انواع بی ثباتی

۱. تردیدهای دائمی

تردیدهای دائمی، در شمار رذائلی است که دنیا و آخرت آدمی را به دست فنا خواهد سپرد. این صفت ناشایست، آدمی را در تردید دائمی می نهد و از اینرو قدرت تصمیم گیری را از او سلب می نماید. اینچنین کس، حتی در امور روزمره و عادی خود نیز قدرت انتخاب صحیح را از دست داده، نمی تواند آنچه به صلاح اوست را انتخاب و بر انجام آن مصمم شود. فراتر از این، گه گاه در امور غیر عادی و روزانه نیز، بعضی از مردمان دچار این صفت می شوند؛ تغییر دائم در رشته تحصیلی و یا شغل، در این شمار است. اینان با تغییر مدام مشاغل خود، توان پیشرفت را از خود سلب نموده همواره در مراحل ابتدائی امور باقی می مانند. از اینروست که تردید، می تواند انسان را در هر دو بُعد مادی و معنوی، از کمال باز داشته استعدادهای او را نابود سازد. اندوه آنگاه بر چنین افرادی هجوم می آورد، که آنان خود را در پایان عمر، اما در ابتدای راه می یابند؛ و دریغ که دیگر فرصتی نیست تا در ترمیم آن بکوشند و خویشان را به مرتبتی که در پی آن بوده اند، برسانند!

بدترین نوع تردید اما، نوعی است که گریبان گیر دین آدمی می شود. کسی که به تردید در دین دچار شود، آخرت خود را نیز - به همراه دنیایش - از دست داده است: «مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»^۱: «سرگشتگان میان کفر و ایمانند: نه با اینان و نه با آنان. آن که خدا گمراهش کند هیچ راهی برای او نخواهی یافت».

کوتاه سخن آنکه به تصریح قرآن کریم، اینچنین کسان در آخرت هیچ بهره ای نبرده حیات دنیائیشان ثمره ای برای زندگی جاوید در پی نخواهد داشت: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ

اللَّهُ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ^۱: «و از میان مردم کسی است که خدا را با تردید
می‌پرستد. اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد، و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد.
در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است».

۲. توهّمها، گمانها و ظنهای بی‌اعتبار

حالت وهم و خیال که گاه بر نفس انسان هجوم می‌آورد، در شمار ردائلی است که شرع
بر اجتناب از آن به سختی پای فشرده است. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿قَتَلَ
الْخُرَاصُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ^۲﴾: «مرگ باد بر آن دروغگویان * آنان که به
غفلت در جهل فرومانده‌اند».

«خَرَصَ»، گمانی است که توهّم، تخیل و گمان ناصواب را نیز در خود داشته باشد؛ از
اینرو وحی الهی متّصفان به این صفت را، همچون آنان که در دریائی تیره دست و پا
می‌زنند، بدور از صواب و دریافت واقع وصف می‌فرماید.

این تشبیه در غایت بلاغت است؛ و به خوبی نشان از حالت اینگونه افراد دارد. به این
آیات نیز بنگرید: ﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ^۳﴾:

«ولی شما، تنها، از گمان خویش پیروی می‌کنید و گزافه‌گویی بیش نیستند».

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْنَةِ كُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ
عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ^۴﴾:

۱. الحج، ۱۱.

۲. الذاریات، ۱۰ و ۱۱.

۳. الأنعام، ۱۴۸.

۴. الإسراء، ۳۶.

«اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت ارزانیان نمی‌بود، به سزای آن سخنان که می‌گفتید شما را عذابی بزرگ درمی‌رسید * آن گاه که آن سخن را از دهان یکدیگر می‌گرفتید و چیزی بر زبان می‌راندید که در باره آن هیچ نمی‌دانستید و می‌پنداشتید که کاری خرد است، و حال آنکه در نزد خدا کاری بزرگ بود».

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا﴾^۱:
«از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را، بدان بازخواست کنند».

این حالت، سرانجام به تقویت توهّمها و تخیلات انسانی ختم شده، آدمی را در دریائی از توهّمات بی‌اساس فرو می‌برد. در این حال، مصائب یکی از پی‌دیگری به سوی او روی کرده او را پله پله در مراتب انحطاط فرو می‌غلطاند.

توهم برتری بردیگران در این شمار است؛ آیا فرعونها و دیگر مستکبران که در طول تاریخ، برتری بردیگران را حقّ خود دانسته تمامی مردمان را بندگان خود می‌شمردند، جز از آن است که به چنین توهّمی دچار بوده‌اند؟.

خیال برتری بردیگران، اینگونه در قرآن کریم تصویر شده است: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲:

«فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه‌فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او از تبه‌کاران بود».
پرواضح است که این حالت، ویژه شخص فرعون نبوده و تمامی متوهّمان روزگاران، در تمامی مکانها، از همین ردیلت رنج می‌برده و دیگران را نیز به رنج می‌افکنده‌اند.
فرا‌تر از آن‌ا، مصیبتی است که در نتیجه همین توهّمات، به برخی از طالبان کمال

۱. التّور، ۱۴ و ۱۵.

۲. الإسراء، ۳۶.

روی می‌کند. سالکی که در اثر اوهام، خود را در مرتبهٔ مردان یگانه روزگار ببیند، و اوهام نفس را مراتب برتر مکاشفه پندارد، به چنین دردی مبتلاست؛ و چه بسیار دیده‌ایم که این کسان با اختراع مکاتب جدید و اندیشه‌های ناستوار و بی‌پایه، نه تنها خود به گمراهی افتاده‌اند که کسان بسیاری را نیز به ضلالت دچار نموده‌اند.

سالکی که در ابتدای سلوک، خود را چونان کسی پندارد که چهل سال سلوک کرده و مصائب آن را تحمّل نموده است، به همین آفت روحی دچار شده است.

برتر و بدتر از ایندو اما، توهم بزرگی است؛ و افسوس که این توهم گاه چنان در نفس آدمی استوار می‌گردد، که خود را هم‌شان حضرت حق دانسته بر او استکبار می‌ورزد؛ به این آیه بنگرید: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۱.

«روزی که خدا همهٔ آنها را زنده می‌کند، هم چنان که برای شما قسم می‌خورند برای او هم قسم خواهند خورد. و می‌پندارند که سودی خواهند برد. آگاه باشید که دروغگویانند».

۳. ترس و اندوه

در شمار حالاتی که با یقین - و تمامی محاسن آن - در مخالفت و تضاد است، حالت «اندوه بر آنچه گذشت و ترس از آنچه خواهد آمد» را ذکر کرده‌اند.

این حالت به هیچ وجه با یقین، و حتی مرتبهٔ نخست آن - : علم الیقین - جمع نمی‌شود؛ چرا که یقین‌باوران را نه ترسی است و نه اندوهی: ﴿إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

یقین به قضاء و قدر الهی، اندوه برگزشته و ترس از آینده را از نفس آدمی می‌زداید؛ و او

۱. المجادلة، ۱۸.

۲. یونس، ۶۲.

را به ساحل آرامش رهنمون می‌گردد: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ^۱: «هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است * تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید. و خدا هیچ متکبر خودستاینده‌ای را دوست ندارد».

بسیاری از بیماری‌های روحی و جسمی - همچون افسردگی و ضعف اعصاب - ، در شمار نتایج همین رذیلت است. از اینروست که اساتید اخلاق، همواره در پی برحذر داشتن سالکان از آن و نیز معالجه آن در نفوس مبتلایان به آن بوده‌اند.

۴. وسوسه و تردیدهای ذهنی

وسوسه نیز، در شمار صفاتی است که با یقین ناسازگار است. این کلمه از نظر لغوی، بمعنی مهممه و صداهای آرام پی در پی، آمده است؛ و مراد از آن در علم اخلاق، اندیشه‌هایی است که با تردید افکنی‌های شیاطین جنّی و انسی، در قلب انسان حاصل می‌شود. این صفت ناشایست، بسیاری از مردمان را از تحصیل کمال بازداشته خسران ابدی را برای آنان به همراه خواهد آورد.

از اینروست که در مقابل آن:

۱. نخست می‌باید به حضرت حق پناه برد: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ^۲: «بگو: ای پروردگار من، از وسوسه‌های شیطان به تو پناه می‌آورم * و به تو پناه می‌آورم، ای پروردگار من، اگر نزد من حاضر آیند».

۱. الحديد، ۲۲.

۲. المؤمنون، ۹۶ - ۶۷.

۲. و زان پس با دوری‌گزینی از محرّمات و انجام مستحبات، راه قلب را بر آن مسدود نمود.

قرآن کریم در آیات بسیاری به این مهم اشاره نموده است، در آن شمار است: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ^۱: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند».

این آیات، به خوبی نشان از آن دارد که حضرت حق، تقواییشان را از دسترس شیطان بدور داشته او را در حریم آنان راه نمی‌دهد.

آری! روی‌گردانی از حضرت حق و ذکر او، انسان را به همنشیان ناپسندی همچون ناپسندی همچون شیاطین جنّی و انسی، مبتلا می‌سازد. وحی الهی در این زمینه سخت روشن است: ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ^۲: «هر کس که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد * و آن شیطانها آنان را از راه خدا باز می‌گردانند».

انواع وسوسه

۱. وسوسه شیطان و یارانش

شیطان خود قسم یاد کرده که آدمی را به این دام مبتلا سازد: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۳: «گفت: حال که مرا نومید ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها

۱. التحل، ۹۹ و ۱۰۰.

۲. الزّخرف، ۳۶ و ۳۷.

۳. الأعراف، ۱۶ و ۱۷.

می‌تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت».

۲. وسوسه نفس اماره و تمایلات نفسانی

این وسوسه، از آن نخستین، عمومی‌تر و از همین‌رو خطرناک‌تر است. باز در کتاب الهی می‌خوانیم: ﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۱: «من خویشتن را بی‌گناه نمی‌دانم، زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد».

آنچه درباره حضرت یوسف صدیق در این کتاب آسمانی آمده است، در این زمینه سخت تکان‌دهنده می‌باشد. قرآن کریم نخست از حرکت نفس این پیامبر عظیم‌الشان الهی خبر می‌دهد: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۲: «آن زن آهنگ او کرد. و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود، او نیز آهنگ آن زن می‌کرد»؛

و آنگاه قدرت اراده و قوت عصمت او را به نمایش می‌گذارد: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۳: «ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم».

پیش از این، به شماری از روایاتی که بوضوح بر دشمنی نفس اماره دلالت می‌نمود، و جهاد با آن را جهاد اکبر می‌شمرد، اشاره کردیم.

۳. وسوسه دوستان ناشایست

به این آیه کریمه بنگرید: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * وَيَلْتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ

۱. یوسف، ۵۲.

۲. یوسف، ۲۴.

۳. یوسف، ۳۳.

الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا^۱: «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * یا وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد».

این آیه، به خوبی نشان از آن دارد، که چگونه دوستان ناشایست می‌توانند آدمی را از کمال بازداشته این مسیر را بر او مسدود نمایند.

این سه نوع وسوسه، گاه آشکار و بدون واسطه، و گاه بگونه پنهان، به آدمی روی می‌نهد. توضیح آنکه: اگر کسی به زنی نامحرم نگاه کند و میل او را به خود دریابد، به وسوسه ارتکاب حرام دچار می‌گردد - نعوذ بالله منها! -؛ این وسوسه بدون واسطه بوده مستقیماً فرد را مورد هجوم قرار داده است؛

اما دردناکتر و خطرناکتر از آن، موردی است که وسوسه شیطانی در قالب‌های خوش‌نما به انسان روی نهد. ترویج فحشا و بی‌عفتی در قالب ساخت مدارس مختلط - که نمائی از ترویج دانش را به همراه دارد -؛ و اشاعه فحشا بنام تقویت دین - همچون برگزاری مجالس موسیقی به عنوان موسیقی عرفانی، که موجب تعالی روح آدمی است! - در این شمار است.

نفس آدمی، در این حالت فریب شیطان را پذیرفته گناه خود را در قالبی از ثواب فرو می‌پيچد؛ تا نه تنها خود به انجام آن مبادرت ورزد، که دیگران را نیز به آن فراخواند. این خطر در تمامی روزگاران، بویژه برای آنان که با نام روشنفکری به ساختار شکنی اجتماعی می‌پردازند، وجود داشته است.

سوره «ناس» در این زمینه ندائی جاودان در داده است، تا آدمی را از این خطر بیاگاهاند، و او را از فروغلطیدن در دام آن باز دارد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ

بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ^۱ :

«به نام خدای بخشاینده مهربان * بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم * فرمانروای مردم * خدای مردم * از شرّ وسوسه و وسوسه گر نهانی * آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند * خواه از جنیان باشد یا از آدمیان»

«خَنَّاس» صیغه مبالغه از «خَنَّس» بمعنی نهان شدن است؛ این گونه از وسوسه گران را از آن روی خَنَّاس خوانده‌اند، که وسوسه را در قالبی از امور شایسته پنهان کرده آدمی را به آن دچار می‌نمایند. پرده سخنان دلکش، پرده دانش و دانش پروری، پرده سخنان عوام فریب و ... در این شمار است. به این معنا، در حدیثی از امام صادق اینگونه اشاره شده است: [۱۳۹] «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾، فَقَالَ الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ: أَنَا لَهَا.

فَقَالَ الشَّيْطَانُ: بِمَاذَا؟

قَالَ: أَعِدُّهُمْ وَأَمْنِيهِمْ حَتَّى يُوَاقِعُوا الْخَطِيئَةَ، فَإِذَا وَقَعُوا الْخَطِيئَةَ أَنْسِيهِمُ الْإِسْتِغْفَارَ. فَقَالَ: أَنْتَ لَهَا، فَوَكَّلْهُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۲؛

«چون این آیه نازل شد: «و آن کسان که چون مرتکب کاری زشت شوند یا به خود ستمی کنند، خدا را یاد می‌کنند و برای گناهان خویش آمرزش می‌خواهند و کیست جز خدا که گناهان را ببامرزد؟ و چون به زشتی گناه آگاهند در آنچه می‌کردند پای نفرزند»، یکی از شیاطین که وسواس خَنَّاس نامیده می‌شد گفت: من می‌توانم مقابله با آن را به عهده گیرم. شیطان از او پرسید: چگونه چنین می‌کنی؟

۱. سورة الناس .

۲. الامالی للصدوق، ص ۳۷۶.

وسواس گفت: آنان را وعده می‌دهم و به آرزو و امی دارم تا گناه کنند، و بعد از آنکه گناه کردند استغفار را از یاد آنان می‌برم. شیطان هم گفت: تو را به این کار نهادم. و او را تا قیامت مسؤول مقابله با این آیه شریفه کرد.»

چند آیه درباره وسوسه

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾^۱:
 «ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم.»
 ﴿اسْتَحْذَرُوا الشَّيْطَانَ فَانْصَاهُمْ ذِكْرُ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲:
 «شیطان بر آنها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است. ایشان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان زیان‌کنندگانند.»
 ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۳:
 «خدا بر دلشان رقم ایمان زده و به روحی از خود یاریشان کرده است.»
 ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۴:

۱. ق، ۱۶.

۲. المجادلة، ۱۹.

۳. المجادلة، ۲۲.

۴. الناس.

«بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم * فرمانروای مردم * خدای مردم * از شر وسوسهٔ وسوسه‌گر نهانی * آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند خواه از جنیان باشد یا از آدمیان».

چند روایت دربارهٔ وسوسه

[۱۴۰] رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي كَلَامٍ لَهُ: «إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ»^۱؛
«فقر در شمار بلاهاست، و بدتر از فقر مریضی تن است، و بدتر از مریضی تن مریضی قلب است».

[۱۴۱] قَالَ الْحُسَيْنُ ابْنُ الْحَكَمِ الْوَاسِطِيِّ: «كَتَبْتُ إِلَى بَعْضِ الصَّالِحِينَ أَشْكُو الشَّكَّ؛ فَقَالَ: إِنَّمَا الشَّكُّ فِيمَا لَا يُعْرَفُ، فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينُ فَلَا شَكَّ»^۲؛
حسین بن حکم گوید: «نامه‌ای به یکی از صالحان روزگار نوشتم، و در آن نامه از شکّی که دامنگیرم بود شکایت کردم. او در پاسخ نوشت: شک، جائی پدید می‌آید که شناختی وجود نداشته باشد، اما چون یقین آید دیگر شک بوجود نمی‌آید».

[۱۴۲] رُوِيَ أَنَّهُ: «سُئِلَ الْعَالِمُ عَنْ حَدِيثِ النَّفْسِ؟ فَقَالَ: مَنْ يَطِيقُ إِلَّا تَحَدَّثَ نَفْسَهُ؟ وَ سُئِلَ الْعَالِمُ عَنْ الْوَسْوَسَةِ كَثُرَتْ؟ قَالَ: لَا شَيْءَ فِيهَا، يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ أُرْوِي أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلْعَالِمِ: يَقَعُ فِي نَفْسِي أَمْرٌ عَظِيمٌ؟ فَقَالَ: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۱۲۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۱۲۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۱۲۷.

«از یکی از ائمه معصومین درباره آنچه نفس انسان بی اختیار درباره آن به تأمل و وسوسه می پردازد، سؤال شد. آن حضرت پاسخ دادند: چه کسی می تواند از دام حدیث نفس و وسوسه های آن رهائی یابد؟!»

نیز از وسوسه های بسیار نفس سؤال شد؛ آنحضرت فرمودند: گناهی بر این وسوسه ها مترتب نیست؛ فقط باید پس از آن، ذکر مبارک لا اله الا الله را بر زبان آورد.

نیز در خبر است که کسی از ایشان پرسید: نفس من دچار امری بزرگ - همچون تردید در امر توحید - می شود! حضرت فرمودند: در این حال بگو: لا اله الا الله؛ بنا به حدیثی دیگر آن حضرت فرمودند: بگو لا حول و لا قوة الا بالله».

[۱۴۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ: «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱: «بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد»، قَالَ: هُوَ الشَّكُّ^۲؛

از امام صادق درباره آیه شریفه «وَكَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» سؤال شد، که منظور از «رِجْس» چیست؟ آنحضرت فرمودند: منظور، شک و تردید است».

[۱۴۴] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ»^۳: «اما آنان که در دلهایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود»، يَقُولُ: شَكًّا إِلَى شَكِّهِمْ^۴؛

اما باقر فرمودند: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ»^۵: «اما آنان که در دلهایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود»، منظور از این

۱. الأنعام، ۱۲۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۱۲۸.

۳. التوبة، ۱۲۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۱۲۶.

۵. التوبة، ۱۲۵.

آیه شریفه، آنست که شکی دیگر بر شکها و تردیدهای آنان می افزاید.

[۱۴۵] عن أبي عبد الله قال: «ما من قلبٍ إلّا وله أذنان على إحداهما ملكٌ مرشدٌ، و على الأخرى شيطانٌ مُفتِنٌ، هذا يأمرُه و هذا يزجرُه: الشَّيْطَانُ يأمرُه بالمعاصي و المَلَكُ يزجرُه عنها هو قولُ الله - عزَّ وجلَّ! -: ﴿عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾»^۱: «در جانب راست و جانب چپ او نشسته اند هر چیز را فرامی گیرند هیچ کلامی نمی گوید مگر آنکه در کنار او مراقبی حاضر است»؛

امام صادق فرمودند: «تمامی قلبها دو گوش دارند، که بر یکی از این دو قلب ملکی ارشاد کننده و آگاهی بخش، و بر دیگری شیطانی فتنه انگیز، قرار دارد. این او را امر می کند، و آن دیگری باز می دارد؛ شیطان او را به گناه امر می کند، و فرشته او را از آن باز می دارد. این معنای قول پروردگار است که فرمود: ﴿الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ، مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾.

[۱۴۶] عن أبي عبد الله قال: «ما من مؤمنٍ إلّا و لقلبه أذنان في جوفه، أذنٌ ينفثُ فيها الوسواسُ الخناسُ، و أذنٌ ينفثُ فيها المَلَكُ فيؤيِّدُ اللهَ المؤمنُ بالملك، و ذلك قوله ﴿وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾»^۲: «و به روحی از خود یاریشان کرده است»؛

امام صادق فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه باطن قلبش دو گوش دارد، گوشی که وسواس خناس در آن می دمد، و گوشی که فرشته در آن می دمد؛ خداوند مؤمن را بوسیله فرشته همراهی و کمک می کند؛ این است معنای آیه شریفه ﴿وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾».

[۱۴۷] عن الصادق قال: قال رسولُ الله : «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ»؛

پیامبر اکرم فرمودند: «بدترین کوری ها، کوری قلب است».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۳.

۲. المجادلة، ۲۲.

۵. جهل

یکی از اموری که با یقین در تضاد بوده، نمی‌تواند با آن در نفس انسان جمع شود، جهل است.

برای جهل می‌توان اقسامی چند بازشمرد:

۱. جهل بسیط

در عرف عموم مردم، منظور از جهل، همین جهل بسیط است. این جهل ناشی از فقدان علم است، از اینرو با علم حالت بود و نبود داشته هیچگاه با هم پدید نخواهند آمد. از اینرو می‌توان این جهل را با یقین نیز در تضاد دانست؛ چرا که پیش از این دیدیم که یقین در شمار مراتب علم است، از اینرو با آنچه با علم در تضاد است ناسازگار خواهد بود.

این جهل، مصیبت بزرگی است که دیگر مفاسد نیز معمولاً از پی آن پدید می‌آید. از اینروست که دوران پیش از بعثت پیامبر اکرم را، «عصر جاهلیت» می‌خوانند؛ چه آن روزگار از نظر اخلاقی سخت منحط بود.

قرآن کریم روزگاری همچون روزگار ما را نیز، به همین نام خوانده است. این از آنروست که برخی از مردم این عصر دچار انحطاط اخلاقی، و برخی دیگر رفتاری همچون رفتار مردم آن عصر پیدا کرده‌اند:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۱: «و در خانه‌های خود بمانید.

و چنان که در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینتهای خود را آشکار نکنید».

ما در اینجا، بعضی از مفاسد مهم جهل را بر می‌شماریم.

۱. الأحزاب، ۳۳.

مهمترین مفاسد جهل

الف: دنباله‌روی دائمی از دیگران و صاحب‌نظر نبودن

اگر جهل جز از همین مفسده، هیچ ضرر دیگری برای انسان جاهل نداشت، باز کافی بود تا آن را در شمار بدترین رذائل بحساب آوریم. توضیح آنکه انسان هوشیار آگاه، می‌تواند به آراء مختلف نگریسته درست و اشتباه آن را به میزان خرد بسنجد؛ آنگاه یکی از آراء را به عنوان رأی خود برگزیند.

جاهل اما تمامی گفتار و عملش تنها بر اساس تقلید از دیگران بنا شده، و خود همچون چاهی خشک از هیچ رأی و نظری برخوردار نیست.

عجیب آنکه در این تقلید، انسان ناآگاه هیچگاه به دلیل نظری که از آن پیروی می‌کند نخواهد پرداخت، بلکه تنها و تنها به پیروی از یک نظریه اکتفا کرده از تأمل و تدبّر در آن باز می‌ماند؛ و پرواضح است که تقلید جز در امور علمی تخصّصی سخت ناپسند است. قرآن کریم در این زمینه فرموده است: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۱: «پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم».

شاعر پارسی‌گو نیز در این رابطه چه خوش سروده است:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

قانون اقتباس و پیروی، که در کودکان و برخی از حیوانات دیده می‌شود، در سراسر عمر بر انسان جاهل نیز حکمفرما است؛ چه جاهل بدون آنکه از چرائی سخنی یا عملی آگاه باشد، تنها آن را اخذ و از آن پیروی می‌کند.

پرواضح است که او به همین سبب، در بسیاری از موارد به سرگردانی و گمراهی دچار خواهد شد.

۱. الزخرف، ۲۳.

در این میان، آنچه امروزه سخت در دأور است، تسلط این روش بر بسیاری از مردمان روزگار ماست. اینان در تقلید از گناهان غربیان از آنان نیز پیشی گرفته‌اند، اما در محاسن آنان - همچون اختراعات و نوآوری‌هایی که مایه آسودگی انسان در زندگی خود شده است -، هیچ تقلیدی از آنان ننموده یکسر نیازمند به آنان شده‌اند.

ب: خودرأیی و عصبیتهای شخصی، حزبی و قومی

قرآن کریم به سختی به این صفت تاخته است: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۱: «آن گاه که کافران تصمیم گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی سپارند».

چه بسیار از گناهان که انسان جاهل، بسبب عصبیت شخصی یا قومی انجام می‌دهد؛ گناهانی که همیشه دامنگیر او خواهد ماند تا در قیامت او را در شمار سیاه‌روزان قرار دهد.

ج: تندروی و کندروی

انسان جاهل، معمولاً از اعتدال و میانه‌روی در امور باز می‌ماند؛ چه به سبب جهل، یا زیاده‌روی را برمی‌گزیند، و یا کندروی دامنگیر او خواهد شد. او حتی اگر در شمار عابدان نیز قرار گیرد، در صحرای گمراهی خود سرگردان است! به این دو آیه شریفه بنگرید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر خدا و پیامبر او پیشی مگیرید»؛

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۳: «بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده، و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟».

۱. الفتح، ۲۶.

۲. الحجرات، ۱.

۳. الأعراف، ۳۲.

و اگر در شمار بدکاران و فاجران در آید نیز، به مرتبهٔ میانه‌ای در بدکرداری قناعت نکرده در این وادی سخت گرمیوئی می‌نماید!

۲. جهل مرکب

منظور از این لفظ در اصطلاح دانشمندان، آنست که آدمی در حالی که نسبت به موضوعی آگاهی ندارد، گمان برد که حقیقت آن موضوع را دریافته و نسبت به آن آگاهی لازم را پیدا کرده است؛ از اینرو از جهل خود غافل شده در پی تحصیل علم به آن مطلب بر نیاید.

بر این اساس جهل مرکب را می‌توان مصیبتی بزرگ دانست، که چون راه تحصیل علم را بر انسان مسدود می‌نماید، خسران دنیا و آخرت را نصیب او خواهد نمود. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیان‌شان بود؟ * آنهایی که کوشش‌شان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

۳. جهل تردیدی

این نوع از جهل، همان شک اصطلاحی است. در این باره، باید گفت که جهل تردیدی امری طبیعی بوده، که برای بسیار از مردمان در بسیاری از حالات پدید می‌آید؛ بلکه به گفتهٔ برخی از صاحب‌نظران، این نوع از جهل پل رسیدن به دانش می‌باشد. انسانی که به این نوع از جهل مبتلا شده است، تنها با توجه به آنکه در چنین حالتی به سر می‌برد، می‌تواند در پی تحصیل علم برآمده خود را از وادی شک و نادانی برهاند. از اینروست که این نوع از جهل، همچون نوع پیشین در شمار بدترین صفات انسانی قرار ندارد.

۱. الکهف، ۱۰۳.

آری! اگر انسان جاهل در پی تحصیل علم نکوشد، ممکن است نه تنها در ظلمت جهل خویشتن باقی بماند، که اندک اندک به مفسادی دیگر - همچون عقدۀ خودکم‌بینی دچار شده -، مهر جهل را بر دریچۀ قلب خویش حک نماید. در اینصورت گذر او از این پُل چندان ممکن نمی‌نماید.

از اینرو، انسانی که به این گونه از جهل - و نیز جهل بسیط - مبتلاست، بهتر آنست که سر در پی تحصیل دانش کرده خود را از دام این دو نوع از جهل برهاند. شاید راز ثوابهای شگفت‌آوری که در برخی از روایات برای تحصیل علم ذکر شده، در همین نکته باشد، که علم آدمی را از چنین ورطۀ خطرناکی رهائی خواهد بخشید.

جهل تردیدی‌گاه بصورتی دیگر نیز در آدمی نمایان می‌شود؛ این گونه افراد را در دانش فقه «وسواسی»، و در دانش فلسفه «سوفسطائی» می‌خوانند. اینان نه در اعمال و نه در اندیشه‌های خود به مرتبه‌ای یقینی نرسیده، دائماً سر در پی تکرار و تجدید کار و اندیشه خویش هستند.

پر واضح است که چنین کس، هیچگاه از صحرای ظلمانی نخستین عمل خود خارج نمی‌شود، تا به مراحل برتر رسیده کمالات لائق انسانی را فراچنگ آورد. به این روایت بنگرید:

[۱۴۸] عبدالله بن سنان قال: «ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلًا مَبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ!

فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟

فَقَالَ: سَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ!»؛

«عبدالله بن سنان گوید: در محضر امام صادق درباره مردی که به وسواس در وضو و

نماز دچار شده بود، سخن گفتم؛ آنگاه گفتم: او مردی عاقل است. چون چنین گفتم، حضرت فرمودند: او از چه عقلی بهره‌مند است در حالی که از شیطان پیروی می‌نماید؟ با تعجب گفتم: چگونه از شیطان پیروی می‌نماید؟ حضرت پاسخ دادند: از او بپرس چه عاملی او را به این عملی که انجام می‌دهد - و مدام وضو و نماز خود را تکرار می‌نماید - واداشته‌دست؟ او در پاسخ خواهد گفت: شیطان مرا به تکرار اعمال و عباداتم مجبور می‌نماید!.

راز این مطلب نیز، در این است که قوۀ واهمه و سواسیان، قوۀ متخیله آنان را در خدمت خود می‌گیرد؛ از اینرو خیالاتی برای او فراهم می‌آورد تا پیوسته اعمالش را بر اساس آن خیالات، تجدید نماید. نمونه را کسی که به وسواس در نجاست و طهارت مبتلا شده است، دائماً نجاساتی را بر اندامهای خود مشاهده می‌کند، که هرگز در عالم خارج واقعیت نداشته، تنها در شمار خیالات قرار دارد؛

اما او بواسطه تسلط یافتن قوۀ واهمه بر دیگر قوای ذهنی، در خیال خود آن نجاست را مشاهده و با تکرار طهارت، در صدد رفع آن بر می‌آید.

انسانهای ترسو که در گورستان، با گمان خارج شدن مردگان از قبر و سر در پی آنها نهادن، چنان فرار می‌کنند که گوئی واقعاً موجودی زنده در پی آنان است!، و حتی گاه گاه دست مرده‌ای را بر دوش خود احساس کرده گمان می‌کنند مرده‌ای که در تعقیب آنان بوده آنان را دستگیر کرده است!، در شمار همین افراد قرار دارند.

آری! تسلط قوۀ واهمه بر قوای ذهنی آنان، آنان را به چنین اشتباه عجیبی مبتلا ساخته است.

خلاصه سخن آنکه تسلط قوۀ واهمه، در تمامی قوای ظاهری و باطنی انسان تأثیر گذارده، سراسر وجود او را به استخدام خود در می‌آورد؛ از اینروست که مبتلایان به وسواس، می‌توانند یک‌هزار دلیل واهی بر نجاست دست خویشتن ارائه کنند، اما حتی یک دلیل بر طهارت آن در دست نداشته باشند!.

بهرروی، اینگونه از ترید بر دو قسم است.

انواع وسواس و تردید

نخست: گونهٔ عملی؛

دوم: گونهٔ علمی.

منظور از «وسواس عملی»، آنست که انسان، اعمال خود را به گونه‌ای انجام دهد، که از عرف آدمیان خارج بوده دیگران به دیدهٔ تعجب به آن نگاه کنند. منظور از «وسواس علمی» نیز، آنست خیالات واهی مانع از رسیدن آدمی به یقین شده، او را همواره در میدان تردید باقی نگهدارد. هریک از این دو نوع، بدتر از دیگری بوده انسان را به مرتبه‌ای از مراتب دیوانگی دچار می‌سازد؛ از اینروست که می‌باید پیاپی از آن به دامن حضرت حق پناه برد!

* * *

این مرض، هرچند خود مرضی سخت است، اما از درمانی آسان برخوردار می‌باشد. این درمان، بی‌اعتنائی به آن تردید است، که پس از مدتی کوتاه رشد بیماری را در انسان متوقف کرده، و پس از مدتی دیگر - زمانی در حدود یکسال -، ریشهٔ این درخت زیانبار را از وجود آدمی برخواهد کند.

پرواضح است که بی‌اعتنائی به این تردیدها، چیزی جز مخالفت با نفس اماره نیست؛ و باز واضح است که تمامی ردائیل خلقی، از این نفس خبیث نشأت گرفته است. از اینروست که مخالفت با آن، می‌تواند به درمان این بیماری منجر شود.

به این درمان، در شماری از روایات اهل بیت نیز اشاره شده است. در این شمار است روایتی از امام باقر که در آن فرموده‌اند: [۱۴۹] «إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ فَامْضِ عَلَى صَلَوَتِكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدْعَكَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ»؛ «چون به سهو زیاد مبتلا شدی، نماز

خود را پایان ده و آن را اعاده ننما، چرا که شاید آن سهو و تکرار اجزاء صلاة، تو را از اصل نماز دور کند. این سهو و تردید را شیطان پدید آورده است، از اینرو از آن اجتناب کن». کوتاه سخن آنکه توجه به مفاسدی - همچون سوء ظن، و حتی گاه سوء ظن به خداوند مهربان! - که از پی این رذیلت اخلاقی پدید می آید، کافی است تا آدمی را از آن برحذر داشته، مضرات آن را در مقابل دیده انسان نهد.

آرامش، سبک روحی، نشاط و ... نیز در شمار اموری است، که از پی ورود وسوسه علمی به نفس، از نفس انسان رخت برمی بندد؛ و جای خود را به اندوه، اضطراب، ترس و بی حوصلگی می سپارد.

در اینجا، به برخی از آیات و روایاتی که به مجموع مباحث این فصل اشاره می نماید، خواهیم پرداخت. واضح است که خواننده گرامی، خود می تواند ارتباط هریک از این آیات و روایات با مباحث موجود را، دریابد.

چند روایات

در نکوهش جاهل

[۱۵۰] عن أمير المؤمنين : «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا!»؛

«جاهل، همیشه یا در حالت تندرستی است، و یا در حالت کندروی».

[۱۵۱] عن أبي عبد الله عن أبيه قال: قال رسول الله : «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا

يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس کاری را بدون آگاهی از آن انجام دهد، خرابی ای که

۱. نهج البلاغة - چاپ صبحی صالح -، حکمت ۷۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۰۸.

در نتیجه این کار حاصل می‌شود، بیشتر از درستی آن کار است.»

[۱۵۲] رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ: «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ: عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَجَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ، هَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بَتَهَتُّكِهِ، وَهَذَا يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ نُسْكِهِ بِجَهْلِهِ»^۱؛

امام صادق فرمودند: «پشت مرا دو تن شکستند: عالم بی‌پروا، و جاهل متعبد پارسا. او بواسطه بی‌پروائیش مردمان را از علم خویش باز می‌دارد، و این بواسطه جهلش مردمان را از پارسائیش خود دور می‌سازد.»

[۱۵۳] قَالَ عَلِيٌّ: «الْجَاهِلُ صَغِيرٌ وَإِنْ كَانَ شَيْخًا وَ الْعَالِمُ كَبِيرٌ وَإِنْ كَانَ حَدَثًا»^۲؛
امیرالمؤمنین فرمودند: «جاهل، دون مرتبه است هرچند کهن سال و به ظاهر بزرگ باشد؛ و دانشمند، بزرگ مرتبه است هرچند کم سن و به ظاهر کوچک باشد.»
[۱۵۴] قَالَ عَلِيٌّ: «لَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا قَرِينَ سَوْءٍ شَرُّ مِنَ الْجَهْلِ»^۳؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «هیچ گنجی پرسودتر از دانش، و هیچ هم‌نشین بدی بدتر از جهل نیست.»

[۱۵۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ»^۴؛

امام صادق فرمودند: «مردمان بر سه دسته‌اند: یادانشمندان، یادانش‌آموزان، و یا سرگردان و بی‌ارزشان.»

[۱۵۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: «أَغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحَبَّ أَهْلِ الْعِلْمِ وَلَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكُ بُبُغْضِهِمْ»^۵؛

امام صادق فرمودند: «در تمامی عمرت، یادانشمند باش، یادانش‌آموز، و یا دوستدار این دو؛ و غیر از این مباش که بواسطه دشمنی با این سه گروه، به هلاکت خواهی افتاد.»

۱. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۲۰۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۱۸۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۱ ص ۱۸۳.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۴.

۵. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۴.

چند آیه

درباره تردید

﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۱:

«کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهایشان را شک فرا گرفته است و این شک آنها را به تردید افکنده است، از تو رخصت می‌خواهند».

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴾^۲:

«به موسی کتاب دادیم. در آن کتاب اختلاف شد. اگر نه حکمی بود که از پیش از جانب پروردگارت صادر شده بود، میانشان داوری شده بود که ایشان در آن کتاب سخت در تردیدند».

﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۳:

«آن بنا که برآورده‌اند همواره مایه تشویش در دلشان خواهد بود تا آن هنگام که دلشان پاره پاره گردد. و خداوند دانا و حکیم است».

﴿وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴾^۴:

۱. التوبة، ۴۵.

۲. هود، ۱۱۰.

۳. التوبة، ۱۱۰.

۴. سبأ، ۵۴.

«میان آنها و آن آرزو که دارند جدایی افتاد. هم چنان که با دیگران که چنین

می‌اندیشیدند و سخت در تردید بودند، نیز چنین شد» /

﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾^۱:

«خدا گزافکار شک آورنده را این گونه گمراه می‌سازد».

فصل دوّم

فضيلت دوّم: توحيد

رذيلت دوّم: شرك

فضیلت دوّم:

توحید

اقسام توحید

توحید در شمار برترین فضیلتها قرار دارد، و می‌توان آنرا پایه و اساس ادیان الهی و بویژه اسلام به شمار آورد. از همین روست که در قرآن کریم، به صورتهای گوناگون، یکهزار آیه درباره آن نازل شده است.

توحید به چهار قسم تقسیم می‌شود:

۱. توحید ذاتی؛

۲. توحید صفاتی؛

۳. توحید عبادی؛

۴. توحید افعالی.

هریک از این اقسام چهارگانه را نیز، اقسامی دیگر است. در این بخش از کتاب حاضر، تمامی این اقسام به گونه فشرده بیان خواهد شد.

۱. توحید ذاتی

مراد از «توحید ذاتی»، آن است که هیچ موجود واجبی جز از خداوند یگانه، وجود ندارد؛ و هرچه جز اوست بوئی از وجوب نبرده است. از همین روست که بعضی از فرزندگان، توحید ذاتی را همان معنای عبارت شریف لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دانسته‌اند.

۲. توحید صفاتی

مراد از «توحید صفاتی» نیز، آن است که صفات حضرت حق جل و علا عین ذات اوست و از اینرو ذات او مرکب نبوده بسیط صرف است؛ بلکه او وجود یگانه و یگانه وجود عالم است.

نمونه را ذات ما آدمیان غیر از دانشمان، و دانشمان غیر از توانائیمان است؛ اما در حضرت حق، ذات او عین علمش و عین قدرتش و نیز عین دیگر صفات اوست؛ از اینرو، صفات مختلف او تنها عباراتی گونه گوناند، که به ذاتی واحد اشاره می نمایند.

[۱۵۷] امیرالمؤمنین راست: «وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۱؛

«غایت توحید او اخلاص ورزی برای او، و کمال اخلاص ورزی برای او، نفی صفات از اوست».

این گونه از توحید، در شمار مسائل واضح و بدیهی است؛ چه اگر چنین نبود، ذات - از باب احتیاج کل به اجزاء خود -، به صفات که در شمار اجزای او قرار می گرفتند، محتاج شده از وجوب وجود و بی نیازی به غیر، خارج می شد؛ و واضح است که این مطلب با وجوب او سازگاری ندارد.

۳. توحید عبادی

منظور از «توحید عبادی»، آنست که هیچ موجودی جز از حضرت حق، شایستگی پرستیده شدن را ندارد. این سخن همان معنی عبارت مشهور «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

۱. نهج البلاغة، خطبة ۱.

۴. توحید افعالی

مراد از «توحید افعالی» نیز، آنست که هیچ چیزی بجز از او در عالم وجود مؤثر نیست، و تمامی تأثیرها تنها و تنها از آن اوست و بس. عبارت شریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را، بدین معنی نیز می‌توان دانست.

هرچند ادله بسیاری بر توحید ذاتی، صفاتی و افعالی بیان شده، اما دلیل روشنی که با مبحث حاضر تناسبی کامل دارد، همان دلیل فطرت است؛ چه همه انسانها در می‌یابند که چون با خطری بزرگ مواجه شوند، خواه‌ناخواه فطرت آنها رو به سوی قدرتی بی‌پایان می‌کند، که توان مقابله با تمامی خطرات را داشته؛ تنها و تنها او می‌تواند آدمی را از مهالک گوناگون نجات بخشد.

همین فطرت که انسان را در این حال به سوی خداوند رهنمون می‌شود، گواهی می‌دهد که هیچ علتی در این جهان پر پیچ و خم، نمی‌تواند در مقابل او عرض اندام کرده با اراده او مخالفت ورزد. این مطلب، به اینگونه در قرآن کریم به اشارت گرفته شده است: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱: «چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند».

انواع توحید ذاتی

اکنون، اضافه می‌کنیم که توحید ذاتی نیز خود بر چند گونه است:

۱. توحید عوام؛
۲. توحید خواص؛
۳. و توحید آخَصّ خواص.

۱. العنکبوت، ۶۵.

۱. توحید عوام

مراد از «توحید عوام»، اعتقاد عامّه مردمانست که: خداوند یگانه است و هیچ موجود واجب جز او نیست. اینان اما به سراسر عالم وجود به گونه‌ای می‌نگرند که گویا ذره ذره این عالم را مستقل دانسته، برای هریک از آنها به گونه‌ای از ثبات و استقلال معتقدند.

۲. توحید خواص

خواص اما این نگرش استقلالی به موجودات را عین شرک دانسته، برآنند که در دار وجود جز او - جلّ و علا! - موجود دیگری نیست. آری! موجودات گوناگونی که به ظاهر در این عالم دیده می‌شوند، تنها و تنها سرابی هستند که لحظه‌ای ظهور می‌نمایند و لحظه‌ای دیگر ناپدید می‌شوند؛ بدیهی است که جز جاهلان، هیچکس سراب را آب نمی‌پندارد و برای او ارزشی قائل نمی‌شود. از اینرو، با مشاهده ملکوت جهان، ذره ذره این عالم را وابسته و ایستاده به او می‌دانند، و او را عامل حیات و بقای تمامی موجودات. حضرت حق در ذکر مبین می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱: «بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم».

گویا مراد از ملکوتی که به ابراهیم نمایانده شد، صورت واقعی عالم بود؛ صورتی که نشان از بطلان محض و ایستائی آن به ذات حضرت حق داشت.

ابراهیم چون به ملکوت عالم آگاه شد، به فقر موجودات و غنای حضرت حق آگاهی یافته او را تنها موجود حقیقی جهان یافت. و قتش خوش و سرش سبز، که دردمنده اما با شادمانی سرود:

بصحرا بنگرم صحرا تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم
بهرجا بنگرم کوه و در و دشت	نشان از قامت رعنا تو بینم

۳. توحید اخَصّ خواص

اَخَصّ خواص اما، این مرتبه از توحید را نیز آلوده به شرک می‌دانند؛ چه در این مرتبه، هنوز شائبه‌ای از هستی‌های دیگر - هرچند در کمال فقر و نیاز به حضرت حق - به چشم می‌آید؛ و این نشان از مشرک بودن انسان موحد دارد!

اینان بر آنند که توحید کامل، آنست که نه به دیده استقلال و نه به دیده فقر به موجودات نگریسته شود؛ که اصلاً موجود دیگری در این عالم پرهیاهو دیده نشود. رسیدن به این مرتبه و نشستن آن مطلب بر جان انسان موحد، سخت دشوار است؛ و تنها و تنها از پی مجاهدتهای شرعی بسیار پدید می‌آید. این مرتبه چون فراچنگ ابراهیم خلیل رسید چنین فرمود که: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱: «من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم».

انواع توحید صفاتی

۱. توحید خواص

این‌گونه از توحید، پیش از این در بیان توحید صفاتی توضیح داده شد.

۲. توحید اخَصّ خواص

این نوع از توحید، که در مرتبه‌ای فراتر از مرتبه پیشین قرار داشته از معنای دقیقتری برخوردار است، بدان معنا است که تمامی نیکوئی‌ها، قدرت‌ها، دانش‌ها و ... و در یک سخن، تمامی زیبایی‌ها و صفات زیبا، تنها و تنها از آن اوست؛ و جز او هیچ موجود دیگری

۱. الأنعام، ۷۹.

را بهره‌ای از این امور نیست. حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۱: «هر چه هست خزاین آن نزد ماست و ما جز به اندازه‌ای معین آن را فرو نمی‌فرستیم».

از اینروست که بنظر دانشمندان موحد، هرکس به ستایش از کسی می‌پردازد، خواه ناخواه و دانسته و نادانسته، خداوند متعال را ستایش کرده است؛ چراکه تمامی نیکی‌ها که ستایش کسان را برمی‌انگیزاند، تنها از آن اوست و جز او هیچکس را هیچ بهره‌ای از آن نیست:

﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲: «آگاه باشید که همه کارها به خدا باز می‌گردد»؛
 ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^۳: «فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، و همه کارها به خدا باز می‌گردد».

چند حدیث

درباره توحید صفاتی

[۱۵۸] عن هشام بن الحكم: «إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ اللَّهِ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى!- لَهُ رَضَى وَ سَخَطٌ؟ قَالَ: نَعَمْ! وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الرِّضَا وَ الْغَضَبَ دَخَّالٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، مُعْتَمِلٌ مَرْكَبٌ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخُلٌ، وَ خَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ، وَاحِدٌ أَحَدِي الدَّاتِ وَ أَحَدِي الْمَعْنَى.

فَرَضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَتَدَاخَلُهُ فَيَهَيِّجُهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، فَإِنَّ

۱. الحجر، ۲۱.

۲. الشورى، ۵۳.

۳. الحديد، ۵.

ذلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ، وَهُوَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ، لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ وَخَلَقَهُ جَمِيعاً مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ حَاجَةٍ وَلَا سَبَبٍ إِخْتِرَاعاً وَابْتِدَاعاً^۱؛

مردی از امام صادق درباره رضایت و نارضایتی حضرت حق سؤال نمود، که آیا او به این دو صفت متّصف می‌شود؟

ایشان فرمودند: «آری! متّصف می‌شود. آنگاه توضیح دادند که: این مطلب نه چنان است که در موجودات ممکن دیده می‌شود، چرا که رضایت و نارضایتی دو صفتند که بر انسان وارد شده او را از حالتی به حالتی دیگر درمی‌آورند، در حالی که هیچ چیزی در پروردگار عالم تأثیر نگذاشته، نمی‌تواند او را از حالتی به حالتی دیگر درآورد؛ چه او از ذاتی یگانه و حقیقتی یگانه برخوردار است، و از چندین حالت مختلف بوجود نیامده که گاهی به این حال و گاهی به آن حال درآید. از اینروست که رضایت او، همان ثوابی است که به بندگان می‌دهد، و نارضایتی او نیز همان عقابی است که شامل حال آنان می‌فرماید؛ بدون آنکه در اثر رضایت و یا نارضایتی، به هیجان آید و تغییر حالت دهد؛ چه این منش مخلوقات عاجز محتاج است، در حالی که او نه عاجز - که توانا - و نه محتاج - که بی‌نیاز است -؛

او به هیچ یک از آفریده‌هایش محتاج نیست، اما تمامی آفریده‌هایش یکسر به او محتاجند. او موجودات را نه از سر حاجت، که به اختراع و نوآوری خویش آفریده است.» [۱۵۹] عن أبي جعفرٍ أَنَّهُ قَالَ فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ: «إِنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمْدٌ أَحَدِي الْمَعْنَى لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! يَزْعَمُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بَغِيرَ الَّذِي يَبْصُرُ وَيَبْصُرُ بَغِيرَ الَّذِي يَسْمَعُ؟

قال: فقال: كَذِبُوا وَالْحَدُّوا وَشَبَّهُوا، تعالى الله عن ذلك!، إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، يَسْمَعُ بِمَا يَبْصُرُ وَيَبْصُرُ بِمَا يَسْمَعُ.

قال: قلتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُونَهُ؟

قال: فقال: تعالى الله!، إِنَّمَا يَعْقِلُ مَا كَانَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَ لَيْسَ اللَّهُ كَذَلِكَ^۱؛

یکی از یاران امام باقر ، از ایشان درباره چگونگی حضرت حق نقل می نماید، که ایشان فرمودند: «او تک است و یگانه، بی نیاز است و از چندین حالت گوناگون تشکیل نشده است. راوی می گوید: عرض کردم: فدایت شوم! گروهی از عراقیان گمان می کنند که شنوائی و بینائی در او دو صفت گوناگون بوده، هیچیک از ایندو در او عین دیگری نیست. ایشان فرمودند: سخن ناصواب می گویند و بدین سبب به الحاد و تشبیه گرفتار شده اند!؛ خداوند برتر از این امور است؛ او شنوا و بینا است اما می شنود همانگونه که می بیند، و می بیند همانگونه که می شنود.

گفتم: آنان گمان می کنند که بینائی او آنگونه است که آنان درک می کنند؛

حضرت فرمودند: خداوند برتر از این سخنان است، تنها مخلوقات ممکن و هر آنچه همچون آنان است، به ادراک آدمی درمی آید؛ اما خداوند اینچنین نیست که بتوان او را ادراک نمود».

[۱۶۰] عن امير المؤمنين : «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ، وَ مَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ، وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ، كَأَنَّهُ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ

غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَزَايِلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ، بِصِيرٍ إِذْ لَا مَنظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ، اسْتَأْنَسَ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ^۱؛

«قدم اول در دین، شناخت پروردگار است، و شناخت کامل او، درست باور کردن اوست، و کمال درست باور کردن او، یگانه دانستن اوست، و کمال یگانه دانستن او، اخلاص به اوست، و کمال اخلاص به او، زدودن صفات از اوست، زیرا که هر صفتی گواه بر این است که با موصوف دو تاست، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است. بنا بر این هر کسی برای خداوند - تبارک و تعالی! - صفتی معتقد شود برای او قرینی قرار داده، و هر که این چنین بیندیشد، دو تایش دانسته، و آنکه دو تایش بداند، او را به اجزاء، بخش کرده، و هر کس به اینجا رسید از شناخت او محروم است، و کسی که او را نشناسد بدو اشاره کرده، و هر که به او اشاره کند به تحقیق برای او جهت و سمتی قائل شده، و آنکه خداوند را در جهتی و یا سمتی بداند، او را در شمار مخلوقات قرار داده است. هر که بگوید خداوند در چیست او را در چیزی قرار داده. هر که بگوید خداوند بر چیست مکانی را از او خالی دانسته. او بوده و هست و تازه به وجود نیامده است، با همه چیز هست اما نه این که همنشین آن باشد و غیر از هر چیزی است نه بدان معنی که از آن کناره گیرد انجام دهنده هر کاری است اما نه با حرکات و وسایل، از اول بینا بود در آن هنگام که موجودی را خلق نکرده بود، تا با آن موجود انس گیرد و یا از فقدان او در وحشت افتد».

انواع توحید عبادی

«توحید عبادی» نیز بر چند نوع است:

۱. توحید در عبادت

به این معنی که، انسان هیچگاه جز حضرت حق را به عبادت درنگیرد. بدین ترتیب

۱. نهج البلاغة، خطبة ۱.

انسان در سخن و در عمل، این آیه شریفه را متحقق سازد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم».

۲. توحید در اطاعت

به این معنی که، انسان جز از حضرت حق و آنکس که طاعتش به طاعت حضرت حق باز می گردد، هیچکس را شایسته اطاعت و فرمانبرداری نداند: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۲: «هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است».

از اینرو، اطاعت از هوای نفس در شمار شرک است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۳: «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت»؛

و نیز اطاعت از شیطان: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾^۴: «ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید»؛

بلکه هر اطاعتی که به اطاعت او - جلّ و علا! - بازنگردد، شرک است: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۵: «و شیاطین به دوستان خود القا می کنند که با شما مجادله کنند اگر از ایشان پیروی کنید از مشرکانید».

۳. توحید در نیت

به این معنی که، هدف قلبی انسان از انجام امور - که به آن «نیت» گفته می شود -، فقط و فقط تحصیل رضایت حضرت او باشد. از این منظر، اگر غیر او در نیت آید، کفر؛ و اگر دیگری به همراه او آید، شرک؛ و تنها و تنها اگر او در نیت انسان راه یابد، توحید عبادی حاصل شده است.

۱. الحمد، ۴.

۲. النساء، ۸۰.

۳. الجاثیه، ۲۳.

۴. یس / ۶۰.

۵. الأنعام، ۱۲۱.

حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آوردید اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد».

بدست آوردن این مرتبه، سخت دشوار است و جانکاه؛ از همین روست که اهل دل برآنند که اگر آدمی تبت خود را تنها و تنها برای حضرت حق نهد، اما در کنار آن داعی دیگری را نیز در ذهن آورد - همچون آنکه نماز را برای او، اما با این داعی که به بهشت راه یابد -، عمل او از شوب شرک خالص نشده بوئی از شرک از آن به مشام می‌رسد.

از همین روست که آنگونه که از دو فقیه عارف «ابن طاوس» و «شهید دوم» نقل شده است، این دو بزرگوار این عمل را از بُن باطل دانسته‌اند: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾^۲: «هر آینه این است کامیابی بزرگ * عمل‌کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند».

پرواضح است که منظور این دو، آن نیست که عمل عبادی‌ای که اینگونه انجام شده، صحیح نبوده نیاز به تکرار آن است؛ بلکه مراد آنان آن بوده که هرچند تکلیف از عهده انسان برآمده، اما این عمل در بارگاه ربوبی پذیرفته نیست.

انواع توحید افعالی

«توحید افعالی» نیز خود بر چند نوع است:

۱. توحید در خالق بودن

به این معنی که، هیچ‌کس را در کنار حضرت حق، خالق به شمار نیاورده این امر را در

۱. البقره، ۲۶۴.

۲. الصافات، ۶۰ و ۶۱.

او - جلّ و علا! - منحصر داند. خداوند خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱: «بگو: الله آفریننده هر چیزی است».

این آیه، هم به همین صورت، و هم در صورتهای دیگر، در قرآن کریم بارها و بارها تکرار شده است. در این شمار است: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲: «خداى يكتاست كه شما و هر چه مى‌سازيد، آفريده است».

ابهامی که در اینجا روی می‌نماید، دربارهٔ مسألهٔ اعمال انسان است؛ چه: چگونه می‌توان تمامی اعمال نیک و بد انسان را مخلوق حضرت حق، و نه عمل خود انسان دانست؟

آیا این سخن، شائبهٔ جبر را تقویت نکرده آدمی را از پاسخگوئی در برابر اعمال خود بی‌نیاز نمی‌سازد؟

همانگونه که ابتدا و انتهای این آیه شریفه نیز همگون نمی‌نماید: ﴿مَا أَضَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَضَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾: «هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود تو است».

حال چگونه می‌توان به آن پرسش، و این ناهمگونی پاسخ داد؟

ورود به این گونه از مسائل، از موضوع رساله حاضر خارج بوده در شمار مسائل حکمت متعالیه است؛ بویژه آنکه همگان را نرسد که در اینگونه مباحث به تأمل پردازند - چه این مباحث، از مقدمات بسیاری برخوردار است، که بسیاری از مردم سر در پی تحصیل آن نداشته امکان نتیجه‌گیری از این مباحث را بدست نیاورده‌اند - .

از اینرو، بدون آنکه به این مبحث درشت وارد شویم، تنها اشاره می‌کنیم که: به شهادت قرآن کریم، خداوند آسمان و زمین را در اختیار آدمی نهاده و تمامی اقسام نعمتها را برای او فراهم آورده است: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ

۱. الزَّعْد، ۱۶.

۲. الصَّافَّات، ۹۶.

عَلَيْكُمْ نِعْمَةٌ ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ^۱: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟».

بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتابهای آسمانی در همین شمار است، و نیروهای باطنی انسان - همچون عقل، که تشخیص صحیح از خطا را برای انسان ممکن می‌سازد -، نیز در همین شمار.

حال می‌توان گفت که: این عالم چون تجارت‌خانه‌ای است، که آدمی با سرمایه این نعمتها در آن به فعالیت می‌پردازد، تا چگونگی آخرت بی‌پایان خود را ترسیم نماید. از این دید، چون سرمایه از آن حضرت حق است، می‌توان سود و زیان کارگر را به او نسبت داد؛ و چون آدمی خود همچون کارگری مستقل در این بازار به تجارت پرداخته، می‌توان نیک و بد اعمالش را به خود او منسوب نمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتُ تِجَارَتُهُمْ»^۲: «اینان گمراهی را به هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد».

این مطلب، کاملاً روشن بوده تأملی اندک بر آن، نشان می‌دهد که هیچ جبری در عالم هستی حکمفرما نیست. اما اگر انسان به تأمل در آن پرداخت و تنها به ظاهر شماری از آیات نگریست، در آن صورت به دام جبر و اشعری‌گری فرو خواهد غلطید؛ حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید: «فَمَا لَهُمْ لَا يُكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»^۳: «چه بر سر این قوم آمده است که هیچ سخنی را نمی‌فهمند؟».

آری! درباره کارهای شایسته آدمی اما، می‌توان آن را یکسر به خداوند نسبت داد؛ چه او هم سرمایه آشکار و نهان این امور را به آدمی بخشیده، و هم او را به واسطه شریعت، امر نموده تا سر در پی این امور نهد؛ حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید: «وَلَا يَرْضَىٰ

۱. لقمان، ۲۰.

۲. البقرة، ۱۶.

۳. النساء، ۷۸.

لِعِبَادِهِ الْكُفْرُ^۱: «و ناسپاسی را برای بندگان‌ش نمی‌پسندد». و باز می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۲: «خدا از این مردم نافرمان خشنود نخواهد شد».

اکنون می‌توانیم دریابیم که مراد از آیه شریفه: ﴿مَا أَضَاكَ مِنْ حَسَنَةٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا أَضَاكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۳: «هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود تو است»، چیست؛ و منظور از حدیث شریف: [۱۶۱] «لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۴: «در این عالم، انسانها نه مجبورند و نه از اختیار کامل برخوردارند؛ بلکه از اختیاری میان این دو برخوردار می‌باشند» -، کدام است.

* * *

در اینجا، شایسته است که به جهت تکمیل بحث، به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کنیم؛ و آن اینکه: خداوند متعال از باب عنایتی که به بندگان صالح‌ش دارد، در پی آن است که اینان را به هدف مطلوب رسانیده، و یادست‌کم بر راه درست پابرجا دارد. این عنایت، شامل حال کافران و بدکرداران نمی‌گردد؛ چرا که اینان خود شایستگی پذیرش اینگونه عنایت را بدست نیاورده، مقتضای آن را نیز در وجود خود معدوم نموده‌اند. پرواضح است که آنکس که از این عنایت ویژه برخوردار باشد، سر فخر بر آسمان خواهد سائید؛ و آنکس که از آن بی‌بهره ماند، در جهان جاودانه جز محرومیت و خذلان بهره‌ای نصیب نخواهد کرد.

۱. الزمر، ۷.

۲. التوبة، ۹۶.

۳. النساء، ۷۹.

۴. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۶۰.

این مطلب، به گونه‌های مختلف در قرآن کریم به اشارت گرفته شده است؛ به این آیات بنگرید:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱:

«این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست.»

﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾^۲:

«اما تنها فاسقان را گمراه می‌کند.»

﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳:

«پس خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست پیروزمند و حکیم.»

واضح است که مراد از «منسوب کردن ظلال به حضرت حق» در این آیات، نه آنست که او خود کافران و بدکرداران را گمراه می‌نماید؛ بلکه منظور آن است که اینان خود شایستگی هدایت را از دست داده، پذیرای آن نخواهند بود. از اینروست که در شماری دیگر از آیات قرآن کریم، این امر به خود آنان نسبت داده شده است: ﴿وَمَن يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۴: «آن کس که کفر را به جای ایمان برگزیند، چون کسی است که راه راست را گم کرده باشد.»

۲. توحید در تدبیر عالم

منظور از این مرحله، آنست که آدمی در دار وجود، تنها به یک عامل و یک تدبیرگر نظر اندازد؛ و تنها او را شایسته تدبیر این عالم بداند.

۱. البقرة، ۲.

۲. البقرة، ۲۶.

۳. ابراهيم، ۴.

۴. البقرة، ۱۰۸.

سرّ این نکته که در قرآن کریم از نام مقدّس «رَب» / تدبیر کننده، بیش از یک هزار مرتبه یاد شده و از نظر تکرار، تنها اسم شریف «الله» همسان آن است نیز، همین بوده؛ نشان از توجّه این کتاب آسمانی به این نوع از توحید، و دعوت مؤمنان به آن دارد. حضرت حق خود در آغاز این کتاب هدایتگر می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱: «ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است».

و باز خود می فرماید: ﴿قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲: «بگو: آیا جز الله، پروردگاری جویم؟ او پروردگار هر چیزی است». آیاتی اینگونه، که تدبیر عالم را تنها و تنها در او منحصر می دارد، به تعداد بسیار زیادی در قرآن کریم آمده است.

۳. توحید در تشریع و قانون گذاری

منظور از این نوع از توحید افعالی، آنست که حکومت و قانون گذاری، تنها شایسته حضرت حق است؛ و هیچکس را نرسد که حکومت و تسلط بر دیگران را بدون اجازت او، ادّعا نماید. در اینصورت، هرکس که بدون اذن او بر دیگران برتری جسته خود را حاکم آنان معرفی نماید، به شرک دچار شده خود را در کنار او دریافته است!.

همو در این کتاب الهی می فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۳: «حکم تنها حکم خداست». و باز می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ زَاكِعُونَ﴾^۴: «جز این نیست که ولیّ شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و هم چنان که در رکوعند اتفاق می کنند».

۱. الحمد، ۱.

۲. الأنعام، ۱۶۴.

۳. الأنعام، ۵۷ و یوسف، ۴۰ و ۶۷.

۴. المائدة، ۵۵.

نه فقط حکمرانی، که قانون‌گذاری نیز ویژه اوست و بس:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱:

«و هر که بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند، کافر است».

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲:

«و هر که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، از ستمکاران است».

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳:

«زیرا هر کس به آنچه خدا نازل کرده است دوری نکند، از نافرمانان است».

این بحث، از دامنی فراخ برخوردار است؛ از اینرو امید به فضل حضرت حق می‌بریم، تا موقفمان دارد که در یکی از بخشهای این کتاب، به تفصیل از این مطلب سخن گوئیم. در اینجا اما، بیش از این به این مبحث نخواهیم پرداخت، تا از مبنای رساله حاضر خارج نشویم.

۴. توحید در مالکیت

منظور از این نوع از توحید افعالی، آنست که مالکیت، تنها و تنها در دست حضرت حق بوده؛ جز او هیچکس را نرسد که مالکیت چیزی را به خود منسوب دارد. این نوع از توحید، خود بر دو قسم است:

الف: توحید در مالکیت حقیقی

به این معنی که سراسر هستی، مخلوق او و در تملک قدرت اوست: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴: «از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین».

۱. المائدة، ۴۴.

۲. المائدة، ۴۵.

۳. المائدة، ۴۷.

۴. آل عمران، ۱۸۹.

ب: توحید در مالکیت اعتباری / غیر حقیقی

بدان معنی که مالکیت‌های اعتباری مردمان بر اشیاء نیز، تنها و تنها در دائره اعتبار - و نه واقعیت - بوده، هیچ موجودی نه حقیقتاً و نه به اعتبار، از مالکیت او خارج نیست. حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾^۱: «و از آن مال که خدا به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید»؛ و باز می‌فرماید: ﴿وَأَنْفَقُوا مِنْهُ جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ﴾^۲: «و از آن مال که به وراثت به شما رسانده است انفاق کنید».

توجه به این نکته در اینجا لازم است که: مالکیت حقیقی حضرت حق، مانع از تصور مالکیت اعتباری مردمان بر آنچه در دست دارند، نخواهد شد؛ چه قرآن کریم خود به این مطلب در آیاتی چند اشاره کرده است؛ از آن شمار است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾^۳: «و اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان که دو گروه به هم رسیدند نازل کرده‌ایم ایمان آورده‌اید، بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان».

کوتاه سخن آنکه: تصرف در ملک الهی بدون اجازه او شرک است؛ همانگونه که نپذیرفتن فرمان او در این امور نیز، شرک و بلکه کفر می‌باشد.

۵. توحید در کمک‌خواهی

این نوع از توحید افعالی نیز، خود بر چند نوع است:

الف. توحید در تأثیرگذاری در عالم

به این معنی که، در این عالم، هیچ موجودی را تأثیری نیست. از اینرو، هرکس چیزی

۱. التور، ۳۳.

۲. الحديد، ۷.

۳. الأنفال، ۴۱.

غیر از حضرت حق را در برآوردن حوائج خود شریک بدانند، راه شرک پیموده و دیگری را با او همسان دانسته است.

ب. توحید در سببیت

بدان معنی که، علل و عوامل ظاهری، تنها در ظاهر بوئی از علّیت برده و در واقع هیچ بهره‌ای از این مطلب ندارند. بنا بر این، سببیت و علّیت، تنها در او محصور است و بس. این مرحله، هر چند از لوازم جدائی ناپذیر ایمان است، اما بسیاری از مردم از آن غفلت ورزیده در عمل با آن مخالفت می‌نمایند. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند».

در تفسیر «نور الثقلین»، چندین حدیث در تفسیر این آیه شریفه وارد شده، که مراد از آن را بخوبی روشن می‌سازد. در یکی از این احادیث - که از وجود مبارک امام صادق نقل شده است -، چنین می‌خوانیم:

[۱۶۲] عن أبي عبد الله في قوله: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه هم چنان مشرکند»، قال: «هُوَ الرَّجُلُ يَقُولُ: لَوْلَا فَلَانُ لَهْلَكْتُ، وَ لَوْلَا فَلَانُ لَأَصْبَحْتُ كَذَا وَ كَذَا، وَ لَوْلَا فَلَانُ لَضَاعَ عِيَالِي. أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَدْ جَعَلَ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ يَرْزُقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ؟
قال: قلت: فيقول: لَوْلَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيَّ بَفَلَانٍ لَهْلَكْتُ؟
قال: نعم! لا بأس بهذا»^۳.

آن حضرت درباره معنای «مشرک بودن مؤمنین»، می‌فرمایند: «این آیه، درباره کسی است که می‌گوید: اگر فلان کس نبود من نابود می‌شدم، و اگر فلان کس نبود من فلان سود را نصیب می‌بردم، و اگر فلان کس نبود خاندان من نابود می‌شد. بنگر که چگونه این شخص،

۱. یوسف، ۱۰۶.

۲. یوسف، ۱۰۶.

۳. نور الثقلین، ج ۲ ص ۴۷۶.

کسی دیگر را با خداوند شریک قرار داده، و پنداشته که آن شخص او را رزق می‌دهد و یا بلا را از او دفع می‌نماید!

راوی می‌گوید: به ایشان عرض کردم: حال اگر بگوید: اگر خداوند به سبب وجود فلان کس بر من منت نهاده بود - که او وسیله دفع فلان ضرر، یا جلب فلان سود شود -، در آن صورت نابود می‌شدم، آیا این سخن نیز شرک است؟
حضرت فرمودند: این سخن اشکالی ندارد».

۶. توحید در نادیده گرفتن علّتها

در این مرحله، موحدان تنها حضرت حق را به عنوان علّت تامّه، و یا علّت ناقصه دیده، هیچ چیزی را نه در طول حضرت حق، و نه در عرض او نمی‌نهند. از اینرو تمام علّتها در نظر آنان غیر واقعی بوده، تنها صورتی از مؤثر بودن را به نمایش درآورده است؛ و چه نیکو سروده است آنکه گفت:

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بُن

* * *

این، فهرستی کوتاه از انواع توحید بود؛ که به پانزده نوع بالغ شد.
این مراتب:

گاه تنها به صورت علمی برای انسان حاصل می‌شود؛
و گاه به صورت یقینی برای او بدست می‌آید.
حال با توجّه به آنکه یقین را سه مرتبه -:

۱. علم الیقین؛

۲. عین الیقین؛

۳. و حقّ الیقین است -، می‌توان گفت که: مجموع انواع توحید، به شصت نوع بالغ

می‌شود. پرواضح است که تحصیل این اقسام، و بویژه برخی از اقسام آن - همچون مرتبه حقّ یقین در توحید افعالی -، سخت دشوار بوده تنها با ریاضتهای شرعی و آماده شدن برای دریافت الهامهای الهی، بدست خواهد آمد.

امید است حضرت حق، تمامی سالکان راه کمال را دست گرفته به مراتب والای توحید نائل سازد، و ما را نیز از دام شرک - که در شمار بدترین و زشت ترین رذائل اخلاقی قرار دارد - وارهاند - بَمَنِّهِ وَكَرَمِهِ إِنَّهُ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ! - .



توجه به نکته‌ای دیگر نیز در اینجا لازم است؛ و آن اینکه: هرچند شرک پلیدی‌آور است، امّا مبتلا بودن عموم مردم به مراحل از آن، خللی در اسلام آنان و مسلمان خواندن ایشان وارد نمی‌سازد. فراتر از آن، بیشتر انواع شرک - که در مقابل انواع توحید قرار دارد -، مانع از نجات در قیامت نخواهد بود؛ چه آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۱: «خدا کسی را که برای او شریکی قرار دهد نمی‌آمرزد و جز آن هر گناهی را برای هر که خواهد، می‌آمرزد» تنها شرک جلی را مطرح ساخته از شرک خفی سخنی به میان نیاورده است؛ از اینروست که هرچند گام نهادن در مسیر کمال و طیّ درجات توحید، سخت لازم است و آدمی بدون آن از حقیقت انسانیت محروم خواهد ماند، امّا این بدان معنی نیست که آلودگان به مراتب شرک خفی، از ایمان و یا ورود به بهشت محروم شوند.

پرواضح است که این تنها لطف حضرت حق است که آدمیان را به درک مراتب والای اخلاقی مکلف نفرموده، ورنه ای بسا بسیار کسان که در این مسیر ناتوان شده از سیر باز می‌ماندند.

چند روایت درباره ارزش توحید

[۱۶۳] عن هشام بن الحكم قال: «قلت لأبي عبد الله: ما الدليل على أن الله واحد؟ قال: اتصال التدبير و تمام الصنع، كما قال - عز وجل! -: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱»^۲.

هشام به حکم گوید: «به امام صادق عرض کردم: چه دلیلی بر یگانگی خداوند وجود دارد؟ فرمود: اینکه تدبیر عالم یگانه است و آفرینش آن تام و تمام؛ همانگونه که حضرت حق می فرماید: «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می بود، هر دو تباه می شدند».

[۱۶۴] عن الرضا قال: «سمعتُ أبي موسى بن جعفر يقول: سمعتُ أبي جعفر بن محمد يقول: سمعتُ أبي محمد بن علي يقول: سمعتُ أبي علي بن الحسين يقول: سمعتُ أبي الحسين بن علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ رسول الله يقول: سمعتُ جبرئيل يقول: سمعتُ الله - جلَّ جلاله! - يقول: «لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن عذابي. (قال:) فلما مرَّت الرَّاحِلَةُ نادانا: بشروطها وأنا من شروطها»^۳؛

امام رضا در هنگامه بیان حدیث سلسله الذهب در میان اجتماع نیشابوریان، از حضرت حق نقل نمودند که: «لا إله إلا الله دژ من است، و هر کس که داخل دژ من شود از عذاب من در امان ماند. آنگاه چون مرکب ایشان چند گامی به پیش رفت، باز به بانگ فرمودند: توحید را شروطی است، و من در شمار شروط آن هستم».

۱. الانبياء، ۲۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۲۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۷.

[۱۶۵] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ»^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «توحید، قیمت بهشت است».

[۱۶۶] فِي خَبَرِ أَسمَاءِ النَّبِيِّ وَأَوْصَافِهِ : «... فِی التَّوْحِيدِ حَرَمٌ أَجْسَادُ أُمَّتِي عَلَى النَّارِ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «خداوند بوسیله توحید، بدنهای اُمت مرا بر جهنم حرام گردانید».

[۱۶۷] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ النَّبِيِّ عَنْ جَبْرِئِيلَ سَيِّدِ الْمَلَائِكَةِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ سَيِّدُ

السَّادَاتِ - جَلَّ وَعَزَّ! - : «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مَنْ أَقَرَّرَ لِي بِالتَّوْحِيدِ دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي»^۳؛

حضرت حق - جلّ و علا! - می‌فرماید: «من اَللّهم که هیچ خدائی جز من نیست، هرکس به توحید من اقرار نماید در دژ من وارد شده، و هرکس در دژ من وارد شود از عذاب من در امان ماند».

چند روایت

در فطری بودن توحید

[۱۶۸] عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ

النَّاسَ عَلَيْهَا؟ قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا - إِذَا سُئِلُوا - مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ»^۴؛

زراره گوید: از امام باقر درباره آیه شریفه «فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است» سؤال نمودم. ایشان فرمودند: «خداوند در فطرت آنان علم به اینکه او

۱. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۱۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۷۹.

پروردگارشان است را قرار داد، و اگر چنین نکرده بود، چون از آنان سؤال می شد که چه کسی پروردگار آنان است و چه کسی به آنان رزق می دهد، هیچ جوابی برای این سؤال نداشتند.

[۱۶۹] عن زرارۃ قال: «سألت أبا جعفرٍ من قول الله: ﴿حُتَّاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾، ما الحَنِيفِيَّةُ؟ قال: هي الفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ^۱؛

زراره گوید: از امام باقر درباره معنای آیه شریفه «روی آوردگان به خدا باشید و شرک نیاوردگان به او» سؤال کردم. ایشان فرمودند: «مراد، فطرتی است که مردم بر اساس آن آفریده شده اند. خداوند مردمان را بر اساس شناخت خود آفریده است».

[۱۷۰] قال رسول الله: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - خَالِقُهُ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۲.

پیامبر اکرم می فرماید: «هر طفلی بر پایه فطرت و به همراه آن بدنیا می آید، یعنی بر پایه شناخت خداوند به اینکه او خالق اوست؛ این آیه نیز اشاره به همین مطلب دارد: «اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

[۱۷۱] عَنْ عَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؟، قَالَ: التَّوْحِيدُ^۳؛

علاء گوید: از امام صادق درباره آیه شریفه «فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است» پرسیدم. ایشان فرمودند: «منظور از این فطرت، توحید است».

* * *

از این آیات، می توان برداشت نمود که تمامی انواع توحید - همچون اصل شناخت حضرت حق -، فطری بوده؛ تمامی انسانها نسبت به آن آگاهی دارند.

۱. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۷۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۷۷.

رذیلت دوم:

شرک

این رذیلت اخلاقی، در شمار بدترین صفات - و یا می توان گفت که بدترین آنها! - است. شرک را از کفر نیز بدتر دانسته اند؛ چرا که کافر تنها بر خویشتن ظلم می کند، مشرک اما چون حضرت حق را چون دیگر اشیاء می بیند، و در کنار او سنگی، درختی، آدمی ضعیف و یا شیئی دیگر را به ربوبیت برمی گزیند، بر خویشتن و بر خالق خویش هردو ظلم کرده است! از اینروست که شرک در قرآن کریم «ظلم بزرگ» خوانده شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱: «و لقمان به پسرش گفت - و او را پند می داد- که: ای پسرک من، به خدا شرک میاور، زیرا شرک ستمی است بزرگ».

این رذیلت اخلاقی، به گونه ای درشت و بنیان سوز است، که استعداد بخشوده شدن را در وجود آدمی سوزانده سراسر از بین می برد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۲: «هرآینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد».

کوتاه سخن آنکه شرک، سقوط آور است؛ و مشرک به بدترین گونه ای که برای یک انسان متصور است، سقوط کرده است: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ

۱. لقمان، ۱۳.

۲. النساء، ۴۸.

الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ^۱: «و هر کس که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد».

پیش از این، از اقسام توحید سخن گفتیم؛ اکنون بدون آنکه آن کلام عطراگین را به زهر شرک بیالائیم، تنها اشاره می‌کنیم که: شرک را نیز انواعی است همچون انواع توحید: و همانگونه که تمامی انواع توحید نور بود و روشنائی‌بخش، تمامی انواع شرک نیز ظلمت است و ظلمت‌آفرین؛

و بدون تردید، سالکان مسیر کمال را هیچ امری مهم‌تر از ترک شرک و زدودن اقسام آن از صحیفه نفس، در پیش نیست.



این بحث را، با اشاره به نکته‌ای لطیف به پایان می‌بریم؛ و آن اینکه: خداوند بزرگ، هوای نفس آدمی را در شمار خدایان او برشمرده است، همانگونه که بتان در این فهرست قرار دارند: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^۲﴾: «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت دیدی».

از اینرو، اهل حق تفاوتی میان الهه‌های سخیف بعضی از ملل پست - همچون آلت نرینه و مادینه - و الهه‌های دیگر - همچون شهوت جنسی، که بسیار کسان را در حکم صنم است - نمی‌نهند؛

از اینرو، آن مشرکان تفاوتی با این مشرکین ندارند؛ هردو در شرکند و هردو را پروردگاری در کنار پروردگار تواناست!

اضافه می‌کنم که شیطان، برای بعضی از مردمان معبود است و برای بعضی دیگر پیشوا؛ و آیا تفاوتی میان این دو دسته از مردم هست؟

۱. الحج، ۳۱.

۲. الجاثیه، ۲۳.

آیا می‌توان میان آنکه اجرام آسمانی را در کنار حضرت حق مؤثر در این عالم می‌داند، با آنکه زکاوت و تیزهوشی خود را در کسب رزق و دفع مشکلات مؤثر می‌داند، تفاوتی نهاد؟

آنکس که در مقابل بتی سر فرو می‌آورد تا کامش برآرد، و آنکس که در مقابل کسی خضوع می‌کند تا ریاستی بدست آرد، هردو مشرکند و هردو را پروردگاری دیگر جز از قادر متعال است!؛ و چه تلخ است که آدمی عمری در این عالم بزیّد و از سفره حضرت حق لقمه برگیرد و سرانجام با شرک به او، از این دنیای فانی گذر کند!؛ آیا برای شیطان، کامی شیرین‌تر از این می‌توان تصوّر نمود؟. تنها به او از شرک - که خلاصی یافتن از آن، سخت دشوار است! - پناه می‌بریم. در پایان این بحث، به شماری از آیات وارد شده در این موضوع، اشاره می‌نمائیم.

چند آیه

درباره شرک

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱:
«به جای الله، خدایانی را که نه به تو سود می‌رسانند و نه زیان، مخوان. اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود».

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ﴾^۲:

۱. یونس، ۱۰۶.

۲. الزّعد، ۱۶.

«بگو: کیست پروردگار آسمانها و زمین؟ بگو: الله. بگو: آیا سوای او خدایانی برگزیده‌اید که قادر به سود و زیان خویش نیستند؟ بگو: آیا نابینا و بینا برابرنند؟ یا تاریکی و روشنی یکسانند؟ یا شریکانی که برای خدا قائل شده‌اند چیزهایی آفریده‌اند، همانند آنچه خدا آفریده است و آنان درباره آفرینش به اشتباه افتاده‌اند؟».

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱:

«اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می‌بود، هر دو تباه می‌شدند».

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾^۲:

«و کیست گمراه‌تر از آن که به جز الله چیزی را به خدایی می‌خواند که تا روز قیامت به او جواب نمی‌دهد، که بتان از دعای بت پرستان بی‌خبرند».

﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳:

«شما، سوای خدای یکتا بتانی را می‌پرستید و دروغهای بزرگ می‌پردازید. آنهایی که سوای خدای یکتا می‌پرستید، نمی‌توانند شما را روزی دهند. از خدای یکتا روزی بجوئید و او را عبادت کنید و سپاس گوئید، زیرا به سوی او بازگردانیده می‌شوید».

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾^۴:

«آیا سوای خدا شفیعانی اختیار کردند؟ بگو: حتی اگر آن شفیعان قدرت به کاری نداشته باشند و چیزی را درنیابند؟».

۱. الانبیاء، ۲۲.

۲. الأحقاف، ۵.

۳. العنکبوت، ۱۷.

۴. الزمر، ۴۳.

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱:

«خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست. اگر چنین می بود، هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می کشید و بر یکدیگر برتری می جستند. خدا از آن گونه که او را وصف می کنند، منزّه است.»

فصل سوّم

فضیلت سوّم: تفکّر

رذیلت سوّم: غفلت

رذیلت چهارم: مکر و فریبکاری

فضیلت سوّم:

تفکر

پیش سخن

۱. مبدأ فکر و اندیشه

در رتبه‌بندی فضائل، نمی‌توان از اثری که در نتیجهٔ هریک از آنها پدید می‌آید، چشم پوشید. فضیلت اندیشه و تفکر اما، چون موقّیت در دنیا و آخرت را در پی خود دارد، در برترین مراتب قرار گرفته، شاید نتوان آن را به چشم دیگر فضائل دید؛ در حدیث است که: [۱۷۲] «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱: «ساعتی به تأمل و اندیشه پرداختن، بهتر از یکسال عبادت کردن است».

در اینجا، پیش از ورود به اصل بحث و بیان فضائل تفکر و نتایج آن، شایسته است که به عنوان مقدّمه، به کوتاهی از مبدأ تفکر سخن بگوئیم. این، از آنروست که معانی «قلب»، «نفس»، «روح» و دیگر اصطلاحاتی اینچنین - که تفکر با آنها در پیوندی محکم است را، در همین مقدّمه آشکار نموده در مباحث سپیس از آنها استفاده خواهیم نمود.

پیش از آغاز بحث، اشاره می‌کنم که مبحث حاضر، بر اساس آنچه از فرهنگ خطاناپذیر قرآن و حدیث استفاده می‌شود، تنظیم شده و هرچند ممکن است در برخی از مباحث از نتایج آراء حکیمان و عارفان نیز استفاده شود، اما این تنها از باب تشابه بوده نمی‌تواند بحث ما را فلسفی / عرفانی جلوه دهد.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷.

۲. ترکیب انسان از ماده و روح یا از جسم و نفس

انسان، از دو بُعد، بلکه از دو وجه کاملاً مختلف آفریده شده است:

بُعدی ملکوتی - که از عالم برین است -؛

و بُعدی ناسوتی - که از عالم ماده و مادیات می‌باشد - .

هرچند بر مُرکّب بودن آدمی از این دو بُعد دلیلهای بسیار اقامه شده است - همچون ثبات شخصیت در تمامی عمر با وجود تغییر ماده بدن -، اما برترین دلیل که انسان بخوبی آن را پذیرفته مجالی برای تردید و چند و چون در آن نمی‌بیند، آیاتی است که به حکمت این مسأله اشاره نموده است؛ آیاتی همچون:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^۱:

«آن که هر چه را آفرید به نیکوترین وجه آفرید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد * سپس نسل او را از عصاره آبی بی‌مقدار پدید آورد * آن گاه بالای او راست کرد و از روح خود در آن بدمید. و برایتان گوش و چشمها و دلها آفرید. چه اندک شکر می‌گویید. ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲:

«چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده

بیفتید».

۳. چگونگی ترکیب انسان از این دو بُعد

چگونگی ترکیب انسان از این دو بُعد، از مسائلی است که دانش انسان به آن راه

۱. السجدة، ۷ - ۹.

۲. الحجر، ۲۹.

ندارد؛ چه حقیقت روح - همانگونه که در آیه اخیر دیدیم -، از دسترس دانش بشری خارج است؛ از اینرو چگونگی ترکیب آن با جسم مادی نیز کاملاً پوشیده و مجهول می‌باشد.

بر این اساس، حکیمان خود اعتراف نموده‌اند که: اگر در تعریف آدمی از عبارت مشهور «حیوان ناطق» استفاده می‌کنند، این عبارت تنها فصل اخیر او را - و نه حقیقتش را - به نمایش آورده است. آری! تنها می‌توان گفت که ترکیبی تدبیرگونه در میان است، که تدبیر بدن بوسیله نفس، و زان پس کمال یافتن نفس بوسیله بدن را، به انجام می‌رساند. هرچند این تدبیر و تکمیل، در حقیقت نتیجه نهائی ترکیب انسان از این دو بُعد بوده، و چگونگی و کیفیت آن را نشان نمی‌دهد.

۴. اسامی روح نورانی در قرآن

الف. نفس الهام‌پذیر

در این کتاب آسمانی می‌خوانیم: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده».

شاید این نامگذاری، از آن رو صورت گرفته که نفس شماری از فضائل و رذائل را بدون آموزش، به گونه خودآموز در می‌یابد. عفت، شجاعت و ... از صفاتی است که به صورت علم حضوری در نفس آدمی حضور داشته، نیازی به آموزش او برای درک اینگونه فضائل نیست.

از این علم حضوری به «الهام» تعبیر شده؛ و نفس، «الهام‌پذیر» دانسته شده است. پیش از این، در آغاز کتاب، در این رابطه سخن داشتیم.

۱. الشمس، ۸.

ب. نفس سرزنشگر

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۱: «قسم می‌خورم به روز قیامت *

و قسم می‌خورم به نفس ملامتگر».

شاید وجه تسمیه این نفس، آن باشد که گذشته از آنکه انسان را پیش از انجام فعل ناشایست از آن باز می‌دارد، پس از انجام آن نیز او را سرزنش نموده ملامت می‌کند، تا دوباره به آن دست نیازد؛ هم‌گونه که در انجام کارهای شایسته و نیکو، پیش از انجام او را ترغیب، و پس از انجام او را تحسین می‌کند.

از اینرو، می‌توان آن را «نفس نیکوکار نیکوخواه» نیز نامید.

ج. فطرت

در قرآن کریم آمده است ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲: «به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

این نفس را خداوند متعال از آنرو «فطرت» خوانده است، که فطرت در لغت عرب بمعنی آهنگ آرام و صدای آهسته است. حال از آنرو که این نفس، انسان را به انجام اعمال شایسته و اجتناب از رفتارهای ناشایست فرا می‌خواند، و گوئی او را با صدائی آهسته به این سو دعوت می‌نماید، فطرتش خوانده‌اند. ظاهراً در آیه شریفه: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۳: «و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده * سپس بدیها و

۱. القیامة، ۱ و ۲.

۲. الزّوم، ۳۰.

۳. الشّمس، ۸.

پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده» - : «و سوگند به نفس و ان که نیکویش بیافریده سپس بدیها و پرهیزگاریهایش را به او الهام کرد» - نیز بر همین اساس «فطرت» نامیده شده است. راغب اصفهانی، در کتاب سترگ «مفردات ألفاظ القرآن الکریم» فرموده است : «... فطرت الهی ... در این آیه به اشارت گرفته شده است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱؛ «اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

د. روح

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۲: «تو را از روح می پرسند. بگو: روح جزئی از فرمان پروردگار من است». روح را از آن جهت «روح» خوانده اند، که جوهری بس لطیف و ربّانی است، که تدبیر امر بدن انسان بر عهده اوست. این جوهر بگونه ای لطیف است که گوئی همچون نسیم، در بدن انسان دمیده شده. شاید آیه شریفه: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳: «و از روح خود در آن دمیدم» -، ناظر به همین معنی باشد.

ه. عقل

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۴: «خدا آیات خود را اینچنین بیان می کند، باشد که به پرهیزگاری برسند». در قرآن کریم، عبارت شریف ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ چندین مرتبه تکرار شده است؛ و این

۱. بحار الأنوار، ج ۳ ص ۲۷۹.

۲. الإسراء، ۸۵.

۳. الحجر، ۲۹.

۴. البقرة، ۲۴۲.

تکرار دلالت بر محبوبیت تعقل و خردورزی در پیشگاه الهی دارد. از اینرو می‌توان از این آیه و نظائر فراوان آن، استفاده نمود که دعوت به تدبّر و خردورزی را، می‌توان در شمار اهداف نهائی نزول این کتاب آسمانی دانست.

پس از این، به شماری از این آیات اشاره خواهیم نمود.
 فراتر از این، اشاره می‌نمائیم که قرآن کریم، آنان که اهل تفکر و تدبّر نیستند را فرومایه‌تر از چهارپایان و پست‌تر از آنان دانسته است:
 ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱: «بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند»؛
 نیز فرموده است: ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲: «و او پلیدی را بر کسانی که خرد خویش به کار نمی‌بندند مقرر می‌کند».

و باز از زبان اهل آتش نقل می‌فرماید که: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۳: «و می‌گویند: اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، اهل این آتش سوزنده نمی‌بودیم».

عقل از «عقال» مشتق شده، که بمعنی خویشن‌داری و امساک آمده است؛ از اینرو دیه مذکور در فقه را نیز «عقل» خوانده‌اند - چرا که حکم پرداخت دیه، مانع از خونریزی و تعدی نسبت به دیگران می‌شود -؛ عقل را نیز از آنرو که مانع از انجام اعمال ناشایست و اشتباه می‌شود، عقل نامیده‌اند.

و. لب

﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۴: «به هر که

۱. الأنفال، ۲۲.

۲. یونس، ۱۰۰.

۳. الملك، ۱۰.

۴. البقرة، ۲۶۹.

خواهد حکمت عطا کند. و به هر که حکمت عطا شده نیکی فراوان داده شده. و جز خردمندان پند نپذیرند.

برخی از دانشمندان، بر آن رفته اند که «لُب»، مرتبه خالص و سرّ عقل است؛ از اینرو بر خردی که با اعمال زشت و یا اعتقادات باطل آمیخته شده باشد، اطلاق نمی گردد. شاید خداوند متعال روح را از آنروی لُب خوانده است، که همانگونه که لُب، بخش خالص هر شیء و حقیقت آن است، روح نیز نسبت به انسان همینگونه است؛ چه حقیقت انسان روح اوست و انسانیت انسان نیز به همو.

ز. قلب

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱: «روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزندان * مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید؛ نیز می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۲: «در این سخن برای صاحب دلان یا آنان که با حضور گوش فرا می دارند، اندرزی است؛ و نیز: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۳: «خدا بر دل هر متکبر جباری اینچنین مهر می نهد».

از آیاتی که دلالت بر رتبت والای قلب و اهمّیت آن دارد، این آیه شریفه است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۴: «و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است؛ چراکه مراد از آن، آنست که خداوند خود قلوب مردمان را به دست دارد، و آن را همانگونه که خود می خواهد، دیگرگون می سازد. قلب را نیز به همین دلیل «قلب» خوانده اند، که تقلّبات و صورتهای گونه گون فراوانی می پذیرد.

۱. الشعراء، ۸۸ و ۸۹.

۲. ق، ۳۷.

۳. غافر، ۳۵.

۴. الأنفال، ۲۴.

برخی بر آن رفته‌اند که آیه شریفه: ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ را اشارتی است به بندگان خاص حضرت حق، که آنان را اراده‌ای جز اراده او و خواستی جز از خواست او نیست؛ همانگونه که حضرت حق خود فرموده است: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱: «و شما جز آن نمی‌خواهید که خدا خواسته باشد».

همین معنی، در حدیث شریف نبوی نیز آمده است :

[۱۷۳] «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ»^۲: «: قلب فرد مؤمن، در میان دو انگشت حضرت قرار دارد؛ او آن قلب را هرگونه که خواهد دگرگون می‌فرماید».

برخی دیگر از عالمان نیز، بر آن رفته‌اند که منظور از این آیه شریفه، آنست که قوام و پایداری قلب انسان، به خداوند متعال است؛ از اینرو او از قلب انسان به اوندیکتر است! کوتاه سخن آنکه قلب را از آنرو «قلب» نامیده‌اند، که هر لحظه در دیگرگونی و انقلابی تازه است؛ حال اگر در تصرف شیطان باشد بواسطه خواطر شیطانی دگرگونی می‌یابد، و اگر در دست خداوند - جلّ و علا! - باشد، بواسطه الهام‌ها و عنایتهای خاص او تبدل حال می‌یابد.

بارخدا! قلوب ما را در دستان پر مهر خویش گیر، و نیکی‌ها را به ما الهام فرما، و با عنایات خاصه‌ات بر ما کرم نما!

ح. نفس مطمئنه

در قرآن کریم آمده است:

است: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۳: «ای روح آرامش

۱. الإنسان، ۳۰.

۲. مرآة العقول، ج ۱۰ ص ۳۹۳ و ۳۹۴.

۳. الفجر، ۲۷ و ۲۸.

یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد». روح از آنرو «نفس مطمئنه» خوانده شده، که انسانی که به مرحله یقین رسیده، از روحی مطمئن و غیر مضطرب برخوردار است؛ چرا که - همانگونه که پیش از این اشاره کردیم -، یقین ثبات فکر و اندیشه است و از اینرو و هم را در آن هیچ تصرفی نیست؛

بر این اساس می توان گفت که مراد از نفس مطمئنه، قلبی است که به مرحله یقین رسیده و اضطرابها و خواطر و همی را به حریم آن راهی نمانده است. چنین نفسی تنها به دست خداوند متعال است و شرور شیطانهای جنی و انسی به آن ضرری نخواهد رساند.

ط. صدر

خداوند متعال فرموده است:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱:

«آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد، که در گمراهی آشکار هستند».

نیز در همین کتاب حیات بخش می فرماید: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي^۲: «ای پروردگار من، سینه مرا برای من گشاده گردان * و کار مرا آسان ساز * و گره از زبان من بگشای * تا گفتار مرا بفهمند».

شاید روح را به آنجهت «صدر» نامیده اند، که صدر - : سینه - محل قلب است؛ از اینرو به گونه مجاز، روح واقع در قلب را به اعتبار محل آن صدر خوانده اند.

آیه شریفه: ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ که بعد از عبارت مبارک: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ

۱. الزمر، ۲۲.

۲. طه، ۲۵ - ۲۸.

اللَّهُ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ» وارد شده است، می‌تواند قرینه‌ای بر درستی این سخن باشد. هرچند این سخن چندان برخوردار از صحت نمی‌نماید. چه چشم و عقل و خیال و ... در شمار آلات و وسائلی است که روح، امور خود را بوسیله آنها تدبیر می‌نماید؛ هم از نیروست که در لغت عرب، از شرح صدر و سعه صدر سخن گفته می‌شود، اما هیچگاه عبارت شرح قلب یا سعه عقل به کار برده نمی‌شود؛ از اینرو نمی‌توان روح را هم‌معنای صدر و قلب دانست.

ی. نفس

در ذکر حکیم وارد شده است: «وَإِذْ كُنَّا فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»^۱: «پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش»؛ و نیز آمده است: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ»^۲: «پروردگارتان از هر کس دیگر به آنچه در دلهایتان می‌گذرد داناتر است».

در وجه نامگذاری روح به «نفس»، می‌توان گفت که از آنجا که از سوئی نفس، واقعیت و حقیقت هر چیز است، و از سوئی دیگر، حقیقت انسان همان روح اوست که بدون او انسانیت انسان متحقق نمی‌شود، می‌توان روح او را نفس او خواند؛ از همین روست که حکیمان بر آن رفته‌اند که: «حقیقت هر شیء، به صورت آن و نه به ماده او تحقق می‌یابد؛ انسانیت انسان نیز تنها به واسطه روح اوست که پدید می‌آید. پرواضح است که این سخن، از نوعی مجازگوئی ادبی برخوردار است.

* * *

۱. الأعراف، ۲۰۵.

۲. الإسراء، ۲۵.

آنچه گذشت، اسامی ای بود که بر روح اطلاق شده است. از همین بخش دانستیم که تمامی این الفاظ، بر یک حقیقت واحد دلالت دارد، و تنها اختلاف در تعدد الفاظ است و رنه مفاد همه آنها، تنها یک لطیفه نورانی روحانی است و بس.

اضافه می‌کنیم که آنچه گذشت، مربوط به زمانی است که بعد ملکوتی انسان بر او غالب شده روی انسان به سوی عالم روحانیت باشد؛ و رنه چون بعد مادی بر انسان حاکم شد، روح او «نفس اماره» نامیده می‌شود که از تمامی شایستگی‌های اسامی پیشین تهی و مبرا است. حضرت حق - جل و علا! - خود می‌فرماید: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۱: «زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد».

این روح که رو به سوی عالم ظلمانی مادی دارد و سراسر سویه‌ای سیاه یافته است نیز، در قرآن حکیم به اسامی ای چند نامیده شده، و با اوصافی چند یاد شده است. در این شمار است:

۵. اسامی روح ظلمانی در قرآن:

الف. نفسی که از شیطان الهام می‌پذیرد

آیه شریفه:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾^۲: «و شیاطین به دوستان خود القا می‌کنند»،

بوضوح این نفس را تابع الهام شیطان خوانده است.

در روایات خاندان عصمت نیز آمده است: [۱۷۴] «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ أَذُنَانِ فِي جَوْفِهِ. أَذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ، وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ»^۳: «در قلب هر انسان مؤمنی دو گوش وجود دارد، گویی که وسوسه گر پلید در آن می‌دمد، و گویی دیگر

۱. یوسف، ۵۳.

۲. الأنعام، ۱۲۱.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۶۷.

که فرشته الهی در آن الهام می‌نماید».

پس از این، شماری از دیگر روایات وارد شده در این مطلب، ذکر خواهد شد.

ب. نفسی که زشتی‌ها را زیبا می‌نمایاند، و انسان را نسبت به انجام اعمال ناشایست سرزنش نمی‌کند.

در قرآن کریم آمده است: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

نیز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۲: «تو نمی‌توانی مردگان را شنوا سازی و اگر اینان نیز از تو بازگردند، آواز خود را به گوش آن کران نرسانی»؛

و باز می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾: «و می‌گویند: اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، اهل این آتش سوزنده نمی‌بودیم».

ج. نفس لجوج

به این آیات الهی بنگرید: ﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾^۳: «آری، که او در برابر آیات ما

ستیزه‌جوست»؛

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾^۴: «آیا کیست آن که

۱. الکهف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. الزّوم، ۵۲.

۳. المدثر، ۱۶.

۴. الملك، ۲۱.

به شما روزی دهد اگر او روزی خویش باز دارد؟ نه، در سرکشی و دوری از حق لجاج می‌ورزند».

د. نفس شیطانی

خداوند - جل و علا! - فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱: «ما پیش از تو هیچ رسول یا نبی را نفرستادیم مگر آنکه چون به خواندن آیات مشغول شد شیطان در سخن او چیزی افکند. و خدا آنچه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد، سپس آیات خویش را استواری بخشید. و خدا دانا و حکیم است»؛

نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۲: «هر کس که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد»؛ و باز می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيَّتَنِ اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾^۳: «روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد».

این معنی، مبتنی بر آن است که مراد از شیطان در این آیات، شیاطین انسی است، که در زمان پیامبران همواره در پی منحرف نمودن آنان از مسیر وحی بوده‌اند. این معنی در آیه نخست ظهور بیشتری دارد؛ بلکه تنها معنایی است که می‌توان از آن آیه استفاده نمود.

۱. الحج، ۵۲.

۲. الزخرف، ۳۶.

۳. الفرقان، ۲۷ - ۲۹.

ه. نفس مکار حیلت‌گر

در قرآن کریم آمده است: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱: «آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است».

و نیز آمده است: ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا﴾^۲: «مکر کردند مکاری بزرگ»؛

و نیز: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^۳: «اینان خدا و مؤمنان را می‌فریبند، و نمی‌دانند که تنها خود را فریب می‌دهند».

بر همین اساس است که چون از امام صادق درباره نفس معاویه - که سخت مکار و حیله‌گر بود - سؤال شد، فرمودند: [۱۷۵] «نفس او، همان نفس حیله‌گر و شیطنت‌آمیز بود».

پس از این، روایاتی مربوط به این مبحث خواهد آمد.

و. نفس مغشوش و ناخالص

در آیه شریفه وارد شده است: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴: «حقا، که کارهایی که کرده بودند بر دلهایشان مسلط شده است»؛

و باز آمده است: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾^۵: «چون از حق رویگردان شدند خدا نیز دلهایشان را از حق بگردانید»؛

و نیز: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾^۶: «بر دل ایشان پرده افکندیم تا آیات را درنیابند و گوشه‌هایشان را کر ساختیم».

۱. آل عمران، ۵۴.

۲. نوح، ۲۲.

۳. البقرة، ۹.

۴. المطففين، ۱۴.

۵. الصف، ۵.

۶. الکهف، ۵۷.

ز. نفسی که مُهر شده تا حقیقت را در نیابد؛ نفس غافل.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱: «بر دلهای تجاوزکاران اینچنین مهر می‌نهم»؛
و می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۲: «خدا بر دل هر متکبر جباری اینچنین مهر می‌نهد»؛

و باز می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ﴾^۳: «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوش و دلش مُهر نهاد»؛

و نیز: ﴿وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۴: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمههایی است که بدان نمی‌بینند و گوشههایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

ح. نفس مضطرب غیر مطمئن

خدای دانا فرموده است: ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ﴾^۵: «آن بنا که برآورده‌اند همواره مایه تشویش در دلشان خواهد بود»؛
و فرموده است: ﴿وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا فَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ

۱. یونس، ۷۴.

۲. غافر، ۳۵.

۳. الجاثية، ۲۳.

۴. الأعراف، ۱۷۹.

۵. التوبة، ۱۱۰.

دَارِهِمْ^۱: «و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید»؛

و نیز: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۲: «و شرک نیاوردگان به او و هر کس که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد».

ط. نفسی که فراخی لازم برای گنجایش حقیقت را از دست داده است

در قرآن کریم آمده است: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳: «هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرا رود. بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد»؛ و نیز وارد شده است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۴: «آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد، همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد».

ی. نفسی که به ناشایستگی و پلیدی فرا می‌خواند

در شمار آیات کتاب مبارک، آمده است: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۵: «زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد».

۱. الزَّعْد، ۳۱.

۲. الْحَجَّ، ۳۱.

۳. الْأَنْعَام، ۱۲۵.

۴. الزُّمَر، ۲۲.

۵. یوسف، ۵۳.

چند روایت

درباره انسان و ابعاد وجودی او

[۱۷۶] عن السَّجَّادِ : «...أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يَبْصُرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، وَعَيْنَانِ يَبْصُرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ، فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ وَ أَمْرَ آخِرَتِهِ، وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ»^۱؛
امام سجّاد فرمودند: «آگاه باشید که انسان را چهار چشم است، دو چشم که با آن دو در امر دین و دنیای خود نظر می‌کند، و دو چشم که با آن به آخرت خود می‌نگرد. حال هرگاه خداوند طالب خیر بنده‌ای از بندگان خود باشد، آن دو چشم او که در قلبش قرار دارد را می‌گشاید، تا عالم ملکوت و آخرت را با آن نظاره کند؛ و هرگاه جز این برای بنده خود روا دارد، قلب او را به همراه آن دو چشم رها می‌نماید تا تنها به دنیای خود مشغول شود».

[۱۷۷] عن النَّبِيِّ : «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۲؛
پیامبر اکرم فرمودند: «دشمن‌ترین دشمنان تو همان نفس توست، که در میان دو پهلویت - در میان جاننت - قرار دارد».

[۱۷۸] عن أمير المؤمنين : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ.
قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟
قَالَ : جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ : أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۵۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۶۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۶۵.

امیرالمؤمنین فرمودند: «پیامبر اکرم گروهی را به جنگی گسیل داشتند. ایشان پس از آنکه آنان از جنگ مراجعت نمودند فرمودند: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و جهاد اکبر بر آنان باقی ماند. جهادگران باز پرسیدند: ای پیامبر خدا! جهاد اکبر کدام است؟ و ایشان فرمودند: جهاد با نفس! آنگاه فرمودند برترین جهادها جهاد کسی است که بانفس خود که در میان جاننش قرار دارد به مقابله برخاسته است».

[۱۷۹] عن النَّبِيِّ : «مَنْ غَلَبَ عِلْمَهُ هَوَاهُ فَهُوَ عِلْمٌ نَافِعٌ. وَ مَنْ جَعَلَ شَهْوَتَهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَرَّ الشَّيْطَانُ مِنْ ظِلِّهِ»^۱.

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس دانشش بر هوای نفسش غالب آید علمی فائده بخش بدست آورده است، و هرکس خواست ناشایستش را زیر پا نهد شیطان حتی از سایه او نیز گریزان است».

[۱۸۰] «رُوي في بعض الأخبار أنَّه دخلَ على رُسُولِ اللَّهِ رجلٌ اسمه مُجاشعٌ؛ فقال: يا رسول الله! كيف الطَّرِيقُ إلى معرفةِ الحقِّ؟ فقال : معرفةُ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! كيف الطَّرِيقُ إلى موافقةِ الحقِّ؟ قال: مخالفةُ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى رضا الحقِّ؟ قال: سَخَطُ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى وَصْلِ الحقِّ؟ قال: هَجْرُ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى طاعةِ الحقِّ؟ قال: عصيانُ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى ذِكْرِ الحقِّ؟ قال: نِسْيَانُ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى قُرْبِ الحقِّ؟ قال: التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى أُنْسِ الحقِّ؟ قال: الوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ؛ فقال: يا رسول الله! فكيف الطَّرِيقُ إلى ذَلِكَ؟ قال: الاستعانةُ بالحقِّ على النَّفْسِ»^۲؛ «مردی مجاشع نام، بر پیامبر اکرم وارد شد و از ایشان پرسید: ای پیامبر خدا! راه

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۷۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۷۲.

شناخت حق کدام است؟ فرمودند: شناخت نفس؛
پرسید: راه همراهی با حق کدام است؟ فرمودند: مخالفت با نفس؛
پرسید: راه بدست آوردن رضایت حق کدام است؟ فرمودند: نارضایتی نفس؛
پرسید: راه رسیدن به حق کدام است؟ فرمودند: ترک نفس؛
پرسید: راه اطاعت و فرمانبری حق کدام است؟ فرمودند: نافرمانی از نفس؛
پرسید: راه یادکرد از حق کدام است؟ فرمودند: فراموش کردن نفس؛
پرسید: راه نزدیکی به حق کدام است؟ فرمودند: دوری از نفس؛
پرسید: راه انس با حق کدام است؟ فرمودند: دوری‌گزینی از نفس؛
پرسید: راه به سوی آنچه فرمودی کدام است؟ فرمودند: یاری جستن از حق بر ضدّ
نفس!».

ارزش والای تفکر و اندیشه‌ورزی

اکنون با پایان یافتن این مقدمه، روشن می‌شود که تفکر در شمار برترین عبادتها قرار دارد؛
بلکه هیچ عبادتی برتر و هیچ عملی افضل از آن نیست.
این، از آنروست که تمامی عبادات و اعمال پسندیده متوقف بر تفکر است؛
و باز از همین روست که انسان، به هیچ مرتبتی از مراتب عوالم مادی و معنوی جز از
راه آن دست نمی‌یابد.
تفکر، ثمرهٔ انسانیت است و میوهٔ بوستان آن، و امتیاز انسان از دیگر جانداران تنها
بدوست و بس.

تفکر را می‌توان همچون وجود - که خود موجود است، و وجود موجودات به اوست -،
و نیز همچون نور - که خود روشن است و آشکار، و نیز آشکارکنندهٔ اشیاء - دانست؛ چه
تفکر خود روشن است و تمامی دانشها بواسطهٔ او بوجود می‌آید و آشکار می‌گردد.
از اینروست که پیشرفت در هر دو بُعد مادی و معنوی، بواسطهٔ آن پدید می‌آید؛ و هم

از اینروست که او از تمامی اشیاء این عالم برتر و فراتر است. تفکر را هم به اعتبار متعلقش - آنچه بدان فکر می‌کنند -، و هم به اعتبار تفکر کننده، مراتبی است؛ چه، چه بسیار اندیشه‌ای که برای صاحب خود و نیز برای جامعه او فوائد بسیاری به همراهی آورد، و نیز چه بسیار اندیشه و اندیشه‌ورزی‌ها که تنها فائده‌ای اندک برای انسان متفکر و جامعه او به همراه خواهد داشت!

آیات بسیاری از قرآن کریم نشانگر آن است، که اندیشه‌ورزی و تعقل سخت محبوب حضرت حق است؛ و فراتر از این شماری از این آیات، نشان می‌دهد که هدف نهائی از نزول این کتاب آسمانی، تفکر و تأمل در آن بوده است. در شمار این آیات است: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱: «و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برایشان بیان کنی و باشد که بیندیشند».

این دسته از آیات، بروشنی نشان می‌دهد که هدف نهائی از بعثت پیامبران نیز، همان فراخواندن به تفکر و تعقل بوده است.

بر همین اساس، از شماری دیگر از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که: تفکر برای شناخت حضرت حق، برتر و والاتر از تعقل برای شناخت دیگر موجودات است. بر همین اساس، می‌توان گفت که برترین مراتب خردورزی به اعتبار متعلق، تفکر و اندیشه در معارف الهی - همچون مبدأ آفرینش، و پایان آن، و نبوت، و امامت، و قرآن کریم - است.

پس از این مرتبه، مرتبه تفکر در آفاق و انفس، و پس از آن تفکر در تاریخ و احوال گذشتگان نیکوکار و بدکردار، و سرانجام آنان قرار دارد.

و سرانجام پس از آن، تفکر در علوم و مراتب گوناگون آن قرار می‌گیرد. این مراتب، بواسطه نیاز انسانها به این علوم، و یا بی‌نیازی ایشان از آن، تعیین می‌شود.

آنچه گذشت، اندکی از مباحث بسیاری بود که در اینجا مجال طرح می‌یافت. اکنون با پایان یافتن این مبحث، به شماری از روایات وارد شده در این زمینه اشاره می‌کنیم.

چند روایت درباره ارزش تفکر

[۱۸۱] عن أمير المؤمنين : «تَبَّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنَبَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ»^۱؛
امیرالمؤمنین فرمودند: «قلب خویش را با تفکر زنده دار، و شب هنگام برای عبادت از بستر برخیز، و از خدای خویش پروا داشته باش».

[۱۸۲] عن الصادق : «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ»^۲؛
امام صادق فرمودند: «برترین عبادتها، استمرار تفکر درباره خداوند و قدرت بی پایان اوست».

[۱۸۳] عن الرضا : «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! -»^۳؛

امام رضا فرمودند: «عبادت، بسیاری نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تفکر درباره خداوند متعال است».

[۱۸۴] عن أمير المؤمنين : «التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»^۴؛
امیرالمؤمنین فرمودند: «اندیشه‌ورزی، انسان را به نیکی فرامی‌خواند و به عمل به آن راهنمایی می‌کند».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۱۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۲۱.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۵.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۵.

[۱۸۵] عن الصادق : « كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ »^۱؛
 امام صادق فرمودند: «بیشترین عبادتی که ابوذر انجام می داد، تفکر و پندگرفتن از امور بود».

[۱۸۶] في وصايا أمير المؤمنين : « لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صَنِعةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - »^۲؛
 در شمار سفارشها و وصایای امیرالمؤمنین آمده بود: «هیچ عبادتی همچون تفکر در آفرینش الهی نیست».

[۱۸۷] عن النبي : « أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ »^۳؛
 پیامبر اکرم فرمودند: «غافل ترین مردمان، کسی است که از تغییر دنیا از حالی به حالی دیگر پند نپذیرد».

چند آیه

درباره تفکر در آفاق و انفس

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۴؛

«هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز، خردمندان را عبرت‌هاست * آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۲۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۲۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۲۴.

۴. آل عمران، ۱۹۰ و ۱۹۱.

منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار.»

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾^۱:

«اوست که شب را برایتان پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را پدید آورد تا در آن

بینید. در اینجا برای مردمی که می شنوند عبرت‌هاست.»

﴿وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضْلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲:

«اوست که زمین را بگسترده، و در آن کوه‌ها و رودها قرار داد و از هر میوه جفت جفت

پدید آورد و شب را در روز می پوشاند. در اینجا عبرت‌هاست برای مردمی که می اندیشند

* و بر روی زمین قطعه‌هایی است در کنار یکدیگر و باغهای انگور و کشتزارها و

نخلهایی که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب

سیراب می شوند و در ثمره، بعضی را بر بعض دیگر برتری نهاده‌ایم. هر آینه در اینجا برای

خردمندان عبرت‌هاست.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ انْبَسَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^۳:

۱. یونس، ۶۷.

۲. الزعد، ۳ و ۴.

۳. الحج، ۵.

«ای مردم، اگر از روز رستاخیز در تردید هستید، ما شما را از خاک و سپس از نطفه، آن گاه از لخته خونی و سپس از پاره گوشتی گاه تمام آفریده گاه ناتمام، بیافریده‌ایم، تا قدرت خود را برایتان آشکار کنیم. و تا زمانی معین هر چه را خواهیم در رحمها نگه می‌داریم. آن گاه شما را که کودکی هستید بیرون می‌آوریم تا به حد زورمندی خود رسید. بعضی از شما می‌میرند و بعضی به سالخوردگی برده می‌شوند تا آن گاه که هر چه آموخته‌اند فراموش کنند. و تو زمین را فسرده می‌بینی. چون باران بر آن بفرستیم، در اهتزاز آید و نمو کند و از هر گونه گیاه بهجت‌انگیز برویاند.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾:

«از نشانه‌های قدرت اوست که شما را از خاک بیافرید تا انسان شدید و به هر سو پراکنده گشتید.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱:

«و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این عبرتهایی است برای مردمی که تفکر می‌کنند.»

چند آیه

درباره ارزش تفکر

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲:

۱. الزّوم، ۲۰ و ۲۱.

۲. البقرة، ۲۳.

«و اگر در آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم در تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و جز خدای همه حاضران را فراخوانید اگر راست می‌گویید».

﴿قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱:

«بگو: اگر راست می‌گویید، جز خدا هر که را که می‌توانید به یاری بخوانید و سوره‌ای همانند آن بیاورید».

﴿قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲:

«بگو: اگر راست می‌گویید، جز خدا هر که را که می‌توانید به یاری بطلبید و ده سوره مانند آن به هم برباخته، بیاورید».

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳:

«و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می‌کنیم».

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۴:

«پیامبر گفت: ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند».

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۵:

«آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟».

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ﴾^۶:

«و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پندگیرنده‌ای هست؟».

۱. یونس، ۳۸.

۲. هود، ۱۲.

۳. الإسراء، ۸۲.

۴. الفرقان، ۳۰.

۵. محمد، ۲۴.

۶. القمر، ۱۷.

چند آیه درباره تفکر پیرامون مرگ

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾^۱:

«هر جا که باشید و لو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را درمی یابد».

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲:

«بگو: آن مرگی که از آن می گریزید شما را درخواهد یافت و سپس نزد آن دانای نهان و آشکارا برگردانده می شوید تا به کارهایی که کرده اید آگاهتان سازد».

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾^۳:

«چون یکیشان را مرگ فرارسد، گوید: ای پروردگار من، مرا بازگردان * شاید، کارهای شایسته ای را که ترک کرده بودم به جای آورم. هرگز. این سخنی است که او می گوید».

چند روایت درباره تفکر درباره مرگ

[۱۸۸] «جاء رجل إلى الصادق فقال: سئمت الدنيا، فأتمني على الله الموت! فقال: تمنّ

۱. النساء، ۷۸.

۲. الجمعة، ۸.

۳. المؤمنون، ۹۹ - ۱۰۰.

الحياة لتطيع لا تعصي، فلان تعيش فتطيع خيراً لك من أن تموت فلا تعصي ولا تطيع»^۱؛ «مردی به نزد امام صادق آمد و عرض کرد: از دنیا خسته شده‌ام، از اینرو از خداوند آرزوی مرگ خود را دارم. حضرت فرمودند: آرزو کن که زنده باشی تا اطاعت خداوند را بنمائی، نه معصیتش را؛ چه اگر زنده باشی و به طاعت پردازی، بهتر است از آنکه بمیری و نه اطاعت کنی و نه معصیت».

[۱۸۹] «... فقام إليه رجل، فقال: يا بن رسول الله! ما بالنا نكره الموت ولأنجبه؟ قال الحسن: إنكم خربتم آخرتكم و عمرتم دنياكم، فأنتم تكرهون النقلة من العمران إلى الخراب»^۲؛

«... در این حال مردی برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! چرا ما مرگ را ناخوش داشته دوستش نمی‌داریم؟ حضرت امام حسن فرمودند: شما آخرت خود را ویران و دنیای خود را آباد کرده‌اید؛ از اینرو از اینکه از آبادی به سوی ویرانی بروید ناراحت می‌شوید».

[۱۹۰] عن الصادق قال: قال رسول الله: «أَكْبَسُ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ»^۳؛ پیامبر اکرم فرمودند: «داناترین و زرنگترین مردم، کسی است که بیشتر از دیگران به یاد مرگ باشد».

[۱۹۱] قال النبي: «أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَأَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، فَمَنْ أَثْقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۴؛ پیامبر اکرم فرمودند: «برترین زهدها در دنیا یاد مرگ است، و برترین عبادتها یاد مرگ است، و برترین اندیشه‌ورزی‌ها یاد مرگ است؛ پس هرکس در این دنیا از یاد مرگ

۱. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۲۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۳۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۳۷.

سنگین شود- و از انجام بسیاری از کارها باز ماند-، چون بمیرد قبر خود را باغی از باغهای بهشت می یابد».

[۱۹۲] عن الصادق عن أبيه قال: أتى النبي رجل فقال: مالي لأحب الموت؟ فقال له: ألك مال؟ قال: نعم! قال: فقدمته؟ قال: لا ... قال: فمن ثم لا تحب الموت؟^۱ امام باقر فرمودند: «مردی نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: چرا من مرگ را دوست نمی دارم؟ حضرت فرمودند: آیا ثروتی داری؟ گفت: اری! فرمودند: آیا آن را پیشاپیش خود به دنیای دیگر فرستاده ای؟ گفت: نه! ... حضرت فرمودند: از همین جهت است که مرگ را دوست نمی داری».

چند آیه

درباره تفکر در معاد و روز رستاخیز

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۲:

«اگر ببینی آن زمان را که فرشتگان جان کافران می ستانند، و به صورت و پشتشان می زنند و می گویند: عذاب سوزان را بچشید».

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾^۳:

۱. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۲۷.

۲. الأنفال، ۵۰.

۳. الأنعام، ۹۳.

«اگر ببینی آن گاه که این ستمکاران در سكرات مرگ گرفتارند و ملائكه بر آنها دست گشوده‌اند كه: جان خویش بیرون كنید، امروز شما را به عذابى خواركننده عذاب می‌كنند، و این به كیفر آن است كه درباره خدا به ناحق سخن می‌گفتید و از آیات او سرپیچی می‌کردید».

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱:

«آیا پندارید كه شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟».

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۲:

«در حالى كه آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثل می‌زند كه چه كسى این استخوانهای پوسیده را زنده می‌كند؟ * بگو: كسى آنها را زنده می‌كند كه در آغاز بیافریده است، و او به هر آفرینشى داناست».

۱. المؤمنون، ۱۱۵.

۲. یس، ۷۸.

رذیلت سوّم:

غفلت

غفلت، در شمار اضداد تفکّر و خردورزی قرار دارد؛ و هم از اینروست که در شمار پست‌ترین صفات منحطی که می‌تواند دام‌گیر آدمی شود، قرار دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱» «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

و باز همو می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۲» «خدا بر دل و گوشها و چشمانشان مهر بر نهاده است و خود بی‌خبرانند».

* * *

از این رذیلت، مفاسدی سخت جانکاه و بزرگ پدید می‌آید؛ که به از دست دادن دنیا و آخرت می‌انجامد. شماری از این مفاسد را در اینجا یاد می‌کنیم:

۱. الأعراف، ۱۷۹.

۲. التحل، ۱۰۸.

مفاسد غفلت

۱. غفلت از نگاهبانانی که همواره در خلوت و جز آن، مراقب آدمیند

در بحث از قانون مراقبت، به تفصیل از این نگهبانها و وظیفه آنان سخن گفتیم. اگر غفلت را هیچ مفسده‌ای جز از فراموشی حضرت حق و نظارت دائمی او بر انسان نبود، همین کافی بود تا در شمار زشت‌ترین صفات قرار گیرد، و آدمی همت بر ترک آن گذارد.

این آیه شریفه، که یادآور نظارت دائمی خداوند بر آدمی است، چندین و چندبار در کتاب کریم وارد شده است: ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۱: «و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست».

۲. فراموشی سخط و نارضایتی خداوند

خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ أَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ * أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲: «آیا مردم قریه‌ها پنداشتند از اینکه عذاب ما شب‌هنگام که به خواب رفته‌اند بر سر آنها بیاید، در امانند؟ * و آیا مردم قریه‌ها پنداشتند از اینکه عذاب ما به هنگام چاشت که به بازیچه مشغولند بر سر آنها بیاید، در امانند؟ * آیا پنداشتند که از مکر خدا در امانند؟ از مکر خدا جز زیانکاران ایمن نشینند»؛

و باز می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدَتْهُمْ هَوَاءٌ﴾^۳: «و

۱. البقرة، ۷۴.

۲. الأعراف، ۹۷ - ۹۹.

۳. ابراهیم، ۴۲ و ۴۳.

مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است. عذابشان را تا آن روز که چشمها در آن خیره می‌ماند، به تاخیر می‌افکند می‌شتابند، سرها را بالا گرفته‌اند. چشم بر هم نمی‌زنند، و دل‌هایشان خالی از خرد است».

۳. غفلت از خویشتن، و کمالاتی که ممکن است انسان به آن دست یازد

این غفلت، باعث می‌شود که انسان اینگونه کمالات را به فراموشی سپارد، و از اینرو هیچگاه به آنها دست نیافته استعداد‌های خویش را به فعلیت نرساند.

در قرآن کریم آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ * وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است * از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند * اهل آتش و اهل بهشت با هم برابر نیستند. اهل بهشت خود کامیافتگانند».

و هم در این کتاب الهی می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲: «ای روح آرامش یافته * خوشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد * و در زمره بندگان من داخل شو * و به بهشت من در آی».

۴. فراموشی عمر، که سرمایه آدمی است

سرمایه‌ای که نمی‌توان هیچ قیمتی بر آن نهاد، چه مایه تحصیل سعادت و نیک فرجامی

۱. الحشر، ۱۸ - ۲۰.

۲. الفجر، ۲۷ - ۳۰.

در دنیا و آخرت، تنها همین سرمایه است و بس.

حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۖ أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾^۱: «و از درون آتش فریاد زنند: ای پروردگار ما، ما را بیرون آر تا کارهایی شایسته کنیم، غیر از آنچه می‌کردیم. آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که پندگیرندگان پند گیرند؟ و شما را بیم‌دهنده آمد. پس بچشید، که گناهکاران را یآوری نیست»؛
و می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا﴾^۲: «ای پروردگار من، مرا بازگردان * شاید، کارهای شایسته‌ای را که ترک کرده بودم به جای آورم».

۵. غفلت از قبر و قیامت، و فراموش نمودن بهشت و جهنم

حضرت حق می‌فرماید: ﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۳: «به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزند * تا به گورها رسیدید»؛
و باز می‌فرماید: ﴿يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُتَوَبِعُ * وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا﴾^۴: «گناهکار دوست دارد که خویشان را بازخرد به فرزندان * و زنش و برادرش * و عشیره‌اش که او را مکان داده است * و همه آنها که در روی زمینند، و نجات یابد * هرگز نه»؛

و نیز می‌فرماید: ﴿جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ * وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ

۱. فاطر، ۳۷.

۲. المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰.

۳. التكاثر، ۱ و ۲.

۴. المعارج، ۱۱ - ۱۵.

نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ^۱:
 «به بهشتهایی که جایگاه جاودانه آنهاست داخل می‌شوند. در آنجا به دستبندهای زر و
 مرواریدشان می‌آریند و در آنجا جامه‌هاشان از حریر است * و می‌گویند: سپاس خدایی
 را که اندوه از ما دور کرد، زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است * آن خدایی که ما
 را از فضل خویش بدین سرای جاویدان درآورد، که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه
 خستگی * و کافران را آتش جهنم است، نه بمیرانندشان و نه از عذابشان کاسته گردد.
 ناسپاسان را چنین کیفر می‌دهیم».

۶. غفلت از دنیای پست و پستی آن

این غفلت، سرانجام آدمی را در دام و دامن دنیا می‌نهد، و او را نیز به پستی و رذالت دنیا
 می‌آلاید:
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ
 الْغُرُورُ^۲: «ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبند، و آن شیطان
 فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند».

به این آیه شریفه نیز بنگرید: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي
 حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ
 بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ^۳: «و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند: در زندگی
 دنیوی از چیزهای پاکیزه و خوش بهره‌مند شدید، امروز به عذاب خواری پاداشتان
 می‌دهند. و این بدان سبب است که در زمین بی هیچ حقی گردنکشی می‌کردید و
 عصیانگری پیش گرفته بودید».

۱. فاطر، ۳۳ - ۳۶.

۲. لقمان، ۳۳.

۳. الأحقاف، ۲۰.

نیز حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱: «زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. اگر بدانند، سرای آخرت سرای زندگانی است».

۷. غفلت از شیطان

همان دشمن آشکاری که خداوند بزرگ، بارها و بارها در قرآن، انسان را از او برحذر داشته است. در شمار این آیات است: ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَيْنَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۲: «گفت: حال که مرا نومید ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آن گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آنها می‌تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت»؛

و این آیه نیز: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۳: «گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم * مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند».

۸. غفلت از نعمتهای آشکار و پنهان الهی

حضرت حق می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾^۴: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟».

۱. العنکبوت، ۶۴.

۲. الأعراف، ۱۶ و ۱۷.

۳. ص، ۸۲ و ۸۳.

۴. لقمان، ۲۰.

۹. غفلت از شکر و فراموشی شکرگذاری حضرت حق

چه، اگر آدمی نعمتهای آشکار و پنهان حضرت حق را فراموش نماید، شکر آن نعمتها را نیز فراموش می‌کند؛ و هم از اینرو به دام کفران فرو می‌افتد. حضرت حق فرموده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱: «اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است»؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲: «خدا قریه‌ای را مثل می‌زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت».

۱۰. غفلت از خداوند و معصومان

غفلت از خود حضرت حق و عبادت او، و از پیامبر اکرم و خاندانش و اطاعت از آنان، و از قرآن کریم و عمل به آن و تدبیر در آن نیز، در این شمار است. این مفسده، بالاترین مفسده‌ای است که در اثر غفلت پدید می‌آید؛ چه تمامی صفات ناشایستی که انسان می‌تواند به آن آلوده شود، از این صفت پست پدید می‌آید. در این رابطه، تنها توجّه به این آیه شریفه کافی است تا انسان را به زشتی این صفت آگاه سازد: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۳:

۱. ابراهیم، ۷.

۲. النحل، ۱۱۲.

۳. طه، ۱۲۴ - ۱۲۶.

«و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم گوید: ای پروردگار من، چرا مرا نابینا محسور کردی و حال آنکه من بینا بودم؟* گوید: هم چنان که تو آیات ما را فراموش می کردی، امروز خود فراموش گشته ای.»

* * *

آنچه گذشت، اندکی از بسیار سخنی است که در این زمینه می توان گفت. امید به فضل حضرت حق می بریم تا توفیق دهد تا در این زمینه رساله ای مستقل بر اساس آیات و روایات و کلمات بزرگان علما بدست دهیم، تا نفوس سالکان کمال از آن بهره مند گردد. این بحث را با یادکرد از سخن استاد عظیم الشان حضرت علامه طباطبائی به پایان می بریم. ایشان به هنگام رخت بستن از این عالم، چندین مرتبه می فرمود: «آگاه و بیدار باش و از غفلت دوری کن! آگاه و بیدار باش و از غفلت دوری کن! آگاه و بیدار باش و از غفلت دوری کن!».

در اینجا، نظر خواننده گرامی را به شماری از این آیات و روایات جلب می نمایم.

چند آیه

درباره غفلت

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

۱. الأعراف، ۱۷۹.

«برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

﴿فَالْيَوْمَ تُنْجِيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾^۱:
«امروز جسم تو را به بلندی می‌افکنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی، و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافلند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ * أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲:

«کسانی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیوی خشنود شده و بدان آرامش یافته‌اند، و آنان که از آیات ما بی‌خبرند * به کیفر کارهایی که می‌کرده‌اند، جایگاهشان جهنم است».
﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۳:

«آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند».
﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ^۴:

«آن کسانی را که به ناحق در زمین سرکشی می‌کنند، زودا که از آیات خویش رویگردان سازم، چنان که هر آیتی را که ببینند ایمان نیاورند و اگر طریق هدایت ببینند از آن نروند و اگر طریق گمراهی ببینند از آن بروند زیرا اینان آیات را دروغ انگاشتند و از آن غفلت ورزیدند».

۱. یونس، ۹۲.

۲. یونس، ۷ و ۸.

۳. الزوم، ۷.

۴. الأعراف، ۱۴۶.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»^۱ :

«و بر فراز سرتان هفت آسمان بیافریدیم، حال آنکه از این مخلوق غافل نبوده ایم».

چند روایت

درباره غفلت

[۱۹۳] عن أبي عبد الله قَالَ: قَالَ امير المؤمنين : «لَمَتَانِ: لِمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لِمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ، فَلِمَّةُ الْمَلِكِ الرَّقَّةُ وَ الْفَهْمُ، وَ لِمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهْوُ وَ الْقِسْوَةُ»^۲؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «دو نوع نزدیک شدن وجود دارد، یکی از شیطان و یکی از فرشته. امانزدیک شدن فرشته به نازکدلی و فهم است، و امانزدیک شدن شیطان به فراموشی و سنگدلی».

[۱۹۴] قَالَ الصَّادِقُ : «إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا؟، وَإِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقًّا فَالْفَرَحُ لِمَاذَا؟»^۳؛

امام صادق فرمودند: «اگر شیطان دشمن آدمی است پس غفلت چرا، و اگر مرگ حتمی است پس شادی چرا؟!».

[۱۹۵] عَنْ الرِّضَا عَنْ أَبَائِهِ عَنْ امير المؤمنين قَالَ: «كَلَّمَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ»^۴؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «هرچه انسان را از یاد خدا بازدارد در شمار قمار حرام است».

۱. المؤمنون، ۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۳۹۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۱۵۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۱۵۷.

[۱۹۶] عن علي بن جعفر عن أخيه عن أبيه قال: «أوحى الله - عز وجل! - إلى موسى: يا موسى! لا تفرح بكثرة المال، ولا تدع ذكرى على كل حال، فإن كثرة المال تُنسى الذنوب وإن ترك ذكرى يُقسي القلوب»^۱؛

امام صادق فرمودند: «خداوند به حضرت موسی وحي نمود که: ای موسی! از بسیاری مال شادمان نشو و یاد مرا در هیچ حالی ترک منما، چرا که ثروت گناهان را از یاد انسان می برد و ترک یاد من قلوب را سخت و سنگوار می نماید».

[۱۹۷] قال الصادق: «إعراب القلوب على أربعة أنواع: رفع وفتح وخفض ووقف.

رفع القلب في ذكر الله؛

و فتح القلب في الرضا عن الله؛

و خفض القلب في الاشتغال بغير الله؛

و وقف القلب في الغفلة عن الله.

ألا ترى أن العبد إذا ذكر الله بالتعظيم خالصاً، ارتفع كل حجاب كان بينه وبين الله من قبل ذلك؟!؛

و إذا انقاد القلب لمورد قضاء الله بشرط الرضا عنه، كيف يفتح القلب بالسرور والروح والراحة...؟!؛

و إذا غفل عن ذكر الله، كيف تراه بعد ذلك موقوفاً محجوباً قد قسي وأظلم منذ فارق نور التعظيم»^۲؛

امام صادق فرمودند: «قلبه را چهار نوع اعراب است: رفع و فتح و خفض و وقف. آنگاه - با توجه به معانی لغوی این اصطلاحات نحوی -، فرمودند: رفع و برتری قلب، در آنست که خدا را یاد کند؛ و فتح و گشایش قلب، در رضایت از حضرت حق و تقدیر اوست؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۵۵.

و خفض و پستی قلب، در اشتغال بغیر خداست؛
و وقف و بی تحرّکی آن، در غفلت از خداست.
آیا توجّه نمی‌کنی که بنده چون خدا را خالصانه به بزرگی یاد کند، تمامی حجابهای که
میان او و حضرت حق است از بین می‌رود؟!
و چون قلب قضاء خدا را با رضایت از آن بپذیرد و مطیع آن گردد، چگونه شادی و
راحتی به آن روی می‌کند؟!
و چون قلب از ذکر خدا غفلت ورزد، بعد از آن در پرده حجاب رفته وقف و سکون
می‌پذیرد، پس سنگوار و سیاه می‌شود از آن هنگام که نور بزرگداشت حضرت حق را
ترک کند».
[۱۹۸] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «اغْفُلُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَغَيَّرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ»؛
پیامبر اکرم فرمودند: «غافلترین مردم، کسی است که از تغییر دنیا از حالتی به حالتی
دیگر اندرز نپذیرد».

رذیلت چهارم:

مکر و فریبکاری

یکی از اضداد تفکر، مکر و حيله گری است؛ هرچند می توان حيله گری را نوعی از اندیشه ورزی دانست که به هنگام غلبه هوای نفس بر فرد، حاصل می شود؛ از اینرو، با غلبه نفس اماره بر انسان، تفکر به حيله گری تغییر می یابد. «حيله» را آن دانسته اند که فرد حيله گر، دیگری را مخفیانه از انجام آنچه در سر دارد باز دارد؛ بدین ترتیب، انسان حيله خورده بدون آنکه خود بداند، از انجام کاری که مطلوبش بوده بازمانده است.

بازداشتن دیگران از آنچه در پی آن بوده اند، می تواند حيله گری پسندیده و مکاری نیکو باشد؛ چه ممکن است فرد حيله خورده - دانسته یا ندانسته - در پی امری ناپسند برآمده باشد؛ در اینصورت بازداشتن او از این کار، اگر به صورتی انجام گیرد که او خود متوجه آن نشود، حيله گری پسندیده نامیده می شود. در قرآن کریم در این زمینه می خوانیم:

﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱:

«آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است»؛

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ﴾^۲:

«منافقان خدا را فریب می دهند، و حال آنکه خدا آنها را فریب می دهد»؛

۱. آل عمران، ۵۴.

۲. النساء، ۱۴۲.

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾^۱:

«آنان حيله‌ای می‌اندیشند * و من هم حيله‌ای می‌اندیشم».

سخن ما در اینجا اما، بر سر حيله گری معمول يعنی حيله گری ناپسند است؛ از اينرو بدون تردید حيله گری را در شمار بدترین مهالک دانسته، اجتناب از آن را در شمار واجبات می‌دانیم.

محقق نراقی چه نیکو در این زمینه فرموده است:

«ثَمَّ الْمَكْرُ مِنَ الْمَهْلِكَاتِ الْعَظِيمَةِ، لِأَنَّهُ أَظْهَرُ صِفَاتِ الشَّيْطَانِ، وَ الْمَتَّصِفُ بِهِ أَعْظَمُ جُنُودِهِ.

و معصيته أشد من معصية إصابة المكروه إلى الغير في العلانية؛ إذ المُطَّلِعُ بإرادة الغير ايذائه يحتاج و يُحَافِظُ نفسه عنه، فربما دفع أذيته؛ و أمّا الغافل فليس في مقام الاحتياط، لظنه أن هذا المكار المحيل محب و ناصح له، فيصل إليه ضره و كيده في لباس الصداقة و المحبة»^۲.

ایشان در این عبارات، نخست به اینکه حقه بازی در شمار بدترین مهالک قرار دارد، اشاره؛ و علت آن را در این جستجو می‌کند که حيله گری، نخستین و بارزترین صفت شیطان است؛ از اينرو هرکس به این صفت آلوده شود، در شمار برترین یاران او قرار می‌گیرد؛

آنگاه اشاره می‌کند که گناه خدعه، بالاتر از گناه ضرر رساندن به دیگران بصورت آشکار است؛ چه به هنگام خدعه ورزی چه بسافر بدون آنکه از تیت سوء حيله گران آگاه باشد، به آنان اعتماد نموده فریب خواهد خورد. در دیگر ضرر رسانی‌ها اما، نه چنان است؛ چه هوشیاری افراد دستخوش بازی نشده ممکن است آنان را از چنین دامهائی رهائی بخشد.

۱. الطارق، ۱۵ و ۱۶.

۲. جامع السعادات، ج ۱ ص ۳۲۸.

حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ^۱: «اینان خدا و مؤمنان را می‌فریبند، و نمی‌دانند که تنها خود را فریب می‌دهند * در دلهایشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بیفزوده است و به کیفر دروغی که گفته‌اند برایشان عذابی است دردآور».

خدعه ورزی در شمار افعال منافقانه نیز قرار می‌گیرد؛ از اینرو گناه آن بزرگتر از عملی است که بدون حيله گری بصورت آشکار انجام می‌شود. از اینرو اگر بی‌گناهی را آشکارا به خوردن سم و اداری نمایند، گناه قتل نفس متحقق شده است؛ اما اگر کسی را بدون آنکه خود بداند، فریب داده به خوردن ظرفی از سم و اداری نمایند، هم قتل نفس انجام شده و هم نفاق صورت پذیرفته است! آنچه خلفای ناشایست بنی‌عباس در حق ائمه هدی و برخی از اولیاء حضرت حق انجام می‌دادند، در همین شمار بود؛ اینان قاتلان منافق صفت بودند، و نفاق در پست‌ترین مراتب آتش قرار دارد!

از اینرو می‌توان گفت که: مکروورزی و خدعه‌بازی در شمار پست‌ترین رذائل اخلاقی قرار دارد؛ و آنکس که خود را به این صفات آلوده باشد در صف منافقان نشسته است. در ابتدای سوره مبارکه بقره به این موضوع اینگونه اشاره شده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا^۲: «پاره‌ای از مردم می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم. حال آنکه ایمان نیاورده‌اند * اینان خدا و مؤمنان را می‌فریبند».

و در سوره منافقین نیز به وضوح امر شده تا از آنان دوری گزیده اجتناب شود: ﴿فَاَحْذَرُوهُمْ﴾ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اِنَّیْ یُؤَفِّکُوْنَ^۳: «از آنها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می‌شوند؟».

۱. القرة، ۹ و ۱۰.

۲. البقرة، ۸ و ۹.

۳. المنافقین، ۴.

از اینروست که خداوند، مردانی که پس از طلاق، مکارانه به همسر خویش رجوع می‌نمایند تا او را از مهر خویش بازدارند را، بگونه ترسیم می‌نمایند که گوئی آنان آیات خداوند را به استهزاء و تمسخر گرفته‌اند: ﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَعَنَّ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱ : «هرگاه زنان را طلاق دادید و مهلتشان سرآمد، یا آنان را به نیکو وجهی نگه دارید یا به نیکو وجهی رها سازید. و، تا بر آنها زیان برسانید یا ستم بکنید نگاهشان مدارید. و هر کس که چنین کند به خویش ستم کرده است. و آیات خدا را به ریشخند مگیرید و از نعمتی که خدا به شما داده است و از آیات و حکمتی که برای موعظه شما فرستاده است یاد کنید و از خدا بترسید و بدانید که او به همه چیز آگاه است».

اصحاب سَبْت نیز که به بوزینه تبدیل شدند؛ جز خدعه‌ورزی گناهی دیگر در کارنامه خویش نداشتند؛ آنان چون در روز شنبه صید ماهیان را بر خویش حرام یافتند، حوضچه‌هائی تعبیه کردند تا ماهی‌ها در آن قرار گرفته روز یکشنبه به صید و جمع‌آوری آنها بپردازند؛ از اینرو گوئی به مکر بازی با حضرت حق پرداختند؛ خداوند متعال نیز آنان را به میمون - که صورت حقیقی مکر بازی است - تبدیل نمود: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ^۲ : «و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید». اگر در قرآن کریم هیچ آیه‌ای در مذمت این رذیلت اخلاقی وارد نشده بود، و تنها همین یک آیه به چشم می‌آمد: ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا^۳ : «و آیات خدا را به ریشخند مگیرید» کافی بود تا آن را در شمار پست‌ترین صفات دانسته احتراز از آن را لازم بشماریم.

۱. البقرة، ۲۳۱.

۲. الأعراف، ۱۶۶.

در اینجا، به شماری از آیات و روایات مربوط به این مبحث، اشاره می‌نمائیم:

چند آیه درباره فریب و فریب‌کاری

«يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۱:

«روزی که کفایت نکند از ایشان مکرشان چیزی را و نه ایشان یاری شوند».

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۲:

«آنان که ایمان آوردند کارزار می‌کنند در راه خدا و آنان که کافر شدند کارزار می‌کنند در راه طاغوت پس کارزار کنید با دوستان دیو رجیم بدرستیکه مگر شیطان باشد سست».

«ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ»^۳:

«اینست و بدرستیکه خدا سست کننده مکر کافران است».

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ»^۴:

«این برای آنکه بداند که من خیانت نکردم او را به پنهانی و بدرستیکه خدا هدایت نمیکند حيله خيانتکاران را».

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ»^۵:

«آیا نگردانید حيله ایشانرا در گمراهی».

۱. الطور، ۴۶.

۲. النساء، ۷۶.

۳. الأنفال، ۱۸.

۴. یوس، ۵۲.

۵. الفیل، ۲.

﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾^۱:

«و به آنها مهلت دهم، که تدبیر من استوار است».

﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴾^۲:

«یا می خواهند حیلتی کنند؟ اما کافران خود به حیلت گرفتارند».

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾^۳:

«آنان حيله‌ای می‌اندیشند * و من هم حيله‌ای می‌اندیشم».

﴿وَالْأُتَاغِي عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ﴾^۴:

«و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم».

﴿وَمَكْرُوهٍ وَمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۵:

«آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است».

﴿وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ

لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۶:

«کسانی که پیش از اینان بودند مکرها کردند، ولی همهٔ مکرها نزد خداوند است. می‌داند

که هر کسی چه می‌کند. و کافران به زودی خواهند دانست که سرای آخرت از آن کیست».

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ

أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۷:

«پیشینیان‌شان حیلت ساختند. فرمان خدا در رسید و آن بنا را از پایه ویران ساخت و

سقف بر سرشان فرود آمد و از سویی که نفهمیدند، عذاب آنان را فروگرفت».

۱. الأعراف، ۱۸۳.

۲. الطور، ۴۲.

۳. الطارق، ۱۶.

۴. یوسف، ۳۳.

۵. آل عمران، ۵۴.

۶. الزعد، ۴۲.

۷. التحل، ۲۶.

﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكْرُنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱:

«و غافل بودند که اگر آنها حيله‌ای انديشيده‌اند ما نيز حيله‌ای انديشيده‌ايم * بنگر که عاقبت مکرشان چه شد: ما آنها و قومشان را به تمامی هلاک کردیم».

چند روایت

درباره مکر

[۱۹۹] عن الصادق قال: «إِنْ كَانَ الْعَرُضُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - حَقًّا، فَالْمَكْرُ لِمَاذَا؟»^۲؛
امام صادق فرمودند: «اگر در این نکته که می‌باید روزی، اعمال خود را بر خداوند عرضه نمود تردیدی نیست، پس چرا حيله‌گری و حقه بازی؟».
[۲۰۰] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِي أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «الْمَكْرُ وَ الْخَدِيعَةُ فِي النَّارِ»^۳؛

امير المؤمنين می‌فرمودند: «حقه‌بازی و حيله‌گری در جهنم است».
[۲۰۱] عن الصادق قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَكَرَ مُسْلِمًا»^۴؛
پیامبر اکرم فرمودند: «مسلمان نیست آنکه مسلمانی را فریب دهد».
[۲۰۲] قَالَ عَلِيٌّ : «لَوْ لَا أَنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكَّرَ الْعَرَبِ»^۵؛
امير المؤمنين فرمودند: «اگر چنین نبود که فریب و خدعه‌گری در جهنم جای دارد، من فریب‌گرترین و مکارترین فرد عرب بودم».

۱. التّحل، ۵۰ و ۵۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۲۸۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۲۸۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۲۸۵.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۲۸۵.

فصل چہارم

فضیلت چہارم: شجاعت

فضیلت چهارم:

شجاعت

شجاعت، فضیلتی سخت بزرگ است. اهمّیت این فضیلت، به گونه‌ای است که قرآن کریم آنرا در شمار پایه‌های لازم برای حکمرانی الهی ذکر می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱: «خدا او را بر شما برگزیده است و به دانش و توان او بیفزوده است، و خدا پادشاهیش را به هر که خواهد دهد که خدا دربرگیرنده و داناست»؛

و باز در همین زمینه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُيُوتًا مَرْصُوصًا﴾^۲: «خدا دوست دارد کسانی را که در راه او در صفی، همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند، می‌جنگند».

و آن را در شمار صفات مؤمنان یاد می‌کند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۳: «محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان».

نیز شجاعان را مورد محبت و عنایت خاص الهی قرار می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى

۱. البقرة، ۲۴۷.

۲. الصف، ۴.

۳. الفتح، ۲۹.

الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند».

تعریف شجاعت

شجاعت را به معنی قوّت قلب دانسته‌اند.

این صفت نیز دارای مراتبی است، و -همانگونه که پیش از این اشاره کردیم-، تمامی مراتب آن نیکو بوده نمی‌توان در آن دوسویۀ ناپسند افراط و تفریط را تصوّر نمود. از اینرو، سخن برخی از اخلاقیان که کندروی در آن را جُبُن / ترس، و تندروی در آن را تَهَوُّر / بی‌باکی خوانده به مذمت آندو پرداخته‌اند را، نادرست می‌دانیم؛ چرا که نه ترس در مراتب شجاعت است، و نه بی‌باکی در عنوان شجاعت جای می‌گیرد.

توضیح آنکه تهوّر بمعنی سقوط و ریزش آمده است؛ نمونه را اگر کسی ساختمان‌ی بلند را بر زمینی سست استوار کند، او را بی‌باک، و ساختمان را متهوّر -: بنای بی‌اساس - می‌خوانند؛ پرواضح است که این عمل بی‌اساس، هیچ ارتباطی با شجاعت و قوّت قلب نخواهد داشت. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۲﴾: «آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کنارهٔ سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

۱. المائدة، ۵۴.

۲. التوبة، ۱۰۹.

از اینرو، هرکس قوّت قلبش را در محلّی ناشایست - که عاقلان روزگار آن را تأیید نمی‌کنند - به کار برد، او را متهور و کارش را متهورانه می‌خوانند؛ چونان کسی که بدون سلاح به شیری خشمگین نزدیک شود، و یا بدون آنکه علّتی شرعی و یا عقلانی در میان باشد، با دست خالی به میدان دشمن بشتابد؛ پرواضح است که این گونه عمل را، نه شرع تأیید می‌نماید و نه عقل صحیح می‌شمارد: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱: «در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد».

از اینرو، تهوّر فعلی ناپسند بوده در شمار صفات حسنه قرار نمی‌گیرد تا مرتبه‌ای از مراتب شجاعت برشمرده شود.

آری! آنکس که از شجاعت بی‌بهره است، از بسیاری از نعمتهای دیگر - همچون امکان امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه خدا - باز می‌ماند؛ و بسیاری از ننگها و آنچه در نتیجهٔ بی‌شخصیتی و سست شخصیتی حاصل می‌شود را، می‌پذیرد؛

از اینرو می‌توان این صفت را در شمار برترین فضائل قرار داد؛ و محرومیت از آن را در شمار بدترین رذائل دانست.

متهور اما، نه تنها نعمت ثبات را در غیر محلّ آن به کار برده است - و از اینرو به کفران نعمت پرداخته -، که خود و دیگران را در مهلکه نهاده مفساد بسیاری پدید می‌آورد. امروزه اخبار بسیاری دربارهٔ برخی از یاران اهل بیت - بدست داریم، که تهوّر ورزیده اسرار آنان را افشا می‌نموده‌اند؛ و می‌دانیم که اینان بسختی در روایات مذمت شده حتی به لعن ائمهٔ هدی نیز دچار شده‌اند. آنچه آنان انجام می‌دادند، در شمار نمونه‌های روشن تهوّر - و نه شجاعت - بوده است.

مراتب شجاعت

شجاعت را به دو مرتبه اصلی ضعیف و شدید تقسیم کرده، هریک از این دو مرتبه را به مراتب دیگری تقسیم نموده‌اند.

۱. مرتبه نخست شجاعت

نخستین مرتبه آن را، پیشی گرفتن و غلبه کردن بر طرف مقابل، در جنگ، میدان مباحثه علمی، میدان‌های ورزشی و از اینگونه امور دانسته‌اند. در این مرتبه، انسان شجاع در مقابل موردی مادی قرار می‌گیرد، که با ثبات قلب و بکارگیری امکانات خود، می‌تواند از میدان منازعه سرافراز بیرون آید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۱: «خدا او را بر شما برگزیده است و به دانش و توان او بیفزوده است».

۲. مرتبه دوم شجاعت

مرتبه دوم آن را اما، مرتبه غلبه بر نفس اماره دانسته‌اند. پیامبر اکرم در این زمینه می‌فرماید: [۲۰۳] «أَشَجُّ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^۲: «شجاعترین مردمان، کسی است که بر هوای نفس خود غالب آید»؛ و هم ایشان فرموده‌اند: [۲۰۴] «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ»^۳: «آفرین و درود بر کسانی که از جهاد کوچک فارغ شده‌اند و اکنون جهاد بزرگ بر آنان باقی مانده است. سؤال شد: ای پیامبر خدا! جهاد بزرگ کدام است؟ فرمودند: جهاد با نفس».

۱. البقرة، ۲۴۷.

۲. نهج الفصاحة، حدیث ۲۹۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۶۴.

در این مرتبه، آنچه در مقابل انسان شجاع قرار دارد، نه یک موجود مادی که حقیقت و واقعیت خود انسان است. از اینرو، غلبه بر این دشمن بسیار دشوار بوده می‌توان گفت که بدون فضل و رحمت حضرت حق امکان‌پذیر نمی‌باشد: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۱: «نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد»؛ و باز می‌فرماید: ﴿وَالْإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۲: «و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم».

۳. مرتبهٔ سوم شجاعت

مرتبهٔ سوم اما، مرتبهٔ پیروزی و غلبه بر مشکلات، در جذر و مدهای روزگار؛ و امتحاناتی است که خداوند در روزگار پدید می‌آورد. او -جل و علا!- خود در این زمینه فرموده است: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَقَدْ فْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۳: «آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند: ایمان آوردیم، رها شوند و دیگر آزمایش نشوند؟ * هر آینه مردمی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خدا کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را متمایز گرداند».

قرآن، سنت معصومین و تاریخ بشری برجای مانده، بخوبی شهادت می‌دهند که انسان اگر مورد رحمت حضرت حق قرار نگیرد، در این میدانها به سختی شکست خورده که گاه ماهیت انسانی خویش را از دست می‌دهد.

۴. مرتبهٔ چهارم شجاعت

مرتبهٔ چهارم اما، برترین مراتب است، که هیچ رتبه‌ای فراتر از آن متصور نیست؛ و آن

۱. یوسف، ۵۳.

۲. یوسف، ۳۳.

۳. العنکبوت، ۲ و ۳.

مرتبه غلبه بر صفات رذیله و اخلاق ناپسند است؛ بویژه آنکه سالک مسیر کمال بتواند ریشه درخت پست رذائل را از نفس خویش برکنده بوستان خوش عطر فضائل را در آن جایگزین نماید. این امر در هر روزگاری تنها برای شماری معدود از آنان که در دایره رحمت خاص حضرت حق قرار می‌گیرند، ممکن می‌شود و بس: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پای به جای پای شیطان مگذارید. و هر که پای به جای پای شیطان گذارد، بداند که او به فحشا و منکر فرمان می‌دهد. و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد. و خدا شنوا و داناست».

برخی از اساتید اخلاق، چه نیکو گفته‌اند: «پیروزی بر صفات ناپسند و محو آن از نفس، همچون آن است که کسی به کمک سوزنی، چاهی حفر نماید!»؛ آیا دشواری‌ای سخت‌تر از دشواری این عمل هست؟.

با اینحال اما این جهاد سخت لازم است، و -همانگونه که پیش از این دیدیم -، هیچ امری نزد عقل و شرع به اینسان واجب و لازم شمرده نمی‌شود.

حضرت حق، خود پس از آنکه با چندین تأکید، اهمّیت این مسأله را نشان داده یازده مرتبه بر آن قسم یاد می‌کند، می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲: «که: هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد * و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید».

۱. التّور، ۲۱.

۲. الشّمس، ۹ و ۱۰.

چند روایت درباره شجاعت

[۲۰۵] عن عبد الله بن بكرٍ عن أبي عبد الله قال: «إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا، فَهِيمًا، فَصِيحًا، حَلِيمًا، مُدَارِيًّا، صَبُورًا، صَدُوقًا، وَفِيًّا إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ، وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - وَلْيَسْتَلْهُ إِيَّاهَا. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! وَمَا هُنَّ؟

قَالَ: هُنَّ الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ»؛

امام صادق فرمودند: «ما، بدون تردید کسی که عاقل، فهیم، دین شناس، بردبار، مدارا کننده، صبور، راستگو و وفادار باشد را، دوست داریم. حضرت حق انبیاء را به اخلاقی نیکو اختصاص داده، از اینرو هرکس این اخلاق را در خود یابد، باید خداوند را بر آن سپاس گوید؛ و هرکس دارای این اخلاق نباشد، باید به درگاه الهی تضرع نموده التماس نماید تا این صفات را دریابد.

راوی گوید: خدمت امام عرض کردم: فدایت شوم! این اخلاق که ویژه انبیاست کدام است؟ فرمود: پرهیزگاری، قناعت، صبر، شکر، بردباری، حیاء، بخشندگی، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راست گفتاری، و امانت داری».

[۲۰۶] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَعْطَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَنَا وَلَا يُعْطَاهُنَّ أَحَدٌ بَعْدَنَا: الصَّبَاحَةُ وَالْفَصَاحَةُ وَالسَّمَاحَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْعِلْمُ وَالْمَحَبَّةُ فِي النِّسَاءِ»^۱؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۴۳۰.

پیامبر اکرم فرمودند: «به ما اهل بیت هفت صفت بخشیده شده، که نه پیش از ما و نه پس از ما به این اندازه کسی از این صفات بهره مند نبوده و نخواهد بود. آن هفت صفت عبارتند از: نیکو منظری، خوش گفتاری، بزرگواری، شجاعت، دانش و علاقه به زنان».

[۲۰۷] عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله قال: «إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ!- خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ، وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ، وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا.

قال: فذكر (ها) عشرة: اليقينُ والقناعةُ والصبرُ والشكرُ والحلمُ وحُسنُ الخلقِ والسَّخَاءُ والغيرةُ والشَّجَاعَةُ والمُرُوَّةُ»؛

امام صادق فرمودند: «خداوند پیامبرانش را به اخلاقی شایسته و نیکو ویژه ساخته است؛ شما نیز خودتان را امتحان کنید، اگر این صفات را در خود یافتید خداوند را سپاس گوئید و بدانید که این خیر و نیکی است، و اگر در خود نیافتید از خداوند درخواست نموده رغبت نمائید که به شما نیز این صفات را ببخشد. امام این صفات را اینگونه برشمردند: یقین، قناعت، صبر، شکرگذاری، بردباری، خوش خلقی، بخشنده‌گی، غیرت، شجاعت و مروت».

فصل پنجم

فضیلت پنجم: ترس از خداوند متعال

فضیلت پنجم:

ترس از خداوند متعال

خوف از خداوند متعال، در شمار بالاترین نعمتها و از برترین صفات نیکوی انسانی است. این صفت موجب می‌شود، تا نفس انسان از مخالفت الهی بازمانده خویشتن را از نواهی او بازدارد. از اینرو، کلمه «تقوی» و مشتقات گوناگون آن، بمعنای خوف از خدا نیز استعمال شده؛ تا آنجا که اگر نگوئیم تقوی بواسطه استعمال غالب در این معنا، از معنای حقیقی خود خارج و لباس این معنی را به تن کرده است، لااقل می‌توان گفت که معنای مجازی مشهور آن، تنها و تنها همین معناست و بس.

تقوی، بیش از یکصد مرتبه در قرآن کریم به معنی خوف الهی بکار رفته؛ از اینرو می‌توان به اهمیت بسیار آن در مسیر سلوک به سوی کمال آگاهی یافت. بر این اساس می‌توان گفت که هرآنچه در قرآن کریم برای متقیان بیان شده، بهره‌هایی است که خائفان بدست می‌آورند؛ چه متقی نخست خائف است، و زان پس خوف او را به تقوی رهنمون می‌شود.

کوتاه سخن آنکه این صفت، آدمی را به نیکبختی دو جهان رهنمون می‌شود. به این دو آیه که مرتبه خائفان در آخرت را به نمایش گذارده است بنگرید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱: «اما هر

۱. التازعات، ۴۰ و ۴۱.

کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته * بهشت جایگاه اوست»؛

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۱: «هر کس را که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد دو بهشت است».

مراد از «دو بهشت» در این آیه، «بهشت عوام» و «بهشت خواص» است؛ بهشت عوام سرشار از حور است و قصور، و بهشت خواص مملو است از رضوان الهی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲: «ای روح آرامش یافته * خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد * و در زمره بندگان من داخل شو * و به بهشت من درآی».

این دو آیه نیز، به خوبی مرتبه تقوایندگان و خائفان در دنیا را نشان می‌دهد؛ و آثار خوف را در همین عالم به نمایش می‌گذارد:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾^۳: «اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم»؛

﴿إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۴: «و به هر کس از بندگان که بخواهد آن را به میراث می‌دهد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است».

با اینهمه اما، اگر هیچ آیه‌ای در شأن خوف الهی و تقوای او، جز از این آیه نازل نشده بود، کافی بود تا مرتبت والای خوف در میان دیگر صفات شایسته نشان داده شود: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۵: «خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد».

۱. الرحمن، ۴۶.

۲. الفجر، ۲۷ - ۳۰.

۳. الأعراف، ۹۶.

۴. الأعراف، ۱۲۸.

۵. المائدة، ۲۷.

مراتب خوف

خوف را چندین درجه و مرتبه است:

۱. مرتبه عوام

این مرتبه، آدمی را از ارتکاب محرمات باز داشته؛ چون اندکی قوت گیرد او را از انجام شبهات و سرانجام از پرداختن به مکروهات نیز باز می‌دارد. رسیدن به این مرتبه از خوف عوام، تنها برای برخی از اینان ممکن است. حضرت حق درباره این خوف عام می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»^۱: «آن چنان که شایسته ترس از خداست از او بترسید»؛ و باز می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۲: «تا توانید از خدا بترسید».

۲. مرتبه خواص

این خوف، موجب می‌شود تا صاحب آن از ترک اولی بپرهیزد؛ و در هر عملی منتهای رضایت الهی را مد نظر آورد. این خوف تنها در خور انبیاء عظام و بویژه مرسلین است. حضرت حق خود می‌فرماید: «وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ»^۳: «دم در پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد».

آیانمی‌نگری که چون حضرت یوسف صدیق به آنکس که می‌دانست از زندان رهایی می‌یابد و به دربار عزیز می‌رود، سفارش کرد که مرا نزد عزیز یاد کن، خداوند

۱. آل عمران، ۱۰۲.

۲. التَّغَابُن، ۶۱.

۳. طه، ۱۲۱.

متعالم او را - بدین سبب - چند سالی به زندان مبتلا ساخت، تا در کنار او از دیگران یاد نکند؟! ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾^۱: «به یکی از آن دو که می دانست رها می شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند».

و نیز حضرت حق می فرماید: ﴿فِي يُبُوتِ أذنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «آن نور در خانه هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا غافلشان نمی دارد».

این مراتب را فیلسوف عظیم الشان حاج ملاهادی سبزواری اینگونه به اشاره درآورده است:

كَدَّرَجِ التَّوْبِ مَرَاتِبُ التَّقَى مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ حِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّفَا

«مراتب تقوی همچون درجات توبه است، تقوای از حرام، تقوای از حلال، یا تقوای از نگریستن به غیر خداوند متعال».

انواع خوف

خوف بر دو نوع است:

۱. خوف رهبت؛
۲. خوف خشیت.

۱. یوسف، ۴۲.

۲. الثور، ۲۷.

۱. مراد از نوع نخست، خوف از قهر و غضب الهی است؛ و به عبارت دیگر خوف از عدل او؛ و یا به تعبیر قرآن کریم، خوف از مقام ربوبی: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱: «اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته * بهشت جایگاه اوست».

انواع خوف رهبت

این خوف خود بر چند نوع است:

الف. خوف از عذاب اخروی حضرت حق

حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرْوُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۲: «ای مردم، از پروردگارتان بترسید، که زلزله قیامت حادثه بزرگی است * آن روز که ببینیدش، هر شیردهنده‌ای شیرخواره‌اش را از یاد ببرد و هر آبستنی بار خود بر زمین گذارد و مردم را چون مستان بینی، حال آنکه مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید است».

و باز می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۳: «روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند. و خدا به بندگان مهربان است»؛

۱. التازعات، ۴۰ و ۴۱.

۲. الحج، ۱ و ۲.

۳. آل عمران، ۳۰.

و می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱: «پس بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگها هستند».

ب. خوف از عذاب دنیوی حضرت حق

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۲: «و بترسید از فتنه‌ای که تنها ستمکارانتان را در بر نخواهد گرفت».

ج. خوف از نافرجامی عاقبت انسان

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۳: «بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید که پایان کار مجرمان چگونه بوده است».

د. خوف از نافرجامی عاقبت فرزندان و بستگان

﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۴: «باید از خدای بترسند کسانی که اگر پس از خویش فرزندانی ناتوان بر جای می‌گذارند، از سرنوشت آنان بیمناکند. باید که از خدای بترسند و سخن عادلانه و به صواب گویند».

۲. اما خوف خشیت، عبارت است از خوف از عظمت و جبروت و اُبْهت الهی. این خوف، متوقف بر معرفت الهی است؛ از اینرو بهر مقدار معرفت انسان افزایش یابد، خوف او نیز افزایش می‌یابد؛ بر این اساس می‌توان گفت که این خوف، تنها ویژه عارفان است.

۱. البقرة، ۲۴.

۲. الأنفال، ۲۵.

۳. النمل، ۶۹.

۴. النساء، ۹.

قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱: «هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

تفاوت میان این دو نوع از خوف، آنست که خوف رهبت در حقیقت از سخط الهی، و به تعبیر دیگر از گناهای که خود بنده مرتکب شده است سرچشمه می‌گیرد؛ از همین روست که در برخی روایات چنین می‌خوانیم: [۲۰۸] «وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ»^۲: «تنها باید از گناهان خویش بترسد»؛

خوف خشیت اما، از حبّ بنده نسبت به حضرت حق سرچشمه می‌گیرد. از اینرو امیرالمؤمنین در دعای خضر - نامبردار به دعای کمیل -، می‌فرماید:

[۲۰۹] «يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَيَكْفِ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبَرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَيَكْفِ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كِرَامَتِكَ»؛

«پروردگار من و آقای من و مولای من! گوئی بر عذاب تو صبر کردم اما چگونه بر دوری از تو صبر کنم؟ و گوئی بر آتش سوزان تو صبر کردم اما چگونه بر نظر ندوختن بر بزرگواری تو صبر نمایم؟».

پس این دو خوف، کاملاً از هم دور و ناهمسان هستند، با این وجود اما در بندگان شایسته جمع می‌شوند؛ از اینروست که امیرمؤمنان در همین دعا باز می‌فرماید:

[۲۱۰] «اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لَذُنُوبِي غَافِرًا وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ»؛

«پروردگارا! برای گناهان خود بخشنده‌ای نمی‌یابم، و برای زشتی‌های خود پوشنده‌ای و برای تبدیل هیچیک از اعمال ناشایستم با اعمال شایسته و صالح، جز تو تبدیل کننده‌ای نمی‌یابم».

۱. فاطر، ۲۸.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۸۲.

مراتب خوف

از آنچه گذشت، دانستیم که هر دو نوع خوف دارای مراتبی چند است. حال اضافه می‌کنیم که همان مرتبه نخستین ضعیف آن، مطلوب بوده در کمال انسان مؤثر است. این مرتبه چون تقویت شود و درخت پرثمر خوف را در قلب انسان بنشاند، از مطلوبیتی بیشتر برخوردار شده سیر در مسیر کمال را برای سالک بیشتر فراهم می‌سازد؛ و به همین ترتیب هر مقدار این مرتبه شدیدتر و قویتر شود، مطلوبیت او بیشتر خواهد شد.

از اینرو، در این صفت نیکو نیز - چون دیگر صفات حسنه - افراط و تفریط راه نداشته، نمی‌توان زیاده‌روی در آن را قبیح دانست.

بنابر این آنچه در کتب اخلاق مشهور شده و بسیاری از اخلاقیان آنرا پذیرفته‌اند - که خوف را دو سویه افراط و تفریط است، و این دو سویه ناصواب بوده از حسن خوف بی‌بهره است -؛ صحیح نمی‌باشد؛

چراکه اینان حدّ اعلای خوف را ناامیدی از رحمت حضرت حق دانسته آن را به شدّت مذموم شمرده‌اند.

بنظر ما - همانگونه که به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت -، ناامیدی از رحمت حضرت حق، نه تنها مذموم که حرام است؛ اما تمامی سخن در آنست که ناامیدی صفتی است و شدّت خوف از حضرت حق، صفتی دیگر؛ آن نخستین مذموم است، و این دومین ممدوح؛ و نه چنین است که این صفت پسندیده در مراتب اعلای خود، به صفتی ناپسند تبدیل شود.

اضافه می‌کنم که عصمت، چیزی جز از خوف شدید نیست که از علم معصومین به اسماء و صفات الهی و معرفت کامل ایشان به عظمت او، حاصل می‌شود. این معرفت و خوف حاصل از آن، در ادعیه ایشان - همچون دعای کمیل، دعای ابو حمزه ثمالی و دعای

عرفه - به خوبی نمایان است؛ و جلوه‌ای از خوف کامل - در هر دو نوع آن را -، به نمایش در آورده است.

ناامیدی از رحمت الهی اما، نه از خوف شدید که از عدم رجاء و چشم‌پستن از صفت رحمت الهی نشأت گرفته است.

پس از این، به تفصیل درباره لزوم همراهی خوف با رجاء، سخن خواهیم داشت؛ و به مضرات جدائی ایندو از یکدیگر اشاره خواهیم نمود.

چند آیه در باره خوف

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱ :
«اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته * بهشت جایگاه اوست».

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۲ :
«هر کس را که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد دو بهشت است».
﴿وَلَنُكِنِّيَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي﴾^۳ :
«و شما را پس از ایشان در آن سرزمین جای خواهیم داد. این از آن کسی است که از ایستادن در پیشگاه من».

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾^۴ :

۱. التازعات، ۴۰.

۲. الرحمن، ۴۶.

۳. ابراهیم، ۱۴.

۴. یس، ۱۱.

«تنها، تو کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد. چنین کس را به آمرزش و مزد کرامند مژده بده».

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾^۱:

«آنهايي را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند».

﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۲:

«پاداششان در نزد پروردگارشان بهشتهایی است جاوید که در آن نهرها جاری است. تا ابد در آنجا بمانند. خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا خشنودند. و این خاص کسی است که از پروردگارش بترسد».

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۳:

«هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾^۴:

«برای کسانی که نادیده از پروردگارشان می‌ترسند، آمرزش و مزد فراوان است».

﴿تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم﴾^۵:

«از تلاوت آن کسانی را که از پروردگارشان می‌ترسند از خوف تن بلرزد».

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^۶:

«و کسانی که از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند و از خدا می‌ترسند و پرهیزگاری می‌کنند، رستگارانند».

۱. ق، ۳۳.

۲. البینه، ۸.

۳. فاطر، ۲۸.

۴. الملك، ۱۲.

۵. الزمر، ۲۳.

۶. التور، ۵۲.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَانٌّ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱:

«ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که هیچ پدری کیفر فرزند را به عهده نگیرد و هیچ فرزندی کیفر پدر را عهده‌دار نشود پروا کنید. وعده خدا حق است. زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد».

﴿سَيَذَرُكَ مَنْ يَخْشَى﴾^۲:

«آن که می ترسد، پند می پذیرد».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۳:

«ای مردم، از پروردگارتان بترسید، که زلزله قیامت حادثه بزرگی است».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۴:

«مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود خوف بر دلهایشان چیره گردد و چون آیات خدا بر آنان خوانده شود ایمانشان افزون گردد و بر پروردگارشان توکل می کنند».

﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۵:

«آنان که چون نام خدا برده شود در دل بترسند».

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۶:

«بگو: از عذاب آن روز بزرگ می ترسم اگر از پروردگارم فرمان نبرم».

۱. لقمان، ۳۳.

۲. الأعلى، ۱۰.

۳. الحج، ۱.

۴. الأنفال، ۲.

۵. الحج، ۳۵.

۶. الزمر، ۱۵.

﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ﴾^۱:

«بالای سرشان طبقات آتش است و در زیر پایشان طبقات آتش. این چیزی است که خدا بندگان خود را بدان می ترساند. پس ای بندگان من، از من بترسید».

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲:

«خدا بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و دو تا دو تا، که از تلاوت آن کسانی را که از پروردگارشان می ترسند از خوف تن بلرزد. سپس تن و جانشان به یاد خدا بیارامد».

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا^۳:

«به نذر وفا می کنند و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است می ترسند * ما از پروردگار خود می ترسیم، در روزی که آن روز عبوس و سخت و هولناک است».

﴿وَإِذَا يَافَوْهُنَّ﴾^۴:

«و از من بترسید».

﴿وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾^۵:

«و نماز می گزارند و زکات می دهند و جز از خدا نمی ترسند».

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۶:

۱. الزمر، ۱۶.

۲. الزمر، ۱۳ و ۱۶ و ۲۳.

۳. البقره، ۷ و ۱۰.

۴. البقره، ۴۰.

۵. التوبة، ۱۸.

۶. آل عمران، ۳۰.

«روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند».

﴿أَفَأَمِنْ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ أَمِنْ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ * أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱ :
 «آیا مردم قریه‌ها پنداشتند از اینکه عذاب ما شب‌هنگام که به خواب رفته‌اند بر سر آنها بیاید، در امانند؟ * و آیا مردم قریه‌ها پنداشتند از اینکه عذاب ما به هنگام چاشت که به بازیچه مشغولند بر سر آنها بیاید، در امانند؟ * آیا پنداشتند که از مکر خدا در امانند؟ از مکر خدا جز زیانکاران ایمن نشینند».

چند روایت در باره خوف

[۲۱۱] عن اسحاق بن عمار قال: قال أبو عبد الله: «يا اسحاق! خف الله كأنك تراه، وإن كنت لا تراه فإنه يراك، وإن كنت ترى أنه لا يراك فقد جعلته من أهون الناظرين عليك»^۲؛
 امام صادق فرمودند: «ای اسحاق! آنگونه از خدا بترس که گوئی او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند؛ اما اگر می‌پنداری که او تو را نمی‌بیند، او را در شمار ضعیف‌ترین بینندگان نهاده‌ای».

[۲۱۲] في مناهي النبي: «مَنْ عُرِضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَآمَنَهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ وَأَنْجَزَ لَهُ مَا وَعَدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ -

۱. الأعراف، ۹۷ - ۹۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۵۵.

عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۱.

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس در موقعیت فعلی حرام یا شهوتی حرام واقع شود، اما بخاطر ترس از خدا آن را ترک نماید، خداوند آتش را بر او حرام می‌نماید؛ و او را از ناراحتی‌های قیامت در امان می‌دارد، و آنچه در کتاب خود وعده فرموده - : «هرکس را که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد دو بهشت است» - را، برای او محقق می‌سازد».

[۲۱۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «بَيْنَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ فَيَمِّنُ كَانِ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ إِذَا صَابَهُمْ مَطَرٌ، فَأَوَّاءُ إِلَى غَارٍ، فَانْطَبَقَ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: يَا هَؤُلَاءِ! وَاللَّهِ مَا يُنْجِيكُمْ إِلَّا الصَّدَقُ، فَلِيدَعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ فِيهِ. فَقَالَ أَحَدُهُم: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَجِيرٌ عَمِلَ لِي عَلَى فَرْقِ أُرْزٍ فَرَزَعْتُهُ فُضَارَ مِنْ أَمْرِهِ إِلَى أَنْ اشْتَرَيْتُ مِنْ ذَلِكَ الْفَرْقِ بَقْرًا، ثُمَّ أَتَانِي فَطَلَبَ أَجْرَهُ، فَقُلْتُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ فُسِّقْهَا.

فَقَالَ: إِنَّمَا لِي عِنْدَكَ فَرْقٌ مِنْ أُرْزٍ!

فَقُلْتُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ فُسِّقْهَا، فَإِنَّهَا مِنْ ذَلِكَ. فَسَاقَهَا!

فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا!

فَانْسَاحَتْ الصَّخْرَةُ عَنْهُمْ.

وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، فَكُنْتُ آتِيَهُمَا كُلَّ لَيْلَةٍ بَلْبَنِ غَنَمٍ لِي، فَأَبْطَأْتُ عَلَيْهِمَا ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَأَتَيْتُهُمَا وَقَدْ رَقَدَا، وَأَهْلِي وَ عِيَالِي يَتَضَاغُونَ مِنَ الْجُوعِ، وَكُنْتُ لَا أَسْقِيهِمْ حَتَّى يَشْرَبَ أَبَوَايَ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ رَقَدَتِهِمَا، وَكَرِهْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَيَسْتَيْقِظَا لِشَرِبِهِمَا. فَلَمْ أَزَلْ أَنْتَظِرُهُمَا حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ. فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَانْسَاحَتْ عَنْهُمْ الصَّخْرَةُ حَتَّى نَظَرُوا إِلَى السَّمَاءِ.

و قال الآخر: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةٌ عَمَّ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَإِنِّي رَاوَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا، فَأَبَتْ عَلَيَّ إِلَّا أَنْ آتِيَهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَطَلَبْتُهَا حَتَّى قَدَرْتُ عَلَيْهَا، فَجِئْتُ بِهَا فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ، فَأَمَكَّنْتَنِي مِنْ نَفْسِهَا؛ فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رَجُلَيْهَا قَالَتْ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَفْضُ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ! فَقُمْتُ عَنْهَا وَتَرَكْتُ لَهَا الْمِائَةَ!

فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا!
فَفَرَّجَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - عَنْهُمْ؛ فَخَرَجُوا^۱؛

پیامبر اکرم فرمودند: «در حالی که سه تن از مردم روزگاران گذشته در راهی می‌رفتند، باران باریدن گرفت. آنان نیز به غاری پناه بردند و در این حال، درب آن غار بر آنان بسته شد.

یکی از آنان به دیگران گفت: ای یاران! بخدا قسم هیچ چیزی جز از صدق و راستی شما را از این غار نمی‌رهاند؛ از اینرو هریک از شما خداوند را به آنچه که او از راستیش آگاه است بخواند، تا از این مهلکه برهیم!

یکی از آنان گفت: خدایا! اگر می‌دانی که مرا کارگری بود که در مقابل مقداری برنج برای من کار می‌کرد، من برنجهای او را کاشتم و او به سوی سرنوشت خود رفت، تا من از آن مقدار برنج گاوی خریدم. پس از چندی آن کارگر نزد من آمد و دستمزد خود را طلب کرد، من نیز گفتم: آن گاو را برگیر و ببر؛

کارگر گفت: من نزد تو تنها مقداری برنج داشتم،

و من گفتم: آن گاو را برگیر و ببر که این گاو نتیجه آن برنج است. او نیز گاو خود را برداشت و رفت.

خدایا! اگر می‌دانی که من این کار را از ترس تو انجام داده‌ام، مشکل ما را برطرف فرما. در این حال، سنگی که بر درب غار بود، اندکی کنار رفت!

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۷۹.

نفر دَوَم گفت: خدایا! تو می دانی که مرا پدر و مادری که نسل بود، که من هر شب با شیر گوسفندی که داشتم نزدشان می آمدم، و آنان را سیر می ساختم. شبی دیر کردم و در حالی که آندو خواب بودند نزد آنان آمدم، در این حال خانواده من سخت گرسنه بودند، اما من آنان را سیر نکردم تا اوّل پدر و مادرم را سیر گردانم. در این حال بر من هم تلخ بود که آنان را بیدار کنم، و هم ناگوار بود که برگردم و آنان برای دریافت غذای خود بیدار شوند اما غذای خود را نیابند؛ از اینرو تا صبح همچنان بر بستر آنان انتظار کشیدم تا اگر بیدار شدند، غذایشان را به آنان بدهم.

خدایا! اگر میدانی که من این کار را از ترس تو انجام دادم، مشکل ما را برطرف فرما. در این حال، آن سنگ اندکی دیگر به کنار رفت، تا آنان توانستند آسمان را ببینند. نفر سَوَم نیز گفت: خدایا! تو می دانی که مرا دختر عمویی بود که او را بیشتر از همه مردم دوست می داشتم. روزی من او را به گناه فرا خواندم، اما او این کار را به پرداخت صد دینار طلا مشروط کرد. من نیز در پی آن صد دینار رفتم تا سرانجام بدستش آوردم، آنگاه آن پول را نزد او آورده به او پرداختم، او نیز خود را در اختیار من نهاد. در این حال چون در میان پاهای او نشستم گفت: از خدا بترس و مَهْری که او نهاده را تنها به حق بگشای! من نیز برخاستم و آن صد دینار را نیز برای او بجای گذاردم.

خدایا! اگر می دانی که من این کار را از ترس تو انجام دادم، مشکل ما را برطرف فرما. در این حال آن سنگ کنار رفت، و خداوند مشکل آنان را برطرف فرمود تا توانستند از آن غار خارج شوند».

[۲۱۴] عن جعفر بن محمد قال: «مَنْ خَافَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛

امام صادق فرمودند: «هرکس که از خدای متعال بترسد، خداوند همه چیز را از او

خواهد ترسانید؛ و هرکس از خداوند نترسد، خداوند او را از همه چیزها خواهد ترسانید».

[۲۱۵] قال رسول الله : «مَنْ كَانَ بِاللَّهِ أَعْرَفَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَخَوْفَ.

و قَالَ : يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! اخشِ اللَّهَ بِالْغَيْبِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، يَقُولُ اللَّهُ - تَعَالَى! - : ﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ».

پیامبر اکرم فرمودند: «هرکس که شناختش نسبت به حضرت حق بیشتر باشد، بیشتر از خداوند می ترسد.

و نیز به ابن مسعود فرمودند: از خداوند در نهانها چنان بترس که گوئی او را می بینی، چه اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. خداوند خود می فرماید: «آنهايي را که در نهان از خدای رحمان می ترسند و با دلی توبه کار آمده اند گویند: در امان از هر عذابی به بهشت داخل شوید. این روز، روز جاودانی است».

[۲۱۶] «وَكَانَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أَخَذَ فِي الْوُضُوءِ يَتَغَيَّرُ وَجْهُهُ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ - تَعَالَى! - .

وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَنْهَجُ فِي الصَّلَاةِ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ تَعَالَى.^۱

وَكَانَ الْحَسَنُ إِذَا فَرَعَ مِنْ وَضُوئِهِ تَتَغَيَّرُ لَوْنُهُ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: حَقٌّ عَلَيَّ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَى ذِي الْعَرْشِ أَنْ تَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ.

و يُرَوَّى مِثْلُ هَذَا عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ «؛

«امیرمؤمنان چون به وضو می پرداخت، چهره اش از خوف الهی تغییر می کرد!.

و حضرت زهرا نیز در نماز از خوف الهی به لرزه در می آمد!.

و حضرت مجتبی چون از وضو فارغ می شد، رنگ چهره اش تغییر می کرد!.

از ایشان در این رابطه سؤال نمودند، و ایشان پاسخ دادند: شایسته کسی که می خواهد بر صاحب

عرش عظیم وارد شود، آنست که رنگش تغییر کند.
 مشابه همین مطلب، درباره حضرت امام زین العابدین نیز روایت شده است.

سوء عاقبت

از مواردی که اهل دل بسیار بر آن پای می فشارند؛ دعاء برای عاقبت نیک است.
 یکی از اذکار و دعاهاى دائمی آنان که بر خواندن آن مداومت می نمایند، این دعاست که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا»: «پروردگارا! پایان کار ما را نیکو قرار ده!».
 در این رابطه، نقل شده است که گروهی از زائران ایرانی عتبات عالیات، به محضر میرزای شیرازی رسیدند. آنان به هنگام خروج، از ایشان خواستند که دعا کند تا عاقبت بخیر شوند؛ پس از رفتن آنان، میرزا به همشینانش فرمود: «اینان مهمترین دعاء که هیچ دعائی برتر و مهمتر از آن نیست را، از من درخواست نمودند».
 کوتاه سخن آنکه حُسن عاقبت از مهمترین نعمتهای الهی است؛ همانگونه که سوء عاقبت هم در شمار بدترین کیفرهای حضرت حق قرار دارد.

معانی سوء عاقبت

«سوء عاقبت» چندین معنی دارد. در اینجا به شماری از این معانی اشاره می کنیم:
 ۱. ذَلَّتْ در دنیا بعد از عزّت در آن، و بازستاندن نعمتها پس از حصول آن.
 قرآن کریم در بسیاری از آیات خود، بندگان حضرت حق را از این امر ترسانیده؛ از نزدیک شدن به عوامل آن بازداشته است. در شمار این آیات است:
 «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۱:

۱. التحل، ۱۱۲.

«خدا قریه‌ای را مثل می‌زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت»؛

و نیز این آیه: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۱؛
«بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید که پایان کار مجرمان چگونه بوده است».

۲. مبتلا شدن به کفر و فسق بعد از ایمان و تقوی

روشن است که این مورد، در شمار بدترین مصادیق همان شمارهٔ پیشین است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۲؛ «خبر آن مرد را بر ایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمرهٔ گمراهان درآمد».

پس از این، چند داستان و حکایت در این زمینه ذکر خواهد شد.

۳. خارج شدن از دنیا بدون ایمان، و یا به‌مراه فسق

حضرت حق می‌فرماید: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۳؛ «دارایی و فرزندان‌شان تو را به اعجاب نیفکند. جز این نیست که خدا می‌خواهد به آنها در این دنیا عذاب‌شان کند و در حالی که هنوز کافرنند جان‌شان برآید».

چه بسیار سخنان کفرآمیز و یا فسق‌آمیز، که لحظاتی پیش از مرگ از زبان بعضی از مردمان شنیده شده است! روایات بسیاری به این نکته اشاره می‌نماید که: شیطان با

۱. النمل، ۶۹.

۲. الأعراف، ۱۷۵.

۳. التوبة، ۵۵.

حیله‌های گوناگون، بهنگام مرگ ایمان را از انسان باز می‌ستانند؛ و اگر امدادخواهی از ولایت علوی و کمک‌ستانی از معصومین نبود، وارد شدن به قبر در حالی که ایمان انسان به هدر نرفته باشد، سخت مشکل - بلکه غیر ممکن! - می‌نمود.

عوامل سوء عاقبت

۱. گناه

بویژه ظلم، بلکه تمامی انواع حق الناس. حضرت حق در این رابطه فرموده است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ^۱» «سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود. زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند».

۲. صفات رذیله

خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ^۲» «بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و زنانان و خویشاوندانتان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید، و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید برای شما از خدا و پیامبرش و جهادکردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد».

راز این مطلب، در آنست که صفات رذیلت - بویژه دنیادوستی -، مانع از آن است که انسان بمرگ خویش راضی شود؛ از اینرو فرشتگان مأمور مرگ، او را به زور از دنیا خارج

۱. الزّوم، ۱۰.

۲. التوبة، ۲۴.

می‌کنند. او هم از فرشتگان و حضرت حق - که آنان را به این کار مأمور نموده است - ناراضی بوده نسبت بدانان غضبناک خواهد بود. از اینرو در حالتی بر حضرت حق وارد می‌شود، که این صفات حجاب او شده مانع از درک عوالم والای آخرت می‌گردد. قرآن کریم به این نکته در این آیه اشاره فرموده است: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَخْجُونُ﴾^۱: «حقاً، که در آن روز از پروردگارشان محجوب باشند».

۳. ضعف ایمان

حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲: «و از میان مردم کسی است که خدا را با تردید می‌پرستد. اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد، و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد. در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است». بر این اساس، اگر ایمان فقط در حد لقلقهٔ زبانی باقی مانده در قلب رسوخ ننماید، یکایک دشمنان انسی و جَنّی می‌توانند آن را ربوده، انسان را از آن محروم نمایند. این مطلب به هنگام بروز مشکلات، صورتی شدیدتر می‌یابد؛ لحظات حضور مرگ در این شمار است، که چنانچه ایمان در نفس انسان جایگزین نشده باشد، شیطان آن را ربوده آدمی را بدون ایمان روانهٔ آخرت می‌سازد.

شایان ذکر است که ایمان عقلی هم در این لحظات در معرض خطر قرار خواهد گرفت، تا بر سر ایمان زبانی چه آید! آری! اگر ایمان بوسیلهٔ ریاضات و مجاهدتهای شرعی در قلب جای گیرد، در اینصورت در حفظ الهی بوده شیطان را بدان دسترسی نخواهد بود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۳: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»^۳.

۱. المطففين، ۱۵.

۲. الحج، ۱۱.

۳. التحل، ۹۹ و ۱۰۰.

«شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند».

چند آیه

درباره سوء عاقبت

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾^۱:

«ای پروردگار ما، از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای».

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۲:

«سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود. زیرا اینان آیات

خدا را دروغ انگاشتند».

﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴾^۳:

«پس بنگر که عاقبت بیم‌داده‌شدگان چگونه بود».

چند روایت

درباره سوء عاقبت

[۲۱۷] عن أبي عبد الله قال: «إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلَى نَبَوَّتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا،

۱. آل عمران، ۸.

۲. الزّوم، ۱۰.

۳. یونس، ۳۹.

و جَبَلَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى وَصَايَاهُمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا، وَ جَبَلَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يُعِيرُ الْإِيمَانَ عَارِيَةً، فَإِذَا هُوَ دَعَا وَ أَلَحَّ فِي الدُّعَاءِ، مَاتَ عَلَى الْإِيمَانِ^۱؛

امام صادق می‌فرماید: «خداوند پیامبران را بر نبوتشان سرشته است، از اینرو هیچگاه از دین خارج نخواهند شد؛ اوصیاء پیامبران را هم بر وصایتشان سرشته است، و باز از همینرو هیچگاه از دین خارج نخواهند شد؛ شماری از مؤمنین را نیز بر ایمان سرشته است، که هیچگاه از دین خارج نمی‌شوند. اما برخی از مؤمنان تنها از ایمان قرضی برخوردارند، اینان اگر از خداوند درخواست نمایند و در این درخواستشان اصرار ورزند، با ایمان از دنیا خواهند رفت».

[۲۱۸] عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ﴾؟

قَالَ: مَا يَقُولُ أَهْلُ بَلَدِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ؟

قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُونَ: مُسْتَقَرٌّ فِي الرَّحِمِ، وَ مُسْتَوْدَعٌ فِي الصُّلْبِ.

فَقَالَ: كَذَّبُوا، الْمُسْتَقَرُّ مَا اسْتَقَرَّ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ، فَلَا يَنْزِعُ مِنْهُ أَبَدًا، وَ الْمُسْتَوْدَعُ الَّذِي يَسْتَوْدَعُ الْإِيمَانَ زَمَانًا ثُمَّ يُسَلِّبُهُ، وَ قَدْ كَانَ الزُّبَيْرُ مِنْهُمْ^۲؛

ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق درباره معنی آیه شریفه «و اوست خداوندی که شما را از یک تن بیافرید. سپس شما را قرارگاهی است و ودیعت‌جایی است»، سؤال نمودم. حضرت فرمودند: «مردم شهر تو در این رابطه چه نظری دارند؟ گفتم: می‌گویند: منظور از «مستقر» آنست که در رحم مادر قرار گیرد، و «مستودع» آنست که در صلب پدر بودیعت نهاده شود.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶ ص ۲۲۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۶ ص ۲۲۲.

حضرت فرمودند: به خطا رفته‌اند! «مستقر» آنست که ایمان در قلب استقرار یابد، از اینرو هیچگاه از او ستانده نشود؛ و «مستودع» آنست که ایمان زمانی به او به ودیعه سپرده شود، آنگاه از او بازستانده شود. زیر از اینان بود.

[۲۱۹] عن جعفر بن مروان قال: «إِنَّ الزُّبَيْرَ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ يَوْمَ قُبُصِ النَّبِيِّ وَ قَالَ: لَا أَعْمِدُهُ حَتَّى أَبَايَعَ لَعَلِّي، ثُمَّ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ فَضَارَبَ عَلِيًّا! فَكَانَ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ، فَمَشَى فِي ضَوْءِ نُورِهِ ثُمَّ سَلَبَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ»؛

«روزی که پیامبر اکرم در گذشت، زیر شمشیر خود را کشید و گفت: آن را تا با علی بیعت نکنم در غلاف فرو نمی‌کنم؛ پس از زمانی باز شمشیر خود را کشید و با آن، حضرت علی را هدف قرار داد!.

زیر در شمار کسانی بود که ایمان به او قرض داده شده بود، از اینرو نخست در نور آن رفت، و پس از آن خداوند آن را از او بازستاند».

[۲۲۰] عن أبي عبد الله قال: «إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، وَيُصْبِحُ كَافِرًا وَيُمْسِي مُؤْمِنًا، وَ قَوْمُ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يُسَلْبُونَهُ، وَيُسْمُونَ الْمَعَارِينَ، ثُمَّ قَالَ: فَلَانِ مِنْهُمْ»؛^۱
امام صادق فرمودند: «بنده خداگاه صبح مؤمن است و شب کافر، و گاه صبح کافر است و شب مؤمن. به گروهی از مردم ایمان را به قرض می‌دهند، سپس آن را از آنان باز می‌گیرند؛ اینان «قرض داده شدگان» نامیده می‌شوند.

آنگاه فرمود: فلان کس از اینان است».

[۲۲۱] عن جعفر بن محمد عن أبيه : إِنَّ عَلِيًّا قَالَ: «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ، وَ إِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ»؛^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۲۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۲۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۶۴.

امیرالمؤمنین فرمودند: «خوشبختی واقعی آنست، که پایان کار انسان به سعادت انجامد؛ و بدبختی واقعی آنست، که پایان کار انسان به بدبختی انجامد».

[۲۲۲] قال سَيُّدُنَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ : «يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِئِينَ! بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْبِنَا بِأَسَاسِهِ، وَ إِنِّي لَا أَقُولُ لَكُمْ كَذْلِكَ! قَالُوا: فَمَاذَا تَقُولُ يَا رُوحَ اللَّهِ؟

قال: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ آخَرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْأَسَاسُ.

قال أبوفروة: إِنَّمَا أَرَادَ خَاتِمَةَ الْأَمْرِ^۱؛

عیسی به مریم به حواریانش فرمود: «با شما سخن حق می‌گویم! مردمان می‌گویند که ساختمان به سنگ نخستینش استوار است، و من اینچنین نمی‌گویم؛ حواریون گفتند: ای پیامبر خدا! پس چه می‌گوئی؟ ایشان فرمود: به درستی می‌گویم که آخرین سنگی که کارگر می‌نهد، همان اساس خانه است!».

ابوفروه توضیح داد: منظور آن حضرت، آنست که خاتمهٔ کار هر فرد، مهمترین بخش زندگی اوست».

[۲۲۳] قال رسولُ اللَّهِ : «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ لَا يَتَيَقَّنُ الْوَصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَ ظَهْوَرِ مَلِكِ الْمَوْتِ لَهُ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند: «مؤمن پیایی و دائماً از سوء عاقبت خود ترسان و بیمناک است و یقین به رسیدن به بهشت ندارد، تا آن دم که گاه پرواز روحش فرارسد و ملک‌الموت بر او ظاهر شود».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۶۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۶۶.

چند حکایت تاریخی

دربارهٔ سوء عاقبت

حکایت نخست:

علی بن ابی حمزه بطائنی، نخست در شمار یاران امام کاظم قرار داشت؛ و حتی وکیل آنحضرت بحساب می آمد. اما چون آن حضرت درگذشت، او به همراه برخی از دوستانش، به طمع تصرف و جوهاتی که شیعیان امام کاظم بدست او سپرده بودند، امامت امام رضا را نپذیرفت، و مذهب واقفیه - متوقفان در امر امامت، پس از امام کاظم - را بنیان نهاد.

در آن هنگام ۳۰/۰۰۰ دینار نزد او، و ۷۰/۰۰۰ هزار دینار نزدیکی از دیگر وکلای حضرت - که زیاد قندی نامیده می شد -، به امانت بود. ایندو برای تصاحب این مال، امامت امام رضا را انکار، و از اوج مرتبهٔ شیعیان خالص امام به حضيض منکران امر امامت سقوط کردند!¹.

حکایت دوم:

ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی نیز، از کسانی است که نخست در شمار یاران اهل بیت قرار داشت، اما سرانجام به سوء عاقبت دچار شد. او در شمار وکلای جناب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - نائب خاص حضرت ولی عصر - قرار داشت، و شیعیان بوسیلهٔ او نامه های خود را به جناب شیخ ابوالقاسم می رساندند، و از همو جوابهای خود را

۱. سفینه البحار، ج ۲ ص ۲۴۲.

دریافت می‌کردند. از اینرو بسیاری از شیعیان به زیارت او می‌شتافتند و از محضرش استفاده می‌کردند. ابو غالب زراری نیز در شمار این افراد بود، که به زیارت شلمغانی رفت و حاجتی را درخواست نمود. شلمغانی بدون آنکه از چیستی آن حاجت آگاه باشد، درخواست دعای ابو غالب را یادداشت کرد و جواب او را پس از چندی، از ناحیه مقدسه دریافت داشت. در این جواب، حاجت ابو غالب به روشنی ذکر و برای برآورده شدن او دعا شده بود. ابو غالب خود می‌گوید که چون به وطن خویش بازگشتم، حاجت خود را به گونه‌ای غیر قابل باور، برآورده شده یافتم.

به هر حال، همین شلمغانی که در شمار برترین شیعیان قرار داشت، در اثر حسادت به جناب شیخ ابوالقاسم، از تشیع خارج شد و مذهبی عجیب بنا نهاد و سخنانی ناپسند بر زبان راند. کار او سرانجام به جایی رسید، که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر نامه‌هایی در نفی و انکار او صادر شد!

شلمغانی سرانجام بوسیله حکومت وقت دستگیر، کشته و جسد او در بغداد به دار آویخته شد^۱.

حکایت سوم:

ثعلبه بن حاطب انصاری نیز، در شمار کسانی است که سوء عاقبت دامنشان را گرفت. او که نخست در شمار فقرای مؤمن بود، از پیامبر اکرم درخواست دعا نمود، تا خداوند او را ثروتی ببخشد. ثعلبه در این هنگام قسم یاد کرد که اگر خداوند او را ثروتمند سازد، تمامی حقوق واجب مالش را پرداخت خواهد کرد. پیامبر اکرم نیز دعا فرمودند که: «بار خدایا! ثعلبه را مالی ببخش».

پس از آن، ثعلبه گوسفندی خرید و این گوسفند همان‌گونه که کرم تکثیر نسل می‌کند، به

۱. سفینه البحار، ج ۱ ص ۷۱۳.

گونه‌ای غیر عادی تولید مثل نموده ثعلبه را صاحب گله‌ای بزرگ کرد. در این هنگام چون مدینه گنجایش این گله را نداشت، ثعلبه به بیرون مدینه کوچید، و در آنجا به گله‌داری پرداخت؛ از اینرو از حضور در نمازهای جماعت و جمعه بازماند، و اندک اندک از جامعه مسلمین فاصله گرفت.

پس از چندی چون پیامبر اکرم کسی را برای دریافت زکاة واجب او بسویش گسیل داشت، ثعلبه بخل ورزید، و با این توجیه که «زکاة، خواهر جزیه‌ای است که از اهل کتاب ستانده می‌شود!»، از پرداخت حقوق واجب مالیش ابا کرد. پیامبر اکرم نیز به حال او تأسف خورده این آیه نازل شد: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱.

«بعضی از آنها با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیبمان کند، زکات می‌دهیم و در زمره صالحان درمی‌آییم».

حکایت چهارم:

ابوالخطاب نیز در شمار همینان است. او در ابتدا در شمار یاران برتر امام صادق قرار داشت؛ اما پس از مدتی مرتد شده و مذهبی عجیب بنا نهاد. سرانجام امام او را لعن کرده هرگونه رابطه خود با او را نفی فرمودند. ابوالخطاب که زمانی در شمار بهترین یاران حضرت قرار داشت، زمانی دیگر به لعن آن حضرت مبتلا شد!^۲.

حکایت پنجم:

حکایت بلعم بن باعورا نیز در این راستا سخت مشهور است. بلعم نخست از اسم اعظم

۱. سفينة البحار، ج ۱ ص ۱۳۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۲۲۰.

حضرت حق آگاهی داشت، و از اینرو از نعمت استجاب دعا برخوردار بود. اما سرانجام به فرعونیان گروید و دست از دامن وصی حضرت موسی فروکشید. او سرانجام چنان در مسیر ظلالت گرمپوئی کرد، که اسم اعظم از لوح خاطرش سترده شد و خود در شمار بدبختان ابد قرار گرفت! ﴿فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ^۱﴾: «و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می بخشیدیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد».

چند حکایت در باره حسن عاقبت

حکایت نخست:

ابو حمزه ثمالی، از امام سجّاد حکایت می کند که: مردی با خاندانش سوار کشتی شد، تا به سفری رود. در میانه دریا اما، کشتی شکست و تمامی آنان بجز همسر آن مرد - که بر تخته ای قرار گرفته بود - به هلاکت رسیدند. آن زن به همین حالت به جزیره ای در دل دریا افتاد.

در آن جزیره، مردی گناهکار بود که هیچ یک از محرّمات الهی را ترک نکرده به تمامی امور حرام آلوده شده بود. آن زن نیز ناخواسته در مسیر این مرد واقع شده،

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳ ص ۳۷۷.

مورد طمع او برای انجام فعل حرام قرار گرفت. در اینحال، مرد زن را دید که به لרزه درآمده است؛ و چون از علّت آن پرسید، زن حیای خود از خداوند را بر زبان آورد. مرد گناهکار در این حال به فکر فرو رفت، و بدون آنکه گناهی انجام دهد، از زن دور شد.

او به نزد خانواده خود بازگشت، و تنها در فکر آن بود که توبه کند و به سوی حضرت حق بازگردد.

در این حال، با راهبی که در راه از تابش سوزان خورشید در رنج بود، برخورد کرد. راهب او را دعوت نمود تا دعا کند تا خداوند گرمای خورشید را برطرف کرده رنج او را کم نماید، جوان که از پرونده سیاه خود آگاه بود، در جواب او پاسخ داد: من گمان نمی‌کنم که هیچ عمل نیکوئی نزد پروردگار خود داشته باشم، تا جسارت ورزیده دست دعا بر درگاه او بردارم؛ راهب نیز پیشنهاد نمود که: من دعا می‌کنم و تو آمین بگو! پس از این دعا، به ناگاه ابری نمایان شد و سایه خود را بر سر آن دو گسترد.

راهب و مرد در سایه آن ابر به مسیر خود ادامه دادند، تا به نقطه‌ای رسیدند که جاده به دو مسیر جدا تقسیم می‌شد، و هریک از آندو به ناگزیر از دیگری جدا و به راهی می‌رفت.

در اینحال، ابر به همراه مرد گناهکار حرکت کرد و سایه خود را بر سر او کشید. راهب متعجبانه از مرد پرسید: تو برتر از من هستی! این دعا بخاطر تو اجابت شده است، حال مرا خبر ده که چگونه به این مقام رسیده‌ای؟

مرد نیز داستان آن زن و حیای خود از حضرت حق را بیان کرد. راهب که سخت به اندیشه فرو رفته بود گفت: چون ترس از مقام ربوبی در قلب تو وارد شده، خداوند تمامی گناهان گذشته‌ات را بخشیده است. حال بنگر که پس از این چگونه خواهی بود!¹.

حکایت دوم:

بعضی از بزرگان نقل کرده‌اند که: در زمان استاد بزرگ اخلاق مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی، مردی شرور در نجف اشرف زندگی می‌کرد، که او را به زبان محلی «عَبْدَفَرَّاز» می‌خواندند. این مرد به سختی در پی آزار دیگران و باج‌ستانی از آنها بود. او روزی در صحن حرم مطهر امیرمؤمنان، مرحوم همدانی را دید که گوشه‌ای نشسته و در بحر تفکر فرو رفته است. عبدالفرّار که منتظر بود تا ایشان از ترس به تکریم او پرداخته همچون دیگران احترامش نماید، به ناگاه با بی‌اعتنائی او مواجه شد؛ از اینرو با خشم، گردن ایشان را گرفته گفت: مگر مرا نمی‌شناسی؟ من عبدالفرّارم! چرا احترام مرا رعایت نمی‌کنی؟

مرحوم همدانی نیز نگاهی به او نداخته فرمود: چرا تو را عبدالفرّار می‌نامند؟ آیا از خدا فرار می‌کنی یا از رسولش؟

مرد شرور در این حال تکانی خورد، آخوند را رها کرد و به منزل خویش شتافت. صبح فردا مرحوم همدانی در مجلس درس به شاگردان فرمود: مردی از نیکان دیروز در گذشته است، باید به مشایعت جنازهٔ او برویم. شاگردان نیز بدون اینکه بدانند آن نیکبخت نیک حال که بوده که استاد به مشایعت جسدش می‌رود، ایشان را همراهی کردند؛ اما به ناگاه متعجبانه خود را در مقابل منزل مرد شرور معروف نجف یافتند! آنان که سخت از این دستور مرحوم آخوند متعجب شده بودند، از همسر آن مرد ماجرای مرگ او را سؤال کردند؛ همسر او نیز توضیح داد که:

عبدالفرّار دیروز بدون آنکه مریضی‌ای داشته باشد، چونان دیگر روزها از خانه خارج شد، اما عصر هنگام در حالی که به سختی در تأمل بود به خانه بازگشت، به اطاق خود رفت و یکسر به گریه پرداخت؛ تا سرانجام پس از آنکه تمامی شب را به گریه گذرانده بود، صبحگاهان جان باخت!

در این هنگام مرحوم همدانی که برای تشییع جنازه او آماده می‌شد، خطاب به شاگردانش فرمود: راهی که در معرفت حضرت حق در طی چندین سال طی می‌شود، عبدالقادر در یک شب طی نمود؛ اکنون به تشییع جسد این مرد خوش عاقبت می‌پردازیم.

حکایت سوم:

... و فراتر از همه، حکایت خُربن یزید ریاحی است، که نخست راه بر حسین بربست و سر در پی بیعت‌ستانی از آن حضرت داشت؛ اما سرانجام به محضر ایشان رسید و مردانه پای در رکاب کرد و نخستین شهید میدان عاشورا شد. طرفه آنکه چون خُربن از اسب فرو افتاد، حسین به بالینش شتافت و با او زمزمه نمود: «تو همانگونه که مادرت آزادت نامید، آزاده‌ای! تو در دنیا آزاده و در آخرت در شمار نیکبختانی!»^۱.

۱. این مطلب در مقاتل‌گوناگون آمده است.

فصل ششم

فضیلت ششم: امیدواری به خداوند متعال

فضیلت ششم:

امیدواری به خداوند متعال

این فضیلت هم مانند فضیلت «خوف» در شمار برترین فضائل قرار دارد؛ بلکه می‌توان گفت که امیدورزی به او، برتر از خوف از اوست؛ چراکه از خوف، تقوی پدید آید، و از امید، محبت؛

و بدون تردید محبت به او، برتر از تقوای از اوست؛ چراکه خوف از عظمت و کبریای الهی سرچشمه می‌گیرد، رجاء و امید اما از رحمت و رأفت او؛ در مقایسه این دو اما، رحمت را شأنی دیگر است!

قرآن کریم و تمامی سور آن، بایادکرد از این صفت آغاز می‌شود؛ و باز بیش از یکصد مرتبه این صفت در آن کتاب الهی یاد شده است؛ همانگونه که سراسر عالم، ظهور امر رحمانی، و بهشت سراسر از امر رحیمی حضرت حق پدید آمده است.

در این زمینه، باز می‌توان گفت که: رجاء و امیدورزی، همچون آبی گواراست که تشنه‌ای بدان دست یابد، و خوف و ترس، مانند آتشی است که در هیزمی درگیرد!

بنا براین امید آرامش بخش دلها، و خوف سوزاننده قلبهاست؛

امید تسکین دهنده، و خوف اضطراب زاست.

از اینروست که اهل دل گفته‌اند: «رجاء به او، آنچنان سالک را به سوی حضرتش روانه

می‌سازد، که خوف را چنان انگیزش و تکاملی نیست».

آری! این هر دو نسبت به افراد گوناگون، حالاتی متفاوت می‌یابند؛ از اینرو خوف برای

کسی که به دریای رحمت او پشت‌گرمی ورزیده در معاصی فرو رفته است، مناسبتر از رجاء می‌نماید؛ و رجاء برای کسی که خوف از غضبش، زندگی را برای او حرام نموده شایسته‌تر از خوف می‌باشد.

این مطلب، بوضوح در بسیاری از روایات ما وارد شده است. پس از این به برخی از این روایات، اشاره خواهیم کرد.

کوتاه سخن آنکه امیدورزی به لطف حضرت حق، فضیلتی است که هرکس سر در پی بدست آوردن سعادت دارد، به ناگزیر باید پای در طلب آن برد؛ چرا که گاه انسان در مسیر طلب کمال، به گناهی مبتلا می‌شود که هلاکت خویش را در آن می‌بیند، حال اگر چنین کسی سلاح اُمید را در دست نداشته باشد، به آسانی از رسیدن به کمالات مأیوس شده از رسیدن به آنها باز می‌ماند؛

از همین روست که قرآن کریم، یأس و ناامیدی از رحمت را، در سرمرز کفر دانسته است:

﴿لَا تَيَاسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱: «زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند».

و باز از همین روست که در بسیاری از روایات و آیات، به این نکته اصرار شده مؤمنان را به امیدورزی به رحمت الهی دعوت کرده‌اند. به این آیه مبارک بنگرید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲

اهل دل برآند، که جهنم نیز از الطاف الهی است؛ چرا که وسیله‌ای است تا زنگارهای قلوب کسانی که استعداد ورود به بهشت را دارند، از قلوب آنان سترده شده سرانجام به بهشت رحمت او وارد شوند.

۱. یوسف، ۸۷.

۲. الرّوم، ۴۱.

آیه شریفه: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱: «آدمی را فرشتگانی است که پیایی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می آیند و نگهبانیش می کنند».

نیز نشان از رحمت او دارد؛ چه نشان می دهد که حتی کافران را نیز فرشتگانی در پیند، تا آنان را حفظ کرده تا آنجا که اعمال خودشان اجازه دهد، از بلایا حفظشان فرمایند.

و این آیه، که رحمت را در آخرین درجات ممکن به نمایش در آورده است: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲: «بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان».

و عجیب آنکه در آیه ای دیگر، وعده فرموده تا اعمال ناشایست را به حسنات تبدیل فرموده، باز آدمی را از کردارهای ناصوابش سبک فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۳: «مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکیها بدل می کند».

امیدآفرین ترین آیات قرآن کریم نیز، آیاتی است که به مسأله شفاعت اشاره می فرماید؛ و باز این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^۴: «ای آدمی، چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور کرده است».

گویا حضرت حق، خود به بنده اش آموزش می دهد، که در پاسخ برزبان آورد: پروردگارا! کرمتم مرا به این امر واداشت!

۱. الزعد، ۱۱.

۲. الزمر، ۵۳.

۳. الفرقان، ۷۰.

۴. الانفطار، ۶.

در حدیث آمده است که: [۲۲۴] «الرَّحْمَةُ عِنْدَ اللَّهِ مِائَةُ جُزْءٍ، فَقَسَمَ بَيْنَ الْخَلَائِقِ جُزْءًا وَ أُخْرَ تِسْعًا وَ تِسْعِينَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱: «رحمت الهی یکصد بخش است، او یک بخش از این یکصد بخش را در میان تمامی آفریدگان تقسیم نموده، و نود و نه بخش دیگر را برای روز حساب ذخیره نموده است».

پس از این، به برخی از این آیات و روایات اشاره خواهیم کرد.

مراتب رجاء

پیش از این، بارها به این مطلب اشاره کرده ایم که: هر یک از فضائل را مراتبی است؛ و این مراتب از آنجا که در شمار فضائل قرار دارد، به خودی خود مطلوب است. در اینجا اضافه می کنیم که: فضیلت امیدورزی به حضرت حق را نیز، مراتبی است که نمی توان نخست در آن دو سوئے افراط و تفریط را مد نظر آورد، و آنگاه از ناشایست بودن آن سخن گفت!

از اینرو، می توان گفت که از مراتب پائین آن - که ویژه عموم مردم است - ، تا برترین مراتب آن - که ویژه خاتم پیامبران می باشد - ، همه مطلوب بوده سهولت سیر انسان در مسیر کمال را در پی خواهد داشت.

این مراتب، درست همچون مراتب ایمان و در کنار آن قرار دارد؛ از اینرو هر کس به مرتبه ای فراتر از مراتب ایمان دست یابد، مرتبتی برتر از مراتب امید به حق را نیز بدست آورده است.

گفتیم که رجاء، از دریای محبت حضرت حق سرچشمه می گیرد؛ از اینرو هر مؤمنی که جرعه ای بیشتر از این دریا بنوشد، امیدش بدو بیشتر خواهد شد. آری! میان رجاء و میان حماقت فرقه است؛ آنچه بسیاری از عوام مردم به آن دچارند،

۱. نهج الفصاحة، حدیث ۱۶۸۹.

حماقت است نه رجاء! اینان با آنکه تلاش انبیاء - که از بالاترین مراتب رجاء برخوردارند - را در تحصیل رضایت حضرت حق می‌بینند، باز آنچنان به ترک واجبات و انجام محرمات می‌پردازند، که گویا خداوند آنان را به این کار دعوت نموده است!؛ با این وجود باز بدان امیدند که به بهشت رفته حرارت جهنم را از فاصله‌ای دور نیز در نیابند؛ این نه امید به حضرت حق که محض حماقت است!

اینان نمی‌نگرند که پیامبر اکرم با آنکه آگاهترین مردم از وسعت رحمت الهی بود، اما چنان در عبادت کوشا بود که دو پای مبارکش از شدت ایستادن و نماز خواندن متورم شده بود؛ تا آنجا که قرآن خطاب به او فرمود: ﴿طَهَّ * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^۱: «قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی».

عبادت‌های اُمّ‌الْأئِمَّة النُّجباء حضرت زهرا و فرزندان پاک و پاکیزه‌اش نیز در میان اُمَّت سخت مشهور است و نامبردار.

* * *

آورده‌اند که حجاج بن یوسف - که در خونریزی و سفاکی، هیچگاه بدیلی در کنار خود نیافت -، به هنگام مرگ آواز داد: مردم بر این سخن همدستانند که من پس از مرگ، یکسر به آتش خواهم شد؛ اینان اما از گسترهٔ رحمت الهی غافلند و من بدان امیدوار!؛ این سخنان، نه رجاء مطلوب که نیرنگ‌بازی شیطان است، تا آدمی را به سقوط در مهاوی حیواتیت و فاصله گرفتن از خوی الهی ترغیب نماید!

قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۲: «ای مردم، وعدهٔ خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبد، و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند».

۱. طه، ۱ و ۲.

۲. الفاطر، ۵.

این آیه و امثال آن، بخوبی نشان می‌دهد که امیدورزی امثال حجاج، تنها مهارتی است که شیطان برگردن آنان آویخته، تابه سوی جهنمشمان کشد؛ نه آمیدی که آدمی را در مسیر کمال به پیش راند.

از اینروست که پس از این، اشاره خواهیم کرد که رجاء و خوف، دو بال همراه همند، که سلوک بایکی از ایندو آدمی را به ورطه خطا و خطر خواهند انداخت. آنچه برخی از عامه مردم بدان دلخوشند، رجاء تنهاست که نه کمال‌بخش، که سقوط‌آفرین است.

همراهی و همنشینی خوف و امیدورزی

خوف و رجاء، همانند قرآن و عترتند؛ چه نه قرآن بدون عترت کامل است، و نه عترت بدون قرآن.

خوف از حضرت حق و امیدورزی به او نیز، همین‌گونه است؛ چه اگرچه هریک از این دو را مراتبی است، اما اصل هریک بدون آن دیگری ناقص بوده، نه تنها راهی بسوی کمال نمی‌برد، که مسیر سقوط را نیز به خوبی نشان می‌دهد.

روشن است که این سقوط، نه نتیجه وجود هریک از آن دو، که نتیجه عدم آن دیگری است؛ چه تمامی مفاسد و سقوطها - مانند دیگر امور شرورآمیز این عالم -، از عدم ناشی شده بهره‌ای از وجود به‌همراه نخواهد داشت؛

از اینروست که آن را که خوف نیست، فریب، حماقت، آرزوپروری و اموری از اینگونه فراوان هست! حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾^۱: «روزی که مردان منافق

و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گویند: به دنیا بازگردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری برآورند که بر آن دیوار دری باشد درون آن رحمت باشد و بیرون آن عذاب.»

نیز آن کس را که امید نیست، یأس است که گاه ثمری جز کفر از آن بدست نمی‌آید؛ از همین روست که یأس از رحمت الهی، در شمار کبائر قرار گرفته است: ﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱: «و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند».

راز تعادل و توازنی که قرآن کریم در میان این دو صفت برقرار ساخته است نیز، در همین نکته نهفته است. به این دو آیه توجه نمائید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۲: «مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود خوف بر دل‌هایشان چیره گردد»؛

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾^۳: «کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، به رحمت خدا امید می‌دارند».

در وصف مؤمنان نیز، باز این هماهنگی و تعادل میان خوف و رجاء، به چشم می‌آید: ﴿وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾^۴: «با بیم و امید ما را می‌خواندند»؛

﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾^۵: «پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند».

و کوتاه سخن در این زمینه، محتوای بی‌نظیر این آیه شریفه است: ﴿نَبِّئْ عِبَادِي أَنَا

۱. یوسف، ۸۷.

۲. الأنفال، ۲.

۳. البقرة، ۲۱۸.

۴. الانبیاء، ۹۰.

۵. السجدة، ۱۶.

الْغُفُورُ الرَّحِيمُ * وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ^۱: «به بندگانم خبر ده که من آمرزنده و مهربانم * و عذاب من عذابی دردآور است».

بنابر این، بر پویندگان راه کمال است که بر این توازن مراقبت کامل نموده، لحظه‌ای از این امر فارغ نباشند؛ چه لحظه‌ای غفلت موجب تقویت یکی از ایندو نسبت به دیگری شده، دامهای مهابت‌انگیزی را فراروی آنان بازخواهد گشود.

چند آیه

درباره رجاء

﴿وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^۲:

«و برادرشان شعیب را به مدین فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را پرستید و به روز قیامت امیدوار باشید و در زمین به تبهکاری مکشید».

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۳:

«به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است * با او به نرمی سخن گوید، شاید پند

گیرد، یا بترسد».

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۴:

۱. الحجر، ۴۹ و ۵۰.

۲. العنکبوت، ۳۶.

۳. طه، ۴۳ و ۴۴.

۴. الکهف، ۱۱۰.

« بگو: من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می‌شود. هر آینه خدای شما خدایی است یکتا. هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.»

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱:

«برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است.»

﴿أَمَّنْهُ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲:

«آیا آن کس که در همه ساعات شب به عبادت پرداخته، یا در سجود است یا در قیام، و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار است، با آن که چنین نیست یکسان است؟ بگو: آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرنند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.»

چند روایت

درباره رجاء

[۲۲۵] قال الصادق جعفر بن محمد: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إبْلِسُ فِي رَحْمَتِهِ!»^۳:

۱. الأحزاب، ۲۱.

۲. الزمر، ۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۲۸۷.

امام صادق فرمودند: «چون روز قیامت فرارسد، خداوند رحمت خود را می‌گسترده، آنچنان که شیطان نیز در رحمت او طمع می‌ورزد تا از جهنم خلاصی یابد».

[۲۲۶] عن ابن رثاب قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «يُؤْتَى بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمٍ لِنَفْسِهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِطَاعَتِي؟ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ مَعْصِيَتِي؟ فَيَقُولُ: بَلَى يَا رَبِّ! وَلَكِنْ غَلَبَتْ عَلَيَّ شَهْوَتِي، فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذَنْبِي لَمْ تُظْلِمْنِي، فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى النَّارِ.

فَيَقُولُ: مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ!

فَيَقُولُ: مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي؟

قال: كَانَ ظَنِّي بِكَ أَحْسَنَ الظَّنِّ!

فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ!

فَيَقُولُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! -: لَقَدْ نَفَعَكَ حُسْنُ ظَنِّكَ بِي السَّاعَةَ!؛

امام صادق فرمودند: «بنده‌ای بدکردار را در قیامت به محضر الهی می‌آورند. خداوند به او خطاب می‌نماید: آیا تو را امر ننمودم که از من اطاعت کنی؟ آیا تو را از گناه نهی نکردم؟

آن بنده پاسخ می‌دهد: پروردگارا! آری! هم امر کردی و هم نهی فرمودی، امّا خواسته‌های نفسانی من بر من غالب شد، از اینرو اگر هم اکنون مرا عذاب فرمائی ظلمی بر من روا نداشته‌ای.

در این حال حضرت حق فرمان می‌دهد که او را به سوی آتش برند. آن بنده چون این فرمان شنود گوید: پروردگارا! گمان من به تو اینگونه نبود!

حضرت حق فرماید: چه گمانی در حق من داشتی؟

گوید: گمان من در حق تو نیکوترین و شایسته‌ترین گمانها بود!

حضرت حق نیز امر می فرماید تا او را به بهشت برند. آنگاه می فرماید: گمان نیکی که در حق من داشتی، اکنون تو را فائده داد و از جهنم خلاصی بخشیده بهشت را نصیب نمود!».

[۲۲۷] عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا جعفرٍ يقولُ: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَأَيْنَ عَتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ؟»^۱؛

امام باقر فرمودند: «اگر بهشتیان تنها بواسطه اعمال خود به بهشت وارد شوند، پس آنان که خداوند از آتش رهائشان بخشیده است، کجا خواهند بود؟!».

[۲۲۸] عن أبي عبيدة قال: قلتُ: «جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَدْعُ اللَّهَ لِي، فَإِنَّ لِي ذُنُوبًا كَثِيرَةً! فَقَالَ: مَهْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! لَا يَكُونُ الشَّيْطَانُ عَوْنًا عَلَى نَفْسِكَ، إِنَّ عَفْوَ اللَّهِ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ»^۲؛ ابو عبیده گوید: به یکی از ائمه هدی عرض کردم: فدایت شوم! در حق من دعای خیر فرما که مرا گناهان بسیاری است! امام فرمودند: ابو عبیده! ساکت شو تا شیطان کمک کار نفست نباشد! عفو خدا با هیچ چیزی قابل قیاس نیست، نه با گناهان تو و نه با غیر آن».

[۲۲۹] عن أبي جعفرٍ قال: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ، وَرَجَائِهِ لَهُ، وَحُسْنِ خُلُقِهِ، وَالْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ. وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ، وَتَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ، وَسُوءِ خُلُقِهِ، وَاغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِ، لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتِ، يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ يُخْلِفُ ظَنَّهُ وَرَجَاءَهُ، فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ»^۳؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۶ ص ۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۲.

امام باقر فرمود: «در کتاب علی یافتیم که پیامبر اکرم بر فراز منبر فرمود: قسم به آنکه هیچ خدائی جز او نیست، هیچ مؤمنی به هیچ یک از خیرات دنیا و آخرت دست نمی‌یابد، مگر بواسطه اعتقاد نیکویش در حق حضرت حق، و آمیدش به او، و نیکوئی اخلاقش، و باز داشتن خویشتن از غیبت مؤمنان. قسم به آنکه هیچ خدائی جز او نیست خداوند هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار از گناهان به عذاب مبتلا نمی‌سازد، مگر بواسطه سوء ظن و قطع آمیدش از درگاه الهی، و بدی اخلاقش، و دست یازیدن به غیب مؤمنین؛

چرا که خداوند بخشنده و بزرگوار است، و تمامی نیکی‌ها بدست اوست؛ او حیا می‌کند که بنده مؤمنش به او آمید نیک برد اما او با این امید مخالفت ورزیده گمان نیک بنده‌اش را باطل نماید.

از اینرو به خداوند حسن ظن ببرید، و به رحمت و بزرگواریش رغبت نمائید». [۲۳۰] عن الرضا قَالَ: «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرًا فَخِيرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا»^۱؛

امام رضا فرمودند در حق خداوند ظن نیکو ببرید چرا که او می‌فرماید من همانگونه‌ام که بنده مؤمنم تصورم می‌نماید اگر در حق من گمان خیر برد برای او خیر خواهم بود و اگر گمان ناپسند برد برایش همانگونه خواهم بود

[۲۳۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحْسِنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ثَمَنُ الْجَنَّةِ»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند هیچیک از شما نباید پیش از آنکه به خداوند ظن نیکو یابد از این دنیا خارج شود چرا که حسن ظن به خدا بهای بهشت است.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۸۵.

[۲۳۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «يَا بُنَيَّ! خِفِ اللَّهَ خَوْفًا إِنَّكَ لَوَأْتِيَتْهُ بِحَسَنَاتٍ أَهْلِي الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ، وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً إِنَّكَ لَوَأْتِيَتْهُ بِسَيِّئَاتٍ أَهْلِي الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ»^۱؛

امیرالمومنین فرمودند فرزند عزیزم چنان از خدا بترس که گوئی اگر با حسنات تمامی مردم روزگاران به درگاه او حاضر شوی آن را از تو نخواهد پذیرفت و چنان به او امیدوار باش که اگر گناهان تمامی مردم دنیا را به همراه داشته باشی تو را خواهد بخشید.

[۲۳۳] قَالَ النَّبِيُّ : «أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَى دَاوُدَ: كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ عَلَى مَنْ جَلَسَ فِيهَا كَذَلِكَ لَا تَضِيقُ رَحْمَتِي عَلَى مَنْ دَخَلَ فِيهَا»^۲؛

پیامبر اکرم فرمودند خداوند به حضرت داود وحی فرمود که ای داود همانگونه که هرکس زیر نور خورشید بنشیند جا برای او تنگ نخواهد شد هرکس هم در رحمت من بنشیند رحمت من کم نشده همچنان فراخ خواهد ماند.

[۲۳۴] رُوِيَ أَنَّهُ قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَوْمًا: «إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ قَالَ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ، وَإِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَّى كَيْفَ نَجَّى!»^۳

فَقَالَ : أَنَا أَقُولُ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَّى كَيْفَ نَجَّى، وَأَمَّا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ

مع سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ!^۳

به امام سجاد عرض شد حسن بصری گوید تعجبی از آنان که هلاک شدند و از رحمت الهی دور ماندند نیست تعجب از آنان است که نجات یافتند و به رحمت الهی رسیدند اما فرمودند اما من می گویم تعجب، از آنان است که با وجود گستردگی رحمت الهی به هلاکت رسیدند و به آن رحمت بی منتها دست نیافتند.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۹۴.

۲. سفينة البحار، ج ۱ ص ۵۱۷.

۳. سفينة البحار، ج ۱ ص ۵۱۷.

دو دعا

درباره امیدواری به حضرت حق

فی دعاء کَمیل

[۲۳۵] «هَيَّاهُ أَنْتَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ أَوْ تُبْعِدَ مَنْ أَدْنَيْتَهُ أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَيْتَهُ أَوْ تُسَلِّمَ إِلَى الْبَلَاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَرَحِمْتَهُ، وَكَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَإِلَهِي وَمَوْلَايَ أَتُسَلِّطُ النَّارَ عَلَى وَجْهِ خَرْتٍ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً وَ عَلَى أَلْسِنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَبِشُكْرِكَ مَادِحَةً وَ عَلَى قُلُوبٍ اغْتَرَفَتْ بِالْهَيْئَتِكَ مُحَقَّقَةً وَ عَلَى ضَمَائِرٍ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ خَاشِعَةً وَ عَلَى جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعْبُدِكَ طَائِعَةً وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مُذَعِّنَةً مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا أَخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمُ يَا رَبِّ ...

در دعای کمیل آمده است:

«تو کریمتر از آنی که از نظر دور داری آنکه را که خود پرورانده‌ای، یا دور کنی آنکه را که خود بسوی خود کشیده‌ای، یا آواره نمائی کسی را که مأوی داده‌ای، یا به بلاء بسیاری کسی را که خود تحت سرپرستی گرفته بدو مهربانی نموده‌ای!

و کاش می دانستم ای سید و معبودم و مولایم! آیا بر چهره‌هایی که در برابر عظمت تو به سجده می‌افتند، و بر زبان‌هایی که به راستی گویای توحید تو بوده و ثناخوان شکر تو می‌باشند، و به دل‌هایی که به معبودیت تو با تحقیق معترف شدند، و بر جان‌هایی که پر از معرفت تو شده ترسان گردیدند، و بر دست و پائی که برای اطاعت و آمرزش به پرستشگاه تو شتافتند، آتش را مسلط خواهی نمود؟

هرگز اینچنین گمانی به تو نیست، و فضیلت چنین خبری به ما نداده! ای کریم و ای پروردگار».

وفي دعاء أبي حمزة الثمالي

[۲۳۶] «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَعَدُّكَ صِدْقٌ ﴿وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾. وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَتَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ ... أَدْعُوكَ يَا رَبَّ رَاهِبًا رَاغِبًا رَاجِيًا خَائِفًا إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ ...».

در دعای ابو حمزه ثمالی آمده است:

«بارخدا یا! تو گفتی و گفت تو صحیح و وعده‌ات راست است، که: «بخواید از فضل خدا زیرا که خدا به شما مهربان است»؛ و صفت تو نیست ای سرور من که دستور دهی تا تو را بخوانند، آنگاه در اعطای بخل ورزی ... پروردگارا! تو را در حالی که دهشت زده و راغب و امیدوار و ترسانم می‌خوانم، من چون گناهان خویش را می‌بینم به گریه در می‌آیم و چون کرم و بخشش تو را می‌بینم به طمع می‌افتم».

نمايه

آيات شريفه

الفاتحة

١	الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.....	٣٣٤
٤	إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.....	٣٢٨

البقرة

٢-١	ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.....	١٩٢، ١٨٩
٢	ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.....	٣٣٣، ٢٧٣، ١٣٩
٩-٨	وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ.....	٣٩٤
٩	يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.....	٣٦٤
٩-١٠	يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ... وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.....	٣٩٤
١٦	أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ.....	٣٣١
١٨	صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ.....	١١٨
٢٣	وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ.....	٣٧٤
٢٤	فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ.....	١١٨، ٤١٦
٢٦	وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.....	٣٣٣

- ٣٠ أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ١١٣، ٩٦
- ٣١ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ١٣٤، ٩٦
- ٣٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٢٥
- ٤٠ وَإِلَّايَ فَارْهُبُونَ ٤٢٢
- ٤٢-٤١ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ... وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ١٤٢
- ٤٤ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٤٥
- ٧٤ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ١١٤، ٣٨١
- ٨١ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٣٨
- ٨٢ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٢٥
- ٨٩ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ ١٤٢
- ١٠٨ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ٣٣٣
- ١١٠ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١٢٢
- ١١٩ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ٢٣٦
- ١٣٠-١٣١ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ... قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ١٤٩
- ١٤٥ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ١٩٠
- ١٤٦ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ ١٤٢
- ١٥٢ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ٢١٧
- ١٥٦ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ١٠٨، ١٧٦
- ١٦٥ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا ٢٥٨، ٢٥٢
- ١٨٣ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٥٧
- ١٨٦ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ١٨٠، ٢٤٤
- ١٩٥ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَتْلُوا بَأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا ٤٠٣
- ١٩٧ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ١٠٨

۲۰۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً..... ۱۴۹
۲۱۸	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ..... ۴۵۱
۲۳۱	وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ۳۹۵، ۲۳۶
۲۴۲	كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ..... ۳۵۵
۲۴۷	إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ..... ۱۳۵، ۴۰۱، ۴۰۴
۲۵۷	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ..... ۲۷۳
۲۶۰	وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۸۷
۲۶۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ ۳۲۹
۲۶۹	وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ..... ۳۵۶

آل عمران

۸	رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا..... ۴۳۲
۱۰	وَأُولَئِكَ هُم وَفُودُ النَّارِ..... ۱۱۸
۲۵	فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ..... ۱۲۲
۲۸	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ..... ۲۳۳
۳۰	يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ ۱۲۲، ۴۱۵، ۴۲۲
۵۴	وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ..... ۳۶۴، ۳۹۲، ۳۹۷
۱۰۲	اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ..... ۱۹۰، ۴۱۳
۱۱۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ..... ۲۳۳
۱۲۰	إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا..... ۱۹۲
۱۲۵	بَلَىٰ إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ..... ۱۹۲
۱۳۵	وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ..... ۳۰۰
۱۶۱	وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ ۱۲۲

١٨٢	ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ.....	١٧٠
١٨٩	لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.....	٣٣٥
١٩٠-١٩١	إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.....	٣٧٢

النساء

٩	وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ.....	٤١٦
٣٢	وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.....	٤٥٩
٤١	فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا.....	٢٠٦
٤٧	مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا.....	١١٨
٤٨	إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ... ٣٣٩، ٣٤٣	
٦٥	فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا.....	١٤٩
٧٦	الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ.....	٣٩٦
٧٨	فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.....	٣٣١، ٣٧٦
٧٩	مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ.....	٣٣٠، ٣٣٢
٨٠	مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.....	٣٢٨
٨٢	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ.....	٢٧٧
١٤٠	وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ... ..	٢٢٠
١٤٢	إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ.....	٣٩٢
١٤٣	مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا.....	٢٩٢
١٥٥	بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.....	١١٤

المائدة

١٥	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ.....	١٠٩
----	---	-----

۱۵-۱۶	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ... ۲۸۱۵۶
۲۷	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ..... ۴۱۲، ۱۹۳
۳۲	مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا..... ۱۳۵
۳۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ..... ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۷۸
۴۲	سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْحَسَنِ..... ۱۴۵
۴۴	وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ..... ۳۳۵
۴۷	وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ..... ۳۳۵
۵۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ..... ۴۰۲ - ۴۰۱، ۲۳۲
۵۵	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ..... ۳۳۴
۸۰	لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ..... ۱۲۷
۸۳	وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرُّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ..... ۱۳۲

الأنعام

۵۷	إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ..... ۳۳۴
۷۵	وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيُكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ. ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۲۲
۷۹	إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ..... ۳۲۳
۹۳	وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ..... ۳۷۸
۹۸	وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ..... ۴۳۳
۱۱۰	وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أُولَئِكَ مَرَّةً وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. ۱۱۴
۱۲۱	وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. ۳۲۸، ۳۶۱
۱۲۲	أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ..... ۲۷۳، ۲۸۵
۱۲۵	فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ..... ۳۰۳، ۳۶۶
۱۴۸	إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ..... ۲۹۳

- ١٦٤ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ..... ١٢١
- ١٦٤ قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِيَّ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ..... ٣٣٤

الأعراف

- ١٦-١٧ قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ ... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ..... ٢١١، ٢٩٧، ٣٨٥
- ٣٢ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ..... ٣٠٧
- ٣٥ فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ..... ١٩٣
- ٣٨-٣٩ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا ... فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ..... ٢٢٠
- ٥٨ وَ الْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا..... ١٥٨
- ٩٦ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ..... ١٩٣، ٢٤٠، ٤١٢
- ٩٧-٩٩ أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ ... فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ..... ٣٨١، ٤٢٣
- ١٢٨ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ..... ١٩٣، ٤١٢
- ١٣٧ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا..... ١٨٢
- ١٤٦ سَاءَ صِرْفٌ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يُتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ ٣٨٨
- ١٦٦ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ..... ٣٩٥
- ١٧٥ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ..... ٤٢٩
- ١٧٥-١٧٦ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ ... فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ..... ١٤٠، ١٤٢، ٤٣٩
- ١٧٦ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ..... ١٣٨، ١٩٠، ١٩١
- ١٧٩ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ ... أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ..... ٣٦٥، ٣٨٠، ٣٨٧
- ١٨٠ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا..... ١٧٨
- ١٨٣ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ..... ٣٩٧
- ٢٠٣ هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ..... ١٠٨
- ٢٠٥ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ..... ٣٦٠

الأنفال

۲	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ..... ۴۵۱، ۴۲۱
۱۷	وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى..... ۲۴۸
۱۸	ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ..... ۳۹۶
۲۲	إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ..... ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۵۶
۲۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ... ۱۱۵، ۲۰۱، ۳۵۷، ۳۵۸
۲۵	وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً..... ۴۱۶
۲۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ..... ۱۹۳، ۲۷۲
۳۲	وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ..... ۱۳۲
۳۴	إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ..... ۱۹۴
۴۱	وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَى..... ۳۳۶
۵۰	وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ..... ۳۷۸
۵۳	ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ..... ۱۲۹

التوبة

۷	فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ..... ۱۹۴
۱۸	وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ..... ۴۲۲
۲۳	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ... ۲۳۲
۲۴	قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ..... ۲۵۸، ۴۳۰
۳۴-۳۵	وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ... فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ..... ۱۳۲، ۲۳۷
۴۵	إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ..... ۳۱۴
۵۵	فَلَا تَعْجَبْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا..... ۴۲۹

٧١	وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... ٢٨٠
٧٥	وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنِ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ٤٣٨
٩٦	فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٣٣٢
١٠٣	خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ ١٥٧
١٠٥	وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ٢٠٢
١٠٩	أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ ... ١٩٤، ٢٣٨، ٤٠٢
١١٠	لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ٢٩١، ٣١٤، ٣٦٥
١٢٥	وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ٣٠٣، ٣٠٣، ١١٤

یونس

٨-٧	إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا ... بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٣٨٨
٢٣	فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ ١٢٩
٣٠	هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَتْ ١١٨
٣٥	أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ... ١٣٤
٣٨	قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٧٥
٣٩	فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكَبِّرِينَ ٤٣٢
٤٢	إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٥٨، ٢٩٥
٤٧	هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ ٣٧٣
٧٤	كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ٣٦٥
٩٢	فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ... ٣٨٨
١٠٠	وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ٣٥٦
١٠٦	وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَاً مِنَ الظَّالِمِينَ ٣٤٥

هود

۱۲	قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. ۳۷۵
۲۳	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ..... ۱۵۱
۱۱۰	وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّي بَيْنَهُمْ..... ۳۱۴
۱۱۹	إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ..... ۹۹

یوسف

۸	يُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنَمَا مَنَا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ..... ۲۲۴
۲۴	وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ..... ۲۹۸
۳۳	رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ... ۲۹۸، ۳۹۷، ۴۰۵
۴۰ و ۶۷	إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ..... ۳۳۴
۴۲	وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ ۴
۵۲	وَمَا أَتَّبِعُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ..... ۲۹۸، ۳۹۶
۵۳	إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي..... ۱۰۱، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۰۵
۸۷	لَا تَتَّبِعُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَنفَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ..... ۴۴۶، ۴۵۱
۹۰	إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ..... ۱۸۳، ۱۹۴
۱۰۰	قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ..... ۲۲۵
۱۰۶	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ..... ۳۳۷، ۳۳۷
۱۱۱	لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لَأُولِي الْأَلْبَابِ..... ۲۲۶، ۲۲۷

الرعد

۴-۳	وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ..... ۳۷۳
-----	---

- ١١ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ٤٤٧
- ١٦ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ ٣٤٥، ٣٣٠، ١٣٣
- ٢٤ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ١٨٣
- ٢٨ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ٢٩٠
- ٣١ وَ لَا يَرَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا تَصْيِبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا فَارِغَةٌ أَوْ تَحُلُ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ ٣٦٦، ٢٩١، ١٢٩
- ٤١ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ١٣٥
- ٤٢ وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ٣٩٧

ابراهيم

- ٤ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٣٣٣
- ٧ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ٣٨٦، ١٣٠
- ١٤ وَ لَنُشْكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي ٤١٩
- ٢١ وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ ٢٠٣
- ٢٤-٢٥ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً ... حِينَ يَأْذُنُ رَبُّهَا ٨٢
- ٢٥-٢٦ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً ... مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ١٥٨
- ٢٦ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ٨١
- ٤٢-٤٣ وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ... وَ أَفَيْدْتُهُمْ هَوَاءً ٣٨١

الحجر

- ٢١ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ٣٢٤
- ٢٩ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٣٥٥، ٣٥٢، ١٠٠، ٩٦
- ٣٠ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ٩٧
- ٤٩-٥٠ نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ٤٥٢

۹۹ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ..... ۲۷۲، ۲۸۴

التحل

- ۲۶ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ ۳۹۷
- ۳۰ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا ۱۹۵
- ۳۴ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۱۳۰
- ۴۴ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۳۷۰
- ۵۱-۵۰ وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ ۳۹۸
- ۹۷ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ۲۳۷، ۲۳۹
- ۹۹-۱۰۰ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُہُ ۱۸۱، ۲۹۷، ۴۳۱
- ۱۰۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۳۸۰
- ۱۱۲ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ ... ۳۸۶، ۴۲۸
- ۱۲۸ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ۱۹۴

الإسراء

- ۱۳-۱۴ وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ ... اقْرَأْ كِتَابَكَ ۱۱۸
- ۲۵ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۳۶۰
- ۳۶ وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ... ۲۹۴
- ۴۴ وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۲۰۵
- ۶۰ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ۸۱
- ۷۸ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ... ۲۴۵
- ۷۹ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ۲۴۷
- ۸۲ وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۳۷۵

- ٨٤ قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ ١٣١
- ٨٥ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ٣٥٥

الكهف

- ٢٨ وَلَا تُطْع مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ ١٩٠
- ٢٩ إِنَّا أَغْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ ٢٣٨
- ٤٩ وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ١٧٠
- ٥٧ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ٣٦٤
- ١٠٣-١٠٤ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ٣٠٨، ٣٦٢
- ١١٠ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهِ وَاحِدٌ ٤٥٢

طه

- ٢-١ طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ٤٤٩
- ١٤ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ١٥٧، ١٧٩
- ٢٨-٢٥ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي ٣٥٩، ٣٨٤
- ٤١ وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ٩٩
- ٤٣-٤٤ أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ٤٥٢
- ١٢١ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ٤١٣
- ١٢٤-١٢٦ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ... وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ٣٨٦

الانبياء

- ٢٢ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ٣٤٠، ٣٤٦
- ٧٢ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ٨٢

۷۳	وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا..... ۱۰۹
۸۷	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ..... ۱۷۸
۹۰	وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا..... ۴۵۱
۱۰۵	وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ..... ۸۱

الحج

۱	يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ..... ۴۲۱
۲-۱	يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ ... وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ..... ۴۱۵
۵	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ..... ۳۷۳
۱۱	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْهَارَ... ۴۳۱، ۲۹۳
۳۱	وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ... ۳۶۶، ۳۴۴، ۳۴۲، ۲۹۱
۳۲	وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ..... ۱۸۷
۳۴	فَالْهَكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ..... ۱۵۰
۳۵	الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ..... ۴۲۱
۵۲	وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ..... ۳۶۳

المؤمنون

۱۷	وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ..... ۳۸۹
۹۱	مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ..... ۳۴۷
۶۷-۹۶	وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ..... ۲۹۶
۹۹-۱۰۰	قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا..... ۳۸۳، ۳۷۶
۱۰۸-۱۰۳	وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ... قَالَ اخْسَوْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ..... ۲۳۹
۱۱۵	أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ..... ۳۷۹

النور

- ١٥-١٤ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ..... ٢٩٣
- ٢١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ٨٢، ١٧٦، ٤٠٦
- ٣٣ وَ اتُّوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ..... ٣٣٦
- ٣٥ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ١٨٦
- ٣٦-٣٧ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ ... وَ لَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ١٧٩، ٢٥٢، ٤١٤
- ٤٠ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ٢٧٣، ٢٨٥
- ٥٢ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ..... ٤٢٠

الفرقان

- ٢٧-٢٩ وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ... وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا..... ٢٩٩، ٣٦٣
- ٢٨-٢٩ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي..... ٢٢١
- ٣٠ وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا..... ٣٧٥
- ٧٠ إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ٢٤٤، ٤٤٧
- ٧٧ قُلْ مَا يَعْبُدُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ..... ١٨٠

الشعراء

- ٨٨-٨٩ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..... ١٥٥، ١٧٢، ٣٥٧

النمل

- ١٤ وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتُوًّا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ..... ١٦٠
- ٦٩ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ..... ٤١٦، ٤٢٩

القصص

۴ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ ۲۹۴

العنكبوت

۲-۳ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ ۴۰۵
 ۱۷ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْتَانًا..... ۳۴۶
 ۳۶ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتَوُوا..... ۴۵۲
 ۴۵ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ..... ۱۵۷
 ۵۴ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ..... ۱۶۵
 ۶۱ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ..... ۳۴۲، ۳۵۵
 ۶۴ وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّا لَنَدَارُ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ..... ۳۸۵
 ۶۵ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ..... ۳۲۱

الزّوم

۷ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ..... ۳۸۸
 ۱۰ ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ..... ۴۳۰، ۴۳۲
 ۲۰ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ..... ۳۷۴
 ۲۱ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً..... ۳۷۴
 ۳۰ فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَىٰهَا..... ۳۴۱، ۳۴۲
 ۳۰ فَأَقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ..... ۳۵۴
 ۴۱ ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ... ۴۴۶
 ۵۲ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ..... ۳۶۲

لقمان

- ١٣ ٣٤٣ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ
- ٢٠ ٣٨٥، ٣٣١-٣٣٠، ٢٤٣، ٩٨ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ
- ٣٣ ٣٨٤، ٤٢١ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم وَ أَخْشَوْا يَوْمًا ...

السجدة

- ٥ ٢٠٠ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ
- ٩ - ٧ ٣٥٢ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ... وَ الْأَفْنَدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ
- ١٧ - ١٥ ٢٥٣ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ ... أَعْيُنُ جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ١٦ ٤٥١ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا
- ١٧ ٢٤٣، ٩٧ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُوَّةٍ أَعْيُنُ جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
- ٢٤ ٢٨٣، ١٨٣ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا

الأحزاب

- ٤ ٢٥١ مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ
- ٢١ ٤٥٣ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ
- ٣٣ ٣٠٥، ٨١ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
- ٤٢ - ٤١ ١٧٩، ١٧٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا
- ٧٢ ٩٧ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

سبا

- ١٠ ٢٠٥ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرُ

۵۴ وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ کَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ کَانُوا فِی شَکِّ مُرِیبٍ... ۳۱۴

فاطر

۵ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَ لَا یُغُرَّتْکُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ ۴۴۹
 ۲۸ إِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۴۱۷، ۴۲۰
 ۳۳-۳۶ جَنَّاتٌ عَدْنٌ یَدْخُلُونَهَا یُحَلَّوْنَ فِیْهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ ... کَذَٰلِكَ نَجْزِیْ كُلَّ کَفُورٍ ۳۸۴
 ۳۷ وَ هُمْ یَضْطَرُّوْنَ فِیْهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِیْ کُنَّا نَعْمَلُ ۳۸۳

یس

۸ إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهَیَّ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ۱۲۷
 ۸-۹ إِنَّا جَعَلْنَا فِیْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهَیَّ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیْهِمْ سَدًّا ۱۰
 ۱۱ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَیْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ ۴۱۹
 ۱۳ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْیَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ۱۳۵
 ۲۰ وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِیْنَةِ رَجُلٌ یَسْعَ ۱۳۵
 ۶۰ أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِیَّ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ ۳۲۸
 ۶۸ أَفَلَا یَعْقِلُونَ ۲۷۷
 ۷۸ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحِی الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ * قُلْ یُحِیْهَا الَّذِیْ أَنشَأَ ۳۷۴

الصافات

۶۰-۶۱ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفُؤُزُ الْعَظِیمُ * لِمَثَلِ هَٰذَا فَلِیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۳۲۹
 ۶۲-۶۳ أَ ذَٰلِکَ خَیْرٌ نَزَّلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ * إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِینَ ۸۲
 ۹۶ وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ ۳۳۰
 ۱۶۴ وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ۱۰۳

ص

٨٢-٨٣ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ..... ٣٨٥

الزمر

- ٧ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ٣٣٢
- ٩ أَمَّنْ هُوَ قَانِثُ آتَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ ٤٥٣
- ١٣ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ... ٤٢٢
- ١٥ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ ٢٧٩، ٤٢١
- ١٥-١٦ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ... يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا ٢٣٩
- ١٦ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا ٤٢٢
- ١٧-١٨ فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ ٢٧٨
- ٢٢ أَمَّنْ سَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ ١١٥، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٦
- ٢٣ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ..... ٤٢٠
- ٤٣ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَ لَا يَعْقِلُونَ..... ٣٤٦
- ٥٣ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ ... ٢٤٣، ٤٤٧

غافر

- ١٩ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ..... ٢٠٢
- ٣٤ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ..... ٣١٥
- ٣٥ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ..... ٣٥٧، ٣٦٥
- ٨١ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَلَّاءَ

فصلت

- ۲۱ قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۱۷۰
- ۲۵ وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ ۲۲۱
- ۵۳-۵۴ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ ... إِلَّا أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ۲۷۶

الشورى

- ۲۳ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ۱۵۱
- ۲۳ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا .. ۲۳۳
- ۵۳ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ۳۲۴

الزخرف

- ۲۳ أَنَا وَ جَدُّنَا آبَاءُنَا عَلَى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ ۳۰۶
- ۳۶ وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ۳۶۳
- ۳۶-۳۷ وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَ إِنَّهُمْ لَيُضْدُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ۲۹۱
- ۵۰-۵۶ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ ... فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ ۲۲۶

الجاثية

- ۴ وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبَيِّنُ مِنْ دَائِيَةِ آيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۲۸۴
- ۲۰ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۲۸۴
- ۲۳ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى ۳۶۵، ۳۴۴، ۳۲۸، ۲۲۵، ۱۹۱

الأحقاف

- ۵ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۳۴۶

٢٠ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ٣٨٤

محمد

١٠ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ٢٢٧
٢٤ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ٣٧٥

الفتح

١٠ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ٢٤٩
٢٦ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ ٣٠٧
٢٩ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ٤٠١

الحجرات

١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ٣٠٧
١٤ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ٢٨١
١٥ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا ٢٨٢، ٢٩٠

ق

١٦ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ٣٠١
١٧-١٨ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ٣٠٤
١٨ مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ٢٠٢
٢٢ لَقَدْ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ١١٤
٣٣ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ٤٢٠
٣٣-٣٤ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ٤٢٧

۳۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ ۳۵۷

الذاريات

۱۱-۱۰ قَتَلَ الْخَافِضُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ۲۹۳

۵۶ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۹۸

الطور

۴۲ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ۳۹۷

۴۶ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۳۹۶

النجم

۴۲ وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ۱۰۸

القمر

۱۷ وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۳۷۵

۵۴ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ ۱۳۹، ۱۹۴

الرحمن

۴۶ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۴

الواقعه

۱۱-۸ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ... أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۹۸

۲۳-۱۵ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ... كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ۱۲۶

٤١-٤٥ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سُمُومٍ وَ حَمِيمٍ ... كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ . ١٢٦

الحديد

- ١-٦ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٢٤٢
- ٥ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٣٢٤
- ٧ وَانْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ ٣٣٦
- ١٤ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا ٤٥٠
- ٢٢-٢٣ مَا أَضَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ ... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ٢٩٦
- ٢٥ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ٢٨٠
- ٢٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ ٢٨٥، ٢٧٣

المجادلة

- ١٨ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ ١٣٣، ٢٩٥
- ١٩ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ ٣٠١
- ٢٢ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ ٢٩٠، ٣٠١، ٣٠٤

الحشر

- ١٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتُنَظَرُوا نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ١٩٤، ١٩٧
- ١٨-٢٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ... أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ٣٨٢
- ٢٢-٢٤ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٤٢

الصف

- ٢-٣ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ١٤٥

- ٤ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ٤٠١
- ٥ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ٣٦٤

الجمعة

- ١ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ٢٠٥
- ٢ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٢٧٩، ١٥٦، ١٣٤
- ٥ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا ١٣٩، ١٤٥
- ٨ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ ٣٧٤

المنافقون

- ٤ فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ٣٩٤

التغابن

- ١٦ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ١٩٠، ٤١٣

الطلاق

- ٢-٣ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ١٩٥
- ٣ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ١٨١
- ٤ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ١٩٥
- ٧ لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ١٨٨
- ١٢ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لَتَعْلَمُوا ١٣٤، ٢٧٨

التحريم

- ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ٢٧٩

الملك

- ١٠ ٣٥٦، ٢٧٨، ٣٦٢ وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
- ١٢ ٤٢٠ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
- ٢١ ٣٦٢ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ

قلم

- ٤ ٨١ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

الحاقة

- ١٢-٥ ٢٢٥ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغُوتِ * وَأَمَّا عَادُ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ غَاتِيَةٍ لَنَبْجَعَنَّاهُمْ لَكُمْ تَذِكْرًا
- ٢٤ ١٢٧ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
- ٣٢-٣٠ ١٢٧ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ

المعارج

- ١٥-١١ ٣٨٣ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ ... فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا
- ١٩ ٥٤ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا

نوح

- ٢٢ ٣٦٤ وَ مَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا

المزمل

- ٥-١ ١٧٦ يَأَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ... إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

- ۸ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ۱۷۹
- ۹ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۱۸۲
- ۱۰ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ۱۸۲، ۱۸۳
- ۲۰ فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ ۲۴۵

المدثر

- ۱۶ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ۱۵۹، ۳۶۲
- ۱۸-۲۵ إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ ... إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ۱۵۹
- ۴۷-۴۸ حَتَّىٰ آتَيْنَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۲۷۲

القيامة

- ۱-۲ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۲۷۹، ۳۵۴

الإنسان

- ۲ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۹۸
- ۷-۱۰ يُوفُونَ بِالْإِذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا ۴۲۲
- ۸-۹ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ تَيْمَمًا وَ أُسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ ۲۵۶
- ۲۵ وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ ۱۷۷
- ۳۰ وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۲۴۸، ۳۵۸

النازعات

- ۳۷-۴۱ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ ۱۸۹
- ۴۰ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۴۱۹

- ٤٠ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ١٩١
- ٤٠-٤١ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ٤١١، ٤١٥

الانفطار

- ٦ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ٤٤٧

المطففين

- ٥-١ وَيُلْ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ... لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ٢٨١
- ١٤ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٣٦٤
- ١٥ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ٤٣١
- ٢٠ كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ٢٠٢

الانشقاق

- ٦ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ٩٨، ١٠٨

الطارق

- ١٥-١٦ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَ أَكِيدُ كَيْدًا ٣٩٣، ٣٩٧

الأعلى

- ١٠ سَيِّدٌ كَرَّمَ مَنْ يَخْشَى ٤٢١

الفجر

- ٢٣-٢٤ وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى * يَقُولُ يَالَيْتَنِي قَدَّمْتُ ١٢٧

- ۲۷-۲۸ یَايْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً..... ۹۹، ۳۵۸
- ۲۷-۳۰ یَايْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ... وَادْخُلِي جَنَّتِي..... ۳۸۲، ۴۱۲

الشمس

- ۷ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا..... ۱۸۷
- ۷-۸ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا..... ۸۸، ۹۱، ۱۰۰، ۱۷۲
- ۸ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا..... ۳۵۳، ۳۵۴
- ۹-۱۰ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا * وَ قَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا..... ۱۵۵، ۱۷۲، ۴۰۶
- ۱۰ وَ قَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا..... ۱۰۹
- ۱۱-۱۲ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا * وَ قَدْ حَابَ مَنْ دَسَّاهَا..... ۱۵۸

اللیل

- ۷ فَسُبُّسِرُهُ لِلْيُسْرَى..... ۲۴۹

الانشراح

- ۱ أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ..... ۱۸۴

التین

- ۴-۵ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ..... ۱۰۱

العلق

- ۸ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى..... ۱۰۸
- ۱۴ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى..... ۲۰۲

البينة

- ٨ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ٢٢

الزلزلة

- ٥-١ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا... بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا... ٢٠٣، ٢٠٢
- ٨-٧ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ..... ١٧٠

التكاثر

- ٢-١ أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ..... ٣٨٣
- ٦-١ أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ... لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ..... ٢٨٣
- ٧-٥ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ..... ٢٨٤

العصر

- ٣-١ وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ..... ١٠٠
- ٣ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..... ١٠١

الهجرة

- ٧-٦ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئَةِ..... ١٦٤

الفيل

- ٢ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ..... ٣٩٦

الماعون

- ۵-۴ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۲۴۵
- ۷-۴ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ... وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۲۳۱

الناس

- ۶-۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۳۰۰
- ۶-۴ مِنَ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۲۱۸

روايات و احاديث

- ١٩١.....إِحْذِرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعَدَى
- ١١٦.....إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ
- ٢٣٥.....إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ
- ٤٥٥.....إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأَيْنَ عُتَقَاءُ
- ١٤٦.....إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى
- ٤٥٣.....إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ
- ١٣٧.....إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
- ٢٢٨.....اعْتَبِرُوا بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا هَلْ
- ٣٩٠.....إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ: رَفْعُ
- ٣١٣.....أُغْدِ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحَبَّ أَهْلِ الْعِلْمِ وَلَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكُ بِيُغْضِبِهِمْ
- ٣٩١.....اغْفُلِ النَّاسَ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا
- ١٥١.....الِاقْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَالصَّدْقُ عَلَيْنَا وَالْأَلَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا
- ٣٦٧.....أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ
- ٢٠٠.....أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا
- ١٩٦.....أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقْطَعُ حِمَّةُ الْخَطَايَا
- ٤٥٩.....اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ صِدْقٌ

- ١٩٦..... امير المؤمنين فرمودند:
- ٣٩٨..... امير المؤمنين مى فرمودند: حَقَّ بَازَى.....
- ١٢٣..... إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ.....
- ٢٧٥..... إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ.....
- ٤٥٧..... إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ قَالَ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ.....
- ١٤٣..... إِنَّ الْعَالَمَ الْكَائِمَ عِلْمُهُ يُبْعَثُ أَتْن.....
- ٢٦٠..... إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.....
- ٤٣٤..... إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَ يُمَسِّي كَافِرًا وَ.....
- ٢٢٢..... إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَاضُعُ.....
- ٢٨٨..... إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ.....
- ١١٦..... إِنَّ الْقَلْبَ لِيَوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ.....
- ٤٣٢..... إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلَى نَبَوَّتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا.....
- ١٦٢..... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ.....
- ٤٠٨..... إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - خَصَّ رُسُلَهُ.....
- ١٣٠..... إِنَّ اللَّهَ يَحْفَظُ وَلَدَ الْمُؤْمِنِ إِلَى أَلْفِ.....
- ١٢٠..... إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الدَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ.....
- ٢٣٦..... إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَلْتَقِيَانِ فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ.....
- ٢٨٨..... إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبُرِ الْحَدِيدِ.....
- ٤٠٧..... إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمَّا فَتَقِيهَا حَلِيمًا.....
- ٢٠٧..... إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ! اْعْمَلْ.....
- ١١٩..... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ: كَيْفَ وَجَدْتَ هَذَا الدِّينَ؟.....
- ٤٣٤..... إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ.....
- ١١٩..... إِنَّ رَجُلًا قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: بِمَاذَا فُضِّلْنَا.....

- ٣٤٧..... إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا.....
- ٢٠٠..... إِنَّ عَلَى لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ رَقِيْبًا.....
- ٣٨٩..... إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا فَالْعَفْلَةُ لِمَاذَا؟.....
- ٣٩٨..... إِنْ كَانَ الْعَرُضُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ!.....
- ٣٠٢..... إِنَّمَا الشُّكُّ فِيمَا لَا يُعْرَفُ فَإِذَا جَاءَ الْيَقِيْنُ فَلَا شُكَّ.....
- ١٩١..... إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى.....
- ٢٢٩..... إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ.....
- ٣٠٢..... إِنْ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ.....
- ٢١٩..... إِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضْرِكَ.....
- ١٥٠..... إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ يَتَّبِرُ بَعْضُهُمْ.....
- ١٤٦..... إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ الْفَجَّارَ.....
- ٢٨٦..... الْإِيْمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيْمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ.....
- ١٩٢..... أَتَقِي الْمُرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مُنْحَدِرُهُ.....
- ٤٥٦..... أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ!.....
- ١١٦..... أَرْبَعٌ يُمِْتَنَ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ.....
- ٤٠٤..... أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.....
- ١٤٣..... أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ مِنْ.....
- ٣٤٧..... أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ.....
- ٤٠٧..... أُعْطِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ كَانَ.....
- ٣٧٢..... أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا.....
- ٣٧٧..... أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ.....
- ٣٧١..... أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ.....
- ٣٧٧..... أَكْبَسُ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا.....

- أَلَا إِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ ١٤٧
- أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ ٢٢٩
- أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى دَاوُدَ: كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ ٤٥٧
- أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى مُوسَى : ٣٩٠
- بَيْنَا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ فَيَمَنُ كَانَ قَبْلَكُمْ ٤٢٤
- بِيَامِبِر ٣٠٤
- بِيَامِبِرِ الْكَرْمِ ٣٤١
- تَعَاهَدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَهُ بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ٢٨٩
- اتَّقِ اللَّهَ يَدْعُوا إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ ٣٧١
- الْتَقَى رَأْسُ الْأَخْلَاقِ ١٩٦
- الْتَوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ ٣٤١
- الْجَاهِلُ صَغِيرٌ وَإِنْ كَانَ شَيْخًا وَالْعَالِمُ كَبِيرٌ وَإِنْ كَانَ حَدَثًا ٣١٣
- جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ فَقَالَ: سَمِئْتُ الدُّنْيَا فَاتَمَنَّى ٣٧٦
- جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَدْعُ اللَّهَ لِي فَإِنَّ لِي ذُنُوبًا كَثِيرَةً! ٤٥٥
- خَيْرٌ مَا أَلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ ٢٨٦
- دَخَلَ ابْنُ السَّمَاكِ عَلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ: عِظْنِي! ٢٢٩
- الدُّنْيَا دَاءٌ الدِّينِ وَالْعَالَمُ طَبِيبُ ١٤٦
- الذُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ الْبَغْيُ وَالذُّنُوبُ ١٣٠
- الرَّحْمَةُ عِنْدَ اللَّهِ مِائَةٌ فَتَقَسَّمُ بَيْنَ الْخَلَائِقِ جُزْءٌ ٤٤٨
- الرَّكَعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ٢٥٦
- رُويَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ اسْمُهُ ٣٦٨
- سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ٣٤٢
- سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي ٣٤٠

- شُرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ ٣٠٤
- صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلُحَا صَلُحَتْ ١٤٤
- الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَالْجَهْلُ ١٣٨
- الْعِلْمُ وَدِيعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ ١٤٣
- فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ يَابِلِيسَ إِذَا أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ ٢٢٩
- فَاعْتَبِرُوا بِنُزُولِكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ٢٢٨
- فِيَا تَوْحِيدَ حَرَمِ أَجْسَادِ أُمَّتِي عَلَى النَّارِ ٣٤١
- فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ ٢٠٠
- فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا بَالُنَا ٣٧٧
- فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا ١٨٣
- فَمَنْ نَجَالِسُ يَا رُوحَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَنْ ٢٢١
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : كَفَى بِالْيَقِينِ غَنًى وَ بِالْعِبَادَةِ ٢٨٨
- قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ ٢٤٨
- الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسَكِّنْ حَرَمَ اللَّهِ ٢٤١
- قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ : مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ ٣٤٠
- قُلْتُ لِجَبْرِئِيلَ: مَا تَفْسِيرُ الْيَقِينِ؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ ٢٨٧
- قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ ١٥٠
- كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ التَّشْكُرُ وَ ٣٧٢
- كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - ٢٢٩
- كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا صَعِدَ الْمَنْبَرَ قَالَ: يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ ٢٢٣
- كَانَ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى ٢٥٩
- كُلُّ عِلْمٍ وَبَالٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا ١٤٧
- كَلَّمَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ ٣٨٩

- كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى ٢٣٦
- كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي ٣٤٢
- كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ ٢٢٨
- لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي. (.....) ٣٤٠
- لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا ٣١٢
- لَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكُّرِ فِي صَنِيعَةِ اللَّهِ ٣٧٢
- لَا كَنْزَ أَنْفَعِ مِنَ الْعِلْمِ وَ لَا قَرِينَ سَوْءٍ شَرُّ مِنَ الْجَهْلِ ٣١٣
- لَإِنْ أَدَخَلْتَنِي النَّارَ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ ٢٦٣
- لَا وَجَعَ أَوْجَعَ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ ١١٦
- لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ ٢٣٤
- لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سَوْءِ الْعَاقِبَةِ ٤٣٥
- لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ ١١٧
- لَا يَمْحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ ٢٦١
- لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحْسِنَ ظَنَّهُ ٤٥٦
- لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ وَ لَا الْأَحْمَقَ ٢٢٢
- لَمَّا نَزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: فَقَالَ الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ ٣٠٠
- لَمَتَانِ: لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَّةٌ ٣٨٩
- لَوْلَا أَنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِي ٣٩٨
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ ٢٦٣
- اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لَذُنُوبِي غَافِرًا وَ لَا لِقَبَائِحِي ٤١٧
- اللَّهُمَّ وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى ٢٦٢
- اللَّهُمَّ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ ٢٦٣
- لَيْتَ السَّيَاطَ عَلَى رُؤُوسِ أَصْحَابِي حَتَّى يَتَفَقَّهُوا فِي ١٣٨

- لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ ٣٧١
- لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي ٢٠٠
- لَيْسَ مَنَّا مَنْ مَآكَرَ مُسْلِمًا ٣٩٨
- اللَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ نَادَى مُنَادٍ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ: ٢٠٧
- مَا أَحَبَّ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَصَاهُ ٢٦٠
- مَا أَخْلَصَ عَبْدُ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا - ٢٨٩
- مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ١١٧
- مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٢٨٩
- مَا أَكْثَرَ الْعِبَرُ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارُ ٢٢٩
- مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ ٢٥٤
- مَا لَكُمْ تَسْؤُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! ٢٠٦
- مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ. قُلْتُ: ٢٨٨
- مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ ١١٦
- مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَ لَهُ أُذُنَانِ عَلَى ٣٠٤
- مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِي ٣٠٤
- مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ: ٢٠٧
- مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ ٤٠٤
- الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ ٢١٨
- الْمَكْرُ وَالْخَدِيعَةُ فِي النَّارِ ٣٩٨
- مَنْ أَزْدَادَ عُلَمَاءَ وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى ١٤٣
- مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ ٢٣١
- مَنْ خَافَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - أَخَافَ ٤٢٦
- مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي ١٥١

- ٢٨٧..... مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ.....
- ٤٢٣..... مَنْ غُرِضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ.....
- ١٤٤..... مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.....
- ١٤٧..... مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ.....
- ٣١٢..... مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ.....
- ٣٤٨..... مَنْ غَلَبَ عِلْمُهُ هَوَاهُ فَهُوَ عِلْمٌ.....
- ٤٢٧..... مَنْ كَانَ بِاللَّهِ أَعَزَفَ كَانَ مِنْ.....
- ١١٧..... مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ.....
- ٢٠١..... مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ.....
- ٣٠٢..... مَنْ يَطِيقُ إِلَّا تُحَدِّثَ نَفْسَهُ؟.....
- ١٣٦..... الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً.....
- ٢٢٤..... الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: تَوْفِيقٍ.....
- ٣١٣..... النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ.....
- ٣٧١..... تَبَّهْ بِالْفَكْرِ قَلْبَكَ وَ جَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ.....
- ١٤٧..... نَوْمٌ مَعَ عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ.....
- ٢٣١..... وَ اللَّهُ لَقَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَ اعْتِكَافِهِ.....
- ٢٢٤..... وَ إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ.....
- ٢٢٣..... وَ أَحْسِنُ مَصَاحِبَةَ صَاحِبِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا.....
- ٤٥٥..... وَ جَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ.....
- ١٣٧..... وَ خَرَجَ فَازَاً فِي الْمَسْجِدِ مَجْلِسَانِ: مَجْلِسٌ يَتَفَقَّهُونَ.....
- ٢٣٥..... وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِمُؤْمِنٍ فِي اللَّهِ مِنْ.....
- ٤٢٧..... وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أَخَذَ فِي الْوُضُوءِ يَتَغَيَّرُ وَجْهُهُ.....
- ١١٩..... وَ مَنْ بَغَى عَلَى فَقِيرٍ أَوْ.....

- ٤٥٨..... هِيَهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مِنْ رَبِّيَّتِهِ.
- ٤٢٣..... يَا اسْحَاقُ! خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ.
- ٤١٧..... يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ.
- ٢٨٥..... يَا أَخَا جُعْفٍ! إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ.
- ٤٥٧..... يَا بُنَيَّ! خَفِ اللَّهَ خَوْفًا إِنَّكَ.
- ٢٦٢..... يَا دَاوُدُ! أَبْلِغْ أَهْلَ أَرْضِي إِنِّي.
- ١٦٣..... يَا رَبِّ مَنْ أَهْلَكَ الَّذِينَ تَظْلُمُهُمْ.
- ٢٢٣..... يَا سُفْيَانُ أَمَرَنِي وَالِدِي بِثَلَاثٍ وَ نَهَانِي عَنْ.
- ١٣٧..... يَا عَلِيُّ! نَوْمُ الْعَالَمِ أَفْضَلُ مِنْ.
- ٤٣٥..... يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ! بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ:
- ١٦١..... يَا هِشَامُ ... وَ جَاهِدْ نَفْسَكَ لِتَرْدَّهَا.
- ١٢٠..... يُحْشَرُ الْمُكَذِّبُونَ بِقُدْرَتِهِ تَعَالَى مِنْ قُبُورِهِمْ قَدْ.
- ١٣٠..... يُحَفِّظُ الْأَطْفَالَ بِصَلَاحِ آبَائِهِمْ كَمَا حَفِظَ.
- ٣٠٣..... يَقُولُ: شَكَا إِلَى شَكِّهِمْ.
- ٤٥٤..... يُؤْتَى بَعْدَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ.

اشعار

فارسی

آتش اینجا چو آدم‌سوز بود	آنچه از دی زاد مردافروز بود	۱۲۸
آتش تو قصد مردم می‌کند	نار کز وی زاد بر تو می‌زند	۱۲۸
آن سخنه‌ای چو مار و کژدمت	مار و کژدم گردد و گیرد دُمت	۱۲۸
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد	همه عمر زنده مانی به روان آدمیت	۱۰۲
اگر با دیگرانش بود میلی	چرا ظرف مرا بشکست لیلی	۲۳۱
اگر بر دیده‌ مجنون نشینی	بجز زیبائی لیلی نبینی	۲۵۵
ای دریده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب گران	۱۲۸
این جهان کوه است و فعل ما ندا	سوی ما آید ندها را صدا	۱۲۹
بارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است	بارادت بکشم درد که درمان هم ازوست	۲۵۴
بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست	عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست	۲۵۴، ۲۵۶
بصحرا بنگرم صحرا تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم	۳۲۲
بهرجا بنگرم کوه و در و دشت	نشان از قامت رعنا تو بینم	۳۲۲
چو بد کری مشو ایمن ز آفات	که واجب شد طبیعت را مکافات	۱۲۹
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی	مایه نار جهنم آمدی	۱۲۸
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست	آن درختی گشت از آن زقوم رست	۱۲۸
خلق را تقلیدشان بر باد داد	ای دو صد لعنت بر این تقلید باد	۳۰۶
دیده‌ای خواهی سبب سوراخ کن	تا سبب را بر کند از بیخ و بُن	۳۳۸
رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند	بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت	۱۰۲

۱۲۸	زانچه می‌بافی همه روزه بپوش	زانچه می‌کاری همه روزه بنوش
۱۰۹	طی این مرحله بی‌همری خضر مکن	ظلمات است بترس از خطر گمراهی
۱۰۲	طیران مرغ دیدی؟ تو ز پای‌بند شهوت	بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
۱۲۸	فعل تو است این غصه‌های دم به دم	این بود معنای قد جفّ القلم
۱۲۸	کار کن هین تا سلیمان زنده است	تا تو دیوی تیغ او برنده است
۱۲۸	که نگردد سِتّت ما از رَشَد	نیک را نیکی بود بد راست بد
۱۲۸	گر ز خاری خسته‌ای خود کشته‌ای	ور حریر و قز دری خود رشته‌ای
۱۲۸	گشت گرگان یک بیک خواهی تو	می‌درانند از غضب اعضای تو
۱۰۳	گفت جبریل بیا اندر پیم	گفت رو رو من حریف تو نیم!
۲۸۲	گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من	آنچه البتّه بجایی نرسد فریاد است!

عربی

۹۶	أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ	و فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ؟
۱۲۳	أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَعِيفٌ لِأَهْلِهِ	يُقِيمُ قَلِيلًا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ
۱۲۳	تَخَيَّرَ خَلِيطًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا	قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
۲۵۳	تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ	هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
۲۶۰	تُعْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ	هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
۲۵۲	خَيَالُكَ فِي عَيْنِي وَ ذِكْرُكَ فِي فَمِي	وَ مَثْوَاكَ فِي قَلْبِي فَأَيْنَ تَغِيبُ؟
۹۶	دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ	وَ دَائُكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصُرُ
۱۲۳	فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تُكُنْ	بَغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ
۱۲۳	فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ	وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ
۴۱۴	كَدْرَجِ الثُّوبِ مَرَاتِبُ الثَّقَى	مِنْ حُرْمَةٍ أَوْ حِلٍّ أَوْ غَيْرِ اللَّفَا
۲۶۰، ۲۵۳	لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ	إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ
۹۶	وَ أَنْتَ الْكَتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي	بَأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمَضْمَرُ
۱۲۳	وَ لَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تَعُدَّهُ	لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيَقْبَلُ
۲۴۶	هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ	وَ لِّلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ

نمایه / اشعار ۵۰۶